

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر پنج آیه

پیام امام

امیرالمؤمنین علیه السلام

کلمات قصار

۲۵۱-۲۲۵

جلد هجدهم

کتاب برگزیده سال

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

شرح تازہ و جامعہ برنج لبلاغ

پیام امام  
امیرالمؤمنین  
علیہ السلام

کلمات قصار

۲۵۱-۲۲۵

جلد ہجتم

کتاب برگزیدہ سال

بمکاری جمعی از نویسندگان

سرشناسه	: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	: نهج البلاغه، فارسی - عربی، شرح
عنوان و نام پدیدآور	: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و اندیشمندان حوزه علمیه قم.
مشخصات نشر	: قم: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری	: ۴۷۸ ص.
شابک	: ۹۹۸۰۱۰۶-۶۰۰-۹۷۸-۶۳۳۵-۱۴-۰ (دوره ۲)؛ ۹۷۸-۶۳۳۵-۱۴-۰ (ج ۱۸)
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: فارسی - عربی.
یادداشت	: کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است.
یادداشت	: چاپ اول.
عنوان دیگر	: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه ها
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نامه ها
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
شناسه افزوده	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه، شرح
رده بندی کنگره	: BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م / ۱۳۹۷
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷ / ۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۴۰۱۶۸۴

**با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:**  
**محمد رضا آشتیانی - محمد جواد ارسطا - سید عبدالمهدی توکل**  
**سعید داودی - احمد قدسی**

## پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۱۸

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۴۷۸ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۶۳۳۵-۱۴-۰



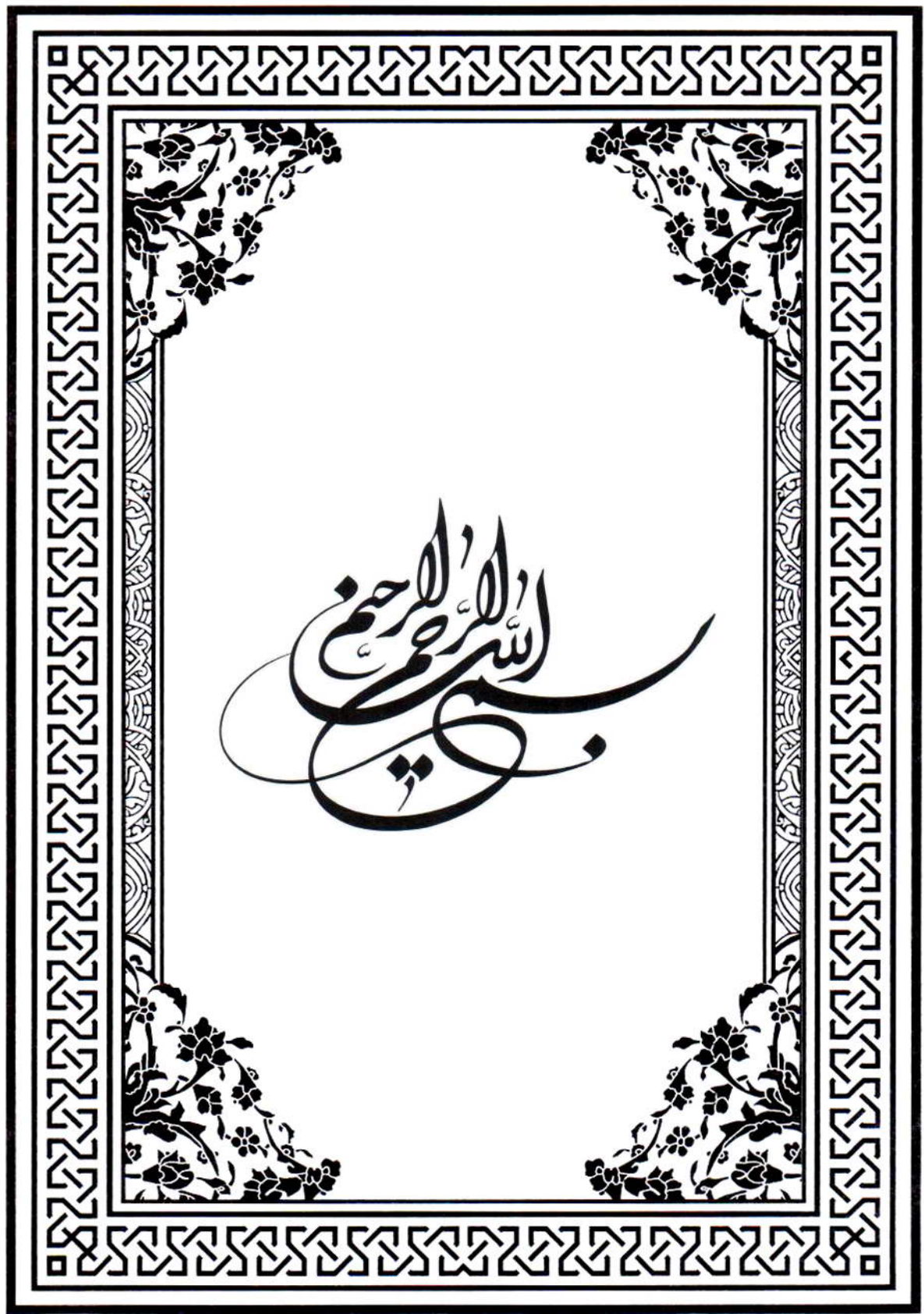
آدرس ناشر: ایران - قم - خیابان شهدا - کوچه ۲۲

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸

فکس: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.makarem.ir

اللَّهُمَّ ارْحَمْنَا



## فهرست مطالب

گفتار حکیمانه ۲۵۱	۱۵
شرح و تفسیر: تلخی و شیرینی دنیا و آخرت	۱۶
گفتار حکیمانه ۲۵۲	۱۹
شرح و تفسیر: فلسفه، بخش مهمی از احکام اسلامی	۲۱
نکته: آیا حق داریم از فلسفه احکام سؤال کنیم؟	۴۱
گفتار حکیمانه ۲۵۳	۴۵
شرح و تفسیر: سوگند سریع التاثر	۴۶
نکته: سوگند به برائت از خداوند و پیامبر ﷺ	۴۷
گفتار حکیمانه ۲۵۴	۵۱
شرح و تفسیر: وصی خویشتن باش	۵۲
گفتار حکیمانه ۲۵۵	۵۵
شرح و تفسیر: غضب و جنون!	۵۶
گفتار حکیمانه ۲۵۶	۵۹
شرح و تفسیر: ترک حسد، و تندرستی	۶۰
گفتار حکیمانه ۲۵۷	۶۳
شرح و تفسیر: شاد کردن دیگران	۶۴

- گفتار حکیمانه ۲۵۸ ..... ۶۹
- شرح و تفسیر: هنگام تندرستی با خدا معامله کنید ..... ۷۰
- گفتار حکیمانه ۲۵۹ ..... ۷۳
- شرح و تفسیر: جزای پیمان شکنان ..... ۷۴
- گفتار حکیمانه ۲۶۰ ..... ۷۷
- شرح و تفسیر: از این امور غافل نشوید ..... ۷۸
- گفتار حکیمانه ۲۶۰ / حدیث ۱ ..... ۸۳
- شرح و تفسیر: آینده درخشان ..... ۸۵
- گفتار حکیمانه ۲۶۰ / حدیث ۲ ..... ۸۹
- شرح و تفسیر: امام ۷ این خطیب را ستود ..... ۹۱
- نکته: این خطیب چه کسی بود؟ ..... ۹۲
- گفتار حکیمانه ۲۶۰ / حدیث ۳ ..... ۹۵
- شرح و تفسیر: آثار سوء خصومت ها ..... ۹۷
- گفتار حکیمانه ۲۶۰ / حدیث ۴ ..... ۱۰۱
- شرح و تفسیر: ازدواج دختران با اذن اولیاء ..... ۱۰۴
- گفتار حکیمانه ۲۶۰ / حدیث ۵ ..... ۱۰۹
- شرح و تفسیر: پیشرفت تدریجی نور ایمان در قلب ..... ۱۱۰
- گفتار حکیمانه ۲۶۰ / حدیث ۶ ..... ۱۱۵
- شرح و تفسیر: حکم زکات دین ..... ۱۱۷
- گفتار حکیمانه ۲۶۰ / حدیث ۷ ..... ۱۲۱
- شرح و تفسیر: به هنگام مقابله با دشمن از زنان دوری کنید ..... ۱۲۳
- گفتار حکیمانه ۲۶۰ / حدیث ۸ ..... ۱۲۷
- شرح و تفسیر: راه پیروزی سریع! ..... ۱۲۹

- گفتار حکیمانه ۲۶۰ / حدیث ۹ ..... ۱۳۳
- شرح و تفسیر: روز جنگ از همه نزدیک تر به دشمن، رسول خدا ﷺ بود. ۱۳۵
- گفتار حکیمانه ۲۶۱ ..... ۱۴۱
- شرح و تفسیر: گلایه شدید امام علیؑ از سُستی بعضی از یارانش ..... ۱۴۳
- نکته: یاران بی وفا! ..... ۱۴۵
- گفتار حکیمانه ۲۶۲ ..... ۱۴۷
- شرح و تفسیر: نخست حق را بشناس سپس پیروانش را. .... ۱۴۹
- نکته: معرفی چند چهره. .... ۱۵۲
- گفتار حکیمانه ۲۶۳ ..... ۱۵۵
- شرح و تفسیر: قرب سلطان است از آن قرب، الحذر! ..... ۱۵۶
- گفتار حکیمانه ۲۶۴ ..... ۱۵۹
- شرح و تفسیر: خوش رفتاری با بازماندگان مسلمین ..... ۱۶۰
- گفتار حکیمانه ۲۶۵ ..... ۱۶۳
- شرح و تفسیر: گفتار دانشمندان، درد یا دارو؟ ..... ۱۶۴
- گفتار حکیمانه ۲۶۶ ..... ۱۶۷
- شرح و تفسیر: برای آموزش صحیح شتاب مکن! ..... ۱۶۹
- نکته: کتابت حدیث ..... ۱۷۱
- گفتار حکیمانه ۲۶۷ ..... ۱۷۳
- شرح و تفسیر: حرص چرا؟ ..... ۱۷۴
- گفتار حکیمانه ۲۶۸ ..... ۱۷۷
- شرح و تفسیر: در دوستی و دشمنی از حدّ تجاوز مکن ..... ۱۷۸
- نکته: رعایت معیارهای الهی در دوستی و دشمنی ..... ۱۷۹

- گفتار حکیمانه ۲۶۹ ..... ۱۸۱
- شرح و تفسیر: دنیاپرستان و آخرت دوستان ..... ۱۸۲
- نکته: نه حرص در دنیا و نه تنبلی ..... ۱۸۴
- گفتار حکیمانه ۲۷۰ ..... ۱۸۷
- شرح و تفسیر: سرنوشت زیورآلات کعبه ..... ۱۸۹
- نکته‌ها ..... ۱۹۱
۱. داستان حُلّی کعبه ..... ۱۹۱
۲. لَوْلَا عَلَيَّ لَهْلَكُ عُمَرُ ..... ۱۹۳
- گفتار حکیمانه ۲۷۱ ..... ۱۹۵
- شرح و تفسیر: حکم حکیمانه ..... ۱۹۷
- گفتار حکیمانه ۲۷۲ ..... ۲۰۱
- شرح و تفسیر: مبارزه با بدعت‌ها ..... ۲۰۲
- گفتار حکیمانه ۲۷۳ ..... ۲۰۵
- شرح و تفسیر: از حرص خود بکاه و به سهم خود قانع باش ..... ۲۰۷
- گفتار حکیمانه ۲۷۴ ..... ۲۱۳
- شرح و تفسیر: راه پایداری علم و یقین ..... ۲۱۴
- گفتار حکیمانه ۲۷۵ ..... ۲۱۷
- شرح و تفسیر: شش نکته آموزنده ..... ۲۱۸
- گفتار حکیمانه ۲۷۶ ..... ۲۲۳
- شرح و تفسیر: از ریاکاری به خدا پناه بریم ..... ۲۲۴
- نکته: نکوهش شدید ریا در کتاب و سنت ..... ۲۲۵
- گفتار حکیمانه ۲۷۷ ..... ۲۲۹
- شرح و تفسیر: سوگندی بسیار زیبا ..... ۲۳۰



۲۳۳	گفتار حکیمانه ۲۷۸
۲۳۴	شرح و تفسیر: ارزش اعمال کم توأم با نشاط
۲۳۷	گفتار حکیمانه ۲۷۹
۲۳۸	شرح و تفسیر: مستحباتِ مزاحمِ واجبات را ترک گویند
۲۴۱	گفتار حکیمانه ۲۸۰
۲۴۲	شرح و تفسیر: آمادگی برای سفر آخرت
۲۴۵	گفتار حکیمانه ۲۸۱
۲۴۶	شرح و تفسیر: خطای حس را با عقل اصلاح کنید
۲۴۹	گفتار حکیمانه ۲۸۲
۲۵۰	شرح و تفسیر: حجاب معرفت
۲۵۵	گفتار حکیمانه ۲۸۳
۲۵۶	شرح و تفسیر: عالم و جاهلِ شما، هر دو خطاکارند
۲۵۷	نکته: بلای «تسویف»
۲۶۱	گفتار حکیمانه ۲۸۴
۲۶۲	شرح و تفسیر: راه عذر بر شما بسته است
۲۶۵	گفتار حکیمانه ۲۸۵
۲۶۶	شرح و تفسیر: از دست دادن فرصت‌ها
۲۶۹	گفتار حکیمانه ۲۸۶
۲۷۰	شرح و تفسیر: همه چیز دنیا در حال دگرگونی است
۲۷۵	گفتار حکیمانه ۲۸۷
۲۷۶	شرح و تفسیر: راه پر پیچ و خم و ظلمانی
۲۸۱	گفتار حکیمانه ۲۸۸
۲۸۲	شرح و تفسیر: گوهر علم را به ناهلان نمی دهند

- گفتار حکیمانه ۲۸۹ ..... ۲۸۷
- شرح و تفسیر: برادری با تمام صفات انسانی ..... ۲۸۹
- نکته‌ها ..... ۲۹۸
۱. مجموعه‌ای از صفات برجسته انسانی ..... ۲۹۸
۲. این برادر که بود؟ ..... ۲۹۹
- گفتار حکیمانه ۲۹۰ ..... ۳۰۱
- شرح و تفسیر: به پاس نعمت‌هایش عصیان مکن ..... ۳۰۲
- گفتار حکیمانه ۲۹۱ ..... ۳۰۵
- شرح و تفسیر: این گونه باید تسلیت گفت ..... ۳۰۶
- نکته‌ها ..... ۳۱۱
۱. اشعث بن قیس کیست؟ ..... ۳۱۱
۲. راه و رسم تعزیت گفتن ..... ۳۱۲
- گفتار حکیمانه ۲۹۲ ..... ۳۱۵
- شرح و تفسیر: این جا جای صبر نیست! ..... ۳۱۶
- گفتار حکیمانه ۲۹۳ ..... ۳۲۱
- شرح و تفسیر: مصاحبت با احمق! ..... ۳۲۲
- گفتار حکیمانه ۲۹۴ ..... ۳۲۵
- شرح و تفسیر: فاصله میان مشرق و مغرب چقدر است؟ ..... ۳۲۶
- گفتار حکیمانه ۲۹۵ ..... ۳۲۹
- شرح و تفسیر: دوستان و دشمنان ..... ۳۳۰
- گفتار حکیمانه ۲۹۶ ..... ۳۳۵
- شرح و تفسیر: به خودت ضرر می‌زنی ..... ۳۳۶

۳۳۹	گفتار حکیمانه ۲۹۷
۳۴۰	شرح و تفسیر: اسباب عبرت، بسیار است ولی...
۳۴۵	گفتار حکیمانه ۲۹۸
۳۴۶	شرح و تفسیر: اعتدال در خصومت
۳۴۷	نکته: خطرات خصومت
۳۴۹	گفتار حکیمانه ۲۹۹
۳۵۰	شرح و تفسیر: راه و روش توبه
۳۵۱	نکته: حقیقت توبه و تأخیر نینداختن آن
۳۵۳	گفتار حکیمانه ۳۰۰
۳۵۴	شرح و تفسیر: پاسخ جالب به دو سؤال
۳۵۶	نکته: سرعت محاسبه الهی
۳۵۹	گفتار حکیمانه ۳۰۱
۳۶۰	شرح و تفسیر: از نشانه‌های عقل
۳۶۱	نکته: طرق شناخت انسان‌ها
۳۶۵	گفتار حکیمانه ۳۰۲
۳۶۶	شرح و تفسیر: نیازمندان به دعا
۳۶۹	گفتار حکیمانه ۳۰۳
۳۷۰	شرح و تفسیر: مردم، فرزند دنیا هستند
۳۷۳	گفتار حکیمانه ۳۰۴
۳۷۴	شرح و تفسیر: نیازمند، فرستاده خداست!
۳۷۹	گفتار حکیمانه ۳۰۵
۳۸۰	شرح و تفسیر: غیرتمند، عمل منافی عفت انجام نمی‌دهد
۳۸۱	نکته: غیرت در آموزه‌های اسلامی

- گفتار حکیمانه ۳۰۶ ..... ۳۸۳
- شرح و تفسیر: سرآمد مقدر، حافظ انسان است! ..... ۳۸۴
- گفتار حکیمانه ۳۰۷ ..... ۳۸۷
- شرح و تفسیر: داغ فرزند و داغ غارت اموال ..... ۳۸۸
- گفتار حکیمانه ۳۰۸ ..... ۳۹۱
- شرح و تفسیر: برتری دوستی بر خویشاوندی ..... ۳۹۲
- نکته: وراثت دوستی ..... ۳۹۳
- گفتار حکیمانه ۳۰۹ ..... ۳۹۷
- شرح و تفسیر: فراست مؤمن ..... ۳۹۸
- گفتار حکیمانه ۳۱۰ ..... ۴۰۱
- شرح و تفسیر: از نشانه‌های اصلی ایمان ..... ۴۰۲
- گفتار حکیمانه ۳۱۱ ..... ۴۰۵
- شرح و تفسیر: کیفر کتمان حقیقت! ..... ۴۰۷
- گفتار حکیمانه ۳۱۲ ..... ۴۱۱
- شرح و تفسیر: وظیفه ما در حال نشاط و عدم نشاط ..... ۴۱۲
- گفتار حکیمانه ۳۱۳ ..... ۴۱۵
- شرح و تفسیر: جامعیت قرآن ..... ۴۱۶
- گفتار حکیمانه ۳۱۴ ..... ۴۱۹
- شرح و تفسیر: راه دفع شر ..... ۴۲۰
- گفتار حکیمانه ۳۱۵ ..... ۴۲۳
- شرح و تفسیر: طریقه خوشنویسی ..... ۴۲۴
- گفتار حکیمانه ۳۱۶ ..... ۴۲۹
- شرح و تفسیر: من پیشوای اهل ایمانم ..... ۴۳۰

گفتار حکیمانۀ ۳۱۷	۴۳۳
شرح و تفسیر: پاسخ دندان‌شکن به ایراد یهود	۴۳۴
گفتار حکیمانۀ ۳۱۸	۴۳۷
شرح و تفسیر: رمز پیروزی امام <small>علیه السلام</small>	۴۳۸
گفتار حکیمانۀ ۳۱۹	۴۴۳
شرح و تفسیر: آثار شوم فقر	۴۴۴
نکته: فقر و غنا	۴۴۵
گفتار حکیمانۀ ۳۲۰	۴۴۹
شرح و تفسیر: جست‌وجوگران حقیقت‌طلب و عالمان بهانه‌جو	۴۵۰
نکته: وظیفۀ شاگرد در برابر استاد	۴۵۲
گفتار حکیمانۀ ۳۲۱	۴۵۳
شرح و تفسیر: ابتدا مشورت سپس تصمیم‌گیری	۴۵۴
نکته: اقسام مشورت	۴۵۷
گفتار حکیمانۀ ۳۲۲	۴۵۹
شرح و تفسیر: این‌گونه گریه‌ها روحیه‌ها را تضعیف می‌کند	۴۶۱
گفتار حکیمانۀ ۳۲۳	۴۶۵
شرح و تفسیر: سرانجام وسوسه‌های شیطان و نفس اماره	۴۶۶
گفتار حکیمانۀ ۳۲۴	۴۷۱
شرح و تفسیر: از معاصی پنهانی بپرهیزید	۴۷۲
گفتار حکیمانۀ ۳۲۵	۴۷۵
شرح و تفسیر: اندوه ما و شادی دشمنان	۴۷۶



مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةٌ الْآخِرَةِ، وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةٌ الْآخِرَةِ.

امام عليه السلام فرمود:

تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر می‌گوید: این کلام شریف در کتاب روضة الواعظین با تفاوت تقدیم جمله دوم بر جمله اول آمده و در غررالحکم نیز به این صورت ذکر شده است: «حلاوة الدنيا توجب مرارة الآخرة». این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها را از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۲).

## شرح و تفسیر

### تلخی و شیرینی دنیا و آخرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به تفاوت آشکار میان امور شیرین و تلخ در دنیا و آخرت اشاره می‌کند، می‌فرماید: «تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت»؛ (مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ، وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ).

اشاره به این‌که بسیاری از طاعات و عبادات و دستورات الهی تلخ‌کامی‌هایی دارد؛ جهاد فی سبیل الله، جهاد با هوای نفس و گاه رفتن به زیارت خانه خدا، پرداختن خمس و زکات و چشم‌پوشی از اموال حرام و مقامات عالی نامشروع، تلخی‌ها و مشکلاتی برای انسان دارد؛ ولی به یقین این تلخی‌ها سبب شیرینی در سرای آخرت و بهشت برین است. نعمت‌هایی که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی سخنی از آن شنیده و نه به خاطر انسانی خطور کرده است.

به عکس، بسیاری از گناهان ممکن است لذت‌بخش باشد. پیروی از هوا و هوس و عیش و نوش‌های گناه‌آلود و اموال فراوانی که از طرق نامشروع تحصیل می‌شود برای صاحبان آن‌ها لذتی دارد؛ ولی این لذات، تلخ‌کامی‌هایی را در آخرت به دنبال دارد عذاب‌هایی که بسیار شدید و طولانی است و حتی یک روز آن را نمی‌توان تحمل کرد تا چه رسد به سالیان دراز.

مقصود امام علیه السلام این است که اگر در مسیر اطاعت، مشکلات و ناراحتی‌ها



و مرارت‌هایی وجود دارد، نگران نشویم، آن‌ها را با جان و دل بپذیریم به امید وعده‌های الهی در آخرت و به عکس اگر در گناه، لذتی هست از عواقب تلخ آن غافل نگردیم. کوتاه سخن این‌که هدف امام علیه السلام تشویق به طاعات و ترک گناهان است.

شبیبه این سخن، تعبیری است که در خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه گذشت که امام علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ؛ بهشت در لابه‌لای ناراحتی‌ها پیچیده شده و دوزخ در لابه‌لای شهوات».

نیز در حکمت ۳۷۶ می‌فرماید: «إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ؛ حق، سنگین اما گواراست و باطل، سبک و آسان؛ اما بلاخیز و مر آور است».

حق گرچه ثقیل و سنگین است ولی عاقبتش گواراست. به عکس، باطل که در آغاز آسان و راحت است، در پایان ناگوار و خطرناک است.

البته آنچه امام علیه السلام در این جا فرموده بیان حکم غالبی است و گرنه موارد استثنایی نیز وجود دارد که انسان از انجام دادن حق لذت ببرد و از انجام دادن باطل ناراحت شود. حدیث معروفی که می‌گوید: «مؤمن اوقات شبانه‌روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: بخشی برای عبادت و بندگی پروردگار و بخشی برای سامان دادن به وضع زندگی و در بخش دیگری به لذات حلال می‌پردازد تا نیرو و آرامش برای انجام وظایف پیدا کند»، که وجود سختی شدید در آن مطرح نشده دلیل روشنی بر این استثناست.

در حالات انبیا و اولیای الهی به خصوص در آزمایش‌های سخت آن‌ها، شواهد زیادی بر اصل گفتار امام علیه السلام هست.

اگر حضرت یوسف علیه السلام تسلیم خواسته نامشروع زلیخا می‌شد برای او لذت‌بخش بود؛ اما مرارت آخرت را به دنبال داشت و این‌که تسلیم نشد و به سبب آن، سال‌ها در زندان ماند و مرارت زیادی را چشید بر کسی

پوشیده نیست؛ اما حلاوت آخرت بلکه حلاوت دنیا را در پایان و بعد از مدتی به دنبال داشت.

حضرت آدم علیه السلام ترک اولی کرد و از شجره ممنوعه موقتاً لذت برد؛ اما پایان غم‌انگیزی برای او داشت.

بسیار می‌شود که مرارت‌های دنیا نتیجه شیرینی را در همین دنیا نصیب انسان می‌کند مانند جوانی که سال‌ها در غربت و با مشقت درس خوانده تا توانسته به مراحل عالی علم و دانش برسد که لذت آن را در پایان در همین دنیا می‌بیند و به عکس جوانی که تن به تنبلی و خوش‌گذرانی و عیش و نوش داده و بی‌سواد باقی مانده مرارت آن را در پایان کار در همین دنیا می‌چشد.



فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ، وَالزَّكَاةَ تَسْبِيحاً لِلرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِاخْلَاصِ الْخَلْقِ، وَالْحَجَّ تَقَرُّبَةً لِلدِّينِ، وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلسُّفْهَاءِ، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنَّمَةً لِلْعَدَدِ، وَالْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدِّمَاءِ، وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَاماً لِلْمَحَارِمِ، وَتَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِيناً لِلْعَقْلِ، وَمُجَانِبَةَ السَّرِقَةِ إِجَاباً لِلْعِقَّةِ، وَتَرْكَ الزَّوْنِ تَحْصِيناً لِلنَّسَبِ، وَتَرْكَ اللُّوْطِ تَكْثِيراً لِلنَّسْلِ، وَالشَّهَادَاتِ أَسْتِظْهَاراً عَلَى الْأُمُجَادَاتِ، وَتَرْكَ الْكُذْبِ تَشْرِيفاً لِلصِّدْقِ، وَالسَّلَامَ أَمَاناً مِنَ الْمَخَاوِفِ، وَالْأَمَانَةَ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ، وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

خدا ایمان را برای تطهیر دل از شرک، واجب کرده است، و نماز را برای پاک شدن از کبر و غرور، و زکات را سبب روزی قرار داده است، و روزه را به عنوان آزمایشی برای اخلاص بندگان، و حج را برای تقویت دین، و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام (و مسلمانان)، و امر به معروف را برای اصلاح توده مردم، و نهی از منکر را برای بازداشتن بی خردان، و صله رحم را برای افزایش نفوس، و قصاص را برای حفظ

خون‌ها (جان‌ها)، و اقامه حدود را برای بزرگ شمردن محرمات الهی، و ترک شرب خمر را برای حفظ و سلامت عقل، و دوری از سرقت را برای حفظ عفت (و پرهیز از آلودگی به اموال مردم)، و ترک زنا را برای حفظ نسب‌ها، و ترک لواط (و همجنس‌گرایی) را برای افزایش نسل، و شهادت و گواهی را برای اظهار حق در برابر انکارها، و ترک دروغ را برای احترام و بزرگداشت صدق و راستی، و سلام را امان در برابر ترس‌ها، و امامت را برای نظم و نظام امت، و اطاعت و فرمانبرداری (از امام مسلمانان) را برای (تعظیم و تحکیم) مقام امامت قرار داده است.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مطابق گفته خطیب رضی الله عنه در مصادر، از کسانی که این کلمات حکیمانه را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند نویسنده نه‌ایه الإرب است که بخش‌هایی از آن را به مناسبت در کتاب خود آورده و همچنین شافعی در مطالب السؤل و آمدی در غررالحکم. با توجه به این‌که همه آن‌ها بخش‌هایی از این روایت را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند روشن می‌شود که از مصادر دیگری دریافت داشته‌اند. سپس اضافه می‌کند که این، بخشی از خطبه غزای فدکیه فاطمه زهرا علیها السلام را که موافق و مخالف، آن را نقل کرده‌اند تشکیل می‌دهد که امیرمؤمنان علی علیه السلام بخش‌هایی را به آن افزوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۳).

## شرح و تفسیر

### فلسفه، بخش مهمی از احکام اسلامی

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این سخن مبسوط، فلسفه‌های بخش مهمی از احکام اسلامی را بیان کرده است که در بیست بخش خلاصه می‌شود.

۱. نخست می‌فرماید: «خدا ایمان را برای تطهیر دل از شرک واجب کرده است»؛ (فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ).

اشاره به این‌که ایمان به یگانگی خداوند، انسان را از آلودگی به شرک و بت‌پرستی نجات می‌دهد، همان آلودگی بسیار بدی که همه انبیا برای تطهیر آن به پا خاسته‌اند و نخستین دعوت آن‌ها دعوت به توحید بود. اگر قلب انسان فقط جایگاه ایمان به خدا باشد همه چیز را برای او می‌خواهد و همواره در طریق اطاعت فرمان او گام برمی‌دارد، از هرگونه دوگانگی و چندگانگی رهایی می‌یابد، هدفی واحد، معبودی واحد و برنامه واحد خواهد داشت. در حالی که وقتی آلوده شرک می‌شود معبودهای متعدد، برنامه‌های مختلف و اهداف پراکنده پیدا می‌کند.

۲. «خدا نماز را برای پاک شدن از کبر و غرور واجب کرده است»؛ (وَالصَّلَاةُ تَنْزِيهَاً عَنِ الْكِبْرِ).

نماز، آثار و برکات فراوانی دارد که یکی از آن‌ها پاک شدن از کبر و غرور است، زیرا به هنگام نماز، انسان همچون عبد ذلیل در برابر خداوند جلیل می‌ایستد، سپس تعظیم می‌کند و به خاک می‌افتد و پیشانی را بر درگاه او به خاک

می‌ساید و این عمل را چند بار تکرار می‌کند. به یقین این برنامه نورانی، کبر و غرور او را درهم می‌شکند، همان چیزی که انسان را به طغیان وامی‌دارد و آلوده انواع گناهان می‌کند، چراکه سرچشمه انواع معاصی تکبر است.

در حالات ابلیس نیز خوانده‌ایم که کبر و غرور او مانع از سجده بر آدم علیه السلام در پیشگاه خدا شد، سجده‌ای که اگر انجام می‌داد کبر و غرور او درهم می‌شکست و هرگز گرفتار آن عاقبت بسیار شوم نمی‌شد.

اصولاً آنچه درباره نماز در قرآن مجید آمده است که نماز انسان را از فحشا و منکرات باز می‌دارد: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»<sup>۱</sup> یکی از دلایلش همین است. هنگامی که کبر و غرور کنار برود انسان تسلیم فرمان خدا می‌شود و از معاصی چشم می‌پوشد.

۳. «خداوند زکات را سبب روزی قرار داد»؛ (وَالزَّكَاةَ تَسْبِيباً لِلرِّزْقِ).

این عبارت دو تفسیر دارد: نخست این که پرداختن زکات، روزی فقرا را تضمین می‌کند، زیرا در حدیث آمده که اگر مردم زکات اموالشان را بدهند، فقری در سراسر جهان اسلام پیدا نخواهد شد: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ آذَوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيراً مُحْتَاجاً».<sup>۲</sup>

تفسیر دیگر این که پرداختن زکات سبب می‌شود خداوند روزی را بر زکات‌دهنده فراوان سازد و اموال او را از خطرات تجاوز گرسنگان حفظ کند. جمع میان این دو تفسیر نیز بعید نیست، همان‌گونه که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز آمده است که می‌فرماید: «أَنَّ عَلَّةَ الزَّكَاةِ مِنْ أَجْلِ قُوتِ الْفُقَرَاءِ وَتَخْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ؛ علت تشریح زکات، تأمین قوت فقرا و حفظ اموال اغنیاست».<sup>۳</sup>

۱. عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷، ح ۱۵۷۹.

۳. همان، ح ۱۵۸۰.

۴. «و روزه را برای این تشریح کرد که آزمایشی برای اخلاص بندگان باشد»؛  
(وَالصَّيَامُ ابْتِلَاءٌ لِاخْلَاصِ الْخَلْقِ).

تمام عبادات، مشروط به اخلاص و به یک معنا از اسباب آزمودن خلوص نیت انسان است؛ ولی از آنجا که روزه عبادتی است که در ظاهر آشکار نیست، تأثیر بسیار عمیق تری در آزمودن اخلاص مردم دارد و به تعبیر دیگر، تنها خدا از آن آگاه است و تا روزه دار چیزی نگوید کسی از روزه او باخبر نمی شود و این در واقع یک مرحله عالی از تقواست و به همین سبب در قرآن مجید تشریح روزه برای نیل به تقوا ذکر شده است.

۵. «و حج را برای تقویت دین قرار داد»؛ (وَأَلْحَجَّ تَقْرِبَةً لِلدِّينِ).

بدون شک در موسم حج، مسلمانان پاک دلی از سراسر دنیا و جهان اسلام به سوی مرکز توحید می آیند و یک صدا لبیک می گویند و اطراف خانه خدا طواف می کنند و با هم نماز می گزارند و با هم به منا و مشعر و عرفات می روند و شیطان را سنگسار می کنند. از اخبار و حالات یکدیگر باخبر می شوند و روابط دوستی در میان آن ها عمیق تر می گردد و برای حل مشکلات یکدیگر می اندیشند و مجموع این ها سبب تقویت اسلام می شود، از این رو دشمنان همواره از این عبادت بزرگ وحشت داشته اند و کوشیده اند بر آن ضربه ای وارد کنند تا هر سال از طریق این عبادت بزرگ روح تازه ای در کالبد اسلام در آن کانون وحدت دمیده نشود، از این رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ؛ مادامی که کعبه برپاست اسلام هم برپاست»<sup>۱</sup>.

در اکثر نسخه های نهج البلاغه جمله مورد بحث با واژه «تَقْوِيَةً» ذکر شده در حالی که در نسخه «صبحی صالح» «تَقْرِبَةً» است. گرچه آن هم نامناسب نیست، زیرا حج باعث می شود که مردم از نظر دین به هم نزدیک شوند؛ ولی به یقین

تعبیر اول مناسب تر و مانوس تر است، زیرا واژه «تَقَرِبَةً» در کمتر حدیث یا عبارتی به چشم می خورد.

۶. «و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام (و مسلمانان) قرار داد؛  
(وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ)

دلیل آن روشن است؛ اگر مسلمانان در برابر حيله‌ها و حملات و تهاجمات دشمنان خاموش بنشینند و به جهاد برنخیزند چیزی نمی گذرد که عظمت آنها پایمال دشمنان می شود و عزت و سربلندی تبدیل به ذلت و سربه زیری می گردد.

از این رو در خطبه معروف جهاد، امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِحَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ؛ (آگاه باش) جهاد دری از

درهای بهشت است که خداوند آن را به روی یاران خاصش گشوده، جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است و مردمی که از جهاد روی گردان شوند خداوند لباس ذلت بر تن آنها می پوشاند و بلاها به آنها هجوم می آورند»<sup>۱</sup>.

۷ و ۸. «و امر به معروف را برای اصلاح توده مردم و نهی از منکر را برای بازداشتن بی خردان قرار داد»؛ (وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةٌ لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلْسُّفَهَاءِ).

این امتیاز مهم را قانون اسلام در مقایسه با بسیاری از قوانین جهان دارد که همه افراد جامعه را در برابر آنچه در جامعه می گذرد مسئول می داند، هرگاه کسی از انجام وظیفه خود عدول کند، همه به عنوان واجب کفایی مأمورند او را نصیحت کرده و به انجام وظیفه فراخوانند و هرگاه کسی آشکارا منکری را انجام دهد و کاری برخلاف موازین اسلامی مرتکب شود، همه مسئول اند او را اندرز دهند و از آن کار بازدارند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.



بنابراین، امر به معروف، مصلحتی است برای توده مردم و نهی از منکر سبب پیشگیری از کار سفيهان است.

قابل توجه است که در امر به معروف بر عوام تکیه می‌کند. اشاره به این‌که خواص، وظایف خود را انجام می‌دهند و کمتر نوبت به امر به معروف می‌رسد و در مورد نهی از منکر بر سفها تکیه می‌کند اشاره به این‌که آدم عاقل و خردمند به دنبال گناه نمی‌رود و آن‌ها که با ارتکاب گناه، هم به خود ظلم می‌کنند و هم به جامعه، سفیه و کم‌خردند. قرآن مجید هم به این موضوع اشاره‌ای کرده، می‌فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»؛ «چه کسی از آیین ابراهیم، روی‌گردان خواهد شد به جز افراد نادان و سفیه؟»<sup>۱</sup>.

درباره اهمیت امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آن در بحث‌های گذشته مطالب قابل ملاحظه‌ای آمده است.<sup>۲</sup>

۹. «و صلۀ رحم را برای افزایش نفوس مقرر داشت»؛ (وَصَلَّةَ الرَّحْمِ مَنْمَاءً لِلْعَدَدِ).

«مَنْمَاء» مصدر میمی و به معنای نمو کردن است و چون به صورت مفعول لاجله ذکر شده به معنای سببیت نمو است.

روشن است که وقتی افراد یک فامیل صلۀ رحم به جای آورند و مراقب یکدیگر باشند و به همدیگر کمک کنند، تلفات در میان آن‌ها کم خواهد بود و این سبب کثرت فامیل و در نتیجه کثرت عدد مسلمانان خواهد شد و در برابر دشمنان قدرت و قوت بیشتری پیدا می‌کنند.

افزون بر این، از روایات استفاده می‌شود که صلۀ رحم تأثیر معنوی و الهی خاصی در فزونی عمر، و عمران و آبادی شهرها دارد.

۱. بقره، آیه ۱۳۰.

۲. از جمله به جلد ۲ همین کتاب، ص ۴۴۴ و تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۰۴ سوره آل عمران مراجعه شود.

در حدیثی از امام صادق از پدران‌ش از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «صَلَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَتَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَإِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَحْيَارٍ؛ صلۀ رحم خانه‌ها را آباد و عمرها را زیاد می‌کند، هرچند اهل آن از نیکان نباشند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فَجْرَةً وَلَا يَكُونُونَ بَرَّةً فَيَصِلُونَ أَرْحَامَهُمْ فَتَنَمِي أَمْوَالُهُمْ وَتَطُولُ أَعْمَارُهُمْ فَكَيْفَ إِذَا كَانُوا أَبْرَارًا بَرَّةً؟ ممکن است جمعیتی فاجر و گنهکار باشند و از نیکان نباشند؛ ولی در عین حال صلۀ رحم به جا آورند. در این صورت اموالشان افزایش پیدا می‌کند و عمرشان طولانی می‌شود تا چه رسد به این‌که از نیکان و خوبان باشند».<sup>۲</sup>

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این کلام حکیمانه ذکر کرده‌اند و آن این‌که هرگاه انسان صلۀ رحم به جای آورد، ارحام او اطراف وی را می‌گیرند و قوت و قدرت او فزونی می‌یابد ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.<sup>۳</sup>

۱۰. «و قصاص را برای حفظ خون‌ها (و جان‌ها) قرار داد»؛ (وَالْقِصَاصُ حَقًّا لِلدَّمَاءِ).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾؛ «ای خردمندان! در قصاص، حیات و زندگی شماست».<sup>۴</sup>

درست است که ظاهراً بر اثر قصاص، فردی از جامعه حذف می‌شود؛ ولی این حذف سبب پیشگیری از قتل‌های آینده است، زیرا افرادی که به فکر قتل

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹۳، ح ۲۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۲۱.

۳. علامه مجلسی رحمته الله این تفسیر را در بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۰۹ آورده و مرحوم مغنیه در فی ظلال از او تبعیت کرده است.

۴. بقره، آیه ۱۷۹.

دیگران می‌افتند، هنگامی که منظره قصاص در نظرشان مجسم می‌شود و خود را در خطر قطعی می‌بینند از این عمل خودداری می‌کنند و به فرض که بتوانند قتلی انجام دهند و متواری شوند باید یک عمر به صورت دربه‌در زندگی مخفیانه داشته باشند که ناراحتی و زجر آن کمتر از قصاص نیست.

متأسفانه در دنیای امروز، بعضی از گروه‌ها و به اصطلاح طرفداران حقوق بشر با هرگونه قصاص مخالف‌اند و می‌گویند: خون را با خون نباید شست؛ قاتل کار خطایی انجام داده و اگر ما قاتل را به قتل برسانیم خطای دیگری است. این‌ها برای قاتل دلسوزی می‌کنند؛ اما گویا برای صدها یا هزاران نفری که جانشان به وسیله قاتلان در خطر است و آن قاتلان با نفی قصاص احساس امنیت می‌کنند دلشان نسوخته است.

۱۱. «و اقامه حدود را برای بزرگ شمردن محرمات الهی قرار داد»؛ (وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ إِعْظَامًا لِلْمَحَارِمِ).

«محارم» در این جا اشاره به گناهان کبیره یا بخش مهمی از آن‌هاست که در موردشان اقامه حدود و اجرای تعزیرات می‌شود، زیرا حدود به معنای عام شامل تعزیرات هم می‌گردد. بدیهی است که با اجرای حد، گناه در نظرها پراهمیت خواهد شد و کمتر کسی به سراغ آن می‌رود زیرا می‌داند علاوه بر مجازات الهی در سرای آخرت، در این دنیا هم مجازات سنگینی دامن او را می‌گیرد و این امر سبب امنیت جامعه و حفظ آن از آلودگی‌های گسترده خواهد شد.

از این رو در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «وَحَدُّ يُقَامُ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ أَفْضَلُ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ حدی که در زمین اجرا شود برتر از چهل روز باریدن باران است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری ابو ابراهیم (امام کاظم) علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»<sup>۱</sup> می‌فرماید: «این فقط احیا به وسیله باران نیست، بلکه خداوند مردانی را مبعوث می‌کند که عدل را زنده کنند و زمین با احیای عدل زنده می‌شود. سپس افزود: «وَلِإِقَامَةِ الْحَدِّ لِلَّهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ و اقامه حد در آن سودمندتر است از نزول چهل روز باران در زمین».<sup>۲</sup>

البته اساس دعوت انبیا بر برنامه‌های فرهنگی است و اکثریت مردم از این طریق به راه راست دعوت می‌شوند؛ ولی مواردی پیدا می‌شود که افرادی سرسختانه در مقابل اوامر و نواهی آن‌ها به مخالفت برمی‌خیزند. در این‌گونه موارد جز توسل به اجرای حدود و مجازات‌ها راهی نیست، همان‌گونه که در برنامه تمام عقلای جهان و قوانین عالم نیز همین‌گونه است.

۱۲. «و ترک شرب خمر را برای حفظ و سلامت عقل تشریح کرد»؛ (وَتَرَكَ شُرْبَ الْخَمْرِ تَخْصِينًا لِلْعَقْلِ).

جای شک و تردید نیست که شراب و همه مواد مخدر از دشمنان شماره یک عقل انسانی هستند؛ نه تنها در حالت مستی شعله عقل به کلی خاموش می‌شود و افراد مست دست به هر کاری می‌زنند، بلکه بعد از آن نیز تأثیرات زیادی در تخریب مغز و اعصاب از خود به جای می‌گذارد و گاه منجر به جنون می‌شود.

مرحوم «کلینی» در جلد ششم کتاب کافی بابی تحت عنوان «إِنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ وَشَرِّ» (شراب سرچشمه هر گناه و بدی است) آورده و احادیث فراوانی در ذیل آن ذکر کرده است؛ از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «إِنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ؛ شراب سرچشمه هر گناهی است».<sup>۳</sup>

۱. روم، آیه ۱۹.

۲. کافی، ج ۷، ص ۱۷۴، ح ۲.

۳. همان، ج ۶، ص ۴۰۳، ح ۳.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَهَا أَوْ قَالَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابُ؛ خداوند برای شرور و بدی‌ها قفل‌هایی قرار داده (که همان قفل عقل‌هاست) و کلید آن قفل‌ها را شراب قرار داده است.»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مَا عَصِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنْ شُرْبِ الخَمْرِ إِنَّ أَحَدَهُمْ لَيَدْعُ الصَّلَاةَ الْفَرِيضَةَ وَيَتَّبِعُ عَلَى أُمِّهِ وَأُخْتِهِ وَأَبْنَتِهِ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ؛ گناهی در پیشگاه خداوند شدیدتر از شرب خمر نیست. بعضی از شراب‌خواران نماز واجب را به کلی ترک می‌کنند و ممکن است به مادر و خواهر و دختر خود در حالی که نمی‌فهمند تجاوز کنند.»<sup>۲</sup>

همین مضمون را یکی از شعرای فارسی‌زبان در شعر خود مجسم ساخته است آن‌جا که می‌گوید:

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی

آراسته با شکل مهیبی سر و بر را

گفتا که منم مر اگر خواهی زنهار

باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار

یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را

یا خود ز می‌ناب بنوشی دو سه ساغر

تا آن‌که بی‌پوشم ز هلاک تو نظر را

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۰۳.

۲. همان، ح ۷.

لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت  
 کز مر فتد لرزه به تن ضیغم نر را  
 گفتا نکنم با پدر و خواهرم این کار  
 لیکن به می از خویش کنم رفع ضرر را  
 جامی دوسه می خورد چو شد چیره زمستی  
 هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را  
 ای کاش شود خشک بن تاک خداوند  
 زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

۱۳. «و دوری از سرقت را برای حفظ عفت (و پرهیز از آلودگی به اموال مردم) مقرر داشت»؛ (وَمُجَانِبَةَ السَّرِقَةِ إِجَاباً لِلْعَفَّةِ).  
 سرقت و دزدی به هر شکل باشد از بزر ترین گناهان در اسلام و دارای حدّ شرعی است و در همه عرفها و نزد تمام عقلا کاری بسیار زشت محسوب می شود و در تمام قوانین دنیا برای آن مجازات مقرر شده است.  
 تعبیر «عفت» در کلام امام علیه السلام اشاره به خویشتن داری و مناعت طبع و ترک هرگونه حرص است. خداوند سرقت را از این رو تحریم فرموده که افزون بر حفظ امنیت مالی جامعه، روح عفت را در افراد زنده کند، هیچ کس به اموال دیگری چشم ندوزد و حتی در بدترین حالات معیشتی به فکر دست بردن به اموال دیگران نیفتد، همان گونه که در قرآن مجید خداوند عده ای از نیازمندان را با این عبارت ستوده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ﴾؛ «انفاق های شما) برای کسانی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته اند (و توجه به آیات خدا آنها را از وطن های خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه

نمی‌دهد که برای تأمین هزینه زندگی دست به کسب و تجارتي بزنند) نمی‌توانند مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند) و از شدت عفت و خویشنداری افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌شناسی»<sup>۱</sup>.  
 به یقین همان اندازه که حفظ امنیت جامعه اهمیت دارد پرورش روح عفت و ابراز بی‌نیازی از اموال مردم نیز مهم است و در واقع این روحیه است که جامعه را به امنیت مالی رهنمون می‌شود.

۱۴. «و ترک زنا را برای حفظ نسب‌ها قرار داد»؛ (وَتَرَكَ الزَّوْجِي تَخْصِيْنًا لِلنَّسَبِ).

به یقین زنا و آمیزش‌های نامشروع آثار سوء فراوانی دارد که امام علیه السلام به یکی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرده است. هرگاه در جامعه آمیزش‌های نامشروع رواج پیدا کند محصول آن، فرزندان نامشروعی خواهد شد که وابسته به هیچ‌کس نیستند، نه کسی حضانت آن‌ها را بر عهده می‌گیرد و نه تکیه‌گاهی برای خودشان پیدا می‌کنند، نه حمایت مالی می‌شوند، نه ارث دارند و نه از عواطف پدران و مادران برخوردارند. چنین فرزندان بزرگترین مخاطره را برای جامعه دربر دارند. آمارها نشان می‌دهد که بسیاری از جنایات هولناک به دست همین فرزندان نامشروع انجام می‌شود. به فرض که نهادی اجتماعی فرزندان نامشروع را جمع‌آوری و حفاظت کند باز محرومیت از پیوند با پدر و مادر و آثار عاطفی و قانونی آن، کار خود را خواهد کرد.

به همین دلیل اسلام زنا را حرام کرده و مجازات سنگینی برای آن قائل شده است؛ ولی متأسفانه در تمدن مادی غرب نه تنها زنا حرام نیست، بلکه مراکز فحشا تحت حمایت دولت‌ها هستند و به دولت‌ها مالیات نیز می‌پردازند. آن‌ها حتی برای روابط نامشروع زنان شوهردار نیز اهمیتی قائل نیستند. تنها زنای

به عنف را ممنوع و قابل تعقیب قانونی می‌دانند و به همین دلیل فرزندان نامشروع در جوامع غربی بسیار زیاد است و مفسد آن را نیز با چشم خود می‌بینند؛ اما غلبه هوا و هوس و آزادی به معنای بی‌بندوباری به آن‌ها اجازه محدود ساختن را نمی‌دهد.

در بعضی از جوامع غربی کار به آن جا رسیده که در شناسنامه‌ها تنها نام مادر نوشته می‌شود و از نام پدر خبری نیست، زیرا دیده‌اند اگر نام پدر را بخواهند بنویسند مجهول بودن پدران برای بسیاری از نوزادان مشکل عظیمی ایجاد می‌کند. شگفت‌آور است که مجاز شمردن زنا حتی مانع از تجاوز به عنف نشده و به گونه‌ای است که آمار بعضی از کشورهای غربی نشان می‌دهد در هر دقیقه یک تجاوز به عنف صورت می‌گیرد.

البته زنا مفسد بسیار دیگری دارد که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در حدیثی که علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار از علل الشرایع نقل کرده به بخشی از آن اشاره می‌کند، آن حضرت علیه السلام می‌فرماید: «وَحَرَّمَ الرَّبُّ لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ الْأَنْفُسِ وَذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَتَرْكِ التَّرْبِيَةِ لِلْأَطْفَالِ وَفَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَمَا أَشَبَّهُ ذَلِكَ مِنْ وُجُودِ الْفُسَادِ؛ خدایوند زنا را حرام کرده است به علت مفسداتی که در آن است از قبیل: قتل نفس (به سبب برافروخته شدن آتش خشم همسران یا بستگان) و از دست رفتن نسب و ترک تربیت فرزندان و فاسد شدن نظم میراث و امثال آن از مفسد گوناگون».<sup>۱</sup>

۱۵. «و ترک لواط (و همجنس‌گرایی) را برای افزایش نسل مقرر داشت.»  
(و تَرْكُ اللَّوْاطِ تَكْثِيرًا لِلنَّسْلِ).

می‌دانیم که آفرینش شهوت جنسی در زنان و مردان برای این است که از طریق صحیح، نسل انسان افزایش پیدا کند و از میان نرود و اگر این علاقه جنسی

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۹۸، ح ۲.



میان زن و مرد نبود ممکن بود در مدت کوتاهی نسل انسان نابود شود. حال اگر این علاقه جنسی به صورت همجنس‌گرایی درآید که هیچ تأثیری در بقای نسل ندارد و این مطلب در جامعه بشری گسترش یابد آن هم سبب قطع نسل انسان یا کمبود افراد بشر خواهد شد.

به همین دلیل، استمنا یا آمیزش با حیوانات نیز در اسلام تحریم شده است، زیرا آن‌ها نیز مانند همجنس‌گرایی سبب ضایع شدن نطفه‌های انسانی می‌گردد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که زندیقی از آن حضرت سؤالی دربارهٔ تحریم زنا کرد و حضرت پاسخ او را فرمود و سپس از تحریم لواط پرسید. امام علیه السلام فرمود: علتش این است که «أَنَّه لَوْ كَانَ إِثْبَانُ الْعُلَامِ حَلَالًا لَأَسْتَعْنَى الرَّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ وَكَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ وَتَعْطِيلُ الْفُرُوجِ وَكَانَ فِي إِجَازَةِ ذَلِكَ فُسَادٌ كَثِيرٌ؛ هرگاه آمیزش با پسر حلال بود مردان از زنان بی‌نیاز می‌شدند و سبب قطع نسل و تعطیل آمیزش مشروع و طبیعی می‌شد و مجاز بودن این کار مفسد بسیاری دربر داشت».<sup>۱</sup>

شبهه همین معنا با توضیح بیشتری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است.<sup>۲</sup> البته آنچه امام علیه السلام در این جا بیان فرموده و در روایات دیگری نیز به آن اشاره شده یکی از آثار بسیار شوم همجنس‌گرایی است؛ آثار زیان‌بار دیگری نیز دارد که یکی از آن‌ها از نظر مسائل بهداشتی و عاطفی است، زیرا این کار، تحریف روشنی در آفرینش علاقه جنسی و اعضای تناسلی است و امروز زیان آشکار آن به صورت بیماری ایدز بروز کرده که طبق بعضی از آمار، اکثر موارد ایدز از همجنس‌گرایی ناشی می‌شود، همان بیماری‌ای که امروز تمام اطباء جهان در درمان آن وامانده‌اند، زیرا نیروی دفاعی بدن را از کار می‌اندازد و انسان در مدت

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵۲، ح ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۶۴، ح ۶.

کوتاهی به انواع بیماری‌ها مبتلا می‌شود و با تمام کوشش‌هایی که از سوی پزشکان دنیا به عمل آمده هنوز داروی مطمئنی برای درمان آن پیدا نشده است. تشدید مجازات لواط در اسلام نسبت به زنا ممکن است ناشی از این امور باشد.

البته امروز برخی از طبیبان فاقد مسئولیت، به افرادی چراغ سبز نشان می‌دهند و می‌گویند که علاقه آن‌ها به جنس موافق عامل ژنتیکی دارد و قابل تغییر نیست و برای آن‌ها همجنس‌گرایی را مجاز می‌شمرند و این شبیه اظهار نظر جمعی دیگر از آن‌گونه اطباست که استمنا را بی‌ضرر و بی‌خطر معرفی می‌کنند. بدون شک صحه گذاشتن بر این انحرافات و بیماری‌ها که به هر حال قابل علاج است ناشی از هماهنگ شدن با خواسته‌های انحرافی این‌گونه بیماران است.<sup>۱</sup>

۱۶. «و شهادت و گواهی را برای اظهار حق در برابر انکارها قرار داد؛ (وَالشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَاراً عَلَى الْمَجَاحِدَاتِ).

می‌دانیم در اسلام کسی که از حادثه‌ای باخبر باشد و آن را با چشم خود ببیند اگر به شهادت فراخوانده شود بر او واجب است بپذیرد و آنچه را که دیده بیان کند؛ خواه درباره دوست باشد یا دشمن، خویشاوند باشد یا بیگانه. کتمان شهادت یکی از گناهان کبیره است، همان‌گونه که قرآن مجید با صراحت فرمود:

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾؛ «شهادت را کتمان نکنید و هر کس کتمان کند قلب او گناهکار است (چراکه حقیقتی را مخفی داشته است)».<sup>۲</sup>

در آیه قبل از آن می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾؛ «و شاهدان هنگامی که (به دادگاه برای ادای شهادت) دعوت شوند ابا نکنند».

۱. وقاحت در تمدن مادی غرب به جایی رسیده که به هنگام نوشتن این سطور، این خبر در جراید منتشر شد که دو نفر از سیاستمداران همجنس اروپایی رسماً با هم ازدواج کردند و صدر اعظم آنان نیز به آن‌ها تبریک گفت. (این خبر در بیست و هفتم شهریور سال ۱۳۸۹ در جراید منتشر شد).

۲. بقره، آیه ۲۸۳.

روایات اسلامی نیز حرمت کتمان شهادت را با صراحت بیان کرده است در حالی که در قوانین دیگر دنیا، شهادت شهود معمولاً الزامی نیست؛ هرکس مایل باشد و سود خود را در شهادت دادن ببیند شهادت می‌دهد و گرنه می‌تواند آن را مکتوم کند.

واجب ساختن این کار برای آن است که افراد نتوانند حقوق مردم را پایمال کنند.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً حَقًّا لِيُخْبِيَ بِهَا حَقًّا أَمْرِي مُسْلِمٍ أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِوَجْهِهِ نُورٌ مَدَّ الْبَصَرَ تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ؛ کسی که شهادت حقی بدهد تا حق مسلمانی را به وسیله آن احیا کند، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می‌شود که از صورتش نوری برمی‌خیزد که تا آن جا که چشم کار می‌کند پیش می‌رود و تمام خلائق او را با نام و نسبش می‌شناسند»<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» می‌فرماید: «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ إِذَا دُعِيَ إِلَى الشَّهَادَةِ يَشْهَدُ عَلَيْهَا أَنْ يَقُولَ لَا أَشْهَدُ لَكُمْ؛ برای هیچ کس سزاوار نیست هنگامی که دعوت به شهادت دادن به چیزی شود بگوید: من برای شما شهادت نمی‌دهم»<sup>۲</sup>.

شگفت این‌که بعضی از شارحان نهج البلاغه شهادت را در این جا به معنای شهادت در راه خدا در میدان نبرد تفسیر کرده‌اند و آن را سبب تقویت دین دانسته‌اند در حالی که تعبیرات امام علیه السلام، قبل و بعد از آن، تناسبی با آن ندارد، زیرا امام علیه السلام قبلاً جهاد را به عنوان عزت اسلام بیان فرمود و تعبیر «مجاهدات» (یعنی انکارها) مناسب بحث دعاوی است به خصوص که ترک کذب نیز بعد از آن ذکر شده که با ترک شهادت دادن سازگار است. به علاوه حدیث با جمله «فرض

۱. کافی، ج ۷، ص ۳۸۰، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۷۹، ح ۱.

الله» شروع می‌شود و به یقین خداوند شهادت را مأموریه نکرده بلکه جهاد را واجب فرموده که احیاناً منتهی به شهادت می‌شود.

۱۷. «و ترک دروغ را برای احترام و بزرگداشت صدق و راستی قرار داد؛ (وَتَرَكَ الْكُذْبَ تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ).

اساس زندگی اجتماعی بر اعتماد متقابل افراد به یکدیگر است که اگر اعتمادی نباشد رشته اجتماع از هم گسیخته خواهد شد. اعتماد در صورتی حاصل می‌شود که صدق و امانت بر جامعه حاکم باشد، زیرا دروغ و خیانت مهم‌ترین اسباب بدبینی و بی‌اعتمادی است.

امام علیه السلام در این تعبیر زیبا می‌فرماید: خداوند ترک دروغ را واجب کرده تا راستگویی به عنوان یک فضیلت شمرده شود و افراد جامعه به سوی آن حرکت کنند.

در روایات اسلامی شدیدترین تعبیرات درباره زشتی دروغ آمده است. قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ «تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند».<sup>۱</sup>  
در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ الْكُذْبَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّفَاقِ؛ دروغ دری از درهای نفاق است».<sup>۲</sup>

در کتاب کافی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود: «لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكُذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَّةً؛ انسان طعم ایمان را نمی‌چشد مگر زمانی که دروغ را خواه شوخی باشد یا جدی، رها کند».<sup>۳</sup>

احادیث در این زمینه بسیار است. با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این

۱. نحل، آیه ۱۰۵.

۲. کنز العمال، ج ۸۲۱۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۴۰، ج ۱۱.

سخن را پایان می‌دهیم: «إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّهُ مِنَ الْفُجُورِ وَهُمَا فِي النَّارِ؛ از دروغ بپرهیزید، زیرا دروغ با فجور و گناهان (دیگر) همراه است و هر دو در آتشند».<sup>۱</sup>

۱۸. «و سلام را امان در برابر ترس‌ها قرار داد»؛ (وَالسَّلَامَ أَمَانًا مِنَ الْمَخَافِ). منظور از «سلام» در این جا همان سلام کردن است که هرگاه کسی به دیگری سلام کند مفهومی این است که هیچ‌گونه قصد آزار و اذیت او را ندارد و هنگامی که شنونده، سلام را با سلام پاسخ می‌گوید مفهوم آن نیز این است که از طرف او هم خوف و ضرری متوجه سلام‌کننده نیست.

توضیح این‌که در آغاز اسلام و مدتی پس از آن بسیاری از مردم هنگام برخورد با یکدیگر اگر طرف از قبیله خودشان نبود، احساس ناامنی می‌کردند؛ ولی اگر یکی از آن‌ها سلام می‌کرد و طرف مقابل نیز پاسخ می‌گفت، به منزله این تعهد بود که هیچ‌گونه ضرر و زبانی به یکدیگر نمی‌رسانند، همان‌گونه که اگر شخصی بر آن‌ها وارد می‌شد و غذایی می‌آوردند و از غذای صاحب منزل می‌خورد طرفین درباره یکدیگر احساس امنیت می‌کردند؛ صاحب خانه عملاً تحیتی گفته بود و میهمان تازه وارد نیز عملاً به آن پاسخ داده بود.

البته گاه می‌شد که پس از سلام و جواب آن، قرائن و شواهدی برخلاف موارد مذکور به نظر می‌رسید که برای برطرف کردن آن خوف، احتیاج به گفت‌وگوی بیشتری بود، از این رو در داستان ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که فرشتگان پروردگار به صورت افراد ناشناسی بر او وارد شدند و سلام کردند ابراهیم علیه السلام که چهره‌های آن‌ها را بسیار ناشناس دید گفت: «ما از شما می‌ترسیم». به خصوص هنگامی که غذا برای آن‌ها آورد و آن‌ها دست به سوی غذا دراز نکردند؛ اما چیزی نگذشت که ترس ابراهیم علیه السلام زائل شد هنگامی که گفتند: «ما فرستادگان پروردگار توایم» و او را به فرزند بشارت دادند: «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ

بِالْبَشْرِى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ \* فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ  
إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحْخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ\*<sup>۱</sup>

اکنون این سؤال پیش می آید که سلام کردن جزء مستحبات است و با جمله «فرض الله» که در آغاز این کلام حکمت آمیز آمده سازگار نیست، از این رو بعضی از شارحان، سلام را در این جا به معنای پاسخ سلام تفسیر کرده اند تا با وجوب سازگار باشد.<sup>۲</sup> در حالی که این تفسیر افزون بر این که مخالف ظاهر عبارت امام علیه السلام است با مسئله امنیت از ترس هم سازگار نیست، زیرا هم ابتدا به سلام و هم پاسخ آن هر دو سبب احساس امنیت می شد.

پاسخ: «فرض» معنای وسیعی دارد که هرگونه تشریح را اعم از واجب و مستحب شامل می شود، بنابراین، هم ابتدا به سلام را دربر می گیرد و هم پاسخ سلام را. در نتیجه به یقین فلسفه ای که امام علیه السلام برای نماز بیان فرموده، هم نماز واجب را فرامی گیرد و هم مستحب را و همچنین در مورد زکات و روزه.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «سلام» را به معنای صلح تفسیر کرده اند و گفته اند: «آن چیزی که سبب زائل شدن خوف و ترس در جامعه بشری می شود صلح است که مانع از بروز جنگ های ویرانگر و مخرب است».<sup>۳</sup>

این تفسیر، تفسیر بعیدی به نظر نمی رسد و ممکن است هر دو تفسیر در مفهوم کلام امام علیه السلام جمع باشد.

شگفت این که بعضی به جای «سلام»، «اسلام» ذکر کرده اند<sup>۴</sup> در حالی که در هیچ یک از نسخ نهج البلاغه این واژه نیامده، جز در غررالحکم<sup>۵</sup> «سلام»، «اسلام»

۱. هود، آیه ۶۹ و ۷۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۸۹.

۳. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶۷.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۶۷.

۵. غررالحکم، ح ۳۳۷۶.

آمده است، بنابراین تکیه بر یک احتمال نادر، مناسب تفسیر کلام امام علیه السلام نیست به خصوص این که اگر به جای «سلام»، «اسلام» بود می بایست در آغاز این سخن و به دنبال «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ» ذکر شود.

۱۹. «و امامت را برای نظم و نظام امت قرار داد»؛ «وَالْإِمَامَةَ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ».

هرچند در نسخه صبحی صالح در این جا واژه «الامانة» آمده ولی در بسیاری از نسخ نهج البلاغه به جای آن «الامامة» است و در کتاب تمام نهج البلاغه نیز «الامامة» آمده است. در غررالحکم نیز به همین صورت است. حتی در شرح ابن ابی الحدید نیز «الامامة» ذکر شده است و همان را نیز تفسیر کرده است. به یقین تعبیر «نِظَاماً لِلْأُمَّةِ» و به دنبال آن «وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ» با امامت تناسب دارد نه امانت و در واقع دو جمله اخیر (نوزدهم و بیستم) به منزله ضمانت اجرایی برای هجده جمله پیشین است. به هر حال شک نیست که اگر حکومت عادلانه بر سر کار نباشد و امامت به معنای صحیح پیاده نشود، نظم امت به هم می ریزد، ظالمان بر مظلومان چیره می شوند و فاسدان و مفسدان پست های حساس را در اختیار می گیرند و بیت المال مسلمانان به غارت می رود و ناامنی همه جا را فرا می گیرد که تاریخ معاصر و گذشته، نمونه های فراوانی از آن را به ما ارائه داده است.

در خطبه بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام نیز تعبیری شبیه به این دیده می شود، می فرماید: «وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ؛ خداوند اطاعت از ما را سبب نظام امت قرار داده و پیشوایی ما را سبب جلوگیری از اختلاف و پراکندگی»<sup>۱</sup>.

در خطبه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز که در مسجد جامع مرو در روز جمعه بیان فرمود آمده است: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ

الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْأِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي؛ امامت، زمام دین و سبب نظام مسلمین و صلاح دنیا و سبب عزت مؤمنان است. امامت اساس اسلام بارور و شاخه بلند آن است.<sup>۱</sup>

البته سخن درباره اهمیت امامت و تأثیر حکومت اسلامی در نظم جامعه مسلمانان و حفظ کیان آن‌ها بسیار است و مقصود در این جا اشاره‌ای به این مسئله به عنوان تفسیر کلام امام علیه السلام بود.

۲۰. «و اطاعت و فرمانبرداری (از امام مسلمین) را برای (تعظیم و تحکیم) مقام امامت قرار داد»؛ (وَاطَاعَةَ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ).

به یقین آنچه سبب تقویت امامت امامان و حاکمیت حاکمان می‌شود همکاری و هماهنگی مردم است. اگر اطاعت و همکاری مردم نباشد نظام امامت نیز به هم می‌ریزد، از این رو در مسائل مربوط به حکومت اسلامی نیز می‌گوییم: حمایت مردم و آرای ملت از اساسی‌ترین پایه‌های حکومت است، زیرا امامی می‌تواند نظام امت را برقرار کند که مبسوط الید باشد و مبسوط الید بودن جز از طریق همکاری مردمی حاصل نمی‌شود.

در بخش چهارم خطبه ۳۴ مطالب بیشتری در این زمینه آمده است؛ آن جا که امام علیه السلام می‌فرماید: «ای مردم! من حقی بر شما دارم شما نیز بر من حقی دارید؛ اما حق شما بر من این است که از خیرخواهی و خدمت به شما دریغ نورزم و بیت‌المال را به نفع شما به طور کامل به کار گیرم و شما را تعلیم دهم تا از جهل و نادانی رهایی یابید و تربیت کنم تا فراگیرید و آگاه شوید و اما حق من بر شما این است که به بیعت خویش وفادار باشید و در آشکار و نهان خیرخواهی را در حق من به جا آورید. هر زمان شما را برای انجام کاری بخوانم اجابت کنید و هر وقت به شما فرمان دهم اطاعت نمایید».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۱.

۲. شرح بیشتر را در این زمینه می‌توانید در همین کتاب، ج ۲، ص ۵۴۳ به بعد مطالعه کنید.



## نکته

### آیا حق داریم از فلسفه احکام سؤال کنیم؟

بعضی از فرق مسلمین عقیده دارند که احکام الله معلل بالاغراض نیست؛ یعنی لزومی ندارد آنچه خدا امر کرده دارای فلسفه‌ای باشد و آنچه نهی کرده دارای مفسده‌ای. آن‌ها در واقع حکیم بودن خدا را زیر سؤال می‌برند و توجه ندارند که اگر احکام تابع مصالح و مفاسد نباشد ترجیح بدون مرجح لازم می‌آید و اساساً این سخن برخلاف آیات زیادی از قرآن است که برای نماز و روزه و حج و قصاص و امثال آن فلسفه‌هایی ذکر کرده است. به یقین آنچه خدا امر فرموده دارای فواید مادی یا معنوی یا هر دو بوده و آنچه نهی کرده مفاسدی اینچنین داشته است. نه تنها احکام الهی، احکام و قوانینی هم که در عرف عقلا وضع می‌شود همه از این قبیل است؛ گاهی هفته‌ها و ماه‌ها دربارهٔ مصلحت و مفسدهٔ یک قانون مطالعه و بررسی می‌کنند تا بتوانند حکمی را در عرف خودشان وضع کنند.

آیات مربوط به حلال کردن طیبات و حرام کردن خبائث<sup>۱</sup> همگی شاهد بر این است که قبلاً طیب و خبیثی وجود دارد که به سبب آن حکم الهی مطابق آن صادر می‌شود.

تنها تفاوتی که میان احکام الهی و احکام عرفی است این است که احکام عرفی چه بسا بر اساس مصالح و مفاسدی وضع می‌شود که نتوانسته‌اند تمام جوانب آن را بررسی کنند و به همین دلیل پس از مدتی ممکن است خلاف آن کشف شود؛ ولی احکام الهی چنین نیست، علم بی‌پایان خداوند سبب می‌شود که احکام بر اساس رعایت تمام جوانب مصالح و مفاسد وضع شود و هرگز خلافی در آن نخواهد بود.

۱. اعراف، آیه ۱۵۷.

بعضی نیز معتقدند که گرچه احکام دارای مصالح و مفاسدی است؛ ولی ما نباید به سراغ آن‌ها برویم، باید مطیع فرمان باشیم؛ آن‌جا که امر شده انجام دهیم و آن‌جا که نهی شده خودداری کنیم و مطلقاً نباید به سراغ فلسفه احکام رفت. این نیز برخلاف آیاتی است که ما را تشویق به فهم مصالح و مفاسد احکام می‌کند و همچنین برخلاف روایاتی - مانند کلام مورد بحث - است که ائمه هدی علیهم السلام مصالح احکام را مشروحاً بیان کرده‌اند. همچنین بعضی از اصحاب خدمت امامان علیهم السلام می‌رسیدند و فلسفه پاره‌ای از احکام را می‌پرسیدند. هرگز هیچ امامی آن‌ها را از این سؤالات نهی نکرد و این دلیل بر آن است که مردم حق دارند از فلسفه احکام سؤال کنند و پاسخ بشنوند.

منتها در این جا دو نکته مهم باقی می‌ماند و آن این است که اولاً بیان فلسفه احکام چه فایده‌ای دارد؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ انسان هنگامی که از منافع نماز و روزه و امثال آن آگاه می‌شود، شوق بیشتری برای انجام دادن آن در خود می‌یابد و هنگامی که مثلاً مفاسد بی‌شمار شرب خمر را می‌شنود، نفرت بیشتری از آن پیدا می‌کند. درست مانند دستورات طبیب که وقتی برای بیمارش فواید دارو را ذکر کند بیمار با شوق بیشتری دارو را مصرف کرده و تلخی احتمالی آن را تحمل می‌کند. از این جا می‌توان استفاده کرد که آگاهی از فلسفه احکام می‌تواند فقیه را در مسیر استنباط حکم کمک کند.

ثانیاً: معنای آگاهی از فلسفه احکام این نیست که ما همواره مقید به آن باشیم و بگوییم: چون مثلاً فلسفه دو رکعت بودن نماز صبح و سه رکعت بودن نماز مغرب را نمی‌دانیم بنابراین آن را انجام نمی‌دهیم. ما باید گوش به امر و چشم به فرمان داشته باشیم چه فلسفه احکام را بدانیم یا ندانیم؛ ولی هر مقدار بدانیم به اطاعت راسخ ما کمک می‌کند.

این نکته نیز شایان توجه است که فلسفه‌ها و مصالح و مفساد احکام غالباً جنبه حکمت دارد نه علت؛ یعنی در غالب موارد، ممکن است حاکم باشد. مثلاً نوشیدن یک قطره شراب ممکن است هیچ‌کدام از آن مفساد را نداشته باشد ولی به هر حال حرام است، بنابراین افراط در این مسئله که ما فلسفه‌های احکام را وسیله‌ای قرار دهیم برای محدود کردن حکم یا توسعه آن به جایی که ادله شامل آن نمی‌شود، کار نادرستی است.

به تعبیر دیگر، پذیرفتن فلسفه احکام یا مقاصد الشریعه به معنای این نیست که ما به دنبال قیاسات ظنی برویم و حلال و حرام‌هایی از این طریق درست کنیم. تنها در صورتی می‌توان حکم را به وسیله فلسفه احکام توسعه داد یا محدود کرد که به صورت علت در متن کتاب و سنت ذکر شده باشد؛ مثلاً بفرماید: «لَا تَشْرَبُوا الْخَمْرَ لِأَنَّهُ مُسَكِّرٌ مُفْسِدٌ لِلْعَقْلِ» از این تعبیر می‌توانیم هرچیزی را که مسکر و موجب فساد عقل است تحریم کنیم.<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِهَا وَلَكِنَّهُ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا فَمَا كَانَ عَاقِبَتُهُ عَاقِبَةَ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ؛ خداوند شراب را به دلیل نام آن تحریم نکرد، بلکه تحریم آن به دلیل آثار آن بود، بنابراین هرچیزی که عاقبت آن عاقبت شراب باشد آن هم به منزله شراب است».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. برای مطالعه بیشتر به دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۳۸۵ به بعد مراجعه شود.

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۱۲، ح ۲.



أَخْلِفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوِجِلَ الْعُقُوبَةُ، وَإِذَا حَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَدَّ اللَّهُ تَعَالَى.

امام علیه السلام فرمود:

هرگاه خواستید ظالمی را سوگند دهید این گونه سوگند دهید که از حول و قوه الهی بری است (اگر فلان کار را انجام داده باشد) زیرا اگر این قسم دروغ باشد مجازات او به سرعت فرا می رسد (یا به درد سختی مبتلا می گردد و یا می میرد) ولی هرگاه چنین سوگند یاد کند: به خدایی که جز او خدایی نیست (این کار را نکرده ام) در کیفرش تعجیل نمی شود؛ زیرا خدا را به یگانگی ستوده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه امام علیه السلام از آن حضرت به صورت گسترده نقل شده و اهل بیت علیهم السلام برای نابودی کسانی که درباره آن ها نزد حاکمان ظلم سخن چینی می کردند از این نوع سوگند استفاده می کردند. سپس مواردی از این قبیل را نقل می کند و در پایان می گوید: این کلام نورانی پیش از سید رضی رضی الله عنه در کتاب کافی جلد ششم (البته در کافی این کلام از امام صادق علیه السلام ضمن داستانی که بعداً به آن اشاره خواهد شد آمده است. همچنین در تمامی کتب دیگر که مرحوم خطیب آدرس داده است) و مقاتل الطالبيين و مروج الذهب آمده است و بعد از سید رضی رضی الله عنه در کتاب تاریخ بغداد و ارشاد مفید

## شرح و تفسیر

### سوگند سریع التائیر

امام علیه السلام درباره سوگندهای مؤثر در برابر ظالمان می فرماید: «هرگاه خواستید ظالمی را سوگند دهید این گونه سوگند دهید که از حول و قوه الهی بری است (اگر فلان کار را انجام داده باشد) زیرا اگر این قسم دروغ باشد مجازات او به سرعت فرامی رسد (یا به درد سختی مبتلا می گردد و یا می میرد) اما اگر چنین سوگند یاد کند: به خدایی که جز او خدایی نیست (این کار را نکرده ام) در کيفرش تعجیل نمی شود، زیرا خدا را به یگانگی ستوده است»؛ (أَخْلَفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيٌّ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوْجِلَ الْعُقُوبَةُ، وَإِذَا حَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَدَّ اللَّهُ تَعَالَى).

از این سخن امام علیه السلام روشن می شود که تعبیرات سوگندها بسیار متفاوت است؛ تعبیرهایی که مدح و ثنای الهی در آن است سبب تعجیل عقوبت نمی شود اما تعبیرات خشنی که بر ضد آن باشد، باعث تعجیل عقوبت خواهد شد.

در حدیث معروفی که در کتب مختلف آمده می خوانیم: شخصی نزد منصور، خلیفه عباسی از امام صادق علیه السلام بدگویی کرد. منصور به دنبال حضرت فرستاد و هنگامی که امام علیه السلام حضور پیدا کرد عرض کرد: فلان کس درباره شما

---

→ و الخرائج و الجرائح آمده است به گونه ای که به وضوح نشان می دهد از نهج البلاغه نقل نکرده اند. (مصادر

چنین و چنان می‌گوید. امام علیه السلام فرمود: چنین چیزی دروغ است؛ اما بدگویی کننده گفت: دروغ نیست و واقعیت دارد. امام علیه السلام او را به براءت از حول و قوه الهی اگر دروغ‌گو باشد قسم داد. او همین سوگند را یاد کرد و هنوز گفتارش تمام نشده بود که فلج شد و مانند قطعه گوشتی بی جان به روی زمین افتاد! پای او را گرفتند و کشان‌کشان از مجلس بیرون بردند و امام صادق علیه السلام از این توطئه‌رهایی یافت.<sup>۱</sup> در رخداد دیگری می‌خوانیم که منصور دوانیقی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: یکی از یاران شما به نام «معلی بن خنیس» مردم را به سوی شما فرامی‌خواند و (برای خروج کردن) اموالی ذخیره می‌کند. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! چنین چیزی نبوده است. منصور گفت: من کسی را که چنین خبری را داده نزد شما حاضر می‌کنم، و سپس آن مرد را حاضر کرد. امام علیه السلام رو به آن فرد کرد و فرمود: قسم می‌خوری؟ عرض کرد: آری؛ سپس گفت: «وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ» که او این کار را کرده است». امام علیه السلام فرمود: تو خداوند را با اوصاف جلالش می‌ستایی و او به همین سبب تو را مجازات نمی‌کند. این‌گونه که من می‌گویم قسم بخور. بگو: «بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَالْجَبَاتِ إِلَى حَوْلِي وَقُوَّتِي» (که تو این سخن را گفته‌ای) آن مرد این‌گونه قسم خورد. هنوز کلامش تمام نشده بود که بر زمین افتاد و مرد. منصور گفت: بعد از این، کلام هیچ سخن‌چینی را درباره تو نخواهم پذیرفت.<sup>۲</sup>

## نکته

### سوگند به براءت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله

مرحوم صاحب جواهر در کتاب الايمان مسئله‌ای آورده که حاصلش این است:

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۶۸. مرحوم علامه شوشتری نیز آن را در شرح نهج البلاغه خود از کتاب الفصول المهمة نقل کرده است.

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۴۵، ح ۳.

سوگند به برائت از خداوند سبحان و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نه تنها منعقد نمی‌شود و کفاره‌ای در مخالفت آن نیست، بلکه نفس این سوگند حرام است هرچند گوینده در گفتارش صادق باشد. سپس به احادیثی استناد می‌کند، از جمله حدیث نبوی که می‌فرماید: «مَنْ قَالَ إِنِّي بَرِيٌّ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ فَإِنَّ كَانَ كَاذِبًا فَهُوَ كَمَا قَالَ وَإِنْ كَانَ صَادِقًا لَمْ يَعُدْ إِلَى الْإِسْلَامِ سَالِمًا؛ کسی که بگوید: «من از آیین اسلام بیزارم اگر دروغ گفته باشم یا همان‌گونه است که گفته‌ام» و اگر راست گفته و بیزاری جسته هرگز به اسلام باز نمی‌گردد»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از یونس بن حیان (صحیح، یونس بن ظبیان است) نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «يَا يُونُسُ لَا تَخْلِفْ بِالْبِرَاءَةِ مِنَّا فَإِنَّهُ مَنْ خَلَفَ بِالْبِرَاءَةِ مِنَّا صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا فَقَدْ بَرِيَ مِنَّا؛ ای یونس! قسم به برائت از ما مخور، زیرا اگر کسی چنین قسمی یاد کند، صادق باشد یا کاذب، از ما بیزار خواهد شد».

سپس می‌افزاید: ولی از کلام امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه (حکمت مورد بحث) استفاده می‌شود که ظالم را می‌توان به این کیفیت قسم داد و حتی از فعل امام صادق علیه السلام و قسم دادن شخص سعایت‌کننده به این کیفیت در برابر منصور دوانیقی برمی‌آید که این‌گونه سوگند در چنین مواردی مانعی ندارد. وی در پایان می‌گوید: ولی من کسی از اصحاب را ندیدم که به چنین حدیثی فتوا دهد، هرچند عنوان باب در وسائل نشان می‌دهد که او معتقد است ظالم را می‌توان به برائت از حول و قوه الهی سوگند داد. سپس در پایان این سخن می‌گوید: احتیاط این است که این کار جز در مورد مهدورالدم، ترک شود.<sup>۲</sup>

البته از بعضی کلمات بزرگانی که قبل از مرحوم صاحب جواهر بوده‌اند

۱. سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۳۰.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۵، ص ۳۴۵.



استفاده می‌شود که به این روایات فتوا داده‌اند؛ مانند مرحوم فاضل هندی در کشف اللثام در بحث جواز «تغلیظ قسم» (در مسائل قضایی). خود صاحب جواهر نیز در بحث قضا<sup>۱</sup> تعبیری دارد که از آن، تمایل به این فتوا استفاده می‌شود.

مهم آن است که در این جا چند مسئله از هم جدا نشده است:

نخست این که آیا می‌توان بدون هیچ قید و شرطی چنین قسمی خورد که کسی بگوید: والله من از دین محمد ﷺ «العیاذ بالله» بیزارم؟ قطعاً چنین سخنی کفر است و حرام بودن آن جای تردید نیست؛ حتی اگر سوگند او دروغ هم باشد گناه بزرگی مرتکب شده است.

دیگر این که به صورت قضیه شرطیه برای اثبات مدعای خود بگوید: والله از خدا و رسولش بریء باشم اگر چنین کاری را کرده باشم. اگر چنین شخصی راست می‌گوید و این کار را نکرده دلیلی بر حرام بودن سوگند او نیست. آری، اگر او در گفتارش دروغ گو باشد قطعاً قسم حرامی خورده و ممکن است کافر نیز شده باشد.

صورت سوم این است که برای انجام کاری قسم یاد کند و بگوید: من به این وعده خود وفا می‌کنم، اگر نکنم از حول و قوه الهی و دین محمد ﷺ بیزار باشم. این قسم قطعاً منعقد نمی‌شود و اگر مخالفت کند نیز کفاره‌ای - طبق قواعد مقرر - باب قسم که تنها باید به نام خداوند سوگند یاد کرد - ندارد.

دلیل روشنی بر حرام بودن قسمت دوم و سوم نداریم، زیرا گوینده آن هرگز نمی‌گوید: من از دین اسلام یا از خداوند متعال بیزارم بلکه برای تأکید بر گفته خود به این که تخلفی وجود ندارد چنین سخنی را می‌گوید، مانند این که بعضی از

۱. جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۳۱.

عوام مردم برای تأکید بر سخنانشان می‌گویند: بی‌ایمان از دنیا بروم، دشمن خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله باشم اگر چنین سخنی را گفته باشم. مگر این که گفته شود: این تعبیر نیز خالی از نوعی اهانت نیست و شاید به همین دلیل، برای حرمت آن، ادعای اجماع شده است (در صورتی که حرمت شامل تمام این اقسام شود).

در این جا نکته دیگری است و آن این که اگر بدانیم بعضی از این گونه قسم‌ها سبب تعجیل عقوبت می‌شود و ممکن است به زندگی فرد پایان دهد آیا جایز است او را به چنین سوگندی قسم دهیم، هر چند باعث مر او شود؟

ظاهر کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث این است که هر ظالمی را می‌توان چنین سوگندی داد (و هر چه باشد از ناحیه خود اوست) ولی تعبیر بعضی از فقها این است که تنها مهدور الدم را می‌توان چنین سوگند داد<sup>۱</sup> و از آن جا که تعجیل عقوبت مر ، همیشه حاصل نیست بلکه ممکن است عقوبت‌های دیگری در کار باشد حکم به تحریم چنین سوگندی درباره غیر مهدورالدم، خالی از اشکال نیست و اگر یقین به هلاکت باشد اجرای آن در غیر مهدورالدم اشکال دارد و در این صورت کلام حضرت علیه السلام را می‌توان بر ظالمان مهدورالدم حمل کرد.

توضیح بیشتر در این زمینه را باید در کتب فقهی بررسی نمود.

\*\*\*

# ۲۵۲

يَا بْنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ، وَأَعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ  
أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ.

امام عليه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! تو خود وصی خویشتن در اموال خود باش و (امروز) به گونه‌ای  
در باره آن عمل کن که می‌خواهی پس از تو (مطابق وصیت) عمل کنند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها سند دیگری که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام نورانی نقل می‌کند غرالحکم است که چون تعبیرات آن با آنچه در نهج البلاغه آمده متفاوت است قاعداً از جای دیگری آن را اخذ کرده است. در ضمن، مضمون آن را از امام صادق عليه السلام نیز با تفاوت‌هایی آورده که در متن به آن اشاره خواهیم کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸).

## شرح و تفسیر

### وصی خویشتن باش

امام علیه السلام در این کلام نورانی به نکته مهمی درباره وصیت اشاره کرده است، می فرماید: «ای فرزند آدم! تو خود وصی خویشتن در اموال خود باش و (امروز) به گونه ای درباره آن عمل کن که می خواهی پس از تو (مطابق وصیت) عمل کنند؛ (يَا بَنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ، وَأَعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ).

بسیاری از مردم با ایمان علاقه مند هستند که بخشی از اموالشان پس از آنها در راه خیرات مصرف شود و اسلام نیز به وصیت برای کارهای خیر تشویق کرده و آن را به یک سوم مال محدود ساخته تا ورثه نیز بهره مند شوند. قرآن مجید می گوید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»؛ «بر شما نوشته شده است: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذاشته است، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند! این حقی است بر پرهیزکاران!». <sup>۱</sup> مؤمنان برای این کار سعی می کنند وصی یا اوصیای مطمئنی انتخاب کنند تا حتماً کارهای خیر انجام شود.

ولی بسیار دیده شده است که یا وصی به وصیت عمل نمی‌کند یا ورثه مانع می‌شوند و سعی می‌کنند ثلث را به نفع خود مصادره کنند. حتی دیده شده که بعضی از افراد متدین برای مصرف ثلث به نفع خودشان به دنبال وجهی شرعی بوده‌اند.

اگر انسان خودش وصی خویشتن باشد و برای آنچه پس از خود مایل است در راه خیر صرف شود شخصاً اقدام کند بهتر است، همان‌گونه که بعضی از افراد باایمان را در عصر خود می‌بینیم که ثلث مال خویش را در زمان حیات خود جدا کرده و در کارهای خیر به خصوص کارهایی که باقی و برقرار می‌ماند؛ مانند احداث بیمارستان، مسجد، مدرسه، بانک‌های قرض الحسنه، نشر آثار دینی و امثال آن صرف می‌کنند. این‌ها از همه موفق‌ترند، زیرا هیچ‌کس به اندازه خود انسان برای خویش دلسوزی نمی‌کند.

افزون بر این، آنچه انسان با دست خود در راه خدا می‌دهد بسیار باارزش‌تر است از آنچه دیگران پس از او می‌دهند، چون در حال حیات علاقه‌مند به اموال خویش است و دل‌کندن از آن و صرف آن در کارهای خیر نیاز به ایمانی قوی دارد.

حدیث معروفی است که می‌گوید: شخصی وصیت کرده بود که انبار خرمایی را پس از او در راه خدا انفاق کنند. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این کار را انجام داد. در آخر، خرمایی را که ته انبار افتاده بود به دست گرفت و فرمود: اگر خود با دست خویش این دانه خرمای را در راه خدا داده بود از تمام آنچه من بعد از او انفاق کردم بهتر بود.

چنان‌که اشاره کردیم امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام همین معنا را با اضافات دیگری به کسی که از او تقاضای وصیت و اندرزی کرد بیان نمود، فرمود: «أَعِدَّ جَهَارَكَ وَقَدِّمُ زَادَكَ وَكُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَلَا تَقُلْ لِغَيْرِكَ يَبْعَثُ إِلَيْكَ بِمَا يُصْلِحُكَ؛ وسیله سفر

(آخرت) خود را آماده ساز و زاد و توشه این سفر طولانی را فراهم کن و وصی خویشتن باش و به دیگری نده که آنچه را برای تو مفید است به سوی تو بفرستند (چه بسا این کار را نکند و تو محروم شوی).<sup>۱</sup>

شاعر عرب نیز می‌گوید:

وَأَنَّ دَوَامَهَا لَا يُسْتَطَاعُ	تَمَنَّعَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعُ
أَمِيرٌ فِيهِ مُتَّبِعٌ مُطَاعُ	وَقَدِّمَ مَا مَلَكَتْ وَأَنْتَ حَيٌّ
مَصِيرٌ وَصِيَّةَ الْمَرْءِ ضَيَاعُ	وَلَا يَغُرُّكَ مَنْ تُوصِي إِلَيْهِ

از دنیا بهره گیر که دنیا متاعی بیش نیست و دوامش امکان ندارد. آنچه را که در اختیار داری از پیش بفرست در حالی که زنده‌ای و در آن امیر و مطاعی.

به کسی که وصیت می‌کنی دل بسته مباش، زیرا سرنوشت بسیاری از وصیت‌ها نابودی است.<sup>۲</sup>

شاعر فارسی زبان نیز می‌گوید:

بر عیشی به گور خویش فرست

کس نیارد ز پس تو پیش فرست

\*\*\*

۱. کافی، ج ۷، ص ۶۵، ح ۲۹.

۲. تنبیه الخواطر (بنا به نقل مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸).

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدُمُ،  
فَإِنَّ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ.

امام علیؑ فرمود:

طغیان غضب، نوعی جنون و دیوانگی است، چراکه صاحبش بعداً پشیمان می‌شود و اگر پشیمان نشود دلیل بر آن است که جنونش مستحکم است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که کتاب مصادر، دربارهٔ این کلام نورانی غیر از نهج البلاغه نقل کرده، غررالحکم است که در آن بدون تفاوت آمده است. سپس از کتاب الحکم المنشورة ابن ابی الحدید حدیثی نقل می‌کند که با آنچه در نهج البلاغه آمده کاملاً متفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸).

## شرح و تفسیر

### غضب و جنون!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در نکوهش شدت غضب می فرماید: «طغیان غضب نوعی جنون و دیوانگی است، چراکه صاحبش بعداً پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود دلیل بر آن است که جنونش مستحکم است»؛ (الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ).

همه می دانیم که انسان وقتی به شدت غضبناک می شود نیروی عقل او تحت الشعاع آن قرار گرفته، از کار باز می ایستد و در آن حالت که صورت برافروخته، ر های گردن پر از خون شده و تمام اعصاب و عضلات تحریک گشته است، دست به کارهایی می زند که خارج از عرف عقلا و بیرون از دایره شرع و کاملاً زیان آور است.

به همین دلیل معمولاً پس از این حرکت نادم و پشیمان می گردد، ندامتی که گاهی روزها و ماهها و سالها ادامه می یابد، حتی گاهی دست به کارهایی می زند که بعداً جبران ناپذیر است و تمام عمر را در اندوه و ندامت آن به سر می برد.

ولی افراد کمی هستند که از کارهای جنون آمیز خود در حال شدت و طغیان و غضب پشیمان نمی شوند و همچنان اصرار دارند که کار خوبی انجام داده اند! اینها همان کسانی هستند که امام علیه السلام جنون آنها را مستحکم و پایدار شمرده است.



در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی درباره کظم غیظ (فرو خوردن خشم) و نکوهش غضب تعبیرات بسیار پرمعنایی آمده است. در سوره شوری یکی از نشانه‌های افراد باایمان را این می‌شمرد که چون از دست کسی عصبانی می‌شوند او را می‌بخشند و خشم خود را فرو می‌خورند: «وَإِنَّا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»<sup>۱</sup>. در آیه ۱۳۴ سوره آل عمران در نشانه‌های مؤمنان و نیکوکاران می‌فرماید: «آن‌ها کسانی هستند که در زمان شادکامی و ناراحتی در راه خدا انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم درمی‌گذرند»؛ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

خطرات غضب به قدری است که در حدیثی از حضرت رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: مردی خدمت آن حضرت آمد، عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي عِظَةً أَتَعِظُ بِهَا؛ اندرزی به من بده تا از آن پند گیرم»، فرمود: «أَنْطَلِقُ وَلَا تَعْصَبُ؛ برو و هرگز غضب مکن». آن مرد بار دیگر همان تقاضا را از پیامبر ﷺ کرد و حضرت همان جمله را تکرار فرمود و همچنین در مرتبه سوم.<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت ﷺ آمده است که شخصی خدمتش رسید و چنین تقاضایی کرد، پیامبر ﷺ به او فرمود: «برو و هرگز غضب مکن». آن مرد عرض کرد: همین یک دستور مرا کافی است. سپس به سراغ خانواده‌اش آمد و مشاهده کرد که در میان قبیله او جنگی درگرفته، در برابر هم صف کشیده‌اند و اسلحه برداشته‌اند، هنگامی که این منظره را دید او هم اسلحه برداشت و در کنار آن‌ها ایستاد ناگهان به یاد کلام پیامبر ﷺ افتاد، سلاح را بر زمین افکند و به سوی جمعیت دشمنانش آمد و گفت: ای جمعیت! اگر بر شما جراحت یا ضربی وارد گشته و یا کسی از شما کشته شده من از مال خودم ادا می‌کنم. آن‌ها

۱. شوری، آیه ۳۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۵.

در پاسخ گفتند: اگر چیزی بوده به شما بخشیدیم، ما به این کار سزاوارتریم. و همین امر سبب شد که هر دو گروه با هم سازش کردند و آتش غضب فرونشست.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ غضب، کلید تمام بدی‌هاست».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام جمله‌ای از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که گویی شرح حدیث فوق است می‌فرماید: «أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْدِفُ الْمُحْصَنَةَ؛ چه چیزی بدتر از غضب است؟ هنگامی که انسان غضبناک می‌شود دست به کشتن بی‌گناهان می‌زند و نسبت ناروا به زنان پاک‌دامن می‌دهد».<sup>۳</sup>

بسیاری از نزاع‌های خونین به سبب همین طغیان غضب است، بسیاری از طلاق‌ها و جدایی همسران از یکدیگر و تشکیل پرونده‌های جنایی مختلف به سبب همین حالت خطرناک است و به همین دلیل امام علیه السلام نام جنون بر آن گذاشته است.

آثار سوء غضب بیش از این‌هاست، زیرا هنگامی که کنترل عقل از اعضا و جوارح انسان برداشته شود هرچه بر زبانش آمد می‌گوید و هر کار زشتی به نظرش رسید انجام می‌دهد، هر حقی را باطل و هر باطلی را حق می‌کند.



۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۱.

۲. همان، ص ۳۰۳، ح ۳.

۳. همان، ح ۴.

## صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ.

امام علیؑ فرمود:

تندرستی، از کمی حسادت است.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا اعتراف می‌کند که این کلام حکیمانه را با عین این عبارت در هیچ‌یک از منابعی که در دسترس بوده جز نهج البلاغه نیافته و می‌افزاید: جمله‌هایی که مضمونش شبیه آن است به‌طور فراوان از آن حضرت علیؑ نقل شده است از جمله: «الْحَسَدُ يُضْنِي الْجَسَدَ؛ حسد بدن را نحیف می‌کند». (غررالحکم، ح ۶۸۳۳) و حدیث دیگری که می‌فرماید: «الْحَسَدُ دَاءٌ عَيَاءٌ لَا يَزُولُ إِلَّا بِهَلْكِ الْحَاسِدِ أَوْ مَوْتِ الْمُحْسُودِ؛ حسد درد بی‌درمانی است که از بین نمی‌رود مگر با مرگ حاسد یا موت محسود». (غررالحکم، ح ۶۸۱۹) و امثال آن. سپس می‌افزاید: با توجه به آنچه گفته شد اگر عین جمله مورد بحث را در منبع دیگری نیابیم مشکلی حاصل نمی‌شود. اضافه بر این مرحوم سید رضی خودش از نظر وثاقت کمتر از دیگران نیست (و به روایت او باید اعتماد کرد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۹).

## شرح و تفسیر

### ترک حسد، و تندرستی

این کلام کوتاه و پرمعنا به نکته روانشناسی دقیقی اشاره می‌کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «تندرستی، از کمی حسادت است»؛ (صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ).

می‌دانیم که رابطه روح و جسم به قدری زیاد است که هرگونه ناراحتی در روح آثاری در جسم به جای می‌گذارد به گونه‌ای که بسیاری از بیماری‌های جسمانی هیچ عاملی جز ناراحتی روح ندارند؛ به گفته پزشکان، زخم معده در بسیاری از موارد، ناشی از استرس‌ها و نگرانی‌هاست، بیماری‌های مغز و اعصاب، سگته‌های قلبی و مغزی و دردهای عضلانی در بسیاری از موارد از ناراحتی‌های روحی سرچشمه می‌گیرند.

حسد در میان بیماری‌های روحی یکی از بدترین آن‌هاست؛ حسد گاه چنان شخص حاسد را ناراحت می‌کند که نه روز استراحت دارد و نه شب و در آتشی که خود در درون خود برافروخته می‌سوزد و آثارش در بدن او روزبه‌روز نمایان‌تر می‌شود.

خطیب رضی الله عنه در مصادر کلامی از یکی از روانشناسان معروف به نام پیترو اشتاینکرون نقل می‌کند که خلاصه‌اش چنین است: ممکن نیست انسان زندگی سعادت‌مندانه‌ای داشته باشد در حالی که حسد در درون جانش رخنه کرده است.

حسد تمام مجاری حیات را مسموم می‌کند. بسیاری از بیماری‌های خونی به خصوص زخم معده ناشی از حسد است؛ هر کجا زخم معده‌ای یافتید اگر تحقیق کنید خواهید دید که در ریشه‌های آن حسد وجود دارد. حسد شبیه افسونگری است که دارای سه سر باشد که هرگاه یکی از آن‌ها در جایی نمایان بشود دو سر دیگر نیز نمایان می‌شوند و حسد در میان آن‌ها قرار دارد؛ هر جا حسد پیدا شد کینه و تعصب در کنار آن خواهند بود.<sup>۱</sup>

در قرآن مجید و روایات اسلامی نیز مطالب فراوانی در نکوهش حسد دیده می‌شود؛ از جمله خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که از شرّ حاسدان به او پناه برد: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ \* وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ».<sup>۲</sup>

قرآن انگیزه بسیاری از کارهای زشت دشمنان را حسد می‌شمارد: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»؛ «بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آن‌ها ریشه دوانده - آرزو می‌کردند شما را پس از اسلام و ایمان، به حال کفر بازگردانند؛ با این که حق برای آن‌ها کاملاً روشن شده است».<sup>۳</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ؛ آفت دین انسان، حسد، خودبینی و فخر فروشی است».<sup>۴</sup>  
در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد، ایمان انسان را می‌خورد همان‌گونه که آتش، هیزم را می‌خورد و نابود می‌کند».<sup>۵</sup>

۱. صاحب مصادر این سخن را از کتابی به نام لا تَقْتُلْ نَفْسَكَ (خود را به قتل مرسان) نقل کرده است.

۲. فلق، آیه ۱-۵.

۳. بقره، آیه ۹-۱۰۹.

۴. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۵.

۵. همان، ص ۳۰۶، ح ۲.

می دانیم که حسد عبارت از این است که انسان نمی تواند نعمت هایی را که خدا به دیگران داده ببیند و تحمل کند و پیوسته زوال آن نعمت ها را آرزو می کند، بنابراین او در واقع به حکمت خدا اعتراض دارد همان گونه که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که خدای متعال به موسی بن عمران علیه السلام فرمود: «يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ ذَلِكِ وَلَا تُتْبِعُهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنِعْمِي صَادِقٌ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي؛ ای فرزند عمران! به مردم درباره آنچه از فضل من به آن ها داده ام حسادت مکن و چشم به آن ها مدوز و نفس تو به دنبال آن نرود، زیرا حسود در واقع دشمن نعمت های من است و مانع از قسمتی است که بین بندگانم کرده ام و هرکس چنین باشد من از او نیستم و او هم از من نخواهد بود»<sup>۱</sup>.

در ذیل حکمت ۲۲۵ نیز توضیحات بیشتری در این زمینه آمده است.



لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ:

يَا كُمَيْلُ، مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَرَوْحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدَلِّجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ. فَوَ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا. فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي أَنْحَادِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرُدُ غَرِيبَةَ الْإِبِلِ.

امام علیؑ به کمیل بن زیاد نخعی فرمود:

ای کمیل! به خانواده‌ات دستور بده که روزها در کسب فضایل و مکارم بکوشند و شامگاهان در برطرف کردن حوائج مردمی که در خواب‌اند. سوگند به کسی که تمام صداها را می‌شنود! هرکس در قلبی سرور و خوشحالی ایجاد کند خدا از آن سرور برایش لطفی می‌آفریند که هرگاه مصیبتی بر او وارد شود این لطف همچون آب (در یک سطح شیب‌دار، به سرعت) به سوی او سرازیر شود تا آن مصیبت راز وی (بشوید و) دور سازد، همان‌گونه که شتر بیگانه، از گله (یا از چراگاه خصوصی) رانده می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب‌الله در مصادر بخش‌های مختلفی از این کلام نورانی را از غررالحکم و مستطرف (نوشته ابوالفتح ابشیهی) و ربیع الابرار زمخشری نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۰).

## شرح و تفسیر

### شاد کردن دیگران

امام علیه السلام خطاب به کمیل بن زیاد نخعی که یکی از یاران عالم و دانشمند و باتقوای او بود دو نکته مهم را گوشزد کرده، نخست می فرماید: «ای کمیل! به خانواده‌ات دستور بده که روزها در کسب فضایل و مکارم بکوشند و شامگاهان در برطرف کردن حوائج مردمی که در خواب‌اند؛ (يَا كَمَيْلُ، مَرُّ أَهْلِكَ أَنْ يَرَوْحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ).

سپس می افزاید: «سوگند به کسی که تمام صداها را می شنود! هرکس در قلبی سرور و خوشحالی ایجاد کند خدا از آن سرور برایش لطفی می آفریند که هرگاه مصیبتی بر او وارد شود این لطف همچون آب (در یک سطح شیب‌دار به سرعت) به سوی او سرازیر شود تا آن مصیبت را از وی (بشوید و) دور سازد، همان‌گونه که شتر بیگانه، از گله (یا از چراگاه خصوصی) رانده می شود؛ (فَوَ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا. فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي أَنْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ عَرَبِيَّةُ الْإِبِلِ).

امام علیه السلام در نکته اول، برنامه زندگی را چنین تنظیم می فرماید که در بخشی از

---

→ اضافه می کنیم که مرحوم دیلمی (از علمای قرن نهم) این حدیث شریف را با تفاوت‌هایی در کتاب ارشاد القلوب آورده است. (ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۸).



آن انسان باایمان باید به خودسازی و کسب فضایل مشغول باشد، بر علم خود بیفزاید، از تجارب دیگران استفاده کند، صفات برجسته انسانی را در خود پرورش دهد، رذایل اخلاقی را دور سازد و به سوی کمال انسانی سیر کند، و در بخش دیگر به دنبال حل مشکلات مردم باشد.

بنابراین کسانی که تنها به اصلاح خویش می‌پردازند و کاری برای حل مشکلات دیگران انجام نمی‌دهند از حقیقت اسلام دورند. همچنین کسانی که برای برطرف کردن حوائج مردم تلاش می‌کنند ولی از خود غافل‌اند آن‌ها نیز بیگانه‌اند؛ مسلمان واقعی کسی است که هم به اصلاح خویش بپردازد و هم به حل مشکلات مردم توجه کند.

تعبیر «یروح» که از ریشه «رواح» به معنای سیر در روز یا سیر در بعد از ظهر است (و در این جا مناسب معنای اول است، زیرا آن را در مقابل سیر در شب قرار داده است) نشان می‌دهد که بخش اول تلاش و فعالیت انسان باید در کسب فضایل و مکارم باشد، چراکه انسان تا خود را نسازد نمی‌تواند به دیگران بپردازد. البته مکارم اخلاق، تمام فضایل اخلاقی را که در آیات و روایات و کتب علمای اخلاق وارد شده است شامل می‌شود؛ ولی در بعضی از روایات، انگشت روی موارد خاصی گذاشته شده که در واقع بخش‌های مهم مکارم اخلاق است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مکارم اخلاق ده چیز است. اگر می‌توانی تمام آن‌ها در تو باشد انجام ده... راوی سؤال می‌کند: آن‌ها چیست؟ امام علیه السلام می‌فرماید: «صِدْقُ الْيَأْسِ (البأس) وَصِدْقُ اللِّسَانِ وَادَاءُ الْأَمَانَةِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ وَإِقْرَاءُ الضَّيْفِ وَإِطْعَامُ السَّائِلِ وَالْمُكَافَأَةُ عَلَى الصَّنَائِعِ وَالتَّدْمُّمُ لِلْجَارِ وَالتَّدْمُّمُ لِلصَّاحِبِ وَرَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ؛ راستگو بودن در اظهار یأس از آنچه در دست مردم است و نظر به لطف خدا داشتن (یا راستگو بودن در مقام ابراز شجاعت در برابر دشمنان) و راستگویی و ادای امانت و صلۀ رحم و پذیرایی از میهمان و سیر

کردن گرسنگان و جبران کردن نیکی های مردم و تعهد داشتن در برابر همسایگان و تعهد داشتن در برابر دوستان و رأس همه آنها حیاست».<sup>۱</sup>

«يُدْلِجُوا» که از ریشه «ادلاج» به معنای سیر در ابتدای شب یا تمام شب است اشاره به این است که انسان باید خدماتش به مردم بی سروصدا و غالباً مخفیانه باشد در حدی که امام علیه السلام با تعبیر «مَنْ هُوَ نَائِمٌ» (کسی که در خواب است) مشخص فرموده، تا آبروی آنها محفوظ بماند و در برابر دیگران شرمنده نشوند. این یک برنامه جامع و کامل است که زندگی فردی و اجتماعی را کاملاً اصلاح می کند.

دنیای مادی امروز، کمک رسانی به نیازمندان را تحت برنامه های محدود، در اختیار دولت ها قرار می دهد و افراد، کمتر مسئولیتی برای خود قائل اند، در حالی که در اسلام چنین نیست؛ همه کسانی که توانایی دارند، در برابر مشکلات و نیازهای حاجتمندان مسئول اند تا آن جا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معروفی می فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ بِي عَبْدٌ يَبِيتُ شَبْعَانَ وَأَخُوهُ أَوْ قَالَ جَارُهُ الْمُسْلِمُ جَائِعٌ؛ سوگند به کسی که جان محمد در دست قدرت اوست! کسی که شب سیر بخوابد و برادر مسلمانش (یا فرمود: همسایه مسلمانش) گرسنه باشد به من (که پیغمبر اسلام) ایمان نیاورده است».<sup>۲</sup>

در نامه معروف امام علیه السلام به «عثمان بن حنیف انصاری» (نامه ۴۵) نیز همین معنا با تعبیر جامع دیگری آمده است، آن جا که می فرماید: «هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَيَقُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقَرْصِ وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبْعِ أَوْ آيَّتِ مِبْطَانًا وَحَوْلِي بَطُونُ غَرْثِي وَأَكْبَادُ حَرِّي؛ هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۶۸، ح ۵۸.

طعام‌های لذیذ کند در حالی که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (یکی از مناطق شرقی عربستان) کسی باشد که حتی امید برای به دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمی سیر به خود ندیده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه باشد؟».

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته دیگری پرداخته که نکته اول را کامل تر می‌کند و آن، دستور به شاد کردن دل‌های افسرده است. امام علیه السلام پاداش بزرگی را برای چنین اشخاصی ذکر می‌کند و آن این‌که این ادخال سرور در قلب انسان نه تنها در سرای دیگر به یاری انسان می‌شتابد، بلکه در همین دنیا نیز مأموریت دارد که در مشکلات، او را یاری کند و مصائب و حوادث تلخ را به شدت از او دور سازد.

امام علیه السلام برای بیان تأثیر سرعت آن به دو مثال پرداخته است: نخست جریان آب در یک سرایشی و دوم دور ساختن شترهای بیگانه از مرتع اختصاصی. در احادیث اسلامی نیز در مورد ادخال سرور در قلب مؤمنان به طور خاص، یا انسان‌ها به طور عام، روایات زیادی وارد شده است؛ از جمله کلینی رحمته الله در جلد دوم کافی بابی تحت عنوان «ادخال السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» ذکر کرده و شانزده روایت در آن آورده است؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ؛ کسی که مؤمنی را مسرور کند مرا مسرور ساخته و کسی که مرا مسرور کند خدا را مسرور کرده است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند، وارد کردن سرور بر مؤمنان است».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۱.

۲. همان، ص ۱۸۹، ح ۴.

از امام صادق علیه السلام روایت گویایی در این زمینه نقل شده است که خلاصه‌اش این است: «هنگامی که در قیامت انسان با ایمان از قبرش خارج می‌شود شخصی (نورانی) از قبر با او برمی‌خیزد و او را بشارت به خیر می‌دهد و در تمام مراحل قیامت با اوست و از ترس و وحشت او می‌کاهد تا زمانی که او را وارد بهشت می‌سازد. شخص مؤمن از او می‌پرسد: تو کیستی که همراه من آمدی و در تمام این مسیر مونس من بودی؟ می‌گوید: «أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ تُدْخِلُهُ عَلَيَّ إِخْوَانِكَ فِي الدُّنْيَا خُلِقْتُ مِنْهُ لِأُبَشِّرَكَ وَأُوْنِسَ وَحَشَتَكَ؛ من همان سروری هستم که بر برادرانت در دنیا وارد ساختم. من از آن آفریده شدم که تو را بشارت دهم و مونس تنهایی و وحشت تو باشم».<sup>۱</sup>



إِنَّا أَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا لِلَّهِ بِالصَّدَقَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

هر زمان فقیر شدید، با خداوند از طریق صدقه دادن (در راه او)  
تجارت (پرسود) کنید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام شریف را جمعیتی پیش از مرحوم سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله جاحظ در المائنة المختارة. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۱).  
اضافه می‌کنیم که خوارزمی نیز در کتاب مناقب خود آن را با احادیث دیگری از جاحظ نقل کرده است.  
(مناقب خوارزمی، ص ۳۷۶).

## شرح و تفسیر

### هنگام تندرستی با خدا معامله کنید

امام علیه السلام در این گفتار نورانی خود، یکی از طرق معنوی مبارزه با فقر را نشان می‌دهد، می‌فرماید: «هر زمان فقیر شدید با خداوند از طریق صدقه دادن (در راه او) تجارت (پرسود) کنید»؛ (إِذَا أُمَّلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا بِاللَّهِ بِالصَّدَقَةِ).

«أُمَّلَقْتُمْ» از ریشه «مَلَقَ» (بر وزن علق) به معنای فقر است و هنگامی که به باب افعال می‌رود نیز فعل لازم است.

اشاره به این‌که صدقه در هنگام نیازمندی، اثر معنوی مهمی در زدودن فقر دارد، همان‌گونه که انسان، فقری را کمک می‌کند، عنایت الهی نیز به یاری او بر می‌خیزد.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾؛ «کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است!»<sup>۱</sup>.

لطف و عنایت پروردگار عجیب است، بخشنده همه نعمت‌ها اوست با وجود این گاه به بندگان می‌گوید: از شما وام می‌گیرم و گاه می‌گوید: با من تجارت پرسودی داشته باشید.

میان انفاق در راه خدا به هنگام نیازمند بودن و برخورداری از نعمت پروردگار، رابطه آشکاری بر حسب ظاهر نمی بینیم؛ ولی به یقین این از الطاف خفیه الهیه است.

قابل انکار نیست که شخص ایثارگر که آنچه را که خود به آن نیاز دارد به دیگری می بخشد روح پاکی پیدا می کند که سرچشمه استجاب دعاست و دعاهای او برای گشایش روزی به هدف اجابت نزدیک می شود.

در احادیث اسلامی، رابطه صدقه با درمان بیماری ها، رفع بلاها و خطرات و افزایش روزی با صراحت بیان شده است؛ از جمله در حکمت ۱۳۷ گذشت که امام علیه السلام می فرماید: «اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ؛ روزی را به وسیله صدقه بر خود فرود آورید».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقْضِي الدَّيْنَ وَ تَخْلِفُ بِالْبَرَكَهَةِ؛ صدقه سبب ادای دین و برجای نهادن برکت می شود».<sup>۱</sup>

این سخن را با سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمود: «أَكْثَرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تُرْزَقُوا؛ به نیازمندان زیاد صدقه دهید تا روزی شما وسیع شود».<sup>۲</sup>

در این روایات، تنها به رابطه صدقات با فزونی نعمت و دفع فقر اشاره شده، در حالی که صدقه برکات و آثار فراوان دیگری نیز دارد؛ صدقه رفع بلا می کند، موجب پرورش فضایل اخلاقی است، دشمنی های قشرهای مختلف جامعه را فرو می نشاند و وسیله نجات در یوم المعاد است.

قرآن مجید می گوید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست فانی می شود؛ اما آنچه نزد خداست باقی است».<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۴، ص ۹، ح ۱.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۸.

۳. نحل، آیه ۹۶.

در آیه دیگر می خوانیم: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ «و در راه خدا انفاق کنید! و (با ترک انفاق،) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد».<sup>۱</sup>

نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید! پیش از آن که روزی فرارسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت، و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت؛ (زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود). و کافران، خود ستمگرند؛ (هم به خودشان ستم می کنند، هم به دیگران)».<sup>۲</sup>

انفاق منحصر به انفاق مالی نیست، هرچند بیشتر آیات و روایات، ناظر به انفاق های مالی است. انفاق علم و دانش، انفاق قدرت و مقام و انفاق نصیح و خیرخواهی نمونه های دیگری و به طور کلی انسان باید از هر چیزی که خداوند به او روزی داده برای نجات دیگران استفاده کند و تعبیر «مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» (از آنچه به شما روزی داده ایم) یا شبیه آن در آیات متعددی از قرآن مجید، ممکن است اشاره به همین باشد.

\*\*\*

۱. بقره، آیه ۱۹۵.

۲. بقره، آیه ۲۵۴.



أَلْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

وفاداری در برابر پیمان شکنان، پیمان شکنی در پیشگاه خداست

و پیمان شکنی در برابر آنان، وفاداری نزد خداوند است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته صاحب مصادر نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و وطواط در غرر الخصاص الواضحة و آمدی در غرر الحکم و محمد بن قاسم (متوفای ۹۴۰) در روض الاخیار نقل کرده اند و نقل همگی با آنچه در نهج البلاغه آمده است تفاوت هایی دارد که نشان می دهد آنها از مصادر دیگری به این گفتار حکیمانه دست یافته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۱).

## شرح و تفسیر

### جزای پیمان شکنان

حضرت علی علیه السلام در این عبارت حکمت آمیز درباره پیمان شکنان می فرماید: «وفاداری در برابر پیمان شکنان، پیمان شکنی در پیشگاه خداست و پیمان شکنی در برابر آنان، وفاداری نزد خداوند است»؛ (الْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ).

«غدر» در اصل به معنای ترک گفتن چیزی است، از این رو به کار کسی که پیمان و عهد خود را بشکند و آن را ترک گوید «غدر» گفته می شود و گودال های آب را از آن رو «غدیر» می گویند که در آن ها مقداری آب باران رها و ترک شده است.

امام علیه السلام در این گفتار آموزنده می فرماید: انسان نباید در برابر پیمان شکنان و کسانی که پایبند به عهد خود نیستند دچار وسوسه شود و پیمان شکستن در برابر آن ها را گناه بداند، بلکه به عکس اگر آن ها عهد خود را بشکنند و ما در برابر آن ها به عهد خود وفا کنیم، نشانه ضعف و ذلت ما در برابر آن ها است و آن را حمل بر ترس ما می کنند و سبب جسارت آن ها در وقایع مشابه می شود، از این رو دستور داده شده که در برابر آن ها مقابله به مثل کنید. این مقابله به مثل نوعی وفا در پیشگاه خدا محسوب می شود.

قرآن مجید نیز در این باره دستور قاطعی داده است: ﴿وَأِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً

فَأَنْبِئِ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ؛ «و هرگاه (با ظهور نشانه‌هایی،) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، به‌طور عادلانه به آن‌ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است، زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی‌دارد!»<sup>۱</sup>

در شأن نزول آیه آمده است که اشاره به قوم یهود مدینه است که بارها با پیامبر اکرم ﷺ پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند، از این رو می‌فرماید: اگر از خیانت و پیمان‌شکنی آن‌ها می‌ترسی، پیمان را با آن‌ها قطع کن.

البته این سخن به آن معنا نیست که یک‌جانبه و بدون هیچ نشانه‌ای پیمان با آن‌ها را بشکنند بلکه همیشه به دنبال نشانه‌هایی از اراده پیمان‌شکنی خوف حاصل می‌شود. هرگاه این نشانه‌ها ظاهر شد دستور داده شده پیمان با آن‌ها شکسته شود مبادا از آن برای غافلگیر ساختن مسلمانان سوء استفاده کنند.

این در حالی است که قرآن تأکید می‌کند به آن‌هایی که به عهد خود وفادارند وفادار بمانید. در چهارمین آیه از سوره توبه بعد از اعلام جنگ با مشرکان پیمان‌شکن می‌فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَا يُمَاطِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾؛ «مگر کسانی از مشرکان که با آن‌ها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند، و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند؛ پیمان آن‌ها را تا پایان مدّتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد!».

ولی درباره پیمان‌شکنان در آیه ۱۲ تأکید بر مقابله به مثل کرده، می‌فرماید: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلِئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾؛ «و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند،

و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید، چراکه آن‌ها پیمانی ندارند؛ شاید (با شدت عمل) دست بردارند!».

این‌ها همه با توجه به این است که در اسلام به کمتر چیزی به اندازه وفای به عهد و ادای امانت اهمیت داده شده است تا آن‌جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ؛ کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید هرگاه وعده‌ای می‌دهد (و عهدی می‌بندد) به آن وفا کند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که جمیع تعلیمات اسلام در چه چیزی خلاصه می‌شود؟ فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ سخن حق گفتن و عادلانه قضاوت کردن و وفای به عهد است».<sup>۲</sup>

این حدیث را نیز در ذیل حکمت ۱۵۵ آوردیم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: سه چیز است که هیچ‌کس عذری در مخالفت با آن ندارد. و دومین آن را وفای به عهد می‌شمارد خواه در برابر نیکوکار باشد یا بدکار.<sup>۳</sup>

اشتباه نشود، منظور از وفای به عهد در برابر بدکاران این نیست که در مقابل پیمان‌شکنان وفای به عهد کنید، بلکه منظور این است که اگر با کسی که گناهان مختلفی انجام می‌دهد و پایبند به احکام دین نیست عهد و پیمانی بستید و او به عهد و پیمانش وفادار بود شما هم وفادار باشید. به بیان دیگر، فسق و فجور او خارج از حوزه پیمانی است که با ما بسته است.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۴، ج ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶، ج ۱۰.

۳. همان، ج ۷۴، ص ۹۲.

كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَعْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ  
الْقَوْلِ فِيهِ. وَمَا أُنْتَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیارند کسانی که به وسیله احسان الهی به آن‌ها غافلگیر می‌شوند و به سبب  
پرده‌پوشی خدا درباره آن‌ها مغرور می‌گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب  
می‌خورند و خداوند هیچ‌کس را با چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک  
عقوبت) نیازموده است.<sup>۱</sup>

سید رضی می‌گوید: «این سخن سابقاً (در حکمت ۱۱۶) گذشت جز این که  
در این جا اضافه خوب و مفیدی دارد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا  
تَقَدَّمَ، إِلَّا أَنَّ فِيهِ هَاهُنَا زِيَادَةً جَيِّدَةً مُفِيدَةً).

۱. سند گفتار حکیمانه:

آنچه در این کلام حکیمانه آمده عین چیزی است که در حکمت ۱۱۶ آمد و منابع آن را در آن جا آوردیم  
و گفتیم که طبق نقل مصادر نهج البلاغه این کلام نورانی را جمعی از بزرگانی که پیش از سید رضی  
می‌زیستند در کتاب خود آوردند؛ از جمله ابن شعبه حرانی در تحف العقول و کلینی در روضه کافی  
و یعقوبی در کتاب تاریخ خود و ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷).

## شرح و تفسیر

### از این امور غافل نشوید

همان‌گونه که اشاره شد مرحوم سیّد رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: «این سخن سابقاً (در حکمت ۱۱۶) گذشت جز این که در این جا اضافه خوب و مفیدی دارد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ، إِلَّا أَنْ فِيهِ هَاهُنَا زِيَادَةٌ جَيِّدَةٌ مُفِيدَةٌ).

این در حالی است که هنگام مقایسه این حکمت با آنچه گذشت، کمترین تفاوتی در میان آن‌ها دیده نمی‌شود جز کلمه «سبحانه» که بعد از نام مقدس «الله» در این جا آمده است و به یقین منظور مرحوم سیّد رضی این نبوده است، از این رو خطیب رحمته در مصادر ذیل این حکمت می‌گوید: شاید این جمله اضافاتی داشته که کاتب آن را فراموش کرده و از قلم انداخته است.

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و بسیار پرمعنا به چهار نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «چه بسیارند کسانی که به وسیله احسان الهی به آن‌ها غافلگیر می‌شوند و به سبب پرده‌پوشی خدا درباره آن‌ها مغرور می‌گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می‌خورند و خداوند هیچ‌کس را با چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک عقوبت) آزمایش نکرده است»؛ (كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسُّرْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ. وَمَا أْبْتَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ).

ما هر یک از این چهار جمله را در ذیل حکمت ۱۱۶ شرح دادیم. آنچه لازم است در این جا اضافه شود این است که این چهار نعمتی که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به آن‌ها اشاره کرده (احسان پروردگار، پوشاندن خطاها، ذکر خیر بر زبان انسان‌ها و مهلت دادن) قدر مشترکی دارد و آن این است که همه این‌ها در لباس نعمت است؛ اما در بسیاری از افراد سبب غفلت می‌شود.

جمله اول اشاره به افراد طغیانگر و فاسد و مفسدی است که خداوند به آن‌ها نیکی فراوان می‌کند و ناگهان همه را از آن‌ها می‌گیرد تا مجازاتشان دردناک‌تر باشد.

جمله دوم اشاره به کسانی است که خدا بر اعمال زشت آن‌ها پرده می‌افکند اما آن‌ها به جای استفاده از این ستر الهی، مغرور می‌شوند و به کارهای خلاف خود همچنان ادامه می‌دهند و ناگهان خداوند پرده را برمی‌افکند و آن‌ها را رسوا می‌سازد.

جمله سوم درباره کسانی است که ذکر خیر آن‌ها بر زبان همه مردم جاری می‌شود و آن‌ها بر اثر آن غافل می‌گردند و این غفلت سبب انحراف آنان می‌شود، ناگهان خداوند وضع آن‌ها را آشکار می‌سازد و ذکر خیر تبدیل به ذکر شر می‌شود.

و جمله چهارم اشاره به کسانی است که کارهای خلاف انجام می‌دهند؛ ولی خداوند همچنان به آن‌ها مهلت می‌دهد؛ اما این مهلت الهی نه تنها سبب بیداری‌شان نمی‌گردد بلکه بر غفلت آن‌ها می‌افزاید و ناگهان خداوند مهلت را از آنان می‌گیرد و چنان مبتلایشان می‌سازد که رسوای خاص و عام شوند.





## فَصْلٌ نَذَكُرُ فِيهِ شَيْئاً مِنْ غَرِيبِ كَلَامِهِ الْمُحْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ

سید رضی رحمته الله در این فصل کوتاه، نه جمله از کلمات قصار امام علیه السلام را که نیازمند تفسیر و بیان بوده ذکر می‌کند و بعد از آن به ادامه کلمات قصار می‌پردازد و در واقع این بخش به منزله پرانتزی است که در لابه‌لای کلمات قصار برای تبیین بعضی از پیچیدگی‌ها آمده است.





فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرْبَ يَعْسُوبٍ أَلْدَيْنَ بِدَنْبِهِ، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ  
كَمَا يَجْتَمِعُ قَزَعٌ أَلْخَرِيفِ.

امام عليه السلام فرمود:

در آن هنگام پیشوای دین در جایگاه خود مستقر می شود و خداوند گروهی را از  
اطراف بلاد برمی انگیزد و آن ها مانند پاره های ابر پاییز به سرعت  
به سوی او می آیند.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می گوید: «يَعْسُوبٌ» به معنای

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که - به گفته مرحوم خطیب در مصادر - (قبل از سید رضی) این کلام حکیمانه را آورده اند  
قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب غریب الحدیث است و همچنین ازهری در کتاب تهذیب اللغة در  
ماده «قَزَعٌ» و هروی در کتاب الجمع بین الغریبین طبق نقل ابن اثیر در نهیة در ماده «دَنْبٌ». (مصادر  
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۴).

اضافه می کنیم که ابن ابی شیبۀ کوفی (متوفای ۲۳۵) این کلام پر معنا را در کتاب مصتف خود آورده است.  
(المصنف، ج ۸، ص ۵۵۹) و متقی هندی در کنز العمال (متوفای ۹۷۵) آن را با اضافاتی شبیه آنچه در روایت  
مجلسی آمده ذکر می کند که نشان می دهد از منابع دیگری اخذ کرده است. (کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۵۷).

آقا و پیشوای بزرگی است که در آن روز، سرپرستی امور مردم را به دست می‌گیرد و «قَرَع» به معنای قطعه‌های ابری است که آب در آن‌ها وجود ندارد (و از این رو با سرعت بر صفحه آسمان می‌دوند و جمع می‌شوند)؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: أَلْيَعْسُوبُ: السَّيِّدُ الْعَظِيمُ الْمَالِكُ لِأُمُورِ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ، وَالْقَرَعُ: قِطْعُ الْغَيْمِ الَّتِي لَا مَاءَ فِيهَا).

## شرح و تفسیر

### آینده درخشان

سید رضی رحمته الله علیه، صدر این کلام را ذکر نکرده در حالی که بدون آن، مفهوم کلام امام رحمته الله علیه کاملاً روشن نمی‌شود، ولی علامه مجلسی از کتاب غیبت شیخ طوسی این حدیث را به‌طور کامل با ذکر سند از امام صادق رحمته الله علیه نقل می‌کند، می‌گوید: «امیر مؤمنان رحمته الله علیه چنین فرمود: «لَا يَزَالُ النَّاسُ يَنْقُصُونَ حَتَّى لَا يُقَالَ اللَّهُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدِّينِ بِذَنْبِهِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ أَطْرَافِهَا وَيَجِيئُونَ قَزَاعًا كَقَزَعِ الْخَرِيفِ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُهُمْ وَأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ وَقَبَائِلَهُمْ وَأَسْمَ امِيرِهِمْ...»؛ مردم پیوسته (از نظر عقاید مذهبی) رو به نقصان می‌روند تا زمانی که حتی نام «الله» به فراموشی سپرده می‌شود. در این هنگام پیشوای دین در جایگاه خود مستقر می‌شود و خداوند گروهی را از اطراف بلاد برمی‌انگیزد و آن‌ها مانند پاره‌های ابر پاییز به سرعت به سراغ او می‌آیند. به خدا سوگند! من آن‌ها را می‌شناسم و حتی نام آن‌ها و قبیله‌های آن‌ها و نام امیرشان را نیز می‌دانم...»<sup>۱</sup>.

سید رضی رحمته الله علیه در تفسیر این حدیث شریف می‌گوید: «یعسوب» به معنای آقا و پیشوای بزرگی است که در آن روز سرپرستی امور مردم را به دست می‌گیرد و «قزع» به معنای قطعه‌های ابری است که آب در آن‌ها وجود ندارد (و از این رو با

سرعت بر صفحه آسمان می‌دوند و جمع می‌شوند»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: أَلْيَعْسُوبُ: السَّيِّدُ الْعَظِيمُ الْمَالِكُ لِأُمُورِ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ، وَالْفَرْعُ: قِطْعُ الْعَيْمِ الَّتِي لَا مَاءَ فِيهَا).

جمعی از شارحان نهج البلاغه به تفسیری که سید رضی علیه السلام برای «فَرْع» (جمع فَرْعَة) کرده است ایراد گرفته و گفته‌اند: در هیچ‌یک از منابع لغت چنین تفسیری برای «فَرْع» نشده، بلکه همگی آن را به معنای قطعات ابر گرفته‌اند بی آن‌که تصریح کنند: ابری که آب نداشته باشد؛ ولی شاید مرحوم سید رضی این معنا را به دلالت التزامی استفاده کرده است، زیرا ارباب لغت گفته‌اند: فَرْع به قطعه‌های رقیق و پراکنده ابرها گفته می‌شود (که با سرعت حرکت می‌کنند) و طبیعی است که این‌گونه ابرها آبی با خود حمل نمی‌کنند و به همین دلیل هم به سرعت پیش می‌روند. منظور امام علیه السلام نیز این است که پیروان او به سرعت گرد او جمع می‌شوند.

با توجه به این‌که «يَعْسُوب» در اصل همان ملکه زنبوران عسل است و «ذَنْب» در لغت به معنای دم می‌باشد، در این جا درباره این‌که مراد از «ضَرْبَ يَعْسُوبُ الدِّينِ بِذَنْبِهِ» چیست، اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند: چون ملکه هنگامی که استقرار می‌یابد دم خویش را بر زمین می‌زند، بنابراین این جمله کنایه از استقرار و استحکام است.

برخی دیگر نیز این احتمال را داده‌اند که «ذَنْب» به معنای پیروان است و معنای جمله این است که پیشوای دین به همراه پیروان خود به راه می‌افتد (در این صورت «ضَرْبَ» به معنای ضَرْبُ فِي الْأَرْضِ و حرکت بر روی زمین است و «با» در بِذَنْبِهِ به معنای معیّت و همراهی است).

این احتمال نیز داده شده که زنبور عسل هنگامی که خشم می‌گیرد نیش خود را بیرون می‌آورد، بنابراین جمله مورد بحث کنایه از این است که پیشوای دین در برابر ناهنجاری‌ها خشمگین می‌شود و به پامی خیزد و یا با شمشیر و نیزه‌ها بر پیکر

دشمنان حمله می‌کند ولی معنای اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هرچند جمع میان این تعبیر و تفسیرها نیز بعید نیست.

درباره این‌که این سخن در مورد چه کسی است؟ معروف در میان شارحان این است که امام علیه السلام به ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره می‌کند و شاهد زنده این سخن همان چیزی است که مرحوم علامه مجلسی در ذیل این حدیث شریف به نقل از غیبت شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام از جدش امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است که می‌گوید: پیروان و حامیان آن مرد الهی سیصد و سیزده نفر مطابق عدّه رزمندگان اسلام در غزوه بدرند، همگی گرد او جمع می‌شوند و آیه شریفه ﴿أَئِنَّ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ «هرجا باشید، خدا همه شمارا حاضر می‌کند؛ زیرا او، بر هر کاری تواناست»<sup>۱</sup> نیز اشاره به همین معناست.<sup>۲</sup> به هر حال می‌دانیم که سیصد و سیزده یار مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و این قرینه روشنی است برای این‌که بدانیم منظور امام علیه السلام نیز همین معنا بوده است.

تفسیر این حدیث شریف به ظهور حضرت مهدی علیه السلام منحصر به شارحان شیعه نیست، ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز می‌گوید: امام علیه السلام در این جمله از ظهور مهدی علیه السلام خبر می‌دهد که به عقیده ما در آخر الزمان متولد می‌شود.<sup>۳</sup> ولی ما پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام معتقدیم که آن حضرت متولد شده و هم‌اکنون زنده و در پشت پرده غیبت است.

\*\*\*

۱. بقره، آیه ۱۴۸.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۴، ح ۶۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۰۴.





## هَذَا الْخَطِيبُ الشَّخْشُحُ.

امام علیؑ (اشاره به صعصعة بن صوحان یا خطیب قوم قیس بن شباب) فرمود:  
این خطیب ماهر و زبردستی است.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید: منظور امام علیؑ این است که او در سخنرانی، سخت ماهر و چیره است و هر کس در سخن، یا در سیر

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر از تاریخ طبری در حوادث سال ۳۶ نقل می‌کند که بعد از واقعه (جمل) جمعی از قوم «قیس بن شباب» خدمت آن حضرت رسیدند و خطیب آن‌ها در برابر آن حضرت خطبه‌ای خواند. امام علیؑ فرمود: رؤسای شما کجا هستند؟ خطیب گفت: «أَصِيبُوا تَحْتَ نِظَارِ جَمَلٍ؛ آن‌ها در جنگ جمل کشته شدند» سپس خطیب به خطبه خود ادامه داد. امام علیؑ درباره او فرمود: این خطیب ماهر و زبردستی است. سپس از قول ابن ابی الحدید نقل می‌کند که امام علیؑ این سخن را درباره «صعصعة بن صوحان» (که از یاران خاص علیؑ بود) بیان فرمود و این فخر برای «صعصعة» بس است که شخصی همانند علیؑ او را به عنوان مهارت در خطابه و فصاحت می‌ستاید و واقعاً «صعصعة» از فصیح‌ترین مردم بود. سپس ابن ابی الحدید می‌گوید: این داستان را «جاحظ» در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۴). اضافه می‌کنیم که این گفتار حکیمانه در کتب فراوان دیگری از جمله مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۷ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵۴ و ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۹، ص ۸، ذکر شده است.

و حرکت، چابک و زبردست باشد به او «شَحْشَح» اطلاق می شود و «شَحْشَح» در غیر این مقام به معنای شخص بخیل و ممسک است. (يُرِيدُ الْمَاهِرَ بِالْحُطْبَةِ الْمَاضِي فِيهَا، وَكُلُّ مَاضٍ فِي كَلَامٍ أَوْ سَيْرٍ فَهُوَ شَحْشَحٌ، وَالشَّحْشَحُ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ: الْبُخَيْلُ الْمُمْسِكُ).

## شرح و تفسیر

### امام علیه السلام این خطیب را ستود

امام امیرمؤمنان علیه السلام در این گفتار فصیح خود اشاره به خطیبی کرده و می‌فرماید: «این خطیب ماهر و زبردستی است»؛ (هَذَا الْخَطِيبُ الشَّحْشَحُ). مرحوم سید رضی هدفش از ذکر این جمله تفسیر تعبیر «شحشح» است که امام علیه السلام درباره آن خطیب به کار برده است که تعبیر فصیح و پرمعنایی است، از این رو می‌گوید: «منظور امام علیه السلام این است که او در سخنرانی، سخت ماهر و چیره است و هرکس در سخن، یا در سیر و حرکت چابک و زبردست باشد به او «شَحْشَح» اطلاق می‌شود». سپس می‌افزاید: «شَحْشَح» در غیر این مقام به معنای شخص بخیل و ممسک است»؛ (يُرِيدُ الْمَاهِرَ بِالْخُطْبَةِ الْمَاضِي فِيهَا، وَكُلُّ مَاضٍ فِي كَلَامٍ أَوْ سَيْرٍ فَهُوَ شَحْشَحٌ، وَالشَّحْشَحُ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ: الْبَخِيلُ الْمُمْسِكُ). همان‌گونه که هنگام ذکر مصادر این کلام فصیح اشاره شد، امام علیه السلام این سخن را درباره «صعصعة بن صوحان» که از سخنوران بلیغ اصحاب علی علیه السلام بود، یا درباره یکی از سخنوران قوم دیگری و یا درباره هر دو بیان فرموده است و واژه «شَحْشَح» در کتاب لغت به معنای زیادی آمده است؛ از جمله صاحب قاموس می‌گوید: «شَحْشَح» به معنای بیابان وسیع و شخصی که مراقب چیزی است و انسان بدخلق و خطیب توانا و شخص شجاع و غیور آمده است، بنابراین واژه مزبور به حسب مقامات مختلف، معنای متفاوتی دارد؛ هنگامی که درباره

سخنوری ذکر شود به معنای فصاحت و بلاغت و توانگری و مهارت در سخنوری است و هرگاه درباره بیابانی گفته شود به معنای وسعت و گسترش آن است و گاه به معنای افراد کج خلق نیز آمده است. از کلام مرحوم سید رضی استفاده می شود که قدر مشترک میان بسیاری از معانی این کلمه، همان توانایی است؛ خواه توانایی در سخن باشد یا در سیر و حرکت.

در لسان العرب نیز همین معانی برای واژه «شحشح» ذکر شده است.

### نکته

#### این خطیب چه کسی بود؟

همان گونه که اشاره شد، ابن ابی الحدید در شرح این کلام نقل کرده که امام امیرالمؤمنین علیه السلام این تعبیر را درباره «صعصعة بن صوحان» که از خواص یارانش و بسیار فصیح اللسان بود بیان فرموده است.

در این جا مناسب دانستیم که به گوشه ای از سخنان فصیح آن مرد سخنور اشاره کنیم؛ از جمله خطبه های بسیار فصیح و پرمعنای او خطبه ای است که به هنگام دفن امیرمؤمنان علی علیه السلام در کنار قبر آن حضرت و در برابر فرزندان آن امام علیه السلام بیان کرد. وی در حالی که یک دست خود را بر قلبش گذاشته بود و با دست دیگر خاک بر سر خود می پاشید و بر سر می زد گفت: «بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - ثُمَّ قَالَ - هَيْنَا لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَلَقَدْ طَابَ مَوْلِدُكَ وَقَوِيَ صَبْرُكَ وَعَظُمَ جِهَادُكَ وَظَفَرَتْ بِرَأْيِكَ وَرَبِحَتْ تِجَارَتُكَ وَقَدِمْتَ عَلَيَّ خَائِلًا فَتَلَقَّاكَ اللَّهُ بِبِشَارَتِهِ وَحَفَّتْكَ مَلَائِكَتُهُ وَاسْتَفْرَزَتْ فِي جَوَارِ الْمُصْطَفَى فَأَكْرَمَكَ اللَّهُ بِجَوَارِهِ وَلَحِقَتْ بِدَرَجَةِ أَخِيكَ الْمُصْطَفَى وَشَرِبْتَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى فَأَسْأَلَ اللَّهُ أَنْ يَمُنَّ عَلَيْنَا بِاقْتِنَانِنَا أَثْرَكَ وَالْعَمَلِ بِسِيرَتِكَ وَالْمُؤَالَاةِ لِأَوْلِيَائِكَ وَالْمُعَادَاةِ لِأَعْدَائِكَ وَأَنْ يَحْشُرَنَا فِي زُمْرَةِ أَوْلِيَائِكَ فَقَدْ نِلْتُمْ مَا لَمْ يَنْلَهُ أَحَدٌ وَأَدْرَكْتُمْ مَا لَمْ يُدْرِكْهُ أَحَدٌ

وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ بَيْنَ يَدَيْ أَخِيكَ الْمُصْطَفَى حَقَّ جِهَادِهِ وَقُمْتَ بِدِينِ اللَّهِ حَقَّ الْقِيَامِ حَتَّى أَقَمْتَ السُّنَنَ وَأَبْرَزْتَ الْفِتْنَ وَأَسْتَقَامَ الْإِسْلَامَ وَأَنْتَظِمَ الْإِيمَانَ فَعَلَيْكَ مِنِّْي أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ بِكَ اشْتَدَّ ظَهْرَ الْمُؤْمِنِينَ وَاتَّضَحَّتْ أَعْلَامُ السُّبُلِ وَأَقِيَمْتَ السُّنَنَ وَمَا جُمِعَ لِأَحَدٍ مَنَاقِبُكَ وَخِصَالُكَ...؛ پدر و مادرم فدایت ای امیرمؤمنان! گوارا باد بر تو ای ابوالحسن (شهادت در راه خدا) و لادنت پاک بود، استقامتت بسیار قوی و جهادت بزرگ و رأی و تصمیمت پیروزمند و تجارتت پرسود. به سوی آفریدگارت رفتی و او با بشارتش از تو استقبال کرد و فرشتگانش گرداگردت را گرفتند و در جوار پیامبر مصطفی ﷺ آرام گرفتی و خدا تو را به جوار او گرمی داشت و در درجه برادرت پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفتی و از جام پر از رحمتش نوشیدی. از خدا می‌خواهم که بر ما منت گذارد تا بتوانیم گام در جای گام‌های تو بگذاریم و به سیره تو عمل کنیم، دوستانت را دوست داریم و دشمنانت را دشمن شماریم و ما را در زمره دوستان تو محشور سازد. (ای امیرمؤمنان!) به مقامی رسیدی که احدی به آن مقام نرسید و درک کردی چیزی را که احدی درک نکرد. در راه پروردگارت در پیش روی برادرت پیامبر مصطفی ﷺ جهاد کردی و حق جهاد را ادا نمودی و برای اقامه دین حق قیام کردی و حق قیام را به جای آوردی تا آن زمان که سنت‌ها را برپا ساختی و فتنه‌ها را اصلاح کردی. اسلام برپا شد و ایمان نظام گرفت. برترین درود و سلام از من بر تو باد. پشت مؤمنان به وسیله تو نیرومند شد و نشانه‌های راه‌های هدایت به وسیله تو آشکار گشت و سنت‌های پیامبر ﷺ با تو زنده شد و آن همه مناقب و خصال پسندیده را احدی همچون تو در خود جمع نکرد...»<sup>۱</sup>.

این سخنان با تعبیرات بسیار پر معنایی ادامه دارد، که برای رعایت اختصار به همین مقدار بسنده کردیم.





## إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحْمًا

امام عليه السلام فرمود:

خصومت و دشمنی مهلکه‌هایی دربر دارد.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، این جمله را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نقل می‌کند که می‌گوید: امام عليه السلام این سخن را هنگامی بیان کرد که به «عبدالله بن جعفر» وکالت داده بود در حضور او از وی دفاع کند. سپس ابن ابی الحدید می‌افزاید: ابوحنیفه وکالت را به این صورت (که در حضور موکل در حال سلامت باشد) مجاز نمی‌شمرد و می‌گوید: وکالت یا باید از سوی فرد غایبی باشد یا بیمار؛ ولی ابویوسف و محمد (شاگردان ابوحنیفه) آن را اجازه می‌دانند و استناد به فعل امیرمؤمنان علی عليه السلام می‌کنند. صاحب مصادر بعد از نقل این جریان می‌افزاید: من این سخن را از ابن ابی الحدید به این علت نقل کردم که روشن شود این کلام در میان مردم مشهور بوده است تا آن‌جا که بعضی از فقها که سال‌ها قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند برای فتوای خود به آن استناد جسته‌اند و قانون‌گذاران امروز نیز همین معنا را دنبال کرده و اجازه می‌دهند که وکیل در حضور موکلش از او دفاع کند. آن‌گاه می‌افزاید: «هروی» نیز در کتاب الجمع بین الغریبین که قبل از نهج البلاغه نگاشته شده این سخن را از امام عليه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۵).  
اضافه می‌کنیم که این کلام حکیمانه در این کتاب‌ها هم نقل شده است: مبسوط شیخ طوسی، ج ۲، ص ۳۶۰ و کتاب الام شافعی، ج ۳، ص ۲۳۷ و کنز العمال متقی هندی، ج ۶، ص ۱۹۷.

«منظور امام از قُحْم، مهلکه‌هاست، زیرا خصومت و دشمنی، در اغلب موارد افرادی را که در آن درگیرند به هلاکت و تلف سوق می‌دهد و از این باب است که در بعضی از تعبیرات آمده که می‌گویند: «قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ» و منظور از آن این است که سال قحطی دامان آن‌ها را می‌گیرد و اموال آن‌ها را از میان می‌برد و این تَقْحُم و نفوذ آثار خشکسالی در میان آن‌هاست و در این مورد (قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ) تفسیر دیگری نیز ذکر شده و آن این است که خشکسالی، روستاییان را از سرزمین خود بیرون فرستاده و هنگامی که بیابان خشک شود آن‌ها را نیازمند رفتن به مناطق سبز و آباد می‌کند؛ (يُرِيدُ بِالْقُحْمِ الْمَهَالِكَ، لِأَنَّهَا تَقْحِمُ أَصْحَابَهَا فِي الْمَهَالِكِ وَالْمَتَالِفِ فِي الْأَكْثَرِ. وَمِنْ ذَلِكَ قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ، وَهُوَ أَنْ تُصِيبَهُمُ السَّنَةُ فَتَتَعَرَّقَ أَمْوَالُهُمْ فَذَلِكَ تَقْحُمُهَا فِيهِمْ. وَقِيلَ فِيهِ وَجْهٌ آخَرَ وَهُوَ: أَنَّهَا تَقْحِمُهُمْ بِلَادَ الرَّيْفِ، أَي تَحْوِجُهُمْ إِلَى دُخُولِ الْحَضَرِ عِنْدَ مُحُولِ الْبَدْوِ).



## شرح و تفسیر

### آثار سوء خصومت‌ها

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنا به آثار سوء خصومت‌ها اشاره می‌کند، می‌فرماید: «خصومت و دشمنی مهلکه‌هایی دربر دارد»؛ (إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحْمًا).

در این‌که امام علیه السلام چه زمانی این سخن را بیان فرموده است؟ اختلاف نظر است؛ «نووی» در کتاب خود به نام مجموع، می‌گوید: این سخن را علی علیه السلام در زمان خلیفه اول بیان فرمود هنگامی که برادرش عقیل را مأمور کرده بود از وی در مخاصمه‌ای دفاع کند و همچنین در زمان عثمان نیز به عبدالله بن جعفر وکالت داد که در حضورش از وی دفاع کند (در برابر کسی که ادعایی علیه حضرت داشت و حضرت گفت وگو با او را در شأن خود نمی‌دانست)<sup>۱</sup> ولی ابن ابی‌الحدید تنها وکالت عبدالله بن جعفر را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

در این‌جا نخست به سراغ کلام مرحوم سیّد رضی درباره‌ی واژه «قُحْم» می‌رویم. او در تفسیر این واژه می‌گوید: «منظور امام علیه السلام از قُحْم، مهلکه‌هاست، زیرا خصومت و دشمنی، در اغلب موارد افرادی را که در آن درگیرند به هلاکت و تلف سوق می‌دهد و از این باب است که در بعضی از تعبیرات آمده که می‌گویند: «قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ» و منظور از آن این است که سال قحطی دامان آن‌ها را می‌گیرد

۱. المجموع نووی، ج ۱۴، ص ۹۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۰۷.

واموال آنها را از بین می برد و این تَقْحَم و نفوذ آثار خشکسالی در میان آنهاست و در این مورد (قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ) تفسیر دیگری نیز ذکر شده و آن این است که خشکسالی، روستاییان را از سرزمین خود بیرون فرستاده و هنگامی که بیابان خشک شود آنها را نیازمند رفتن به مناطق سبز و آباد می کند؛ (يُرِيدُ بِالْقَحْمِ الْمَهَالِكَ، لِأَنَّهَا تُقْحَمُ أَصْحَابَهَا فِي الْمَهَالِكِ وَالْمَتَالِفِ فِي الْأَكْثَرِ. وَمِنْ ذَلِكَ قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ، وَهُوَ أَنْ تُصَيِّبَهُمُ السَّنَةُ فَتَتَعَرَّقَ أَمْوَالُهُمْ فَذَلِكَ تَقْحُمُهَا فِيهِمْ. وَقِيلَ فِيهِ وَجْهٌ آخَرٌ: وَهُوَ أَنَّهَا تُقْحَمُهُمْ بِلَادِ الرِّيفِ، أَيِ تَخْوِجُهُمْ إِلَى دُخُولِ الْحَضَرِ عِنْدَ مَحْوَلِ الْبَدْوِ).

البته سید رضی علیه السلام چون در جست و جوی جنبه های فصاحت و بلاغت کلام امام علیه السلام است روی واژه های پرمعناى خاص تکیه می کند و به تفسیر آنها می پردازد بی آن که صدر و ذیل کلام امام علیه السلام را ذکر کند.

ولی قطع نظر از تفسیری که برای واژه «قَحْم» در کلام امام علیه السلام آمد با توجه به شأن ورود این سخن، نکته مهمی روشن می شود و آن این که امام علیه السلام هشدار می دهد که به خصومت ها دامن نزنند، زیرا گاه خصومتی جزئی تبدیل به جنگی تمام عیار می شود و نفوس و اموال زیادی را از میان می برد و چه بهتر که خصومت را در هر جا که پیدا شد، هر چه زودتر پایان دهند و به فراموشی بسپارند تا از مهالک و به تعبیر امام علیه السلام از «قُحْم» آن نجات و رهایی یابند.

واژه «قُحْم» از ریشه «قَحْم» (بر وزن فهم) در اصل به معنای ورود در کارهای سخت و خطرناک است. از این رو هنگامی که اسب، سوار خود را به محل خطرناکی می برد تعبیر به «قَحْمَ الْفَرَسِ فَارِسَهُ» می کنند و کلام امام علیه السلام نیز اشاره به همین معناست و گاه اقتحام به معنای ورود به کارها بدون فکر و مطالعه قبلی به کار می رود. آیه شریفه ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾؛ «این انسان ناسپاس از گردنه بزرگ بالا نرفت»<sup>۱</sup> نیز نشان می دهد که «اقتحام» به معنای ورود به کارهای دشوار است.

همان‌گونه که در شرح اسناد این کلام پرمعنا اشاره کردیم، امام علیه السلام در زمان ابوبکر این سخن را هنگامی فرمود که به برادرش عقیل وکالت داده بود تا از او در برابر ادعایی که کسی درباره آن حضرت داشت دفاع کند یا در زمان عثمان هنگامی که عبدالله بن جعفر را از سوی خود وکیل کرده بود. و این که امام علیه السلام شخصاً در برابر خصم خود در دادگاه اسلامی قرار نگرفت به احتمال قوی به این دلیل بوده که طرف، چنین لیاقتی را نداشته است. و این که خود حضرت در محکمه حضور داشت. به این علت بوده که می‌خواست هرچه زودتر دعوا پایان یابد و شاید جمله «إِنَّ لِلْخُصْمَةِ قُحْمًا» را به عنوان علتی برای حضورش در آن جا بیان فرموده است.

اگر در مسیر پرونده‌هایی که در دادگاه‌ها جریان دارد یا حوادث گوناگونی که در طول تاریخ رخ داده دقت کنیم، به عمق کلام امام علیه السلام بیشتر می‌رسیم و پرتگاه‌ها و تنگناها و هلاکت‌هایی را که بر اثر خصومت‌ها - گاه به علت یک موضوع کوچک - رخ می‌دهد با چشم خود می‌بینیم و هشدار امام علیه السلام برای ما روشن می‌شود. در حکمت ۲۹۸ خواهد آمد که امام علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ بَالَعَ فِي الْخُصْمَةِ أَثْمًا؛ کسی که در دشمنی با مخالفان خود افراط کند گنهکار است».

کلینی رحمته الله علیه در جلد دوم کافی بابی تحت عنوان «الْمِرَاءُ وَالْخُصْمَةُ وَمُعَادَاةُ الرَّجَالِ» آورده و در آن، احادیث پرمعنایی از پیامبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام ذکر کرده است.

از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصْمَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ؛ از جدال در گفت‌وگو و از خصومت پرهیزید که دل‌های دوستان را در برابر یکدیگر بیمار می‌سازند و نهال شوم نفاق را می‌رویاند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «وَإِيَّاكُمْ وَالْخُصْمَةَ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَتُورِثُ النِّفَاقَ وَتُكْسِبُ الضَّعَائِنَ؛ از خصومت بیرهزید که فکر انسان را به خود مشغول می‌کند و سبب نفاق و جدایی می‌گردد و موجب کینه‌توزی و دشمنی خواهد شد.»<sup>۱</sup>

قابل توجه این‌که «ابن قدامه»، فقیه معروف اهل سنت در کتاب فقهی خود به نام مغنی در باب وکالت و در پاسخ به این سؤال که در چه مواردی می‌توان وکیل انتخاب کرد؟ این کلام شریف را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: آن حضرت عبدالله بن جعفر را به عنوان وکیل نزد عثمان فرستاد و فرمود: «إِنَّ لِلْخُصْمَةِ قُحْمًا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَيُخْضِرُّهَا وَإِنِّي لَأُكْرَهُ أَنْ أُخْضَرُهَا؛ خصومت مهلکه‌هایی دارد و شیطان در آن‌جا حضور پیدا می‌کند و من کراهت دارم که (تا ضرورتی نباشد) در آن صحنه حضور یابم.»<sup>۲</sup>

ممکن است این واقعه غیر از وقایعی باشد که قبلاً ذکر شد که امیرمؤمنان علیه السلام شخصاً در آن‌جا حضور داشت.



۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۸.

۲. مغنی ابن قدامه، ج ۵، ص ۲۰۵.



إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحِقَاقِ فَالْعَصْبَةُ أُولَى.

امام عليه السلام فرمود:

هنگامی که زنان به حد کمال رسیدند خویشاوندان پدری  
(برای تصمیم‌گیری درباره آنان) مقدم‌اند.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:  
منظور از «نص» آخرین مرحله هرچیز است؛ مانند نص در سیر و حرکت که  
به معنای آخرین مرحله توانایی مرکب است، از این رو هنگامی که می‌گوییم:  
«نَصَّصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ» منظور این است که از کسی آن قدر سؤال کردم تا آنچه

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: از جمله کسانی که پیش از سید رضی این حدیث شریف را نقل کرده‌اند  
ازهری در کتاب تهذیب اللغة است. سپس می‌افزاید: این اثر نیز در نهایت آن را از کتاب الجمع بین الغریبین  
نوشته «هروی» نقل کرده است و نیز از ابو عبید (متوفای ۲۲۴) نقل می‌کند که او در کتاب غریب الحدیث این  
حدیث شریف را از امیر مؤمنان عليه السلام با دو تعبیر نقل کرده است: نص الحقائق و نص الحقائق و از کلام  
سید رضی چنین بر می‌آید که او نیز این حدیث را از کتاب ابو عبید گرفته است. (مصادر نهج البلاغه،  
ج ۴، ص ۲۰۷).

را که می‌داند در این زمینه بیان کند، بنابراین، «نص الحقائق» به معنای رسیدن به مرحله بلوغ است که همان پایان دوره کودکی است (سپس می‌افزاید): این جمله از فصیح‌ترین کنایات و شگفت‌انگیزترین آن‌ها در این مورد است.

منظور امام علیه السلام این است که هنگامی که زنان به این مرحله برسند «عَصَبَة» (مردان خویشاوند پدری او) که محرم آنان هستند مانند برادران و عموها، به حمایت از آن‌ها سزاوارتر از مادرند و همچنین در انتخاب همسر برای آن‌ها.

(سپس می‌افزاید): «حِجَاق» به معنای مخالفت و جدال مادر با «عَصَبَة» در مورد این دختران است به گونه‌ای که هرکدام به دیگری می‌گوید: من از تو سزاوارترم. عرب می‌گوید: «حَاقَّتُهُ حِجَاقًا» یعنی با او به جدال برخاستم.

بعضی گفته‌اند: منظور از «نَصَّ الْحِقَاق» رشد عقلی و بلوغ است، زیرا منظور امام علیه السلام این است که به مرحله‌ای برسد که حقوق و احکام درباره او انجام می‌شود.

کسانی که «نَصَّ الْحِقَاق» روایت کرده‌اند منظورشان از «حِقَاق» جمع «حقیقت» است.

(سپس می‌افزاید): این همان تفسیری است که «ابو عبید قاسم بن سلام» برای این جمله بیان کرد؛ به نظر من (منظور، سیّد رضی است): مقصود از «نَصَّ الْحِقَاق» این است که زن به مرحله‌ای برسد که تزویج او مجاز باشد و اختیاردار حقوق خود شود و این در واقع تشبیه به «حِقَاق» در مورد شتران است (طبق عادت عرب که بسیاری از چیزها را به شتر تشبیه می‌کرد) چراکه «حِقَاق» جمع «حِقَّه» و «حِقَّ» به معنای شتری است که سه سالش تمام است و داخل سال چهارم شده و به حدی رسیده که می‌توان بر آن سوار شد و او را تا حد توان وادار به سیر و حرکت کرد.

(سپس می‌افزاید): «حِقَاق» (هرگاه این نسخه را در نظر بگیریم) نیز جمع

«حِقَّة» است، بنابراین هر دو روایت به معنای واحدی بازگشت می‌کند و این معنا به روش عرب از معنایی که در ابتدا ذکر شد بهتر است (یعنی این معنا صحیح‌تر به نظر می‌رسد)؛ (وَالنَّصُّ: مُنْتَهَى الْأَشْيَاءِ وَمَبْلَغُ أَقْصَاهَا كَالنَّصِّ فِي السَّيْرِ، لِأَنَّهُ أَقْصَى مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ الدَّابَّةُ، وَتَقُولُ: نَصَّصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ، إِذَا اسْتَفْصَيْتَ مَسْأَلَتَهُ عَنْهُ لِتُسْتَخْرِجَ مَا عِنْدَهُ فِيهِ. فَنَصَّ الْحَقَائِقَ يُرِيدُ بِهِ الْإِدْرَاكَ، لِأَنَّهُ مُنْتَهَى الصَّغَرِ، وَالْوَقْتُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ الصَّغِيرُ إِلَى حَدِّ الْكَبِيرِ، وَهُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكِنَايَاتِ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَأَعْرَبِهَا. يَقُولُ: فَإِذَا بَلَغَ النِّسَاءَ ذَلِكَ فَالْعَصَبَةُ أَوْلَى بِالْمَرْأَةِ مِنْ أُمَّهَا، إِذَا كَانُوا مَحْرَمًا، مِثْلَ الْأُخُوَّةِ وَالْأَعْمَامِ؛ وَبِتَزْوِيجِهَا إِنْ أَرَادُوا ذَلِكَ. وَالْحِقَاقُ: مُحَاقَّةُ الْأُمِّ لِلْعَصَبَةِ فِي الْمَرْأَةِ وَهُوَ الْجِدَالُ وَالْخُصُومَةُ، وَقَوْلُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِلْآخَرِ: «أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا» يُقَالُ مِنْهُ: حَاقَقْتُهُ حِقَاقًا، مِثْلُ جَادَلْتُهُ جِدَالًا. وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ «نَصَّ الْحِقَاقِ» بُلُوغُ الْعَقْلِ، وَهُوَ الْإِدْرَاكُ؛ لِأَنَّهُ <sup>لِللَّغَةِ</sup> إِنَّمَا أَرَادَ مُنْتَهَى الْأَمْرِ الَّذِي تَجِبُ فِيهِ الْحُقُوقُ وَالْأَحْكَامُ، وَمَنْ رَوَاهُ «نَصَّ الْحَقَائِقِ» فَإِنَّمَا أَرَادَ جَمْعَ حَقِيقَةٍ. هَذَا مَعْنَى مَا ذَكَرَهُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَامٍ وَالَّذِي عِنْدِي أَنَّ الْمُرَادَ بِنَصِّ الْحِقَاقِ هَاهُنَا بُلُوغُ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَجُوزُ فِيهِ تَزْوِيجُهَا وَتَصَرُّفُهَا فِي حُقُوقِهَا، تَشْبِيهًا بِالْحِقَاقِ مِنَ الْإِبِلِ، وَهِيَ جَمْعُ حَقَّةٍ وَحَقٍّ وَهُوَ الَّذِي اسْتَكْمَلَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَدَخَلَ فِي الرَّابِعَةِ، وَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْلُغُ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَتِمَّكَّنُ فِيهِ مِنْ رُكُوبِ ظَهْرِهِ، وَنَصِّهِ فِي السَّيْرِ، وَالْحَقَائِقُ أَيْضًا: جَمْعُ حَقَّةٍ. فَالرَّوَايَتَانِ جَمِيعًا تَرْجَعَانِ إِلَى مَعْنَى وَاحِدٍ، وَهَذَا أَشْبَهُهُ بِطَرِيقَةِ الْعَرَبِ مِنَ الْمَعْنَى الْمَذْكُورِ أَوْلًا).

## شرح و تفسیر

### ازدواج دختران با اذن اولیاء

حضرت علی علیه السلام در این جملات فصیح و بلیغ خود به وضع دخترانی که به حدّ بلوغ می‌رسند اشاره کرده و حکم آن‌ها را در مسئله ازدواج و غیر آن با استعاره لطیفی بیان می‌کند و می‌فرماید: «هنگامی که زنان به حدّ کمال رسیدند خویشاوندان پدری (برای تصمیم‌گیری درباره آنان) مقدم‌اند»؛ (إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحَقَاقِ فَأَلْعَصَبَةُ أَوْلَى).

مرحوم شریف رضی در تفسیر این جمله (و با تکیه بر واژه «نصّ» و واژه «حِقَاق») چنین می‌گوید: منظور از «نصّ»<sup>۱</sup> آخرین مرحله هرچیز است. مانند نصّ در سیر و حرکت که به معنای آخرین مرحله توانایی مرکب است، از این رو هنگامی که می‌گوییم: «نَصَّصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ» منظور این است که از کسی آن قدر سؤال کردم تا آنچه را که می‌داند در این زمینه بیان کند، بنابراین «نصّ الحقائق»<sup>۲</sup> به معنای رسیدن به مرحله بلوغ است که همان پایان دوره کودکی است (سپس می‌افزاید): این جمله از فصیح‌ترین کنایات و شگفت‌انگیزترین آن‌ها در این مورد است.

---

۱. در تعدادی از نسخ آمده که مرحوم سید رضی پیش از این تفسیر، این جمله را افزوده است: «وَيُرْوَى نَصُّ الْحَقَاقِ» یعنی به جای «نصّ الحقائق» در روایتی «نصّ الحقایق» وارد شده و متناسب با تفسیر سید رضی این است که این جمله (نص الحقایق...) در آغاز این تفسیر باشد.

۲. از نسخ دیگر استفاده می‌شود که «نصّ الحقائق» در این جا صحیح است نه «نصّ الحقائق».



منظور امام علیه السلام این است که هنگامی که زنان به این مرحله برسند «عَصَبَة» (مردان خویشاوند پدری او) که محرم آنان هستند مانند برادران و عموها، به حمایت از آنها سزاوارتر از مادرند و همچنین در انتخاب همسر برای آنها. (سپس می‌افزاید:) «حِقَاق» به معنای مخالفت و جدال مادر با «عَصَبَة» در مورد این دختران است به گونه‌ای که هرکدام به دیگری می‌گوید: من از تو سزاوارترم. عرب می‌گوید: «حَاقَّتُهُ حِقَاقًا» یعنی با او به جدال برخاستم. بعضی گفته‌اند: منظور از «نَصُّ الحِقَاق» رشد عقلی و بلوغ است، زیرا منظور امام علیه السلام این است که به مرحله‌ای برسد که حقوق و احکام درباره او انجام می‌شود. کسانی که «نَصُّ الحِقَاق» روایت کرده‌اند منظورشان از «حِقَاق» جمع حقیقت است.

(سپس می‌افزاید:) این همان تفسیری است که «ابو عبید قاسم بن سلام» برای این جمله بیان کرد؛ به نظر من (منظور، سیّد رضی است): مقصود از «نص الحِقَاق» این است که زن به مرحله‌ای برسد که تزویج او مجاز باشد و اختیاردار حقوق خود شود و این در واقع تشبیه به «حِقَاق» در مورد شتران است (طبق عادت عرب که بسیاری از چیزها را به شتر تشبیه می‌کرد) چراکه «حِقَاق» جمع «حِقَّة» و «حِقَّ» به معنای شتری است که سه سالش تمام است و داخل سال چهارم شده و به حدی رسیده که می‌توان بر آن سوار شد و او را تا حد توان و ادار به سیر و حرکت کرد.

(سپس می‌افزاید:) «حِقَاق» (هرگاه این نسخه را در نظر بگیریم) نیز جمع «حِقَّة» است، بنابراین هر دو روایت به معنای واحدی بازگشت می‌کند و این معنا به روش عرب از معنایی که در ابتدا ذکر شد بهتر است (یعنی این معنا صحیح‌تر به نظر می‌رسد)؛ «وَالنَّصُّ: مُنْتَهَى الْأَشْيَاءِ وَمَبْلَغُ أَقْصَاهَا كَالنَّصِّ فِي السَّيْرِ، لِأَنَّهُ أَقْصَى مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ الدَّابَّةُ وَتَقُولُ: نَصَّصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ، إِذَا اسْتَقْصَيْتَ مَسْأَلَتَهُ

عَنْهُ لَتَسْتَخْرِجَ مَا عِنْدَهُ فِيهِ. فَنَصَّ الْحَقَائِقَ يُرِيدُ بِهِ الْإِدَارَكَ، لِأَنَّهُ مُنْتَهَى الصَّغَرِ، وَالْوَقْتُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ الصَّغِيرُ إِلَى حَدِّ الْكَبِيرِ، وَهُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكِنَايَاتِ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَأَعْرَبِهَا. يَقُولُ: فَإِذَا بَلَغَ النِّسَاءَ ذَلِكَ فَالْعَصَبَةُ أَوْلَى بِالْمَرْأَةِ مِنْ أُمِّهَا، إِذَا كَانُوا مَحْرَمًا، مِثْلَ الْأُخُوَّةِ وَالْأَعْمَامِ؛ وَبِتَرْوِيحِهَا إِنْ أَرَادُوا ذَلِكَ. وَالْحِقَاقُ: مُحَاقَّةُ الْأُمِّ لِلْعَصَبَةِ فِي الْمَرْأَةِ وَهُوَ الْجِدَالُ وَالْخُصُومَةُ، وَقَوْلُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِلْآخَرِ: «أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا» يُقَالُ مِنْهُ: حَاقَقْتُهُ حِقَاقًا، مِثْلُ جَادَلْتُهُ جِدَالًا. وَقَدْ قِيلَ: إِنْ «نَصَّ الْحِقَاقِ» بُلُوغُ الْعَقْلِ، وَهُوَ الْإِدْرَاكُ؛ لِأَنَّهُ علیه السلام إِنَّمَا أَرَادَ مُنْتَهَى الْأَمْرِ الَّذِي تَجِبُ فِيهِ الْحُقُوقُ وَالْأَحْكَامُ، وَمَنْ رَوَاهُ «نَصَّ الْحَقَائِقِ» فَإِنَّمَا أَرَادَ جَمْعَ حَقِيقَةٍ. هَذَا مَعْنَى مَا ذَكَرَهُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَامٍ وَالَّذِي عِنْدِي أَنَّ الْمُرَادَ بِنَصِّ الْحِقَاقِ هَاهُنَا بُلُوغُ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَجُوزُ فِيهِ تَرْوِيحُهَا وَتَصَرُّفُهَا فِي حُقُوقِهَا، تَشْبِيهًا بِالْحِقَاقِ مِنَ الْإِبِلِ، وَهِيَ جَمْعُ حَقَّةٍ وَحَقٍّ وَهُوَ الَّذِي اسْتَكْمَلَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَدَخَلَ فِي الرَّابِعَةِ، وَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْلُغُ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَتِمَّكَنُ فِيهِ مِنْ رُكُوبِ ظَهْرِهِ، وَنَصَّهُ فِي السَّيْرِ، وَالْحَقَائِقُ أَيضًا: جَمْعُ حَقَّةٍ. فَالرَّوَايَتَانِ جَمِيعًا تَرْجِعَانِ إِلَى مَعْنَى وَاحِدٍ، وَهَذَا أَشْبَهُ بِطَرِيقَةِ الْعَرَبِ مِنَ الْمَعْنَى الْمَذْكُورِ أَوْلًا).

خلاصه معنای مرحوم سید رضی این است که در این کلام امام علیه السلام سه تفسیر وجود دارد: نخست این که منظور از آن، بلوغ دختران است (با توجه به واژه «نص») که اشاره به حرکت کردن تا رسیدن به مقصد است و با توجه به این که «حِقَاق» به معنای جدال و گفت‌وگو در میان مادر و نزدیکان پدری دختر بر سر تزویج اوست).

تفسیر دوم این است که منظور از آن، رسیدن به کمال عقل و بلوغ است به گونه‌ای که دختر بتواند حقوق و احکام خود را رعایت کند.

معنای سوم این که منظور از «نص الحِقَاق» رسیدن به حد بلوغ است به گونه‌ای که بتوان آن دختر را شوهر داد، به عنوان تشبیه: مانند شتری که آماده بهره‌گیری شده است.

البته همه این سه معنا به یک جا منتهی می‌شود و تفاوت تنها در تفسیر «حِیَاق» است که آیا به معنای مجادله است یا رسیدن به حقوق و احکام و یا قابل بهره‌گیری بودن دختر.

نکته دیگری که در این جا باید به آن توجه داشت مفهوم «عَصَبَه» است. «عصبه» به معنای افراد مذکر از نزدیکان پدر است و پدر و جد را نیز شامل می‌شود، بنابراین مفهوم جمله امام علیه السلام این است که وقتی دختران به حد ازدواج برسند باید با اجازه پدر یا جد (و در صورت فقدان آنها با اجازه عموها و برادرها) ازدواج کنند. البته از نظر فقه ما اجازه پدر یا جد به اعتقاد جمع زیادی از فقها شرط است؛ ولی اجازه عموها یا برادرها (در صورت فقدان پدر یا جد) به عنوان امری استحبابی و نه وجوبی، تلقی شده است.

شرح این مطلب در کتب فقهیه در کتاب النکاح آمده است. البته بعضی «عَصَبَه» را نیز چنان تفسیر کرده‌اند که پدر و جد را شامل نمی‌شود در این صورت از نظر فقه ما اولویتی در امر نکاح دختر ندارند جز همان چیزی که در بالا به صورت استحباب و برای احترام آنها اشاره شد.







إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لُمُظَةً فِي الْقَلْبِ، كُلَّمَا أَزْدَادَ الْإِيمَانُ أَزْدَادَتِ اللَّمُظَةُ.

امام علیؑ فرمود:

ایمان، نخست به صورت نقطه سفید و درخشانی در دل آشکار می شود و هر قدر ایمان افزایش می یابد آن نقطه سفید و نورانی گسترده تر می شود.<sup>۱</sup>

سید رضیؒ (در تفسیر این کلام شریف) می گوید:

«لُمُظَةٌ» چیزی مانند یک نقطه سفید است (و این تعبیری است بسیار زیبا و فصیح) و به همین علت به اسبی که بر لبش نقطه سفیدی باشد «المظ» می گویند. (وَاللُّمُظَةُ مِثْلُ النُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ. وَمِنْهُ قِيلَ: فَرَسٌ أَلْمُظُ، إِذَا كَانَ بِجَحْفَلَتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام شریف را در آثار خود آورده اند، هروی در الجمع بین الغریبین است آن گونه که ابن اثیر در نهاییه از او در ماده «لُمُظٌ» نقل کرده و ابونصر سراج (متوفای ۳۷۸) در اللمع و همچنین ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶) در قوت القلوب که آن را به صورت گسترده تری آورده است و ما آن را در شرح و تفسیر این کلام خواهیم آورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۸).

## شرح و تفسیر

### پیشرفت تدریجی نور ایمان در قلب

امام علیه السلام در این گفتار نورانی درباره تأثیر تدریجی ایمان (و اعمال صالحه) در قلب و روح انسان سخن می‌گوید، می‌فرماید: «ایمان، نخست به صورت نقطه سفید و درخشانی در دل آشکار می‌شود و هر قدر ایمان افزایش می‌یابد آن نقطه سفید و نورانی گسترده‌تر می‌شود»؛ (إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لُمُظَةً فِي الْقَلْبِ، كُلَّمَا أزدَادَ الْإِيمَانُ أزدَادَتِ اللَّمُظَةُ).

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این کلام به تفسیر واژه «الْمُظَّة» پرداخته، و می‌گوید: «الْمُظَّة» چیزی مانند یک نقطه سفید است (و این تعبیری است بسیار زیبا و فصیح) و به همین علت به اسبی که بر لبش نقطه سفیدی باشد «الْمُظُّ» می‌گویند؛ (وَاللُّمُظَّةُ مِثْلُ النُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ. وَمِنْهُ قِيلَ: فَرَسٌ أَلْمُظُّ، إِذَا كَانَ بِجَحْفَلْتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ).

«جحفله» به معنای لب اسب یا لب زیرین آن است.

گویا مرحوم سید رضی این تفسیر را از «اصمعی» گرفته که «ابن سلام» (متوفای ۲۲۴) در غریب الحدیث از وی به این صورت نقل کرده است: (وَاللُّمُظَّةُ مِثْلُ النُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ. وَمِنْهُ قِيلَ: فَرَسٌ أَلْمُظُّ، إِذَا كَانَ بِجَحْفَلْتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ).

البته ارباب لغت برای واژه «الْمُظَّة» معانی دیگری نیز نقل کرده‌اند؛ از جمله

مقدار مختصری روغن که با نوک انگشت برمی‌گیرند و «لُمَاطَه» به بقایای غذا در اطراف دهان و دندان‌ها گفته می‌شود و مناسب در این جا همان معنایی است که مرحوم سید رضی ذکر کرده است.

در حکمت ۴۵۶ نیز خواهد آمد که امام علیه السلام می‌فرماید: «أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؛ آیا زادمردی پیدا می‌شود که این ته مانده دنیا را به اهلش واگذارد؟».

به هر حال مقصود امام علیه السلام تأثیر تدریجی اعمال صالح و ناصالح در قلب انسان است و به بیان دیگر، هر عملی تأثیری در روح می‌گذارد که اگر همان عمل یا شبیه آن تکرار شود، آن آثار گسترده‌تر می‌شود تا آن جا که تمام قلب را فرا می‌گیرد. اگر اعمال صالحه باشد قلب کاملاً نورانی می‌شود و اگر کارهای خلاف باشد قلب به‌طور کامل ظلمانی می‌شود و این که در آیات قرآن و اخبار معصومان علیهم السلام آمده است که بعد از گناه فوراً توبه کنید برای آن است که اثری که گناه در قلب گذاشته به صورت رنگ ثابتی در نیاید، زیرا در آغاز قابل شست‌وشوست؛ اما هنگامی که به صورت عادت یا ملکه درآمد تغییر آن بسیار مشکل است.

همان‌گونه که در ذکر مصادر اشاره شد «ابوطالب مکی» از علمای اهل سنت در قوت القلوب این روایت را به شکل مشروح‌تری از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «إِنَّ الْإِيْمَانَ لِيَبْدُو لُمُعَةً بِيَضَاءٍ فَإِذَا عَمِلَ الْعَبْدُ الصَّالِحَاتِ نَمَا وَزَادَ حَتَّى يَبْيَضَّ قَلْبُهُ كُلُّهُ، وَإِنَّ النِّفَاقَ لِيَبْدُو نُكْتَةً سَوْدَاءً فَإِذَا انْتَهَكَتِ الْحُرْمَاتِ نَمَتْ وَزَادَتْ حَتَّى يَسْوَدَّ الْقَلْبُ فَيُطْبَعُ بِذَلِكَ الْخْتَمِ؛ ایمان در آغاز به صورت نقطه سفیدی آشکار می‌شود. هنگامی که بندگان خداوند اعمال صالحه انجام دهند نمو و افزایش پیدا می‌کند تا آن جا که تمام قلب سفید و روشن می‌شود و (در مقابل) نفاق به صورت نقطه سیاهی (در قلب) آشکار می‌شود، هنگامی که انسان در برابر فرمان‌های الهی پرده‌داری کند نمو و افزایش می‌یابد تا زمانی که تمام قلب سیاه می‌شود و در این حالت مهر بر دل انسان گذاشته می‌شود (و راه بازگشت بر او بسته خواهد شد)».

سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «كَأَبَلِ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ «این گونه نیست که آن‌ها می‌گویند. اعمال آن‌ها زنگار بر قلبشان نهاده است».<sup>۱</sup>

از نظر عقلی نیز این مسئله کاملاً پذیرفتنی است، زیرا هر کار خوب و بدی اثر مثبت یا منفی در روح انسان می‌گذارد و وقتی این آثار متراکم گردد، روح به‌طور کامل شفاف یا ظلمانی و تاریک می‌شود. در صورت اول، احتمال گمراهی بسیار بعید و در صورت دوم، احتمال نجات نیز بعید به نظر می‌رسد.

بنابراین، مطلب مذکور، هم از نظر احادیث روشن است و هم از نظر منطق عقل و آنچه بعضی از علمای اهل سنت پنداشته‌اند که ایمان قابل افزایش و کاستی نیست اشتباه است؛ ایمان درجات دارد همان‌گونه که کفر نیز دارای درجاتی است و انسان به‌طور محسوس در افرادی که در اطراف اوست یا نام آن‌ها در تواریخ آمده است می‌بیند که مؤمنان، کافران، منکران و فاسقان از نظر درجات ایمان و کفر متفاوت‌اند.

قرآن مجید نیز تصریح می‌کند: هنگامی که آیه‌ای از قرآن نازل می‌شود بر ایمان مؤمنان افزوده می‌گردد، همان‌گونه که بر رجس و پلیدی منافقان و مخالفان به سبب لجاجتی که دارند: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ \* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ «اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده است؛ و آن‌ها (به فضل و رحمت الهی) خوشحال‌اند. \* و اما آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی‌شان افزوده است؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند».<sup>۲</sup>

۱. مطفین، آیه ۱۴؛ مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۸.

۲. توبه، آیه ۱۲۴ و ۱۲۵.



این سخن را با ذکر بخش کوتاهی از حدیث بسیار مشروعی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم: یکی از یاران امام علیه السلام از آن حضرت درباره ایمان سؤال می‌کند آن حضرت می‌فرماید: «الْإِيمَانُ حَالَاتٌ وَدَرَجَاتٌ وَطَبَقَاتٌ وَمَنَازِلٌ فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُتْمَتِيُّ تَمَامُهُ وَمِنْهُ النَّاقِصُ الْبَيِّنُ نَقْصَانُهُ وَمِنْهُ الرَّاجِعُ الرَّائِدُ رُجْحَانُهُ، قُلْتُ: إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَسِيمٌ وَيَنْقُصُ وَيَزِيدُ؟ قَالَ: نَعَمْ؛ إِيْمَانُ حَالَاتٍ وَدَرَجَاتٍ وَطَبَقَاتٍ وَمَنَازِلٍ دَارِدُ كِه بَعْضِي أِز آن هَا كَامِلٌ اسْتِ وَ بِه مَتْنَهَائِي كِمَالٌ رَسِيدَه اسْتِ وَ بَعْضِي نَاقِصٌ اسْتِ وَ نَقْصَانِش كَامِلًا أَشْكَارٌ اسْتِ وَ بَعْضِي رَجْحَانٌ دَارِدُ وَ دَر حَالِ اِفْزَائِشِ اسْتِ. رَاوِي مِي كُوِيْدُ: اِز آن حَضْرَتِ پَرَسِيدَمُ: أَيَا اِيْمَانُ كَمٌ وَ زِيَادٌ مِي شُوْدُ؟ فَرَمُوْدُ: أَرِي. (وَ بِه يَقِيْنِ كَمٌ وَ زِيَادٌ شَدْنِ آن بَرَاثِرِ اَعْمَالِ صَحِيْحِ وَ غَلَطِ وَ اَعْمَالِ نِيَكِ وَ بَدِ اسْتِ)»<sup>۱</sup>.

\*\*\*





إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ الظَّنُّونُ، يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ،  
لِمَا مَضَى، إِذَا قَبِضَهُ.

امام عليه السلام فرمود:

هرگاه انسان از کسی طلبی دارد که نمی‌داند می‌پردازد یا نه (لازم نیست زکات  
آن را فوراً بپردازد ولی) لازم است پس از وصول آن، زکاتش را  
برای تمام سال‌های گذشته ادا کند.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:  
«ظنون، دینی است که صاحبش نمی‌داند آیا می‌تواند آن را از بدهکار بگیرد یا  
نه. گویی گمانی درباره آن دارد؛ از یک سو امیدوار است و از یک سو ناامید و این  
از فصیح‌ترین تعبیرات است. همچنین هر کاری که انسان به دنبال آن می‌رود

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها کسی را که مرحوم خطیب در مصادر ذکر می‌کند این حدیث شریف را از امام عليه السلام پیش از سید رضی نقل  
کرده است ابو عبید قاسم بن سلام (در کتاب غریب الحدیث) است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۸).  
اضافه می‌کنیم که این حدیث در سنن بیهقی، ج ۴، ص ۱۵۰ و کنز العمال ج ۶، ص ۵۵۳ با تفاوت  
چشمگیری آمده است.

و نمی داند پایانش به کجا می رسد مصداق ظنون است و گفتار (شاعر معروف) اعشی بر همین اساس است آن جا که می گوید:

چاهی که معلوم نیست آب دارد یا نه - و از محلی که باران گیر است دور است. نمی توان آن را همچون فرات که پر از آب است - و کشتی و شناگر ماهر را از پای درمی آورد قرار داد.

«جُد» (که در آغاز این شعر آمده) همان چاه قدیمی بیابانی است و «ظنون» به معنای چاهی است که معلوم نیست آب دارد یا نه.

فَالظُّنُونُ: الَّذِي لَا يَعْلَمُ صَاحِبُهُ أَيَقْبِضُهُ مِنَ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ أَمْ لَا، فَكَأَنَّهُ الَّذِي يُظَنُّ بِهِ، فَمَرَّةً يَزْجُوهُ وَمَرَّةً لَا يَزْجُوهُ. وَهَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ، وَكَذَلِكَ كُلُّ أَمْرٍ تَطْلُبُهُ وَلَا تَدْرِي عَلَى أَيِّ شَيْءٍ أَنْتَ مِنْهُ فَهُوَ ظُنُونٌ، وَعَلَى ذَلِكَ قَوْلُ لِلْأَعْشَى:

مَا يَجْعَلُ الْجُدَّ الظُّنُونِ الَّذِي	جُنَّبَ صَوْبَ اللَّجِبِ الْمَاطِرِ
مِثْلَ الْفِرَاتِيِّ إِذَا مَا طَمَا	يَقْدِفُ بِالْبُوصِيِّ وَالْمَاهِرِ
وَالْجُدُّ: الْبِئْرُ الْعَادِيَّةُ فِي الصَّحْرَاءِ، وَالظُّنُونُ: الَّتِي لَا يُعْلَمُ هَلْ فِيهَا مَاءٌ أَمْ لَا.	

## شرح و تفسیر

### حکم زکات دین

این کلام فصیح و بلیغ درباره یکی از احکام شرعی مربوط به زکات است، می‌فرماید: «هرگاه انسان از کسی طلبی دارد که نمی‌داند می‌پردازد یا نه (لازم نیست زکات آن را فوراً بپردازد ولی) لازم است پس از وصول آن زکاتش را برای تمام سال‌های گذشته ادا کند»؛ (إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ الظَّنُّونُ، يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ، لِمَا مَضَى، إِذَا قَبَضَهُ).

تعبیر «وجوب» در کلام امام علیه السلام اشاره به استحباب مؤکد است، همان‌گونه که در موارد دیگری نیز چنین تعبیری درباره مستحبات مؤکد آمده است.

مرحوم سیّد رضی در ذیل این حدیث پرمعنا می‌گوید: «ظنون، دینی است که صاحبش نمی‌داند آیا می‌تواند آن را از بدهکار بگیرد یا نه. گویی گمانی درباره آن دارد؛ از یک سو امیدوار است و از یک سو ناامید و این از فصیح‌ترین تعبیرات است. همچنین هر کاری که انسان به دنبال آن می‌رود و نمی‌داند پایش به کجا می‌رسد مصداق ظنون است» (فَالظَّنُّونُ: الَّذِي لَا يَعْلَمُ صَاحِبُهُ أَيَقْبِضُهُ مِنَ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ أَمْ لَا، فَكَأَنَّهُ الَّذِي يُظَنُّ بِهِ، فَمَرَّةً يَزُجُوهُ وَمَرَّةً لَا يَزُجُوهُ. وَهَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ، وَكَذَلِكَ كُلُّ أَمْرٍ تَطْلُبُهُ وَلَا تَدْرِي عَلَى أَيِّ شَيْءٍ أَنْتَ مِنْهُ فَهُوَ ظَنُّونٌ، وَعَلَى ذَلِكَ قَوْلُ لِبِلاَغِشِي:).

سپس می‌افزاید: «وگفتار (شاعر معروف) اعشی بر همین اساس است آن‌جا که می‌گوید:

مَا يَجْعَلُ الْجُدَّ الظَّنُونَ الَّذِي      جُنَّبَ صَوْبَ اللَّجْبِ الْمَاطِرِ  
مِثْلَ الْفُرَاتِي إِذَا مَا طَمًا      يَقْفِذُ بِالْبُوصِيِّ وَالْمَاهِرِ

چاهی که معلوم نیست آب دارد یا نه - و از محلی که باران‌گیر است دور است.

نمی‌توان آن را همچون فرات که پر از آب است - و کشتی و شناگر ماهر را از پای درمی‌آورد قرار داد.

در پایان می‌افزاید: «جُد» (که در آغاز این شعر آمده) همان چاه قدیمی بیابانی است و «ظنون» به معنای چاهی است که معلوم نیست آب دارد یا نه؛ «وَالْجُدُّ: الْبَيْتُ الْعَادِيَّةُ فِي الصَّخْرَاءِ، وَالظَّنُونُ: الَّتِي لَا يُعْلَمُ هَلْ فِيهَا مَاءٌ أَمْ لَا».

آنچه مورد توجه مرحوم سید رضی بوده جنبه فصاحت کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام است و این کلام شریف را از نظر فقه، مورد بررسی قرار نداده که لازم است در این جا به نظر فقها اشاره اجمالی کنیم:

مشهور در میان فقهای امامیه، بلکه آنچه از سوی فقهای بزرگی مانند صاحب جواهر و دیگران بر آن ادعای اجماع شده این است که اگر دین، قابل وصول نباشد زکات آن بر طلبکار نیست، زیرا یکی از شرایط وجوب زکات، امکان تصرف در مال است در حالی که در مفروض مسئله امکان وصول دین نیست.

ولی اگر طلب قابل وصول باشد (منظور جایی است که درهم و دینار مورد طلب باشد) در میان فقها اختلاف نظر است. جمعی از قدمای اصحاب گفته‌اند:

در این صورت زکات آن بر مالکش واجب است؛ ولی مشهور در میان فقهای امامیه این است که زکات آن بر مالک واجب نیست حتی صاحب جواهر می‌گوید: اجماع متأخران بر عدم وجوب است. سپس برای اثبات این عقیده به

روایات فراوانی تمسک می جوید ولی عجیب این است که هیچ کدام اشاره‌ای به کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

علمای اهل سنت نظرات دیگری دارند؛ بنا به نقل موسوعه فقهیه کویتیه درباره «دین حالی» که امید ادای آن است اقوالی است: بنابر مذهب حنفیه و حنابله، زکات آن بر صاحب اصلی در هر سال واجب است؛ ولی تا زمانی که آن را قبض نکرده اخراج زکات لازم نیست و بعد از دریافت مال از شخص مدیون، زکات آن را برای تمام سال‌های گذشته ادا می‌کند. شافعی و جمع دیگری از فقها معتقدند که او هر سال باید زکات آن را پردازد، زیرا مفروض این است که می‌تواند آن را اخذ کند و اما دینی که امید ادای آن نمی‌رود چون یا مدیون چیزی ندارد و یا دین را انکار می‌کند و یا دارد و تأخیر می‌اندازد، در آن جا مذاهب مختلفی است: حنفیه مانند همان قسم اول در آن فتوا داده‌اند و در روایتی از احمد همین نقل شده ولی شافعی می‌گوید: زکاتی ندارد، زیرا شرط زکات قدرت بر انتفاع از مال است و در فرض مسئله قدرت بر انتفاع حاصل نیست. از شافعی قول دیگری نیز نقل شده که چون آن را قبض کرد تمام زکات‌های سال‌های گذشته را می‌پردازد. سپس استدلال به کلام امام امیرمؤمنان علیه السلام کرده که فرمود: «در دین مضمون اگر راست می‌گوید هنگامی که آن را دریافت داشت باید زکات‌های گذشته را پردازد».<sup>۲</sup>

به هر حال بر پایه آنچه از مذهب ما ثابت است که مال متعلق زکات باید تحت قدرت انسان باشد و آن جا که تحت قدرت نیست زکات تعلق نمی‌گیرد، کلام امام علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث ناظر به یک حکم استحبابی است، همان‌گونه که علامه حلی رحمته الله در تذکره الفقهاء گفته است.<sup>۳</sup>

۱. جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۵۸.

۲. موسوعه کویتیه، ج ۲۳، ص ۲۳۸.

۳. تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۲۳.

بعضی از شارحان مانند مرحوم مغنیه در فی ظلال و مرحوم کمره‌ای در منهاج البراعة بعید ندانسته‌اند که وجوب در کلام امام علیه السلام حمل بر معنای حقیقی آن بشود در حالی که این سخن برخلاف اجماع فقهای ماست همان‌گونه که قبلاً از صاحب جواهر نقل کردیم، بنابراین حمل بر استحباب مؤکد، بهترین راه است.

\*\*\*





أَنَّ شَيْعَ جَيْشاً بَعْزِيَّةً فَقَالَ:  
إِعْذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ.

امام علیه السلام هنگامی که سپاهی را برای میدان نبرد بدرقه می کرد فرمود:  
تا آن جا که می توانید از زنان دوری جوئید.<sup>۱</sup>

مرحوم سیّد رضی (در تفسیر این کلام شریف) می گوید:  
معنای این سخن آن است که از یاد زنان و دل مشغولی به آنها به هنگام جنگ  
صرف نظر کنید و از نزدیکی با آنان امتناع ورزید، چراکه این کار، بازوان حمیت  
را سست می سازد و در تصمیم خلل ایجاد می کند و از حرکت سریع و کوشش  
در جنگ بازمی دارد و (به طور کلی) هرکس از چیزی امتناع ورزد درباره او گفته  
می شود: «أَعْدَبَ عَنْهُ»، و «الْعَاذِبُ» و «الْعَذُوبُ» به کسی گفته می شود که از  
خوردن و آشامیدن امتناع ورزد. (وَمَعْنَاهُ: اصْدِفُوا عَنْ ذِكْرِ النِّسَاءِ وَشُغْلِ الْقَلْبِ

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که پیش از مرحوم سیّد رضی این کلام نورانی را نقل کرده اند، ابو عبید در کتاب غریب الحدیث  
و هروی در الجمع بین الغریبین بنا به نقل ابن اثیر در مادة «عذب» است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴،  
ص ۲۲۴).

بِهِنَّ، وَامْتَنَعُوا عَنِ الْمُقَارَبَةِ لَهُنَّ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَفُتُّ فِي عَضْدِ الْحَمِيَّةِ، وَيَقْدَحُ فِي مَعَاقِدِ  
 الْعَزِيمَةِ وَيَكْسِرُ عَنِ الْعُدُوِّ وَيَلْفِتُ عَنِ الْإِبْعَادِ فِي الْعَزْوِ، وَكُلُّ مَنْ امْتَنَعَ مِنْ شَيْءٍ  
 فَقَدْ أَعَذَبَ عَنْهُ وَالْعَاذِبُ وَالْعُدُوْبُ: الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ).

## شرح و تفسیر

### به هنگام مقابله با دشمن از زنان دوری کنید

«امام علیؑ هنگامی که سپاهی را برای فرستادن به میدان نبرد بدرقه می‌کرد فرمود: تا آن جا که می‌توانید از زنان دوری جویند»؛ «أَنْتُمْ شَيْعَ جَيْشاً بَعْزِيَّةٍ أَفْقَالَ: اِعْذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ».

مرحوم سید رضی در شرح این عبارت بر واژه «اعذبوا» به عنوان تعبیری فصیح و جالب تکیه کرده، می‌گوید: معنای این سخن آن است که از یاد زنان و دل‌مشغولی به آن‌ها به هنگام جنگ صرف نظر کنید و از نزدیکی با آنان امتناع ورزید، چراکه این کار، بازوان حمیت را سست می‌سازد و در تصمیم خلل ایجاد می‌کند و از حرکت سریع و کوشش در جنگ بازمی‌دارد و (به‌طور کلی) هرکس از چیزی امتناع ورزد درباره او گفته می‌شود: «اعذب عنه»، و «العاذب» و «العذوب» به کسی گفته می‌شود که از خوردن و آشامیدن امتناع ورزد؛ «وَمَعْنَاهُ: اصْدِفُوا عَنِ ذِكْرِ النِّسَاءِ وَشَغْلِ الْقَلْبِ بِهِنَّ، وَامْتَنَعُوا عَنِ الْمُقَارَبَةِ لَهُنَّ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَفْتُ فِي عَضْدِ الْحَمِيَّةِ، وَيَقْدَحُ فِي مَعَاقِدِ الْعَزِيمَةِ وَيَكْسِرُ عَنِ الْعَدُوِّ وَيَلْفِتُ عَنِ الْإِبْعَادِ فِي الْغَزْوِ،

---

۱. در بسیاری از نسخ به جای «بغزیه» «بَسْرِيَّة» آمده که لفظ مناسبی است، زیرا ظاهر عبارت این است که امام علیؑ در آن جنگ حضور نداشته است و به چنین جنگی که پیغمبر و امام علیؑ در آن حضور ندارند «سَرِيَّة» گفته می‌شود و در تعدادی از نسخ آمده است: «بُغزیه» (از باب افعال) به معنای فرستادن به میدان جنگ است؛ اما واژه «بغزیه» ظاهراً غلط است، زیرا غزیه تنها اسم محلی است و تناسبی با کلام امام علیؑ ندارد.

وَكُلُّ مَنْ امْتَنَعَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ أَعْدَبَ عَنْهُ وَالْعَادِبُ وَالْعَدُوْبُ: الْمُتَمَتِّعُ مِنَ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ).

در بعضی از نسخ به جای «اعذبوا» «اعزبوا» آمده که به معنای دوری کردن است و هر دو واژه، قریب المعنی هستند.

شک نیست که انسان در صورتی در کار خود - مخصوصاً در میدان نبرد - پیشرفت می‌کند که تمام فکرش متوجه آن کار باشد؛ اما اگر فکر خود را به دو یا چند کار تقسیم کند، به همان نسبت توفیقهش کمتر می‌شود به خصوص اگر فکر خود را به زنان مشغول دارد که او را در حال و هوای دیگری قرار می‌دهد و از تصمیم و اراده و قدرت و قوت او می‌کاهد. به‌ویژه اگر زنان، همراه لشکر به میدان نبرد بیایند؛ نبردی که مدتی به طول می‌انجامد. اگر لشکر با آن‌ها مقاربت کنند به یقین از توان آن‌ها کاسته می‌شود، زیرا بدیهی است که مقاربت منتهی به خروج ماده نطفه، بدن را سست می‌کند و کثرت آن از طول عمر می‌کاهد. به همین دلیل امام علیه السلام از فکر به زن‌ها یا مقاربت با آنان، لشکریانش را بر حذر می‌دارد.

البته تعبیر به «مَا اسْتَطَعْتُمْ» دلیل بر این است که این نهی ارشادی در موارد ضرورت و نیاز شدید، استثنا شده است.

قابل توجه این‌که در تاریخ اسلام می‌خوانیم: مشرکان به عکس این دستور، در بعضی از میدان‌های جنگ زنانشان را با خود می‌آوردند و ترانه برای آن‌ها می‌خواندند و به آن‌ها قول می‌دادند اگر پیروز شوند با آن‌ها همبستر گردند و یکی از عوامل سستی آن‌ها در جنگ همین بود.<sup>۱</sup>

در جنگ‌های معاصر نیز در ماجرای جنگ ویتنام، نقل شده است که آمریکایی‌ها پیوسته گروهی از زنان فاسد را از آمریکا با هواپیما برای سرگرمی

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۵.

لشکریان خود به ویتنام می‌فرستادند و سرانجام شکست مفتضحانه‌ای دامان آن‌ها را گرفت.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این احتمال را داده‌اند که منظور امام علیه السلام این است که تا می‌توانید مزاحمتی برای زن‌ها ایجاد نکنید، زیرا رساندن آزار به غیر جنگجویان در اسلام ممنوع است.<sup>۱</sup>

البته این احتمال برخلاف ظاهر کلام امام علیه السلام است و ظاهر کلام همان است که مرحوم سید رضی از آن استنباط کرده و غالب شارحان نیز همان را دنبال کرده‌اند.

از جمله اموری که ضعف احتمال مذکور را تأیید می‌کند چیزی است که در کتاب نهایی ابن اثیر درباره معنای «اغذّبوا» آمده و کلام امام علیه السلام را چنین معنی می‌کند: «امنعوا عن ذکر النساء أنفسکم و شغل القلب بهن، فإن ذلك یکسرکم عن الغزو».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸۸.

۲. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۹۵.





## كَالْيَاسِرِ الْفَالِجِ يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

(هرگاه مسلمان دست به عمل زشتی نزند که از آشکار شدنش شرمنده می‌شود و ممکن است افراد پست آن را وسیلهٔ هتک حرمتش قرار دهند) به مسابقه دهندهٔ ماهری می‌ماند که منتظر است در همان دور نخست پیروز شود. (و سود و افری ببرد بی آن که زیانی ببیند).<sup>۱</sup>

مرحوم سیّد رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:

«یاسرون» کسانی هستند که به وسیلهٔ پیکان‌های تیر بر شتر نحر شده بخت‌آزمایی می‌کنند و «فالج» کسی است که پیروز شده است گفته می‌شود؛ «فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ» یعنی بر آن‌ها پیروز شد، از این رو در بعضی از رجزها می‌خوانیم: هنگامی که دیدم شخصی پیروز شد.... (الْيَاسِرُونَ هُمُ الَّذِينَ يَتَضَارِبُونَ بِالْقِدَاحِ

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله بخشی از خطبهٔ ۲۳ است که در آن جا مصادرش ذکر شد اضافه بر آن، ابو عبید آن را در کتاب غریب الحدیث و هروی آن را در الجمع بین الغریبین آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۹).

عَلَى الْجَزُورِ. وَالْفَالِجُ: الْقَاهِرُ وَالْغَالِبُ؛ يُقَالُ: فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ، وَقَالَ الرَّاجِزُ: لَمَّا رَأَيْتُ فَالِجًا قَدْ فَلَجَا).



## شرح و تفسیر

### راه پیروزی سریع!

همان‌گونه که در بخش سند این کلام حکمت‌آمیز آمد، این جمله قسمتی است از خطبه بیست و سوم که مرحوم سیّد رضی به منظور فصاحت و بلاغتی که دارد آن را جدا ساخته و تفسیر کرده است.

امام علیه السلام می‌فرماید: «(هرگاه مسلمان دست به عمل زشتی نزند که از آشکار شدنش شرمنده می‌شود و افراد پست آن را وسیلهٔ هتک حرمتش قرار می‌دهند) به مسابقه دهندهٔ ماهری می‌ماند که منتظر است در همان دورِ نخست پیروز شود. (و سود و افری بهره برد بی آن‌که زیانی ببیند)»؛ (كَأَيَّاسِرِ الْفَالِجِ<sup>۱</sup> يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ).

مرحوم سیّد رضی در شرح این جمله می‌گوید: «یاسرون» کسانی هستند که به وسیلهٔ پیکان‌های تیر بر شتر نحر شده بخت‌آزمایی می‌کنند و «فالج» کسی است که پیروز شده است. گفته می‌شود: «فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ» یعنی بر آن‌ها پیروز شد، از این رو در بعضی از رجزها می‌خوانیم: هنگامی که دیدم شخصی پیروز شد...؛ (الْيَاسِرُونَ هُمُ الَّذِينَ يَتَضَارَبُونَ بِالْقِدَاحِ عَلَى الْجُزُورِ. وَالْفَالِجُ الْقَاهِرُ وَالْغَالِبُ؛ يُقَالُ: فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ، وَقَالَ الرَّاجِزُ: لَمَّا رَأَيْتُ فَالِجًا قَدْ فَلَجَا).

۱. در تعدادی از نسخ، «كَأَيَّاسِرِ الْيَاسِرِ» آمده؛ ولی صحیح همان است که در متن آمده است.

مرحوم سید رضی به دلیل این که در صدد شکافتن معنای حقیقی یا کنایی «یاسر» و «فالج» بوده، صدر این کلام را ذکر نکرده است؛ ولی اگر به صدر آن در خطبه ۲۳ بازگردیم معنای کامل و جامعی از این گفتار حکیمانه به دست می آید، زیرا امام علیه السلام در آن جا می فرماید: «هرگاه انسان مسلمان به دنبال کار زشتی که از آشکار شدنش شرمنده شود نباشد و به کاری که افراد پست آن را وسیله هتک حرمت او قرار دهند دست نزند مانند مسابقه دهنده ماهری است که منتظر است در همان دور نخست پیروز گردد و سود وافر ببرد بی آن که زیانی دامان او را بگیرد»؛ (فَإِنْ رَأَى أَحَدَكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً تَظْهَرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَيُعْزَى بِهَا لِسَامِ النَّاسِ كَانَ كَأَفْجَالِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تَوْجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ).

این پیروزی سریع می تواند پیروزی در دنیا باشد یا در سرای آخرت یا در هر دو، زیرا چنین مؤمن پاک دامنی نه بهانه به دست بدخواهان می دهد که از او عیب جوئی کنند و نه کاری برخلاف رضای الهی انجام می دهد که در سرای آخرت دامنش را بگیرند، بنابراین او در هر دو سرا پیروز است.

نکته مهمی که در این جا باید به آن توجه داشت معنای «یاسر» است که بسیاری از شارحان، آن را به قمارباز تفسیر کرده و گفته اند: مؤمن پاک دامن مانند قماربازی است که در دور اول قمار برنده می شود و می دانیم چنین تشبیهی هرگز مناسب کلام امام علیه السلام نیست. گویا آن ها به تعبیر «قِدَاح» (چوبه های تیر) و «جَزُور» (شتر قربانی) توجه نکرده اند.

توضیح این که طبق آنچه محقق خوئی از زمنخسری در کشاف نقل می کند، عرب ها هنگام بخت آزمایی ده چوبه تیر انتخاب می کردند و روی هر کدام اسمی می نوشتند؛ بعضی به عنوان برنده و بعضی به عنوان بازنده. سپس شتری را

خریداری می‌کردند و آن را نحر کرده، به ده قسمت تقسیم می‌نمودند. تیرهای ده‌گانه را در کیسه‌ای ریخته، مخلوط می‌کردند و کسی که مورد اعتماد آن‌ها بود دست می‌کرد و تیرها را یکی بعد از دیگری بیرون می‌آورد: هفت چوبه تیر که هرکدام نام خاصی بر آن نوشته شده بود به نام هرکس می‌افتاد سهمی می‌برد. برترین سهم، «مُعَلَّى» نام داشت اما سه چوبه دیگر به نام هرکس می‌افتاد نه تنها سهمی نداشتند بلکه می‌بایست یک‌سوم از قیمت شتر را بپردازد و در پایان، برندگان، سهام خود را به فقرا می‌دادند و چیزی از آن را نمی‌خوردند و به این کار افتخار می‌کردند.<sup>۱</sup>

«قِداح»، اشاره به آن چوب‌های تیر است و «جَزور» اشاره به شتری است که برای این کار انتخاب می‌کردند.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌شود که این کار گرچه نوعی بخت‌آزمایی بوده - نه قمار - ولی سرانجامش خدمتی به فقرا محسوب می‌شده است، بنابراین گرچه اصل این کار از نظر شرعی باطل است، ولی آن زشتی و قبحی که در مسئله قمار است، مخصوصاً با توجه به پایان آن، در آن دیده نمی‌شود و تشبیه امام علیه السلام تشبیه فصیح و بلیغی است.

از آن‌جا که مؤمن پاک‌دامنی که بهانه به دست بدخواهان نمی‌دهد به سرعت در کارهایش پیروز می‌شود از او تعبیر به «فالج» شده که از ریشه «فَلَج» (بر وزن گنج) به معنای پیروزی است و تعبیر «أَوَّلُ فَوْزَةٍ» معنای نخستین پیروزی را دارد.

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه محقق خوئی، ج ۳، ص ۳۱۹، با تلخیص.



كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا  
أَقْرَبَ إِلَيَّ الْعَدُوِّ مِنْهُ.

در حدیثی امام علیه السلام فرمود:

هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم  
و در آن هنگام هیچ‌یک از ما از او به دشمن نزدیک‌تر نبود!

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:  
معنای این سخن این است که وقتی ترس از دشمن شدید می‌شد و جنگ

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این کلام نورانی را ابو عبید (عالم معروف قرن سوم) در کتاب خود به نام غریب الحدیث آورده و همچنین طبری نیز آن را در تاریخ خود نقل کرده است. سپس مرحوم خطیب در ذیل کلام خود می‌نویسد: ظاهر این است که تمام آنچه مرحوم سید رضی در این فصل (احادیث نه‌گانه) آورده است از همان کتاب ابو عبید است (که در وصف او نوشته‌اند: مردی عالم در فنون مختلف ادبیات و جز آن بود و به گفته بعضی، پیشوای دانشمندان عصر خود به شمار می‌آمد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۱).  
اضافه می‌کنیم که این حدیث شریف در کتاب مسند احمد (متوفای ۲۴۱) نیز آمده است. (مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۶) همچنین در کتاب مکارم الاخلاق، ص ۱۹ و مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۱۴۳ با اندکی تفاوت.

به گونه‌ای بود که گویا می‌خواهد جنگجویان را در کام خود فرو ببرد مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله پناهنده می‌شدند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصاً به نبرد بپردازد و خداوند به برکت وجود او نصرت و پیروزی را بر آنان نازل کند و در سایه آن حضرت ایمن گردند. جمله «إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ» کنایه از شدت کارزار است و در این باره سخنان فراوانی گفته شده که بهترین آن‌ها این است که امام علیه السلام گرمای جنگ را به شعله‌های سوزان آتش تشبیه کرده است که حرارت و سرخی، هر دو را دربر دارد و از اموری که این نظر را تقویت می‌کند سخن رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ «حنین» (هوازن) است؛ وی هنگامی که نبرد سخت و شمشیر زدن مردم را در آن جنگ مشاهده کرد فرمود: «الآن حمي الوطيس» (الان آتش جنگ شعله‌ور شد)، زیرا «وطيس» به معنای تنور آتش است و رسول خدا صلی الله علیه و آله گرمای جنگ را که از درگیری جنگجویان به وجود آمده بود به گرمی آتش و افروختگی آن تشبیه فرموده است.

این فصل (که ناظر به تفسیر بعضی از واژه‌ها و جمله‌های فصیح و بلیغ آن حضرت علیه السلام بود) پایان یافت و به شیوه سابق در نقل کلمات قصار بازمی‌گردیم. (وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا عَظُمَ الْخَوْفُ مِنَ الْعَدُوِّ، وَاشْتَدَّ عِضَاضُ الْحَرْبِ فَرِزَعُ الْمُسْلِمُونَ إِلَى قِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِنَفْسِهِ، فَيُنزِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ النَّصْرَ بِهِ، وَيَأْمَنُونَ مِمَّا كَانُوا يَخَافُونَهُ بِمَكَانِهِ. وَقَوْلُهُ: «إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ» كِنَايَةٌ عَنِ اشْتِدَادِ الْأَمْرِ، وَقَدْ قِيلَ فِي ذَلِكَ أَقْوَالٌ، أَحْسَنُهَا: أَنَّهُ شَبَّهَ حَمِي الْحَرْبِ بِالنَّارِ الَّتِي تَجْمَعُ الْحَرَارَةَ وَالْحُمْرَةَ بِفِعْلِهَا وَلَوْنِهَا وَمِمَّا يُقْوَى ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَقَدْ رَأَى مُجْتَلِدَ النَّاسِ يَوْمَ حَنْيْنٍ وَهِيَ حَرْبُ هَوَازِنَ: «الآن حمي الوطيس» فالوطيس: مستوقد النار، فشبه رسول الله صلی الله علیه و آله ما استخر من جلال القوم باحتدام النار وشدة التها بها. إنقضى هذا الفصل ورجعنا إلى سنن الفرض الأول في هذا الباب).

## شرح و تفسیر

روز جنگ از همه نزدیک تر به دشمن، رسول خدا ﷺ بود

در این کلام شریف که در منابع بسیار زیادی، پیش و پس از سید رضی، با تفاوت‌هایی نقل شده، امام علیؑ به موقعیت پیغمبر اکرم ﷺ در میدان جنگ اشاره مهمی می‌کند، می‌فرماید: «هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم و در آن هنگام هیچ‌یک از ما، از او به دشمن نزدیک‌تر نبود»؛ (كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسَ أَتَقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَيَّ الْعَدُوِّ مِنْهُ).

سید رضی رحمه الله که هدفش شرح نکته‌های فصیح و بلیغ این جمله بوده است می‌گوید: «معنای این سخن این است که وقتی ترس از دشمن شدید می‌شد و جنگ به گونه‌ای بود که گویا می‌خواهد جنگجویان را در کام خود فرو ببرد مسلمانان به پیامبر ﷺ پناهنده می‌شدند تا رسول خدا ﷺ شخصاً به نبرد بپردازد و خداوند به برکت وجود او نصرت و پیروزی را بر آنان نازل کند و در سایه آن حضرت ایمن گردند»؛ (وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا عَظُمَ الْخَوْفُ مِنَ الْعَدُوِّ، وَاشْتَدَّ عِضَاضُ الْحَرْبِ فَنَزَعَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى قِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِنَفْسِهِ، فَيُنزِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ النَّصْرَ بِهِ، وَيَأْمُنُونَ مِمَّا كَانُوا يَخَافُونَ بِمَكَانِهِ).

سپس می‌افزاید: «جمله «إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ» کنایه از شدت کارزار است و در این باره سخنان فراوانی گفته شده که بهترین آن‌ها این است که امام علیؑ گرامی

جنگ را به شعله‌های سوزان آتش تشبیه کرده است که حرارت و سرخی، هر دو را دربر دارد و از اموری که این نظر را تقویت می‌کند سخن رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ «حنین» (هوازن) است؛ وی هنگامی که نبرد سخت و شمشیر زدن مردم را در آن جنگ مشاهده کرد فرمود: «الآن حمی الوطیس» (الآن آتش جنگ شعله‌ور شد)، زیرا «وطیس» به معنای تنور آتش است و رسول خدا صلی الله علیه و آله گرمای جنگ را که از درگیری جنگجویان به وجود آمده بود به گرمی آتش و افروختگی آن تشبیه فرموده است؛ «وَقَوْلُهُ: «إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ» كِنَايَةٌ عَنِ اشْتِدَادِ الْأَمْرِ، وَقَدْ قِيلَ فِي ذَلِكَ أَقْوَالٌ أَحْسَنُهَا: أَنَّهُ شَبَّهَ حَمِي الْحَرْبِ بِالنَّارِ الَّتِي تَجْمَعُ الْحَرَارَةَ وَالْحُمْرَةَ بِفِعْلِهَا وَأَوْنِهَا وَمِمَّا يُقْوَى ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَقَدْ رَأَى مُجْتَلِدَ النَّاسِ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَهِيَ حَرْبٌ هَوَازِنَ: «الآن حمی الوطیس» فَأَلْوَطِيسُ: مُسْتَوْقَدُ النَّارِ، فَشَبَّهَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا اسْتَحَرَّ مِنْ جِلَادِ الْقَوْمِ بِاِحْتِدَامِ النَّارِ وَشِدَّةِ التَّهَابِهَا).

آنچه تا این جا آمد مربوط به تفسیر کلمات و جمله‌های این حدیث شریف و ارزیابی فصاحت و بلاغت آن بود؛ اما آنچه به محتوای این کلام شریف مربوط است فراتر از این هاست:

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام که می‌فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا؛ به خدا سوگند! اگر تمام عرب، دست به دست هم دهند و به جنگ با من برخیزند من هرگز به میدان جنگ پشت نخواهم کرد».<sup>۱</sup>

همچنین در جای دیگر می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ؛ به خدا سوگند! انس و علاقه فرزند ابوطالب به مر و شهادت از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است».<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. همان، خطبه ۵.



و در یک کلمه، همان علی بن ابی طالبی که در جنگ احزاب و خیبر و بدر و... رشادت‌های بی‌مانندی در برابر دشمن نشان داد و شجاعان عرب را بر خاک افکند می‌گوید: «هنگامی که آتش جنگ شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم و او از همه به تیررس دشمن نزدیک‌تر بود».

این مسئله واقعاً عجیب است، فرمانده دشمن معمولاً در تیررس دشمن قرار نمی‌گیرد آن هم به گونه‌ای که از همه به تیررس دشمن نزدیک‌تر باشد تا بتواند مدیریت لشکر را انجام دهد. این نشانه مهمی از شجاعت پیغمبر اکرم ﷺ و توکل او بر ذات پاک پروردگار و آرامش بخشیدن به نفرات لشکر است تا آن‌ها بدانند که یاری خداوند در انتظارشان است و به یقین پیروز می‌شوند و هرگز احتمال شکست را در وجود خود راه ندهند که این خود عامل مهم پیروزی در میدان نبرد است.

برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند که پیامبر ﷺ شخصاً در میدان جنگ به مبارزه بر نمی‌خاست، مورخان اسلامی نوشته‌اند که در جنگ‌های فراوانی شخصاً وارد میدان نبرد شد؛ از جمله «ابن اسحاق» در کتاب تاریخ خود می‌نویسد که پیامبر اکرم ﷺ در نُه غزوه از غزوات اسلامی شخصاً به نبرد پرداخت، در جنگ بدر، احد، خندق، بنی قریظه، بنی المصطلق، خیبر، فتح، حنین و طائف. و بعضی بیش از این تعداد را شمرده‌اند.<sup>۱</sup>

در تفسیر قمی آمده است: هنگامی که پیامبر ﷺ در جنگ احد گروهی از یاران خود را دید که به سوی کوه‌های اطراف احد فرار می‌کنند کلاه خود را از سر خود برداشت و فریاد زد: من رسول خدایم، کجا فرار می‌کنید؟ از خدا و پیغمبرش؟ (و امیرمؤمنان علی رضی الله عنه همچنان در کنار او بود و همراه آن حضرت دفاع می‌کرد).<sup>۲</sup>

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۲، ص ۳۷۸.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.

در جنگ «هوازن» (روز حنین) لشکر اسلام بسیار زیاد بود، زیرا این جنگ بعد از فتح مکه واقع شد. در عین حال چون مشرکان در نقاط مختلف مخفی شده بودند و کمین کرده بودند و ناگهان بر لشکر اسلام تاختند، بسیاری از مسلمانان فرار کردند هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله این صحنه را دید، به عباس که صدای رسایی داشت فرمود: مردم را صدا بزن و عهد و پیمان و بیعتی را که من بر آن‌ها دارم به یادشان بیاور. عباس با صدای بلند همه را صدا زد. شب بود و همه جا ظلمانی و دشمنان از دره‌ها و کمین‌گاه‌ها با شمشیر و سلاح‌های دیگر به مسلمانان حمله می‌کردند. ناگهان صورت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانند قرص ماه درخشیدن گرفت و شخصاً مسلمانان را صدا زد که عهد و پیمانی که با خدا بستید چه شد؟ همگی پیام پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدند و به سوی او حرکت کردند و با دشمن پیکار نمودند و پیروز شدند.<sup>۱</sup>

علامه مجلسی رحمته الله در جلد شانزدهم بحارالانوار در بحث شجاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را از علی علیه السلام نقل می‌کند: «لَقَدْ رَأَيْتَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَنَحْنُ نَلُودٌ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ وَكَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْسًا؛ من در روز جنگ بدر شاهد و ناظر بودم که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم و او از همه ما به دشمن نزدیک‌تر و از برجسته‌ترین جنگجویان در آن روز بود».<sup>۲</sup>

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود از «واقدی» نقل می‌کند که در روز احد هنگامی که آن صدمات را بر وجود پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کردند علی علیه السلام فرمود: قسم به خدایی که او را به حق مبعوث کرد! «ما زال شَبْرًا وَاحِدًا إِنَّهُ لَفِي وَجْهِ الْعَدُوِّ تَتُوبُ إِلَيْهِ طَائِفَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مَرَّةً وَتَتَفَرَّقُ عَنْهُ مَرَّةً؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله

۱. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۴۲، با تلخیص.

۲. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۲.

حتی یک وجب از برابر دشمنان عقب‌نشینی نکرد و در این حال، گاه گروهی از یارانش به سوی او می‌آمدند و گاه پراکنده می‌شدند (اما او همچون کوه ایستاده بود).<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی به پایان این فصل کوتاه که می‌رسد می‌گوید: «این فصل (که ناظر به تفسیر بعضی از واژه‌ها و جمله‌های فصیح و بلیغ آن حضرت علیه السلام بود) پایان یافت و به شیوه سابق در نقل کلمات قصار بازمی‌گردیم»؛ «إِنْقَضَى هَذَا الْفَصْلُ وَرَجَعْنَا إِلَى سُنَنِ الْفَرَضِ الْأَوَّلِ فِي هَذَا الْبَابِ».

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹.



وَقَالَ ﷺ لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارَةُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ، فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَا شِئاً حَتَّى أَتَى  
الْتُّخَيْلَةَ فَأَذَرَ كُهُ النَّاسِ، وَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ،

مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ، فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ؟ إِنْ كَانَتْ الرَّعَايَا قَبْلِي  
لَتَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِيهَا، وَإِنِّي الْيَوْمَ لِأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي كَأَنِّي الْمَقُودُ وَهُمْ  
الْقَادَةُ، أَوْ الْمَوْزُوعُ وَهُمْ الْوَزَعَةُ!

امام ﷺ این سخن را هنگامی بیان فرمود که خبر حمله اصحاب معاویه به انبار  
(یکی از شهرهای شمالی عراق) و غارت کردن آن جا را شنید. امام ﷺ شخصاً  
پیاده به طرف نخيله (منزلگاهی نزدیک کوفه که محل اجتماع لشکر بود) حرکت  
کرد. مردم خود را به امام ﷺ رساندند و عرض کردند: ای امیر مؤمنان! ما از عهده  
آنان برمی آییم (و آنها را سر جای خود می نشانیم).

امام ﷺ فرمود:

شما از عهده مشکلات خودتان با من بر نمی آیید چگونه می توانید مشکل دیگران

راز من دفع کنید. رعایای پیش از من از ستم فرمانروایان شان شکایت داشتند؛ اما من امروز از ستم رعیت من شکایت دارم. گویی من پیروم و آن‌ها پیشوا و من محکومم و آن‌ها حاکم.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی در این جا می‌افزاید: «هنگامی که امام علیه السلام این سخن را در ضمن یک گفتار طولانی - که قسمت برگزیده‌ای از آن ضمن خطبه‌ها گذشت - بیان کرد، دو نفر از یارانش جلو آمدند. یکی از آن‌ها عرض کرد: من جز اختیار خودم و برادرم را ندارم، امر فرما تا اطاعت کنیم. امام علیه السلام فرمود: شما دو نفر در برابر آنچه من می‌خواهم (که بسیج یک سپاه است)، چه کاری می‌توانید انجام دهید؟ (فَلَمَّا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا الْقَوْلَ، فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ قَدْ ذَكَرْنَا مُخْتَارَهُ فِي جُمْلَةِ الْخُطَبِ، تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَمُرُّ بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نُنْقِذْ لَهٗ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَيْنَ تَقَعَانِ مِمَّا أُرِيدُ؟).

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب علیه السلام در مصادر می‌گوید: بخشی از این کلام شریف را ابراهیم بن هلال ثقفی در کتاب الغارات (بنا به گفته ابن ابی‌الحدید) و بخش دیگری از آن را جاحظ در البیان و التبیین و میرد در کامل با اضافاتی آورده‌اند و این کلام در واقع بخشی از خطبه بیست و هفتم است که بحث آن گذشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۱).

## شرح و تفسیر

### گلایه شدید امام علیه السلام از سُستی بعضی از یارانش

همان‌گونه که در بیان اسناد این کلام شریف اشاره شد، این سخن مربوط به خطبه ۲۷ نهج البلاغه است. توضیح این‌که یکی از شیطنت‌های معاویه این بود که برای تضعیف روحیه مردم عراق و به خصوص سربازان امیرمؤمنان علی علیه السلام گهگاهی عده‌ای را می‌فرستاد تا غافلگیرانه و ناجوانمردانه به شهرهایی که نزدیک مرز شام بود حمله کنند؛ عده‌ای را به قتل برسانند، جمعی را مجروح کنند و اموالی را به غارت ببرند. این همان روشی است که در طول تاریخ جباران خودکامه از آن بهره‌گیری می‌کردند.

یکی از این حملات به شهر مرزی انبار (این شهر اکنون نزدیک مرزهای سوریه و اردن است) به وسیله «سفیان بن اوس» انجام شد، هنگامی که خبر به امام علیه السلام رسید بسیار ناراحت شد. در کوفه خطبه‌ای خواند (خطبه ۲۷ نهج البلاغه معروف به خطبه جهاد) و سخت لشکریان، اصحاب خود و مردم کوفه را ملامت و نکوهش کرد، زیرا این جسارت اصحاب معاویه ناشی از بی‌تفاوتی مردم کوفه بود. آن‌گاه امام علیه السلام سکوت کرد تا عکس‌العمل مردم را در مقابل آن خطبه آتشین ببیند. همه خاموش شدند و سخنی نگفتند.

مرحوم سید رضی خلاصه این ماجرا را به این صورت نقل کرده است: «هنگامی که امام علیه السلام خبر حمله یاران معاویه به انبار و غارت آن‌جا را شنید

شخصاً پیاده به سوی «نخيله» که لشکرگاه معروف کوفه بود به راه افتاد. مردم نیز به دنبال آن حضرت به راه افتادند؛ (جمعی از سرشناسان اصحاب) عرض کردند: ای امیرمؤمنان! شما بازگردید ما این مشکل را حل می‌کنیم؛ (لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارَةُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَا شِئاً حَتَّى أَتَى التُّخَيْلَةَ وَادْرَكَهُ النَّاسُ وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ).

در این جا بود که امام علیه السلام فرمود: «شما از عهده حل مشکلات خودتان با من بر نمی‌آید چگونه می‌خواهید مشکل دیگران را از من دفع کنید؟» (فَقَالَ مَا تَكْفُونِي أَنْفُسَكُمْ فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ).

اشاره به این‌که شما قادر به دفاع از خویشان نیستید چگونه می‌توانید از من دفاع کنید؟ دشمن به سرزمین شما حمله می‌کند، نفرات شما را به قتل می‌رساند، اموالتان را غارت می‌کند و شما نشسته‌اید و تماشا می‌کنید!

سپس می‌افزاید: «مشکل دیگر این است که» رعایای پیشین از ستم فرمانروایان خود شکایت می‌کردند؛ ولی من امروز از ستم رعیت شکایت دارم؛ (إِنْ كَانَتْ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِهَا وَإِنِّي الْيَوْمَ لِأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي).

اشاره به این‌که شما به سخنان من گوش نمی‌دهید، فرمان من را اطاعت نمی‌کنید. گویا دشمن، این را احساس کرده و بی‌مهابا به سرزمین شما حمله می‌کند. می‌داند که شما مرد جنگ و دفاع از آبرو و حیثیت و سرزمینتان نیستید و همین امر سبب جسارت او شده است.

این سخن شبیه مطلبی است که در خطبه ۱۲۱ وارد شده که امام علیه السلام می‌فرماید: «أَرِيدُ أَنْ أَدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي كَنَاقِشِ الشُّوْكَةِ بِالشُّوْكَةِ؛ من می‌خواهم به وسیله شما دردم را درمان کنم در حالی که خودتان درد من هستید».

در پایان می‌افزاید: «گویی من پیرو هستم و آن‌ها پیشوا یا من فرمان‌بر و محکومم و آن‌ها فرمانده و حاکم»؛ (كَأَنِّي الْمَقُودُ وَهُمْ الْقَادَةُ أَوْ الْمَوْزُوعُ وَهُمْ الْوَزَعَةُ).



«وَزَعَة» جمع «وازع» از ریشه «وَزَع» (بر وزن نذر) در اصل به معنای علاقه شدید به چیزی است که انسان را از امور دیگر باز می‌دارد. سپس به معنای بازداشتن استعمال شده است. این تعبیر هرگاه در مورد لشکر یا صفوف دیگر به کار رود مفهومی این است که آن‌ها را نگاه دارند تا آخرین نفرات به آن‌ها ملحق شوند و از پراکندگی آن‌ها جلوگیری کنند. از آنجا که این کار به وسیله شخص حاکم و فرمانده انجام می‌شود، واژه «وازع» به معنای حاکم و فرمانده استعمال شده است که در جمله مورد بحث همین معنا منظور است.

سید رضی رحمته الله علیه پس از ذکر این جمله می‌افزاید: «هنگامی که امام علیه السلام این سخن را در ضمن گفتاری طولانی - که قسمت برگزیده‌ای از آن ضمن خطبه‌ها گذشت - بیان کرد، دو نفر از یارانش جلو آمدند. یکی از آن‌ها عرض کرد: من جز اختیار خودم و برادرم را ندارم، امر فرما تا اطاعت کنیم. امام علیه السلام فرمود: شما دو نفر در برابر آنچه من می‌خواهم (که بسیج یک سپاه است)، چه کاری می‌توانید انجام دهید؟ (فَلَمَّا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا الْقَوْلَ، فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ قَدْ ذَكَرْنَا مُخْتَارَهُ فِي جُمْلَةِ الْخُطْبِ، تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَمُرُّ بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نُنْقِذَ لَهُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَيْنَ تَفْعَانِ مِمَّا أُرِيدُ؟).

سرانجام، این سخنان در آنان اثر کرد و گروه زیادی بیدار شدند و «سعید بن قیس همدانی» با هشت هزار نفر به تعقیب سپاه غارتگر معاویه پرداختند؛ اما آن‌ها فرار را بر قرار ترجیح داده و از مرزهای عراق گریخته بودند.

## نکته

### یاران بی‌وفا!

از خطبه‌ها و کلمات مختلف امیرمؤمنان علی علیه السلام استفاده می‌شود که آن حضرت از سستی جمعی از اصحاب و یاران خود بسیار افسرده و ناراحت بود

و معتقد بود اگر آن‌ها مردان شجاع و اهل کارزار بودند هرگز معاویه و شامیان نمی‌توانستند کشور اسلام را به دو پاره تقسیم کنند و حکومتی خودکامه و به سبک سلاطین جور در منطقه خود به وجود آورند؛ حکومتی که بعدها نیز سرچشمه انواع مفسد و مظالم در کشور اسلام شد و چهره تاریخ اسلام را مشوه کرد و آثار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در مناطق مختلفی کم‌رنگ یا بی‌رنگ ساخت و برای یک فرمانده چقدر دردناک است که از هر نظر آماده دفع دشمن باشد، هم برنامه داشته باشد و هم تدبیر و هم قوت و قدرت؛ ولی نفرات او با وی هماهنگ نگردند تا آن‌جا که افراد ناآگاه گمان برند اشکال در فرمانده است. سوز دل امیرمؤمنان علی علیه السلام را از این وضعیت، در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت به خوبی مشاهده می‌کنیم.

\*\*\*

وَقِيلَ: إِنَّ الْحَارِثَ بْنَ حُوَطٍ أَتَاهُ فَقَالَ: أَتَرَانِي أَظُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا عَلَيَّ  
ضَلَالَةً؟

يَا حَارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنظُرْ فَوْقَكَ فَحِرْتَ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ  
فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ، وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ.  
فَقَالَ الْحَارِثُ: فَإِنِّي أَعْتَزِلُ مَعَ سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَ ﷺ: إِنَّ  
سَعِيداً وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَلَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ.

بعضی گفته‌اند: (شخصی به نام) «حارث بن حوط» (که از یاران آن حضرت ﷺ  
محسوب می‌شد؛ ولی راه خطا را می‌پیمود) خدمت حضرت آمد و عرض کرد:  
شما فکر می‌کنید من هم لشکر جمل را گمراه می‌دانم؟ (چنین نیست)

امام ﷺ فرمود:

«ای حارث! تو به پایین نگاه کردی نه به بالای سرت به همین دلیل حیران  
و سرگردان شدی (اگر به من و جمعیت مهاجران و انصار پیامبر ﷺ نگاه می‌کردی

در شناخت حق گرفتار سرگردانی نمی‌شدی) تو حق را نشناختی تا کسانی را که به سراغ حق آمده‌اند بشناسی. باطل را نیز نشناخته‌ای تا کسانی را که به سراغ باطل رفته‌اند شناسایی کنی».

حارث (برای تبریئه خود) گفت: «من همراه سعید بن مالک (سعید بن مالک، مشهور به سعید ابی وقاص) و عبدالله بن عمر کناره‌گیری می‌کنم (و بی‌طرف می‌مانم)».

امام علیه السلام فرمود: «سعید (سعید) و عبدالله بن عمر حق را یاری نکردند و باطل را نیز خوار نساختند (آن‌ها راه خطا پیمودند، چگونه به آن‌ها اقتدا می‌کنی؟)».<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج‌البلاغه آمده است که شیخ طوسی آن را در امالی با تفاوتی آورده و ابتدای این کلام را جاحظ در البیان و التبیان و یعقوبی در تاریخ خود و بلاذری در انساب الاشراف ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۲).

## شرح و تفسیر

### نخست حق را بشناس سپس پیروانش را

بعضی گفته‌اند: (شخصی به نام) «حارث بن حوط» (که از یاران آن حضرت ﷺ محسوب می‌شد ولی راه خطا را می‌پیمود) خدمت حضرت آمد و عرض کرد: شما فکر می‌کنید من هم لشکر جمل را گمراه می‌دانم؟ (چنین نیست)؛ «وَقِيلَ: إِنَّ الْحَارِثَ بْنَ حُوَظٍ أَتَاهُ فَقَالَ: أَتَرَانِي أَظُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا عَلَيَّ ضَلَالَةً؟».

امام ﷺ فرمود: «ای حارث! تو به زیر دست خود نگاه کردی نه به بالای سرت به همین دلیل حیران و سرگردان شدی (اگر به من و جمعیت مهاجران و انصار پیامبر ﷺ نگاه می‌کردی در شناخت حق گرفتار سرگردانی نمی‌شدی) تو حق را نشناختی تا کسانی را که به سراغ حق آمده‌اند بشناسی. باطل را نیز نشناخته‌ای تا کسانی را که به سراغ باطل رفته‌اند شناسایی کنی»؛ «يَا حَارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرَّتْ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ، وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ».

حارث (برای تبرئه خود) گفت: «من همراه سعید بن مالک (سعد بن مالک، مشهور به سعد ابی وقاص) و عبد الله بن عمر کناره‌گیری می‌کنم (و بی طرف می‌مانم)»؛ «فَأَنِّي أُعْتَزِلُ مَعَ سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ».

امام ﷺ فرمود: «سعید (سعد) و عبدالله بن عمر حق را یاری نکردند و باطل را

نیز خوار نساختند (آن‌ها راه خطا پیمودند، چگونه به آن‌ها اقتدا می‌کنی؟)؛  
 (فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ سَعِيداً وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَلَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ).

می‌دانیم که در ماجرای جنگ جمل، مردم به سه گروه تقسیم شدند: گروه اول، مؤمنان آگاه بودند که دست به دامان امیرمؤمنان علیه السلام زدند و بر بیعتی که با او کرده بودند ثابت‌قدم ماندند و به فرمان آن حضرت برای خاموش کردن آتش فتنه «طلحه» و «زبیر» به بصره آمدند. گروه دوم، فریب‌خوردگانی بودند که به تحریک «طلحه»، «زبیر»، «عایشه» و «معاویه» بیعت خود را شکستند و یا هرگز بیعت نکردند و در مقابل آن حضرت ایستادند. گروه کوچکی نیز بودند که بی‌طرفی را برگزیدند و به گمان باطل، به احتیاط عمل کردند؛ نه به صفوف یاران علیه السلام پیوستند و نه دنبال طلحه و زبیر به راه افتادند که از جمله آن‌ها «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» بودند.

در کلام مورد بحث به نام «حارث بن حوط» که شخص سرشناسی نبود برخورد می‌کنیم که خدمت امام علیه السلام رسید و اظهار داشت که من باور نمی‌کنم لشکر جمل گمراه بوده‌اند. امام علیه السلام با گفتار حکیمانه خود درسی به او و افراد هم‌فکرش داد، فرمود: سرچشمه اشتباه تو این است که به زیردست خود نگاه کرده‌ای؛ یعنی به افراد فرومایه و نادان و بی‌سروپا، به پیمان‌شکنان و فتنه‌انگیزان؛ و به بالای سرت - که اشاره به خود آن حضرت و مهاجران و انصاری است که در رکاب آن حضرت بودند - نگاه نکردی. اگر این‌گونه می‌نگریستی هرگز در بی‌طرفی توأم با سرگردانی نمی‌ماندی و راه صحیح را برمی‌گزیدی.

سپس امام علیه السلام به اصلی کلی و مهم اشاره کرد، فرمود: راه صحیح این است که اول حق را بشناسی و آن را معیار قرار دهی. هرکس به سراغ آن رفت آن را خوب بدانی، خواه از افراد برجسته باشد یا از افراد ناشناخته. همچنین باطل را خوب بشناسی و بر اساس آن طرفداران باطل را شناسایی کنی، خواه از افراد برجسته باشند یا از مردم عادی.

اشاره به این که تو به طلحه و زبیر نگاه کردی که از یاران پیامبر ﷺ بودند و روزی در رکاب آن حضرت جهاد و فداکاری کردند و همچنین به همسر پیغمبر ﷺ عایشه نگرستی و حق و باطل را بر معیار آن‌ها قرار دادی و این اشتباه بزرگ توست.

هنگامی که حارث برای توجیه کار خود به کار «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» اشاره کرد، حضرت در پاسخ او فرمود: اشتباه بزرگ آن‌ها این بود که بی طرف ماندند؛ نه حق را انتخاب کردند و نه باطل را. بالاخره در میان این دو گروه حتماً یکی بر حق بود؛ خوب بود گروه حق را شناسایی و از آن دفاع می‌کردند، بنابراین آن‌ها قطعاً خطاکار بودند.

درباره این که منظور از جمله «لَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ» چیست؟ گفته شده است: منظور این است که آن‌ها با سکوتشان در برابر اصحاب جمل و اهل شام، باطل را یاری کردند، زیرا خذلان به معنای ترک یاری است، بنابراین «لَمْ يَخْذُلَا» به معنای یاری کردن است.

همین جمله در حکمت ۱۸ به صورت دیگری آمده که هماهنگ تر با مقصود امام علیؑ است؛ در آن جا امام علیؑ درباره کسانی که از پیکار با شورشیان به همراه او خودداری کرده بودند می‌فرماید: «خَذَلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ؛ آن‌ها دست از یاری حق برداشتند (و حق را تنها گذاشتند) و باطل را نیز یاری نکردند».

به هر حال تمام این‌ها، نکوهش افرادی است که به گمان خود راه تقوا را می‌پویند و در حوادث مهم مذهبی و اجتماعی و سیاسی بی طرف می‌مانند؛ همان بی طرفی‌ای که نشانه عدم مسئولیت در برابر حق و باطل است. در طول تاریخ اسلام به این گونه افراد برخورد می‌کنیم و امروز هم در جامعه خود کسانی را می‌بینیم که همین مسیر غلط را می‌پیمایند و گمان می‌کنند در طریق تقوا و پرهیزکاری گام گذاشته‌اند.

## نکته

## معرفی چند چهره

در مقدمه این کلام حکیمانه، نام «حارث بن حوط» - که در بعضی از نسخ به جای «حوط»، «خوط» آمده است - به چشم می خورد. او فرد ناشناسی است و در کتب رجال کمتر درباره او سخن گفته اند. همین مقدار معلوم است که در داستان جنگ جمل بی طرفی را برگزید و به کار «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» استناد جست که امیرمؤمنان علیه السلام آن پاسخ دندان شکن را به او داد. مرحوم علامه نمازی در مستدرک رجال الحدیث می نویسد: او از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام؛ ولی آدم نادرست و نکوهیده ای بود.

اما «سعد بن مالک» (که در متن به اشتباه «سعید بن مالک» ذکر شده است) همان «سعد بن ابی وقاص» معروف است که نام پدرش مالک بود و به دلیل رشادت هایی که در فتح قادسیه از خود نشان داد در تاریخ اسلام مشهور شد و به همین علت، عمر او را به عنوان یکی از اعضای شورای شش نفری خود برای انتخاب خلیفه بعدی برگزید؛ ولی هنگامی که مردم با امیرمؤمنان علی علیه السلام بیعت کردند، از بیعت با آن حضرت خودداری کرد و گوشه نشینی را برگزید. البته بعد از امیرمؤمنان علیه السلام با معاویه نیز رابطه خوبی نداشت و بعضی از فضایل علی علیه السلام را آشکارا بیان می کرد. از جمله در زمان حیات امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگامی که معاویه نامه ای به او (سعد بن ابی وقاص) و «عبدالله بن عمر» و «محمد بن مسلمه» در زمان حیات امیرمؤمنان علی علیه السلام نوشت و آن ها را برای خون خواهی عثمان به یاری خود طلبید، هرکدام به او پاسخی دادند. «سعد بن ابی وقاص» اشعاری در پاسخ او نوشت که بعضی از آن ابیات چنین است:

مُعَاوِي دَاءُكَ دَاءُ الْعِيَاءِ	وَلَيْسَ مَا تَجِيءُ بِهِ دَوَاءُ
أَيَّدُعُونِي أَبُو حَسَنِ عَلِيٍّ	فَلَمْ أَرُدْ عَلَيْهِ مَا يَشَاءُ



أَتَطْمَعُ فِي الَّذِي أُعْيَا عَلِيًّا

عَلِي مَا قَدْ طَمَعْتَ بِهِ الْعَفَاءُ

ای معاویه! تو گرفتار درد بی درمان شده‌ای - که هیچ دوايي برای آن پیدا نمی‌شود.

آیا من دعوت ابوالحسن علی علیه السلام را که مرا می‌خواند پاسخ نگویم؟  
 آیا تو به کسی طمع داری که به علی علیه السلام (با آن عظمت و مقام) پاسخ مثبت نداده به تو پاسخ مثبت دهد و آنچه را طمع کرده‌ای ارزانی دارد؟<sup>۱</sup>  
 سعد سرانجام عزلت برگزید، گوسفندانی تهیه کرد و به پرورش آنها پرداخت. در بعضی از روایات آمده است: معاویه که از عدم همراهی او و ذکر فضایل علی علیه السلام توسط او بیم داشت و می‌ترسید با خلافت یزید همراهی نکند وی را مسموم ساخت.<sup>۲</sup>

اما «عبدالله بن عمر» (فرزند خلیفه دوم) از کسانی بود که از امیرمؤمنان علیه السلام کناره‌گیری کرد و با دستگاه معاویه نیز هماهنگی نداشت و هنگامی که یزید، امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند، سخت به او انتقاد کرد و در ملاقاتی که با یزید داشت بر او فریاد زد که چرا حسین علیه السلام را کشتی؟ ولی در بعضی از روایات آمده است: هنگامی که «حجاج» مکه را گرفت و «عبدالله بن زبیر» را به دار آویخت عبدالله بن عمر ترسید که او را هم به سرنوشت عبدالله بن زبیر گرفتار سازد. نزد «حجاج» رفت و گفت: دستت را بده تا با تو برای «عبدالملک» (خلیفه اموی) بیعت کنم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». حجاج پایش را دراز کرد و گفت: با پایم بیعت کن، با دستم مشغول کاری هستم. عبدالله گفت: مرا مسخره می‌کنی؟ حجاج گفت: ای احمق قبیلۀ

۱. اسد الغابة، حالات سعد بن مالک.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۷۷.

بنی عدی! تو با علی بیعت نکردی ولی امروز می‌گویی کسی که بمیرد و امام  
زمانش را نشناسد مر او مر جاهلیت است؟ آیا علی امام زمان تو نبود؟ چرا با  
او بیعت نکردی؟ به خدا سوگند! می‌دانم که تو به سبب فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد  
من نیامده‌ای، بلکه به دلیل ترس از به دار آویخته شدن بر همان درختی که «ابن  
زبیر» را به دار آویختم آمده‌ای.<sup>۱</sup>

گفته شده که سرانجام حجاج او را با زهر به قتل رسانید.<sup>۲</sup>



۱. سفینة البحار، مادة «عین»، «عبدالله».

۲. ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین می‌نویسد: معاویه می‌خواست برای فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد ولی وجود مبارک امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص کار را بر او مشکل کرده بودند، از این رو هر دو را مسموم ساخت. (مقاتل الطالبیین، ص ۴۸).

صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَائِبِ الْأَسَدِ: يُغْبَطُ بِمَوْقِعِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

همنشین سلطان مانند کسی است که بر شیر سوار است، دیگران به مقام او غبطه می‌خورند ولی او خود بهتر می‌داند در چه وضع خطرناکی قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر، این کلام شریف از دو منبع دیگر نقل شده است: نخست از آمدی در غرر یا مختصر تغییر (به جای «أَعْلَمُ»، «أَعْرَفُ» آمده است). و دیگر در سراج الملوک طرطوشی با تفاوت قابل ملاحظه به این صورت: «صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَائِبِ الْأَسَدِ يَهَابُهُ النَّاسُ وَهُوَ لِمَرْكُوبِهِ أَهْيَبُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۳).

## شرح و تفسیر

### قرب سلطان است از آن قرب، الحذرا!

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به موقعیت خطرناک اطرافیان سلاطین و پادشاهان و زمامداران اشاره می‌کند، می‌فرماید: «همنشین سلطان مانند کسی است که بر شیر سوار است، دیگران به مقام او غبطه می‌خورند ولی او خود بهتر می‌داند در چه وضع خطرناکی قرار گرفته است». (صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَاكِبِ الْأَسَدِ: يُغْبِطُ بِمَوْضِعِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ).

تاریخ نشان می‌دهد که مقربان سلاطین همیشه گرفتار خطری بوده‌اند که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده است.

مردم، مقام و جاه آن‌ها را می‌بینند و غبطه می‌خورند که ای کاش به جای آن‌ها بودند و با استفاده از قدرت سلطان می‌توانستند هر کاری را بخواهند انجام دهند. این در حالی است که آن‌ها همواره بر لب پرتگاه خطرند و بسیار شده است که ناگهان سلطان به آن‌ها بدبین شده، نه تنها دستور عزل آن‌ها را داده، بلکه آن‌ها را به شدت مجازات کرده و در بسیاری از موارد نابود ساخته است.

این به آن سبب است که از یک سو سلاطین انتظار دارند اطرافیان کارهای آن‌ها را بزرگ جلوه دهند و نقاط ضعف را نبینند و تملق و چاپلوسی را به درجهٔ اعلا برسانند و از سوی دیگر افراد حسود، همواره به سخن‌چینی دربارهٔ آن‌ها می‌پردازند و اگر کمترین لغزشی برای آن‌ها پیدا شود آن را بزرگ کرده به سلطان

گزارش می دهند و سعی می کنند تخم بدبینی را در ذهن او بکارند و از سوی سوم، گاه سلطان از نفوذ آن‌ها به وحشت می افتد و چنین می پندارد که ممکن است اطرافیانش رقیب او شوند و حتی قدرت را از دست او گرفته، او را از اوج عزت به زیر آورند. این عوامل دست به دست هم می دهند و سبب می شوند که اطرافیان آن‌ها همیشه در خطر باشند.

چه تشبیه جالبی امام علیه السلام فرموده است: شخصی که سوار شیر است مردم او را صاحب قدرت تصور می کنند که توانسته شیر را که قوی ترین حیوانات است تحت سلطه خود قرار دهد ولی از سویی دیگر، شیر هرگز خوی درندگی خود را فراموش نمی کند؛ ناگهان از یک فرصت استفاده کرده، سوار خود را بر زمین می زند و او را می درد.

بسیار دیده شده که پرورش دهندگان شیر در باغ وحش‌ها یا در سیرک‌ها برای تماشای مردم سال‌ها از این حیوان درنده مراقبت کرده و به او محبت نموده‌اند؛ ولی ناگهان خوی درندگی شیر ظاهر شده و مراقب و پرورش دهنده خود را دریده است.

همان‌گونه که در بحث مصادر این کلام حکیمانه آمد، در سراج الملوک (طرطوشی) تعبیر زیبای دیگری از این حدیث آمده است؛ او از امام علیه السلام چنین نقل می کند: «صاحبُ السُّلْطَانِ كِرَاكِبِ الْأَسَدِ يَهَابُهُ النَّاسُ وَهُوَ لِمَرْكُوبِهِ أَهْيَبُ؛ یار سلطان همچون کسی است که بر شیر سوار شده، مردم از او می ترسند و او از مرکبش بیشتر می ترسد».

با توجه به این که این مشکل برای اطرافیان سلاطین و زمامداران به خصوص زمامداران خودکامه در هر عصر و زمان و در هر مکانی وجود داشته، ضرب‌المثل‌های زیادی در این زمینه، میان مردم رواج یافته که «ابن ابی‌الحدید» موارد زیادی از آن‌ها را در سخنان خود آورده است، از جمله از «عتابی»

(از شعرای عباسی و دوستان برامکه، وزرای بنی عباس)<sup>۱</sup> نقل می‌کند که به او گفتند: چرا به سراغ امیر نمی‌روی؟ گفت: زیرا می‌بینم یکی را بدون این که کار خوبی انجام داده باشد پاداش می‌دهد و تشویق می‌کند و دیگری را بدون گناه به قتل می‌رساند و من نمی‌دانم جزء دسته اولم یا دوم و آنچه از او امید دارم به اندازه خطری نیست که مرا تهدید می‌کند.

از شخص دیگری به نام «سعید حمید» نقل می‌کند که می‌گوید: خدمت سلطان مانند حمام است؛ آن‌ها که بیرون هستند مایل اند هرچه زودتر وارد و آن‌ها که داخل اند مایل هستند خارج شوند.

از «ابن مقفع» نقل می‌کند که توجه سلطان به اطرافیانش باعث در دسر است و بی‌اعتنایی او باعث ذلت.

دیگری می‌گوید: سزاوار است کسی که همنشین سلطان است همیشه خود را آماده عذرخواهی از گناهی کند که هرگز انجام نداده و در حالی که نزدیک‌ترین افراد به اوست از همه ترسان‌تر باشد.

نیز از بعضی نقل می‌کند: هنگامی که با سلطان همنشین شدی باید با او چنان مدارا کنی که زن زشت‌صورت با شوهری که از او متنفر است رفتار می‌کند؛ یعنی پیوسته خود را در نظر او زیبا جلوه دهی.<sup>۲</sup>

بدیهی است که آنچه در این کلام حکیمانه امام علیه السلام آمده است اشاره به اطرافیان و حواشی سلاطین جور و زمامداران خودکامه است و گرنه همراهی با زمامدار عادل مسلمین و کسانی که به حکم خداوند و پذیرش حق حکومت دارند و معاونت و کمک به آن‌ها، خدمت بزرگ و افتخار عظیمی است.

\*\*\*

۱. الکنی واللقاب، ج ۲، ص ۴۶۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۴۹.

أَحْسِنُوا فِي عَقَبِ غَيْرِكُمْ تَحْفَظُوا فِي عَقَبِكُمْ.

امام عليه السلام فرمود:

با بازماندگان دیگران خوش رفتاری کنید تا با بازماندگان شما  
همین‌گونه رفتار کنند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، این کلام حکیمانه را از کتاب دعوات راوندی (متوفای ۵۷۳) با تفاوتی نقل کرده است (به جای «تُحْفَظُ»، «تُحَسَّنُ» آمده است). نیز آن را از ابن عساکر (متوفای ۵۷۱) در کتاب تاریخ دمشق در شرح حال امیر مؤمنان علی عليه السلام از شخصی به نام «ابن ذُلْهَم» نقل کرده و از روایت ابن عساکر استفاده می‌شود که این کلام بخشی از خطبه ۶۴ است (ولی آنچه از تاریخ دمشق استفاده می‌شود این است که این جمله بخشی از خطبه ۲۸ نهج البلاغه است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۳).

## شرح و تفسیر

### خوش رفتاری با بازماندگان مسلمین

حضرت علی علیه السلام در این سخن سرشار از حکمت به آثار مثبت نیکوکاری درباره بازماندگان مسلمین اشاره می‌کند، می‌فرماید: «با بازماندگان دیگران خوش رفتاری کنید تا با بازماندگان شما همین‌گونه رفتار کنند»؛ (أَحْسِنُوا فِي عَقَبِ غَيْرِكُمْ تُحَفِّظُوا فِي عَقَبِكُمْ).

این گفتار درخشان امام علیه السلام در واقع برگرفته از دو آیه نورانی قرآن مجید است، در سوره نساء آیه ۹ می‌گوید: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»؛ «کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می‌ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند».

همچنین در آیه ۸۲ سوره کهف می‌خوانیم: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ»؛ «و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود، پس پروردگار تو می‌خواست آن‌ها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کند؛ این رحمتی از پروردگارت بود».

در آیه نخست، به کسانی که با یتیمان و فرزندان ناتوان و ضعیف مسلمان



بدرفتاری می‌کنند هشدار داده که ممکن است با فرزندان خود آن‌ها این‌گونه رفتار شود و در آیه دوم، صالح بودن پدران را رمز خدمت دو پیامبر به فرزندان آن‌ها شمرده است.

این حقیقت در روایات اسلامی نیز منعکس است؛ از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام إِنَّ آكِلَ مَالِ الْيَتِيمِ سَيُذْرِكُهُ وَبَالَ ذَلِكَ فِي عَقِبِهِ وَيَلْحَقُهُ وَبَالَ ذَلِكَ فِي الْآخِرَةِ؛ در کتاب علی علیه السلام آمده است: کسی که مال یتیم را به ناحق بخورد وبال آن، دامن فرزندان او را در دنیا و دامن خودش را در آخرت خواهد گرفت»<sup>۱</sup>.

در طول تاریخ نیز نمونه‌های زیادی از این مطلب آمده است که افرادی با بازماندگان دیگران بدرفتاری کردند و فرزندان آن‌ها گرفتار بدرفتاری دیگران شدند.

با توجه به این‌که براساس مطالب مذکور، پاداش کیفر اعمال نیک و بد پدران به فرزندان منتقل می‌شود این سؤال پیش می‌آید که چگونه خداوند مجازات شخصی را که در حق اولاد دیگران ظلم کرده است به فرزندان آن شخص منتقل می‌کند؟ در حالی که قرآن با صراحت می‌گوید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»؛ «هیچ‌کس به جرم گناه دیگری مجازات نمی‌شود»<sup>۲</sup>؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌گردد و آن این‌که این پاداش و مجازات، پاداش و مجازات تشریعی نیست، بلکه نوعی تکوین است، زیرا هنگامی که کسی پایه کار خوب یا بدی را در جامعه می‌گذارد کم‌کم به صورت یک سنت درمی‌آید و دیگران هم در همان مسیر گام برمی‌دارند و در نتیجه آن نیک و بد به سراغ فرزندان او نیز خواهد آمد. به خصوص وجدان انسانی مردم

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۳.

۲. انعام، آیه ۱۶۴.

ایجاب می‌کند درباره فرزندان انسان نیکوکار، نیکوکاری کنند، همان‌گونه که حس انتقام‌جویی آن‌ها ایجاب می‌کند از فرزندان ستمکار انتقام بگیرند. البته در مورد کلام امام علیه السلام که سخن از رسیدن نتیجه نیکوکاری به فرزندان نیکوکار است هیچ مشکلی وجود ندارد که خداوند تفضلاً فرزندان نیکوکاران را مشمول عنایت خاصی قرار دهد و پاداش پدران را در اختیار آنان بگذارد. در غررالحکم از امام علیه السلام نقل شده است: «مَنْ رَعَى الْأَيْتَامَ رُعِيَ فِي بَنِيهِ؛ کسی که یتیمان دیگران را سرپرستی کند مردم فرزندان او را مراقبت و سرپرستی خواهند کرد»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً، وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً.

امام علیه السلام فرمود:

گفتار دانشمندان اگر صحیح و درست باشد دوا (داروی شفابخش) و اگر نادرست و خطا باشد درد و بیماری است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که صاحب مصادر نهج البلاغه از روایات دیگران درباره این کلام حکیمانه نقل کرده روایت آمدی است که آن را با تفاوتی (به جای «الحکماء»، «الحکیم») آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴).

## شرح و تفسیر

### گفتار دانشمندان، درد یا دارو؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آثار مثبت و منفی گفتار دانشمندان را بیان کرده است، می فرماید: «گفتار دانشمندان اگر صحیح و درست باشد دوا (داروی شفابخش) و اگر نادرست و خطا باشد درد و بیماری است»؛ (إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً، وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً).

این سخن از آن جا سرچشمه می گیرد که مردم چشم به سخنان دانشمندان می دوزند و گوش جان به گفتار آن ها می سپارند به خصوص حکیم و دانشمندی که آزمایش خود را در میان مردم پس داده باشد و سابقه تقوا و وارستگی او در میان آنان مشهور باشد. چنین کسی هرچه بگوید بسیاری از مردم آن را به کار بندند، به همین دلیل اگر گفتار درستی باشد داروی دردهای فردی و اجتماعی، و مادی و معنوی مردم خواهد بود و اگر به راه خطا برود باز مردم ناآگاهانه از آن پیروی می کنند و موجب دردهای مادی و معنوی جامعه می شود.

این سخن هشدار است به دانشمندان و علما و حکمای جامعه که درباره سخنان خود درست بیندیشند و دقت کنند و بدانند که یک گفتار نابجای آن ها ممکن است جامعه ای را بیمار کند و عواقب سوء آن دامن خود آن ها را نیز بگیرد، از این رو گفته اند: لغزش عالم به منزله لغزش عالم است.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «زَلَّةُ الْعَالِمِ كَأَنْكَسَارِ السَّفِينَةِ

تَغْرُقُ وَيَغْرُقُ مَعَهَا خَلْقٌ؛ لغزش عالم مانند شکستن کشتی است که هم کشتی غرق می‌شود و هم تمام سرنشینانش»<sup>۱</sup>.

چه تعبیر شگفتی! امام علیه السلام جامعه انسانی را به سرنشینان کشتی تشبیه کرده که سرنوشت آن‌ها به هم گره خورده و لغزش عالم را به منزله سوراخ کردن یا درهم شکستن کشتی دانسته است که سبب غرق شدن گروه بسیاری می‌شود.

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «زَلَّةُ الْعَالَمِ تُفْسِدُ عَوَالِمَ؛ لغزش عالم، جهانی را فاسد می‌کند»<sup>۲</sup>.

این سخن حکیمانه در عصر و زمان ما که وسایل ارتباط جمعی به قدری گسترده شده که گفته‌ای ممکن است به فاصله بسیار کوتاهی در تمام دنیا پخش شود، ظهور و بروز بیشتری دارد.

قرآن مجید می‌گوید: «حتی در قیامت هنگامی که گروهی از مردم به جرم گناهانشان در دادگاه عدل الهی حاضر می‌شوند می‌گویند: ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾؛ «خداوندا! ما از رؤسا و بزرگانمان پیروی کردیم و آن‌ها ما را از راه راست منحرف ساخته و گمراه کردند»<sup>۳</sup>.

گرچه واژه‌های «سادتنا» و «کُبْرَاءَنَا» مفهوم وسیعی دارند؛ ولی دانشمندان مقبول جامعه یکی از مصادیق آن محسوب می‌شوند.



۱. غررالحکم، ح ۲۳۳.

۲. همان، ح ۲۳۲.

۳. احزاب، آیه ۶۷.



وَسَأَلَهُ رَجُلٌ أَنْ يُعَرِّفَهُ الْإِيمَانَ

إِذَا كَانَ الْغَدُ فَأَتِنِي حَتَّى أُخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّاسِ، فَإِنْ نَسِيتَ مَقَالَتِي  
حَفِظْهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالشَّارِدَةِ يَنْقُفُهَا هَذَا وَيُخْطِئُهَا هَذَا.

کسی از آن حضرت تقاضا کرد که ایمان را برایش توصیف کند؛

امام علیه السلام فرمود:

فردا نزد من بیا تا در حضور جمع، تو را از آن آگاه سازم که اگر گفته‌ام را فراموش کردی دیگری آن را برای تو حفظ کند، زیرا سخن همچون شتر فراری است که بعضی ممکن است آن را پیدا کنند و بعضی آن را نیابند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این سخن را از امیرمؤمنان علیه السلام به‌طور متواتر نقل کرده‌اند؛ برخی با سند و بعضی به شکل مرسل؛ از کسانی که پیش از سید رضی تمام یا بعضی از آن را نقل کرده‌اند، ابن شعبه

مرحوم سیّد رضی به دنبال این گفتار حکیمانه می‌افزاید: آنچه امام علیه السلام (فردای آن روز) در پاسخ این سؤال کننده بیان فرمود، همان است که ما در همین باب کلمات قصار به عنوان «الإيمانُ على أربعِ شُعبٍ» (حکمت ۳۱) آوردیم. (پیش از این به عنوان «على أربعِ دعائم» آورده شده است). (وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا أَجَابَهُ بِهِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هَذَا الْبَابِ وَهُوَ قَوْلُهُ: «الإيمانُ على أربعِ شُعبٍ»).

---

→ حرانی در تحف العقول، مرحوم کلینی در اصول کافی و ابو علی قالی در ذیل الامالی و ابوطالب مکی در قوت القلوب و ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و صدوق در کتاب خصال است. پس از سیّد رضی نیز گروهی آن را به صورتی نقل کرده‌اند که به وضوح معلوم می‌شود از نهج البلاغه نگرفته‌اند؛ مانند خوارزمی در مناقب و فاضی قضاعی در دستور معالم الحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴).



## شرح و تفسیر

### برای آموزش صحیح شتاب مکن!

در آغاز این کلام امام علیه السلام آمده است: «مردی از محضرش خواست ایمان را برای او شرح دهد»؛ (وَسَأَلَهُ رَجُلٌ أَنْ يُعَرِّفَهُ الْإِيمَانَ).

گفته‌اند: این مرد، عمار یاسر بود که هم در صحنه جهاد می‌درخشید و هم در معارف اسلامی. هنگامی که خود را در کنار آن چشمه جوشان معرفت دید، درخواست کرد که مهم‌ترین مسئله را که همان ایمان است با تمام ویژگی‌هایش برای او شرح دهد.

امام علیه السلام به او فرمود: «(شتاب مکن) فردا نزد من بیا تا در حضور جمع، تو را از آن آگاه سازم که اگر گفته‌ام را فراموش کردی دیگری آن را برای تو حفظ کند، زیرا سخن همچون شتر فراری است که بعضی ممکن است آن را پیدا کنند و بعضی آن را نیابند»؛ (إِذَا كَانَ الْعَدُوُّ فَأُتِنِي حَتَّى أُخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّسَائِسِ، فَإِنَّ نَسِيتَ مَقَالَتِي حَفِظَهَا عَلَيْكَ غَيْرَكَ فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالشَّارِدَةِ يَنْفُقُهَا هَذَا وَيُخْطِئُهَا هَذَا).

همان‌گونه که در ذیل ترجمه آن، پیش از این ذکر کردیم، شرح جامعی که امام علیه السلام درباره ایمان داد همان است که در حکمت ۳۱ آمده و توضیح آن گذشت. به هر حال مقصود امام علیه السلام این است که مطالب اساسی و مهم مانند شرح ویژگی‌های ایمان باید در حضور جمع بیان شود تا هیچ‌یک از نکته‌های آن ضایع نگردد و به‌طور کامل برای غیر حاضران و حتی برای نسل‌های آینده باقی بماند.

اضافه بر این، هنگامی که سخنی در حضور جمع گفته شود به یقین در میان آن‌ها افراد فاضل و برجسته کم نیستند؛ آن‌ها می‌توانند در فهم مفاهیم آن به دیگران کمک کنند.

«شَارِدَةٌ» از ریشه «شُرُود» (بر وزن سرود) به معنای حیوان یا انسان فراری است و چون در این جا به صورت مؤنث آمده و غالباً ضرب المثل‌های عرب به شتر است، می‌تواند اشاره به ناقه گریزپا باشد. بعضی «شُرود» را به معنای فرار توأم با اضطراب تفسیر کرده‌اند و به هر حال این واژه به صورت کنایه در مورد سخن‌ها و مسائل دیگر به کار می‌رود.

«يَنْقُفُهَا» از ریشه «نَقْف» (بر وزن وقف) در اصل به معنای شکافتن و سوراخ کردن و در کلام امام علیه السلام به این معناست که بعضی می‌توانند کلام را بشکافند و معانی اصلی آن را استخراج کنند و بعضی قادر بر آن نیستند.

ولی در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه یا کتب دیگر که این گفتار حکیمانه در آن‌ها نقل شده «يَنْقُفُهَا» به جای «يَنْقُفُهَا» آمده است که از ریشه «نَقْفَةٌ» به معنای یافتن و فهمیدن است و در این جا همان معنای فهم و درک را دربر دارد و نتیجه‌اش همان می‌شود که گفته شد؛ یعنی اگر کلام در برابر جمع ایراد شود و بعضی نتوانند به حقیقت معنای آن برسند، گروه دیگری که دارای فهم و شعور بیشتری هستند آن را درک کرده و برای دیگران تبیین می‌کنند. این نسخه صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در هر صورت، کلام هنگامی که در جمع ایراد شود هم الفاظ آن به‌طور کامل حفظ می‌شود و هم مفاهیم آن روشن می‌گردد.

این سخن امام علیه السلام می‌تواند تأکیدی بر حفظ احادیث و نقل کامل و کتابت آن‌ها برای کسانی که در مجلس امام علیه السلام حضور نداشتند و یا نسل‌های آینده باشد. درست برخلاف رفتاری که در قرن اول با احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله به علت کج‌اندیشی

بعضی از حاکمان انجام شد که نقل احادیث آن حضرت را ممنوع کردند و بسیاری از گوهرهای گران‌بهای احادیث، به دلیل این ندانم‌کاری و یا اعمال اغراض سوء از میان رفت و هنوز نیز مسلمانان از این نظر احساس خسارت بزرگی می‌کنند. هرچند گروهی در گوشه و کنار، به‌رغم آن تحریم غلط یا مغرضانه، بخش قابل توجهی از سخنان پیغمبر ﷺ را حفظ کرده، به‌دست شاگردان خود سپردند که در قرن‌های بعد ظهور و بروز کرد.

همان‌گونه که در ترجمه این سخن آمد، سید رضی رحمته‌الله‌علیه پس از ذکر این کلام حکیمانه می‌گوید: آنچه امام علیه‌السلام (فردای آن روز) در پاسخ این سؤال کننده بیان فرمود، همان است که ما در همین باب کلمات قصار به عنوان «الإيمانُ على أربعِ شُعَبٍ» (حکمت ۳۱) آوردیم. (پیش از این به عنوان «على أربع دعائم» آورده شده است)؛ «وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا أَجَابَهُ بِهِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هَذَا الْبَابِ وَهُوَ قَوْلُهُ: «الإيمانُ على أربعِ شُعَبٍ»».

## نکته

### کتابت حدیث

می‌دانیم که احادیث اسلامی اعم از احادیثی که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده یا از امامان معصوم علیهم‌السلام، نقش بسیار مهمی در فهم معارف اسلام دارد. به همین دلیل معصومان علیهم‌السلام تأکید داشتند که احادیث آنان به صورت کامل حفظ گردد و برای نسل‌های آینده به یادگار گذاشته شود.

از جمله در حدیثی از مفضل بن عمر می‌خوانیم که می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «اَكْتُبْ وَبُثَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ فَإِنْ مِتَّ فَأُورِثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجَ لَا يَأْنُسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ»؛ (این احادیث را) بنویس و معلومات خود را در میان برادرانت منتشر کن و اگر از دنیا رفتی کتاب‌هایت را

به یادگار به فرزندان بسیار، زیرا زمان سختی بر مردم می‌آید که تنها با کتاب‌هایشان انس می‌گیرند».<sup>۱</sup>

نیز از احادیث استفاده می‌شود که معصومان علیهم السلام اصرار داشتند کلمات آن‌ها بدون کم‌وزیاد حفظ شود و به دیگران برسد؛ در حدیثی آمده است که «ابوبصیر» می‌گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه شریفه را پرسیدم: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۲</sup> فرمود: «هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيُحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ؛ منظور از این آیه کسانی هستند که احادیث را می‌شنوند و آن را عیناً بدون کم‌وزیاد برای دیگران بازگو می‌کنند».<sup>۳</sup>

به همین دلیل اصرار داشتند که حتی الامکان احادیث آن‌ها در جمع مطرح شود که اگر بعضی نتوانستند حدیث را به خوبی حفظ کنند، برخی دیگر از عهده آن برآیند. اصحاب نیز اصرار داشتند حتی الامکان احادیث معصومان علیهم السلام را در همان جلسه بیان حدیث مکتوب کنند تا از کم‌وزیاد محفوظ بماند.

در حدیثی می‌خوانیم که «زراره»، محدث و فقیه مشهور از امام صادق علیه السلام سؤالی درباره وقت ظهر و عصر کرد و به دنبال آن آمده است: «وَفَتَحَ الْوَاحَهُ لِيَكْتُبَ» (بلافاصله کاغذ و قلم آماده کرد تا سخن امام علیه السلام را بنویسد) ولی امام علیه السلام پاسخی به او نداد. او الواح خود را جمع کرد و گفت: بر ماست که سؤال کنیم و شما آگاه‌ترید که چه وظیفه‌ای دارید. و در پایان حدیث آمده است که امام علیه السلام پس از مدتی پاسخ را برای او فرستاد (و از وی دلجویی کرد).<sup>۴</sup>

در حالات یاران اهل بیت علیهم السلام می‌خوانیم که بعضی از آن‌ها که ده‌ها کتاب از احادیث آن بزرگواران را پر کرده بودند آن‌ها را به روایان بعد می‌سپردند.

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۱.

۲. زمر، آیه ۱۸.

۳. کافی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱.

۴. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۰، ح ۳۳.

يَابْنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ، فَإِنَّهُ  
إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ.

امام علیؑ فرمود:

ای فرزند آدم! غم و اندوه روزی را که نیامده بر آن روز که در آن هستی تحمیل مکن،  
چراکه اگر آن روز، از عمرت باشد خداوند روزی تو را در آن روز می‌رساند  
(و اگر نباشد، اندوه چرا؟)<sup>۱</sup>.

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر این کلام حکیمانه را از ابن قتیبه در کتاب عیون الاخبار نقل می‌کند با اضافه این جمله: «فَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِناً لِعَيْرِكَ». نیز «مبیرد» در کتاب کامل و «تنوخی» در کتاب الفرج بعد الشدة با همان اضافه‌ای که ابن قتیبه نقل کرده آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۶).

## شرح و تفسیر

### حرص چرا؟

امام علیه السلام برای پیشگیری از حرص حریصان می‌فرماید: «ای فرزند آدم! غم و اندوه روزی را که نیامده بر آن روز که در آن هستی تحمیل مکن، چراکه اگر آن روز، از عمرت باشد خداوند روزی تو را در آن روز می‌رساند (و اگر نباشد، اندوه چرا؟)»؛ (يَا بَنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ).

شک نیست که منظور امام علیه السلام از این کلام، نفی آینده‌نگری و تدبیر در امور زندگی به خصوص در سطح جامعه اسلامی نیست، زیرا هر کسی باید به آینده همسر و فرزندانش و زمامداران اسلامی به آینده مسلمانان حساس باشند. در حالات سلمان فارسی که آگاهی کامل از تعلیمات اسلام داشت، آمده است: هنگامی که سهم خود را از بیت‌المال می‌گرفت، قوت سال خود را از آن می‌خرید و نگهداری می‌کرد.

در حدیث دیگری آمده است که وی فلسفه این کار را چنین بیان می‌کرد: «إِنَّ النَّفْسَ قَدْ تَلْتَأَتْ عَلَى صَاحِبِهَا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنَ الْعَيْشِ مَا تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فَإِذَا هِيَ أَخْرَزَتْ مَعِيشَتَهَا أَطْمَأْنَنْتْ؛ نفس آدمی هنگامی که آینده خود را تأمین نبیند دل چرکین می‌شود ولی زمانی که معیشت خود را تأمین کرد اطمینان پیدا می‌کند».<sup>۱</sup>

بنابراین هرگز منظور امام علیه السلام ترک تلاش و کوشش برای زندگی و تأمین آینده معقول و برنامه‌ریزی برای وابسته نبودن به دیگران نیست، بلکه هدف جلوگیری از حرص و آز شدیدی است که بسیاری از مردم را فرامی‌گیرد و به بهانه تأمین آینده دائماً برای ثروت‌اندوزی تلاش می‌کنند و اموالی را گرد می‌آورند که هرگز تا آخر عمر از آن استفاده نکرده، برای دیگران به یادگار می‌گذارند.

شاهد این سخن همان جمله‌ای است که در ذیل این حدیث شریف در بعضی از منابع آمده بود که امام علیه السلام می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِناً لِبَعْضِ الْغَيْرِ؛ بدان که تو چیزی از مال را بیش از نیاز خود به دست نمی‌آوری مگر این‌که در آن، خزانه‌دار برای دیگری هستی».

مرحوم «مغنیه» در شرح این کلام، تفسیر دیگری دارد، که می‌گوید: این سخن امام علیه السلام نهی از کار و کوشش برای آینده نیست. چگونه ممکن است نهی از این کار باشد در حالی که خود آن حضرت می‌فرماید: «إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَداً (وَأَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَداً)؛ برای دنیایت آن‌گونه عمل کن که گویی تا ابد زنده‌ای (و برای آخرت آن‌گونه عمل کن که گویا می‌خواهی فردا از دنیا بروی)»<sup>۱</sup> و اگر کار و تلاش پیگیر نباشد، زندگی در دنیا غیر ممکن است. منظور امام علیه السلام از کلام مورد بحث این است که اگر چیزی هنوز زمانش فرانسیده و به

۱. این حدیث شریف را از امیرمؤمنان علیه السلام نیافتیم ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۳۴ و از امام حسن مجتبی علیه السلام در ج ۱۳، ص ۵۸، ح ۳ یافت شد، هر چند مضمونی شبیه آن در بعضی از کتب همانند کتاب جامع الاخبار، ص ۱۸۱ از آن حضرت نقل شده است. در آن کتاب چنین آمده است: مرد عالمی چهل حدیث انتخاب کرد و نوشت و از آن چهل حدیث، چهار جمله را برگزید که از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده بود و بقیه را به دریا افکند (اشاره به این‌که همان چهار جمله برای نجات دنیا و آخرت کافی است و آن چهار جمله این بود: «أَطِعِ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ وَأَعِصِ اللَّهَ بِقَدْرِ طَاعَتِكَ عَلَيْهِ عُقُوبَتِهِ وَأَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ مَقَامِكَ فِيهَا وَأَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا؛ خدا را به اندازه نیازی که به او داری اطاعت کن و به اندازه‌ای که طاعت عقوبتش را داری معصیت کن، برای دنیایت به اندازه‌ای که در آن اقامت داری تلاش کن و برای آخرت به اندازه‌ای که در آن خواهی ماند».

دست تو نیامده غمگین مباش و حسرت و اندوه به خود راه نده. شاید چنین چیزی اصلاً وجود پیدا نکند و نباید شتاب زده، غم و اندوه را برای آن به خود راه دهی. چنین غم و اندوهی چه سودی دارد؟ چه بسا زندگی را بر ما تباه کند و غم و اندوه را بر دل ما مضاعف سازد و ما را از تفکر و تلاش برای واجبات و انجام مسئولیت‌ها بازدارد.<sup>۱</sup>

ولی آنچه در تفسیر اول گفتیم مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هر چند جمع بین دو تفسیر نیز امکان‌پذیر است.

کلام حکیمانه مورد بحث پیام دیگری هم دارد و آن این‌که نباید برنامه‌های آینده سبب فراموشی برنامه روزانه شود؛ مثلاً ملتی امروز با گرسنگی دست به گریبان‌اند، ولی مسئولان برای چند سال بعد برنامه طراحی کنند و از وضع امروز غافل شوند. امام علیه السلام می‌فرماید: غم فردا را بر فکر امروز نیفزا؛ مسئولیت خود را امروز انجام ده، به لطف خدا مشکلات آینده را حل خواهی کرد.

همان‌گونه که عکس این کار نیز درست نیست که انسان وظیفه امروز را برای فردا بگذارد، چراکه فردا وظیفه خاص خود را دارد و به گفته شاعر:

کار امروز به فردا نگذاری زنه‌ار که چو فردا برسد نوبت کار دگر است  
در غرالحکم ذیل سخن گهربار و حکمت‌آمیز مورد بحث این جمله آمده است: «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا هُمُّكَ بِمَا لَيْسَ مِنْ أَجْلِكَ» اشاره به این‌که اگر خداوند فردا به تو عمری بدهد، وسایل آن را فراهم می‌کند و اگر در فردا عمری نداشته باشی چرا بیهوده خود را مشغول فکر فردا کنی؟

\*\*\*



أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَّا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَّا، وَأَبْغِضْ  
بَغِيضَكَ هَوْنًا مَّا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَّا.

امام عليه السلام فرمود:

دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار، چراکه ممکن است روزی دشمنت شود  
و با دشمنت نیز در حد اعتدال دشمنی کن، زیرا ممکن است روزی دوست تو شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در ذکر مصادر دیگر این کلام حکیمانه شرح مفصّلی دارد؛ از جمله می‌گوید: ابو علی قالی در کتابش به نام ذیل الامالی آن را نقل کرده و این حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است. همچنین ابن شعبه حرانی در تحف العقول و ابو حیان توحیدی در الصدیق والصدّاقه و ابوطالب مکی در قوّة القلوب و هیروی در الجمع بین الغریبین و ابوهلال عسکری در جمهرة الامثال آن را از امیرمؤمنان عليه السلام روایت کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۷).

## شرح و تفسیر

### در دوستی و دشمنی از حدّ تجاوز مکن

امیرمؤمنان علیه السلام در این کلام حکیمانه توصیه می‌کند که هرگز در دوستی و دشمنی افراط نکنید که پایان نافرجامی دارد، می‌فرماید: «دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار، چراکه ممکن است روزی دشمنت شود و با دشمنت نیز در حد اعتدال دشمنی کن، زیرا ممکن است روزی دوست تو شود»؛ (أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَّا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَّا، وَأَبْغُضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَّا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَّا).

«هون» در اصل به معنای آرامش و راحتی و «هونا» معمولاً به معنای شتاب نکردن و به آرامی کاری را انجام دادن و «ما» برای تقلیل است و در مجموع یعنی کمی آرام‌تر. اشاره به این‌که همیشه دوستی‌ها و دشمنی‌ها استمرار نمی‌یابد و چه بسا که دوستی، روزی به دشمنی و دشمنی، روزی به دوستی تبدیل گردد. هرگاه انسان در زمان دوستی، راه افراط در پیش گیرد و تمام اسرار خویش را به دوستش بگوید و او را از تمام زوایای زندگی‌اش باخبر سازد، چه بسا روزی برسد که بر اثر اصطکاک، این دوستی به دشمنی تبدیل گردد و آن دوست، تمام اسرار انسان را فاش کند و ضربات شدیدی از این راه بر او وارد سازد. اگر انسان حد اعتدال را رعایت کند گرفتار چنین سرانجام شومی نمی‌شود.

نیز ممکن است گاهی دشمنی‌ها بر اثر وحدت منافع به دوستی تبدیل شود.

اگر انسان در زمان دشمنی تمام پل‌های پشت سر خود را ویران کرده باشد چگونه می‌تواند در صورت دوست امروز خود نگاه کند؟ آیا خاطره شوم گذشته، امروز را تحت تأثیر خود قرار نمی‌دهد و مشکل آفرین نمی‌شود؟

شبهه همین معنا از امام صادق علیه السلام با عبارت دیگری نقل شده است آن‌جا که برای بعضی از اصحابش فرمود: «لَا تُطْلَعُ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ أُطْلِعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوًّا يَوْمًا مَا؛ دوست را از همه اسرار آگاه مکن مگر اسراری که اگر دشمنت از آن آگاه شود زیانی به تو نرسد، زیرا دوست ممکن است روزی به دشمن تبدیل گردد».<sup>۱</sup>

در دیوان اشعار منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز همین مطلب به بیان دیگری در ضمن دو بیت آمده است، می‌فرماید:

وَ أَحِبُّ إِذَا أَحْبَبْتَ حُبًّا مُقَارِبًا      فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَتَى أَنْتَ نَازِعٌ  
وَ ابْغُضْ إِذَا ابْغَضْتَ بَغْضًا مُقَارِبًا      فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَتَى أَنْتَ رَاجِعٌ

هنگامی که طرح دوستی با کسی می‌ریزی اعتدال را رعایت کن - زیرا نمی‌دانی کی از او جدا می‌شوی.

و اگر با کسی دشمنی کردی به‌طور کامل از او جدا شو، - زیرا نمی‌دانی کی به سوی او بازمی‌گردی.<sup>۲</sup>

## نکته

### رعایت معیارهای الهی در دوستی و دشمنی

شک نیست که در اسلام مسئله حب و بغض باید بر اساس معیارهای الهی باشد که به صورت اصل «تولئی و تبرئی» معروف شده است و به تعبیر دیگر،

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۵.

۲. دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۵۳.

تولای اولیاءالله (دوست داشتن دوستان خدا) و تبری از اعداءالله (بیزاری از دشمنان خدا) دو اصل اساسی را تشکیل می‌دهد که هر مسلمانی باید به آن‌ها پایبند باشد. حتی به مقتضای آیه شریفه ۲۲ سوره مجادله اگر نزدیک‌ترین بستگان انسان نیز از مسیر حق منحرف شوند و در راه کفر و خطا و ظلم و عصیان گام نهند باید رابطه دوستی را از آنان قطع کرد و اگر دورترین افراد، در مسیر خداشناسی، تقوا، پاکی و عدالت باشند باید با آن‌ها رابطه نزدیک دوستی برقرار کرد. ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده، و آن‌ها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آن‌ها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آن‌ها «حزب الله» هستند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگاران‌اند».

از این رو این دوستی هرگز نباید به دشمنی تبدیل شود و نه عکس آن، بنابراین آنچه امام علیه السلام در کلام حکیمانه مورد بحث فرموده، اشاره به دوستی و دشمنی‌های مربوط به امور شخصی است که انسان اگر بر اساس وحدت منافع با کسی دوست می‌شود حد دوستی را نگه دارد و اگر بر اساس اختلاف منافع با کسی عداوت می‌ورزد حد آن را نیز حفظ کند، زیرا این دوستی‌ها و دشمنی‌ها بر اثر تغییر مسیر منافع، تغییر می‌یابند؛ آن‌گاه اگر انسان آن حدود را رعایت نکرده باشد وضع جدید برای او غیر قابل تحمل خواهد بود، به دلیلی که گفته شد.

النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ: عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ، يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ، وَعَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بِغَيْرِ عَمَلٍ، فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا، وَمَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا، فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهَ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ.

امام عليه السلام فرمود:

مردم در دنیا دو گروه‌اند: گروهی تنها برای دنیا تلاش می‌کنند و دنیایشان آنان را از آخرتشان باز داشته است. برای بازماندگان خود از فقر وحشت دارند ولی از فقر خویش (برای جهان دیگر) خود را در امان می‌دانند، از این رو عمر خود را در منافع دیگران فانی می‌سازند (و دست خالی به آخرت می‌روند). گروه دیگر برای آنچه بعد از دنیاست تلاش می‌کنند؛ سهم آنان بدون نیاز به کار و کوشش فراوان از دنیا به آن‌ها می‌رسد. چنین کسانی هر دو سود را برده‌اند و هر دو سراسر با هم مالک شده‌اند. آن‌ها در درگاه خدا آبرومندند و هر چه بخواهند خداوند از آن‌ها دریغ نمی‌دارد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی با تفاوتی در تعبیر در کتاب اعلام الدین دیلمی (متوفای قرن هشتم)، آمده است و تفاوتش

## شرح و تفسیر

### دنیاپرستان و آخرت‌دوستان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه تقسیم دوگانه آموزنده‌ای درباره مردم دنیا کرده است، می‌فرماید: «مردم در دنیا دو گروه‌اند: گروهی تنها برای دنیا تلاش می‌کنند و دنیایشان آنان را از آخرتشان بازداشته است»؛ (النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ: عَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَعَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ).

سپس در ادامه این توصیف می‌فرماید: «برای بازماندگان خود از فقر وحشت دارند؛ ولی از فقر خویش (برای جهان دیگر) خود را در امان می‌دانند، از این رو عمر خویش را در منافع دیگران فانی می‌سازند (و دست خالی به آخرت می‌روند)»؛ (يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ).

به یقین چنین کسی انسان بسیار نادان و بی‌خبری است که پیوسته در دنیا دست و پا می‌زند که ثروتی برای فرزندانش بیندوزد و آینده آن‌ها را تأمین کند تا فقر، گریبان‌شان را نگیرد؛ ولی خودش از دو جهت گرفتار فقر است: هم فقر دنیوی، به دلیل اندوختن ثروت و مصرف نکردن آن و هم فقر اخروی، به علت این که چیزی از آن را در راه خدا صرف نکرده تا به مقتضای ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾<sup>۱</sup> برای آخرتش ذخیره‌ای باشد.

→ نشان می‌دهد که منبعی غیر از نهج البلاغه داشته است. (اعلام الدین، ص ۲۹۶؛ مصادر نهج البلاغه،

ج ۴، ص ۲۱۸).

۱. نحل، آیه ۹۶.

عمر خویش را در این راه فانی کرده و با محرومیت دنیوی و دست خالی به سوی سرای دیگر رهسپار می‌شود. زهی نادانی و بی‌عقلی!

آن‌گاه امام علیه السلام به معرفی گروه دوم پرداخته، می‌فرماید: «گروه دیگر برای آنچه بعد از دنیاست تلاش و کوشش می‌کنند. سهم آن‌ها بدون نیاز به کار و کوشش فراوان از دنیا به آن‌ها می‌رسد»؛ (وَعَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بَغَيْرِ عَمَلٍ).

در تفسیر «بَغَيْرِ عَمَلٍ»، شارحان نهج البلاغه دو احتمال داده‌اند؛ بعضی گفته‌اند: منظور بدون تلاش و کوشش بسیار است، زیرا زندگی ساده را می‌توان بدون آن به دست آورد و عمل کردن برای تأمین این مقدار زندگی، عمل برای دنیا به شمار نمی‌آید<sup>۱</sup> و برخی برآن‌اند که منظور این است: بدون عمل مخصوص به دنیا یعنی آن‌ها در تلاش‌هایی که برای دنیا دارند، آخرت را نیز در نظر گرفته و در واقع برای هر دو می‌کوشند.<sup>۲</sup>

آن‌گاه امام علیه السلام این‌گونه نتیجه‌گیری می‌فرماید: «چنین کسانی هر دو سود را برده‌اند و هر دو سرا را با هم مالک شده‌اند»؛ (فَأَخْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا، وَمَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا).

امام علیه السلام در پایان، پاداشی را که نصیب این‌ها می‌شود و نتیجه مهمی را که از کار خود می‌گیرند این‌گونه بیان می‌کند: «آن‌ها در درگاه خدا آبرومندند و هرچه بخواهند خداوند از آن‌ها دریغ نمی‌دارد»؛ (فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهُ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ).

کلینی رحمته الله در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا كَمَثَلِ دُودَةِ الْقَرْكَلَمَا إِذَا دَاتَتْ عَلَى نَفْسِهَا لِفَأْكَانَ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۶۴۵.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۷۹.

أَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا. قَالَ: وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَانَ فِيمَا وَعَظَ بِهِ لُقْمَانُ ابْنَهُ: يَا بُنَيَّ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا قَبْلَكَ لِأَوْلَادِهِمْ فَلَمْ يَبْقَ مَا جَمَعُوا وَلَمْ يَبْقَ مَنْ جَمَعُوا لَهُ، وَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مُسْتَأْجَرٌ قَدْ أَمِرْتَ بِعَمَلٍ وَوَعِدْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا فَأَوْفِ عَمَلَكَ وَاسْتَوْفِ أَجْرَكَ وَلَا تَكُنْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ شَاةٍ وَقَعَتْ فِي زَرْعٍ أَخْضَرَ فَأَكَلَتْ حَتَّى سَمِنَتْ فَكَانَ حَتْفُهَا عِنْدَ سَمَنِهَا، وَلَكِنْ اجْعَلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ قَنْطَرَةٍ عَلَى نَهْرٍ جُرَّتْ عَلَيْهَا وَتَرَكْتَهَا وَلَمْ تَرْجِعْ إِلَيْهَا آخِرَ الدَّهْرِ...؛ حریص در دنیا مانند کرم ابریشم است که هر قدر بر پیله اطراف خود می تند، او را از خارج دورتر می سازد تا زمانی که با غم و اندوه، جان می دهد. سپس امام صادق علیه السلام بر این گفتار پدرش چنین افزود: از جمله اندرزهای لقمان به فرزندش این بود: فرزندم! مردمی که پیش از تو بودند برای فرزندانشان جمع کرده و اندوختند؛ ولی نه آنچه جمع کرده بودند باقی ماند و نه کسانی که برای آنها اندوخته بودند. جز این نیست که تو بنده ای هستی که (از سوی خدا) اجیر شده ای. دستور داده شده است که اعمال انجام دهی و اجر و پاداشی برای آن وعده داده شده است، بنابراین عملت را انجام ده و پاداش و اجرت را به طور کامل دریافت دار و در این دنیا همچون گوسفندی نباش که در کشتزار سبزی قرار می گیرد و آن قدر می خورد که چاق می شود و مرگش به هنگام چاقی آن است. (زیرا در این موقع صاحبش آن را ذبح می کند) ولی دنیا را به منزله پلی قرار ده که بر نهری کشیده شده است؛ از آن پل بگذر و آن را رها کن و هرگز به سوی آن باز نگرد...»<sup>۱</sup>

## نکته

### نه حرص در دنیا و نه تنبلی

به یقین منظور امام علیه السلام از آنچه در این کلام نورانی آمده این نیست که تلاش



و سعی برای سامان بخشیدن به حدّ لازم برای زندگی دنیا کار نادرستی است، زیرا از آن در روایات اسلامی به عبادت و گاه به فریضه یاد شده است و یکی از مثال‌هایی که برای کسب واجب می‌زنند تلاش برای تأمین نیازمندی‌های همسر و فرزندان است.

شاهد این سخن، حدیث معروف و معتبری از امام صادق علیه السلام است، می‌فرماید: «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ کسی که برای تأمین زندگی عیال خود زحمت بکشد مانند مجاهد در راه خداست».<sup>۱</sup>

در حدیث معتبر دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، نکته بالاتر از این آمده است: «الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا يَكْفِي بِهِ عِيَالَهُ أَكْبَرُ مِنْ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ آن‌کس که تلاش می‌کند از فضل پروردگار مالی به دست آورد که احتیاج همسر و فرزندان را برطرف سازد پاداش او از مجاهد در راه خدا بالاتر است».<sup>۲</sup>

آنچه مورد نکوهش امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه است دو چیز است: یکی حرص زدن و بیش از نیاز جمع‌آوری کردن به گونه‌ای که انسان را به کلی در دنیا غرق کند و از آخرت غافل سازد، و دیگری، نخوردن و اندوختن، به نام تأمین آینده فرزندان که در واقع، آن هم نوعی سوءظن به لطف خداست، زیرا خداوند آینده آن‌ها را نیز اگر اهل سعی و تلاش باشند تأمین می‌کند. ضرورتی ندارد که فرزندان، برای همیشه وابسته به پدران و مادران باشند و به صورت انگلی زندگی کنند. تجربه نشان داده است که در بسیاری از موارد فرزندان ثروتمندان که ارث کلانی به دست آن‌ها می‌رسد نه تنها قدر ثروت بی‌رنج را نمی‌دانند، بلکه افرادی عاطل و باطل خواهند بود. به عکس، بسیاری از فرزندان افراد فقیر را سراغ داریم که با جدّ و جهد و کوشش از صفر شروع کردند و به زندگی آبرومند و مستقل رسیدند.

۱. کافی، ج ۵، ص ۸۸، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

امثال این حدیث نیز فراوان است با این که مجاهدان در راه خدا از نظر قرآن و اسلام آن همه مقام و فضیلت دارند، اما چنین افرادی را که می خواهند آبرومند زندگی کنند و سربار این و آن نباشند این همه مدح و تمجید کرده اند.

نیز درباره کسانی که حرص برای دنیا آن‌ها را از آخرت غافل می سازد در روایات معصومان علیهم السلام سخنان مهمی آمده است؛ از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم که وارد بازار بصره شد در حالی که همه حریصانه مشغول خرید و فروش بودند و از یاد خدا غافل. امام علیه السلام آن‌ها را صدا زد و فرمود: «يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا وَعُمَّالَ أَهْلِهَا إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَحْلِفُونَ وَبِاللَّيْلِ فِي فُرْشِكُمْ تَنَامُونَ وَفِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفُلُونَ فَمَتَى تُجَهِّزُونَ الزَّادَ وَتَفَكَّرُونَ فِي الْمَعَادِ؛ هنگامی که شما در روز (برای به چنگ آوردن ثروت بیشتر) پیوسته سوگند یاد می کنید و شب در بستر خود می خوابید و در میان این دو، از آخرت غافلید پس کی می خواهید زاد و توشه قیامت را فراهم سازید و درباره معاد بیندیشید؟».

در این میان مردی عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ما چاره‌ای جز طلب معاش نداریم. اگر نکنیم چه کنیم؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «إِنَّ طَلَبَ الْمَعَاشِ مِنْ جِلِّهِ لَا يَشْغَلُ عَنْ عَمَلِ الْآخِرَةِ؛ طلب معاش از طریق حلال هرگز انسان را از آخرت غافل نمی سازد».

سپس امام علیه السلام بعد از بیان نکات دیگر در پایان حدیث به این آیات استشهاد فرمود: «فَأَمَّا مَنْ طَغَى \* وَأَثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى \*»؛ «اما کسی که طغیان کند و زندگی دنیا را مقدم بشمرد مأوای او دوزخ است».<sup>۱</sup>

\*\*\*

وَرُوِيَ أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي أَيَّامِهِ حَلِيُّ الْكَعْبَةِ وَكَثُرَتْهُ فَقَالَ قَوْمٌ: لَوْ  
أَخَذْتَهُ فَجَهَّزْتَهُ بِهِ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ أَعْظَمَ لِلْأَجْرِ وَمَا تَصْنَعُ الْكَعْبَةُ بِالْحَلِيِّ فَهَمَّ  
عُمَرُ بِذَلِكَ وَسَأَلَ عَنْهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، وَالْأَمْوَالَ أَرْبَعَةً: أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ، فَقَسَمَهَا  
بَيْنَ الْوَرَثَةِ فِي الْفَرَادِصِ؛ وَالْفَيْءِ، فَقَسَمَهُ عَلَى مُسْتَحِقِّيهِ؛ وَالْخُمْسِ  
فَوَضَعَهُ اللَّهُ حَيْثُ وَضَعَهُ؛ وَالصَّدَقَاتِ، فَجَعَلَهَا اللَّهُ حَيْثُ جَعَلَهَا. وَكَانَ  
حَلِيُّ الْكَعْبَةِ فِيهَا يَوْمَئِذٍ، فَتَرَكَهُ اللَّهُ عَلَى حَالِهِ، وَلَمْ يَتْرُكْهُ نِسْيَانًا، وَلَمْ  
يَخْفَ عَلَيْهِ مَكَانًا، فَأَقْرَهُ حَيْثُ أَقْرَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.  
فَقَالَ لَهُ عُمَرُ، لَوْلَاكَ لَأَفْتَضَحْنَا، وَتَرَكَ الْحَلِيَّ بِحَالِهِ.

روایت شده است که در ایام خلافت عمر بن الخطاب، در حضور او از زیورهای  
کعبه و کثرت آن سخن به میان آمد. گروهی (به عمر) گفتند: اگر آن‌ها را می‌گرفتی  
(و می‌فروختی) و با آن، لشکرهای مسلمین را مجهز می‌ساختی، اجر آن بیشتر

بود. کعبه چه احتیاجی به این زیورها دارد؟ به دنبال آن، عمر تصمیم به این کار گرفت و از امیرمؤمنان علیه السلام در این باره سؤال کرد.

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود:

این قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد در حالی که چهار نوع مال وجود داشت: اموال مسلمانان، که آن‌ها را (طبق دستور قرآن) به عنوان ارث مطابق سهام خاص در میان ورثه تقسیم فرمود، و «فیء» (غنایمی که از طریق جنگ یا غیر جنگ به دست آمده بود) که آن را بین مستحقانش تقسیم کرد، و خمس، که آن را در موارد خود قرار داد، و صدقات (زکوات)، که آن را در آن جا که لازم بود مقرر داشت (و در میان مستحقانش تقسیم فرمود). و در آن زمان زیورهای کعبه وجود داشت و خدا آن را به همان حال باقی گذاشت (و حکم خاصی برای تقسیم آن بیان نکرد) و این امر نه از روی فراموشی بود و نه به دلیل مخفی بودن مکان آن، بنابراین تو نیز آن را به همان حال که خدا و پیامبرش قرار داده‌اند باقی بگذار (و از تصرف در آن صرف نظر کن).

عمر (هنگامی که گفتار امام علیه السلام را شنید) عرض کرد: اگر تو نبودی رسوا می‌شدیم. و زیورهای کعبه را به حال خود واگذاشت.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در شرح منابع این حدیث شریف به چندین کتاب معروف اشاره می‌کند؛ از جمله صحیح بخاری و در کتاب حج، باب «کسوة الکعبة» و در اخبار المکیة (ازرقی) و سنن ابی داود و سنن ابن ماجه و سنن بیهقی و فتوح البلدان بلاذری و کتب متعدد دیگر که غالباً پیش از مرحوم سید رضی نوشته شده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹).

## شرح و تفسیر

### سرنوشت زیورآلات کعبه

سید رضی رحمته الله علیه شأن ورودی برای این کلام حکیمانه امام علیه السلام نقل می‌کند، می‌گوید: «روایت شده است که در ایام خلافت عمر بن الخطاب، نزد او از زیورهای کعبه و کثرت آن سخن به میان آمد. گروهی (به عمر) گفتند: اگر آن‌ها را می‌گرفتی (و می‌فروختی) و با آن، لشکرهای مسلمین را مجهز می‌ساختی، اجر آن بیشتر بود. کعبه چه احتیاجی به این زیورها دارد؟ به دنبال آن، عمر تصمیم به این کار گرفت و از امیر مؤمنان علیه السلام در این باره سؤال کرد؛ (و زوی آنکه ذکر عند عمر بن الخطاب فی ایامه حلی الكعبة و کثرته فقال قوم لو أخذته فجهزت به جیوش المسلمین کان أعظم للأجر وما تصنع الكعبة بالحلی فهم عمر بذلك و سأل عنه امیر المؤمنین علیه السلام).

«امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: این قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد در حالی که چهار نوع مال وجود داشت: اموال مسلمانان، که آن‌ها را (طبق دستور قرآن) به عنوان ارث مطابق سهام خاص در میان ورثه تقسیم فرمود، و فیه (غنایمی که از طریق جنگ یا غیر جنگ به دست آمده بود)، که آن را بین مستحقانش تقسیم کرد، و خمس، که آن را در موارد خود قرار داد، و صدقات (زکوات)، که آن را در آنجا که لازم بود مقرر داشت (و در میان مستحقانش تقسیم فرمود) و در آن زمان زیورهای کعبه وجود داشت و خدا آن را به همان حال باقی گذاشت (و حکم

خاصی برای تقسیم آن بیان نکرد) و این امر نه از روی فراموشی بود و نه به دلیل مخفی بودن مکان آن، بنابراین تو نیز آن را به همان حال که خدا و پیامبرش قرار داده‌اند باقی بگذار (و از تصرف در آن صرف نظر کن)؛ (فَقَالَ علیه السلام: إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، وَالْأَمْوَالُ أَرْبَعَةٌ: أَمْوَالُ الْمُسْلِمِينَ، فَقَسَمَهَا بَيْنَ الْوَرَثَةِ فِي الْفَرَائِضِ؛ وَالْفَيْءِ، فَقَسَمَهُ عَلَيَّ مُسْتَحِقِّهِ؛ وَالْخُمْسِ، فَوَضَعَهُ اللَّهُ حَيْثُ وَضَعَهُ؛ وَالصَّدَقَاتُ فَجَعَلَهَا اللَّهُ حَيْثُ جَعَلَهَا. وَكَانَ حَلِي الْكَعْبَةِ فِيهَا يَوْمَ مَيْدٍ، فَتَرَكَهُ اللَّهُ عَلَيَّ حَالِهِ، وَلَمْ يَتْرُكْهُ نِسْيَانًا، وَلَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ مَكَانًا، فَأَقْرَهُ حَيْثُ أَقْرَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ).

«هنگامی که عمر گفتار امام علیه السلام را شنید عرض کرد: اگر تو نبودی رسوا می شدیم. و زیورهای کعبه را به حال خود وا گذاشت»؛ (فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: لَوْلَاكَ لَا فَتَضَحْنَا وَتَرَكَ الْحَلِي بِحَالِهِ).

امام علیه السلام در واقع برای پاسخ‌گویی به مشکل زیورات کعبه از دلیل روشنی استفاده کرد و فرمود که هرگاه به قرآن مجید مراجعه شود تکلیف تمام اموال، چه اموال خصوصی و شخصی و چه اموال بیت‌المال روشن شده است. درباره اموال شخصی، حکم ارث به شکل مبسوط در سوره نساء آمده و درباره اموال عمومی مانند خمس، در آیه ۴۱ سوره انفال<sup>۱</sup> و در مورد زکات، در آیه ۶۰ سوره توبه<sup>۲</sup> و درباره غنائم که به صورت فیه وارد بیت‌المال می‌شود در آیه ۷ سوره حشر<sup>۳</sup> حکم آن‌ها آمده است.

ولی با این‌که زیورات و اموال متعلق به کعبه، کم نبوده است با این حال قرآن

۱. ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَقَّىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.  
 ۲. ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَمَةَ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْعَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنَّ السَّبِيلَ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

۳. ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كُنْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

سکوت اختیار کرده و این سکوت هرگز به معنای فراموشی و از قلم افتادن نیست، بلکه مفهومی است که باید در اختیار کعبه باشد.

این همان چیزی است که گاه در اصول فقه، از آن به اطلاق مقامی تعبیر می‌شود و سکوت در مقام بیان، نشانه عدم ثبوت حکم و یا نشانه ثبوت حکم خاصی است.

این که بعضی تصور کرده‌اند زیورآلات کعبه چیز قابل توجهی نبوده، اشتباه بزرگی است<sup>۱</sup>، زیرا در صدر این کلام آمد که مردم به خلیفه دوم پیشنهاد کردند از آن برای تجهیز لشکرهای مسلمین استفاده کند و این دلیل بر فراوانی آن‌هاست. اشتباه دیگر این که بعضی تصور کرده‌اند حرام بودن تصرف در حلی کعبه به دلیل آن است که طبق یک قاعده اصولی، اصل در اشیاء، «حَظْرٌ» است یعنی تا اباحه چیزی ثابت نشود باید از انجام دادن آن خودداری کرد<sup>۲</sup>، با این که در اصول، ثابت کرده‌ایم که اصل در اشیاء، اباحه است و به هنگام شک در تکالیف و جوبی و تحریمی، اصل برائت جاری می‌شود و به فرض که اصل در اشیاء، حظر باشد، ادله برائت و اباحه بر آن حاکم شده است. بنابراین دلیل حرمت تصرف در اشیاء مزبور، همان سکوت معنادار قرآن و سنت پیامبر ﷺ است.

## نکته‌ها

### ۱. داستان حلی کعبه

از تواریخ استفاده می‌شود که هدیه دادن زیورآلات به کعبه، قبل از اسلام شروع شده است، از جمله «ابن خلدون» در تاریخ خود می‌نویسد: هنگامی که «عبدالمطلب» چاه زمزم را حفر کرد دو مجسمه (کوچک) آهو از طلا

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۵۸.

۲. همان.

و شمشیرهایی در آن جا یافت که «ساسان»، پادشاه ایران آن را برای کعبه هدیه فرستاده بود و آن را در کنار زمزم دفن کرده بودند. هنگامی که عبدالمطلب آن‌ها را بیرون آورد، آن دو آهوی طلایی را به عنوان زینت کعبه قرار داد و شمشیرها را نیز به کعبه اختصاص داد.<sup>۱</sup>

«یعقوبی» نیز در تاریخ خود مطلبی نزدیک به آن آورده است و او هم تصریح می‌کند اولین کسی که کعبه را تزئین کرد، عبدالمطلب بود.<sup>۲</sup>

از بعضی نقل‌ها نیز استفاده می‌شود که نه تنها کعبه در زمان جاهلیت زیور داشت، بلکه گاه افرادی به آن زیورها دستبرد می‌زدند.<sup>۳</sup>

از روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم السلام آمده استفاده می‌شود که از هدایای کعبه می‌توان برای حجاج نیازمند استفاده کرد؛ از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که شخصی خدمت آن حضرت عرض کرد: به کعبه کنیزی هدیه کرده‌اند که پانصد دینار ارزش دارد چه دستوری می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: آن را بفروش و مبلغ آن را به کسانی که در راه مانده‌اند و حجاجی که نیازمندند بده.<sup>۴</sup>

نیز شخصی از ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام درباره خریدن قطعه‌ای از پرده کعبه سؤال کرد (هنگامی که پرده کعبه را عوض می‌کردند، پرده کهنه را قطعه‌قطعه کرده، هدیه می‌دادند و یا می‌فروختند) که قسمتی از آن را برای خود نگاه داشته و بقیه را می‌خواهد بفروشد. حضرت فرمود که مانعی ندارد و برای او برکت دارد. سؤال کرد: آیا می‌شود چیزی از آن را کفن میت قرار داد؟ حضرت فرمود: نه.<sup>۵</sup> قرائن نشان می‌دهد که زیورآلات کعبه قبل از اسلام نیز وجود داشته است.

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۷.

۳. المحبر، (محمد بن حبیب بغدادی، متوفای ۲۴۵)، ص ۳۳۸.

۴. کافی، ج ۴، ص ۲۴۲، ح ۳.

۵. همان، ج ۳، ص ۱۴۸، ح ۵.



از حدیثی که علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحارالانوار از «ابن اسحاق» نقل می‌کند استفاده می‌شود که کعبه گنجی داشت درون چاهی در داخل کعبه و جمعی از قریش پنج سال پیش از بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را سرقت کردند.<sup>۱</sup> پس از اسلام نیز تا مدت‌ها کسی در آن تصرف نمی‌کرد و حتی امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیث شریف مورد بحث نیز از تصرف در آن نهی فرموده است؛ ولی سال‌هاست که هیچ‌گونه زیورآلاتی در کعبه مشاهده نمی‌شود. تنها، پرده کعبه را هر سال عوض می‌کنند و پرده پیشین را قطعه قطعه کرده برای شخصیت‌های کشورهای اسلامی می‌فرستند یا به زوار می‌دهند؛ اما این‌که از چه زمانی آن زیورآلات برداشته شد و یا در صندوق یا محل خاصی حفظ گردید برای ما روشن نیست. و به تازگی حاکمان وهابی بر اثر باورهای نادرست خود در نفی «تبرک»، پرده کعبه را بایگانی می‌کنند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا امام علیه السلام به عمر فرمود حلی کعبه را به حال خود واگذارد؟ در حالی که به‌طور مداوم زیورآلات تازه‌ای به کعبه هدیه می‌کردند و انباشتن و نگهداشتن همه آن‌ها وجهی نداشت.

پاسخ سؤال این است که دستور آن حضرت به ظاهر دستوری موقت بوده است و هدف این بوده که حتی‌الامکان آن زیورآلات حفظ شود تا اگر نیازی برای مرمت کعبه یا مسجدالحرام پیدا شود از آن‌ها استفاده کنند؛ به خصوص این‌که کعبه و مسجدالحرام، پیوسته در معرض سیل‌های سنگین بود، بنابراین دستور امام علیه السلام دستوری همیشگی به شمار نمی‌آید.

## ۲. لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ

آنچه در ذیل این حدیث شریف آمده که عمر پس از شنیدن این کلام

۱. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۴۱۱.

حکیمانه خطاب به علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد: «لَوْلَاكَ فَافْتَضَحْنَا؛ اگر تو نبودی رسوا می شدیم». منحصر به این مورد نیست، بلکه در طول خلافت خود بارها به مشکلات علمی و فقهی برخورد که کسی جز امیرمؤمنان علی علیه السلام آن را برای وی نگشود و این اعتراف را به تعبیرات مختلف تکرار کرد که مرحوم علامه امینی در جلد ششم الغدیر در بحث «نوادر الاثر» آن‌ها را با ذکر مدارک دقیق از کتب اهل سنت آورده است. تعبیراتی همانند آنچه در ذیل می‌آید:

۱. «لَوْلَا عَلِيٌّ لَضَلَّ عُمَرُ؛ اگر علی نبود عمر گمراه می شد».
  ۲. «اللَّهُمَّ لَا تُبْقِنِي لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ خدایا! هرگاه مشکلی پیش آید که علی برای حل آن حضور نداشته باشد مرا باقی مگذار».
  ۳. «لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بِأَرْضٍ لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ خدا مرا در سرزمینی زنده ندارد که تو در آن نباشی».
  ۴. «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَا عَلِيٌّ بِهَا؛ به خدا پناه می‌برم از این که مشکلی پیش آید و علی برای حل آن حضور نداشته باشد».
  ۵. «عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدْنَ مِثْلَ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ؛ مادران عاجزند از این که مثل علی بن ابی طالب را بزایند اگر علی نبود عمر هلاک می شد».
  ۶. «يَابْنَ أَبِي طَالِبٍ مَا زِلْتِ كَاشِفَ كُلِّ شُبْهَةٍ وَمَوْضِعَ كُلِّ حُكْمٍ؛ ای فرزند ابوطالب! تو همواره حل کننده شبهات و واضح کننده احکام بوده‌ای».
  ۷. «رُدُّوا قَوْلَ عُمَرَ إِلَى عَلِيٍّ. لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ؛ سخن عمر را به علی بازگردانید (و به وسیله او اصلاح کنید) اگر علی نبود عمر هلاک می شد».
- تعبیرات دیگری نیز از این قبیل هست که همه با اسناد دقیق از کتب اهل سنت ذکر شده است».<sup>۱</sup>

رُوي أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ سَرَقَا مِنْ مَالِ اللَّهِ أَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَالْآخَرُ مِنْ  
عُرُوضِ النَّاسِ

أَمَّا هَذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ، مَالِ اللَّهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَأَمَّا الْآخَرُ  
فَعَلَيْهِ الْحَدُّ الشَّدِيدُ فَقَطَعَ يَدَهُ.

روایت شده است که دو نفر را خدمت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ آوردند که هر دو از بیت‌المال سرقت کرده بودند. یکی از آن دو، برده‌ای متعلق به بیت‌المال بود و دیگری متعلق به بعضی از مردم.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«اما این یکی (بردهٔ بیت‌المال) خودش مال خداست و حدی بر او نیست (چراکه) بخشی از مال خداوند، بخش دیگر را خورده است! و اما آن دیگری باید حد شدید بر او جاری شود (منظور از حد شدید همان حد سرقت است)، و به دنبال آن دستور داد) دست او را قطع کردند.»<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

کلینی رَحِمَهُ اللَّهُ در کتاب الحدود از فروع کافی به سند معتبر از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

## شرح و تفسیر

### حکم حکیمانه

همان‌گونه که در ترجمهٔ این کلام شریف آمد به گفتهٔ سید رضی رحمته الله علیه، این سخن را امام علیه السلام هنگامی فرمود که «دو نفر را که از بیت‌المال سرقت کرده بودند نزد آن حضرت آوردند؛ یکی غلامی بود متعلق به بیت‌المال و دیگری غلامی متعلق به مردم»؛ (رُويَ أَنَّهُ عليه السلام رَفَعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ سَرَقَا مِنْ مَالِ اللَّهِ أَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَالْآخَرُ مِنْ عُرُوضِ النَّاسِ).

«عروض» - به گفتهٔ لسان‌العرب - جمع «عرض» به معنای متاع است، بنابراین «عُرُوضُ النَّاسِ» یعنی غلامی که از امتعه و دارایی مردم محسوب می‌شده نه بیت‌المال؛ ولی در بیشتر نسخ به جای «عروض»، «عرض» به معنای تودهٔ مردم یا سایر مردم آمده است.

امام علیه السلام در این جا حکم حکیمانه‌ای صادر کرد، فرمود: «اما این یکی (که بردهٔ بیت‌المال است) خود از مال‌الله به شمار می‌آید و حدی بر او جاری نخواهد شد»؛ (فَقَالَ عليه السلام: أَمَّا هَذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ).

سپس به عنوان دلیل افزود: «بخشی از مال‌الله بخش دیگری را خورده است»؛ (مَالُ اللَّهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا).

---

→ دربارهٔ دو نفر که از بیت‌المال سرقت کرده بودند این سخن را با اضافاتی فرمود. نیز قاضی نعمان مغربی (متوفای ۳۶۳) در کتاب دعائم الاسلام آن را آورده است (و هر دو پیش از مرحوم سید رضی می‌زیستند).  
(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹).

اشاره به این که او فی الجمله حق داشته است که از بیت المال چیزی بردارد، چراکه نفقه او بر بیت المال است، بنابراین اجرای حد در مورد او دلیلی ندارد. «اما نفر دوم باید مشمول حد شدید باشد (که در این جا منظور حد سرقت است)، و به دنبال آن دستور داد دست او را قطع کردند؛ (وَأَمَّا الْآخِرُ فَعَلَيْهِ الْحُدُّ الشَّدِيدُ فَقَطَعُ يَدَهُ)».

این حکم در کتاب حدود در میان فقهای شیعه مسلم است که اگر برده‌ای جزء غنائم جنگی باشد و چیزی از غنیمت را سرقت کند مشمول حکم قطع دست نمی‌شود.

مرحوم صاحب جواهر بعد از ذکر این حکم که در متن شرایع آمده می‌گوید: «بِإِخْلَافٍ أُجِدُّ فِيهِ؛ هَيْجِ اِخْتِلَافِي فِي هَذَا حُكْمِ فِي مِيقَاتِ فُقَهَائِهِ أَصْحَابِ نِيَاظِمْ» و بعد به حدیث مورد بحث، استدلال می‌کند، سپس دلیل دیگری را که در متن شرایع آمده ذکر می‌کند که اگر چنین برده‌ای قطع دست شود نه تنها به نفع بیت المال نیست، بلکه ضرر بیشتری به بیت المال می‌خورد و می‌دانیم که یکی از فلسفه‌های اجرای این حد، دفع ضرر است و ضرر را نباید با ضرر دفع کرد.<sup>۱</sup> البته این نکته جالبی است، خواه به عنوان علت پذیرفته شود و یا به عنوان حکمت و یا مؤید.

در پایان می‌افزاید: حاکم شرع او را تأدیب می‌کند به گونه‌ای که بار دیگر بر این کار جرأت نکند.<sup>۲</sup>

این نکته نیز حائز اهمیت است که نفر دوم که دستور قطع دست او داده شد در یک مورد از اجرای حد معاف می‌شود و آن این است که از کسانی باشد که

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۹۱.

۲. همان.

سهمی در بیت المال داشته باشند در این صورت اگر بیش از سهم خود به مقدار نصاب دزدی نکند قطع دست نمی شود.

ولی فقهای اهل سنت راه دیگری را در این مسئله پیموده و گفته اند: کسی که چیزی از مال غنیمت را پیش از قسمتش بدزدد، خواه بیش از حق او باشد یا نه، قطع دست نمی شود، چون مخلوط شدن حقی با بیت المال مصداق شبهه، و مانع از قطع دست است. این در صورتی است که حقی در غنیمت داشته باشد به این طریق که با اذن صاحب خود در میدان جنگ شرکت کرده باشد. و اگر حقی نداشته باشد ولی صاحب آن غلام حقی در غنیمت داشته باشد باز قطع دست نمی شود، زیرا سهم مشاع صاحبش مصداق شبهه است که مانع قطع دست می شود.<sup>۱</sup>

همان گونه که ملاحظه می کنید این فتوا علاوه بر این که مخالف کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام است استدلال بسیار ضعیفی نیز دارد، زیرا آمیخته شدن حق انسان با بیت المال در صورتی که بیش از حد نصاب خود را سرقت کند شبهه ای ندارد. همچنین آمیخته شدن حق صاحب غلام با بیت المال، آن هم موجب شبهه مانع از اجرای حد نمی شود. فرض کنید کسی پیدا شد که صد برابر حق خود را از بیت المال سرقت کرد، باز هم بگوییم شبهه است و مانع اجرای حد؟ هیچ فقیه آگاهی می تواند چنین سخنی را بپذیرد؟

به همین دلیل در فقه ما بیشتر فقها پذیرفته اند که در چنین صورتی حد جاری می شود، بلکه بعضی معتقدند اگر شریک به اندازه سهم خود نیز سرقت کند در حالی که می داند مال مشترک است و تقسیم نشده و پیش از تقسیم، تصرف در آن جایز نیست، در این صورت نیز حد بر او جاری می شود؛ ولی بسیاری آن را

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۶۱.

مصدق شبهه گرفته‌اند که در این فرض، حد اجرا نمی‌شود و کلام امام علیه السلام را بر غیر این صورت باید حمل کرد.

شایان توجه است که این حدیث شریف با سند صحیح از امام باقر علیه السلام در ضمن قضاوت‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده و در ذیل آن آمده است: «ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُطْعَمَ السَّمْنُ وَاللَّحْمَ حَتَّى بَرَأَتْ مِنْهُ؛ امام علیه السلام بعد از قطع دست او دستور داد غذاهای مقوی از گوشت و روغن به او بخوراند تا زمانی که دست‌هایش التیام پیدا کند و بتواند به خانه خود بازگردد».<sup>۱</sup>

\*\*\*





لَوْ قَدْ أَسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِصِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ.

امام علیه السلام فرمود:

اگر در برابر این لغزشگاه‌ها، گام‌هایم استوار شود اموری را تغییر خواهم داد  
(و بدعت‌هایی را که گذاشته‌اند از میان خواهم برد).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که در مصادر نهج‌البلاغه به عنوان منبعی برای این کلام حکمت‌آمیز نقل شده، نقل آمدی در غررالحکم است که آن را با کمی تغییر آورده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۰).

## شرح و تفسیر

### مبارزه با بدعت‌ها

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود، درباره انحرافات و بدعت‌هایی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شده بود می‌فرماید: «اگر گام‌هایم در برابر این لغزشگاه‌ها استوار شود اموری را تغییر خواهیم داد»؛ (لَوْ قَدْ أَتَوْتُ قَدَمَائِي مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ).

«مَدَاحِضُ» جمع «مَدْحَضُ» به معنای لغزشگاه است و ریشه اصلی آن «دَحَضُ» و «دَحُوضُ» به معنای لغزش است.

می‌دانیم که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خلفا، انحرافی، هم در مسائل عقیدتی و هم در احکام روی داد که غالباً منشأ سیاسی یا عدم آگاهی به تعلیمات اسلام داشت و امام علیه السلام مترصد بود که مسلمانان را از آن انحرافات بازگرداند و به سوی اسلام خالص و راستین زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوق دهد؛ ولی متأسفانه جنگ‌های داخلی که یکی پس از دیگری واقع شد و بی‌وفایی کوفیان و فعالیت شدید منافقان به آن حضرت مجال نمی‌داد. از این رو فرمود که اگر این لغزشگاه‌ها برطرف گردد و آرامش پیدا شود - که متأسفانه تا آخر عمر مبارک آن حضرت حاصل نشد - اموری را تغییر خواهیم داد.

شاهد این سخن ما خطبه‌ای است که حضرت ضمن آن می‌فرماید: «قَدْ عَمَلْتُ الْوَلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ

مُعَبِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَلَوْ حَمَلَتْ النَّاسُ عَلَى تَرْكِهَا وَحَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَإِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِي؛ زمامداران پیش از من کارهایی انجام دادند که برخلاف سنت رسول خدا ﷺ بود. عامدانه راه خلاف رفتند و عهد آن حضرت را نقض کردند و سنتش را تغییر دادند و اگر من مردم را وادار به ترک آن‌ها کنم و آن‌ها را به حال اول و به همان چیزی که در عهد رسول خدا ﷺ بود بازگردانم، لشکر من از اطراف من پراکنده می‌شود تا آن‌جا که تنهای تنها می‌مانم و یا کمی از شیعیان من با من می‌مانند.<sup>۱</sup> این بدعت‌ها زیاد بودند که به بخشی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- تبعیض میان عرب و عجم که در زمان عمر واقع شد و بیت‌المال را میان مسلمانان یکسان تقسیم نکرد.

- مخالفت با حج تمتع و ازدواج موقت که در عبارت معروف از او نقل شده است: «مُتَعْتَانِ كَانَتَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَنَهَيْ وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا» که با تعبیرات متفاوتی در کتب زیادی نقل شده است.

- خواندن نماز تراویح (نمازهای مستحب شب ماه رمضان، به صورت جماعت، در حالی که باید فرادی خوانده شود).

- گفتن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در اذان صبح که به گفته ابن ابی شیبه در کتاب مصنف خود، عمر شنید که مؤذن او به هنگام اذان صبح می‌گوید: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»، عمر از این جمله خوشنود شد و به مؤذن خود گفت: «أَقْرَبُهَا فِي أَذَانِكَ؛ أَنْ رَأَى فِي أَذَانِكَ خَيْرًا مِنْ النَّوْمِ» (صبح) خود همواره بگو.<sup>۲</sup>

- همچنین حذف «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» از اذان به بهانه این‌که اگر مردم نماز را بهترین کار بشمرند ممکن است به جهاد اهمیت ندهند. در روایت معروفی آمده

۱. کافی، ج ۸، ص ۵۹.

۲. المصنف، ج ۱، ص ۲۳۶.

است که عکرمه از ابن عباس سؤال کرد: چرا عمر «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را از اذان حذف کرد؟ ابن عباس گفت: «أَرَادَ عُمَرُ أَنْ لَا يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلَى الصَّلَاةِ وَيَدْعُوا الْجِهَادَ فَلِذَلِكَ حَذَفَهَا مِنَ الْأَذَانِ».<sup>۱</sup>

شوکانی در نیل الاوطار از کتاب الاحکام نقل می‌کند: «قَدْ صَحَّ لَنَا أَنَّ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ كَانَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُؤَذَّنُ بِهَا وَلَمْ تُطْرَحْ إِلَّا فِي زَمَنِ عُمَرَ؛ در روایت صحیح ثابت شده است که «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و آن را در اذان می‌گفتند؛ ولی در زمان عمر آن را حذف کردند».<sup>۲</sup>

سپس در زمان عثمان، بدعت‌های عجیب‌تر دیگری گذاشته شد که از آن جمله تقسیم بیت‌المال و مقام‌های حساس حکومت اسلامی در میان خویشاوندان او و وابستگان به او بود که همین مطلب سبب شد داد و فریاد مردم به اعتراض بلند شود؛ اعتراضی که سرانجام منجر به قتل او شد.

امثال این بدعت‌ها که در کتب مشروحه کلامیه آمده، فراوان است. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خواست پس از استقرار حکومت، تمام این بدعت‌ها را حذف کند و سنت‌های عصر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زنده سازد؛ ولی متأسفانه مشکلات داخلی کشور اسلام و جنگ‌ها اجازه نداد و این افتخار بزرگ از مسلمانان سلب شد.

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۴۰، ح ۳۴. رجوع شود به الغدير، ج ۶، ص ۳۰۱.

۲. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹.

اعلموا علماً يقيناً إنَّ اللهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ - وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ، وَأَشْتَدَّتْ طَلِبَتُهُ، وَقَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ - أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، وَلَمْ يَحُلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَقَلَّةِ حِيلَتِهِ، وَبَيْنَ أَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ. وَالْعَارِفُ لِهَذَا الْعَامِلُ بِهِ، أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنَفَعَةٍ، وَالتَّارِكُ لَهُ الشَّاكُّ فِيهِ أَعْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضَرَّةٍ، وَرَبٌّ مُنْعَمٌ عَلَيْهِ مُسْتَدْرِجٌ بِالنُّعْمَى، وَرَبٌّ مُبْتَلَى مَصْنُوعٌ لَهُ بِالْبُلُوى، فَزِدْ أَيُّهَا الْمُسْتَنْفَعُ فِي شُكْرِكَ، وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلَتِكَ، وَقِفْ عِنْدَ مُنْتَهَى رِزْقِكَ.

امام علیؑ فرمود:

یقین بدانید که خدا برای بنده اش - اگرچه بسیار چاره جو و سخت کوش و در طرح نقشه ها قوی باشد - بیش از آنچه در کتاب الهی برای او (از روزی) مقدر شده قرار نداده است و (به عکس) - هرچند بنده اش ناتوان و کم تدبیر باشد - میان او و آنچه برایش در کتاب الهی مقرر گشته مانع نگردیده است و کسی که از این حقیقت آگاه باشد و به آن عمل کند از همه مردم، آسوده خاطر تر و پرمفعت تر است و آن کس که آن را ترک کند و در آن شک و تردید داشته باشد، از همه مردم، گرفتارتر و زیان کارتر است و چه بسیارند افرادی که مشمول نعمت (الهی) هستند؛ اما این

نعمت مقدمهٔ بلای هلاکت ایشان محسوب می‌شود و چه بسیارند افرادی که در بلا و سختی قرار دارند اما این بلا وسیله‌ای برای آزمایش و تکامل آن‌هاست. بنابراین ای کسی که می‌خواهی از این گفتار بهره‌گیری! بر شکر بیفزای و از شتاب (برای به دست آوردن دنیا) بکاه و هنگامی که به آخرین حد روزی خود می‌رسی قانع باش.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: سید رضی رحمته الله علیه این گفتار نورانی را از کلام مشروحی که در یکی از خطب امیرمؤمنان علیه السلام آمده است و ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده گرفته است. از کلام او چنین استفاده می‌شود که آنچه مرحوم سید رضی در این جا و در خطبهٔ ۱۵۳ آورده همه در یک خطبه بوده و سید رضی رحمته الله علیه از آن گزینش کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۱).  
 اضافه بر این کلینی رحمته الله علیه نیز در کتاب کافی این حدیث شریف را با تفاوت‌ها و اضافاتی آورده است (کافی، ج ۵، ص ۸۱، ح ۹).

## شرح و تفسیر

### از حرص خود بکاه و به سهم خود قانع باش

این گفتار سرشار از حکمت در حقیقت می‌خواهد حریصان درباره دنیا را از حرص بازدارد و به کفاف و عفاف قانع سازد و از مسابقه گناه‌آلودی که برای به‌چنگ آوردن اموال بیشتر در میان گروهی از دنیاپرستان رایج است جلوگیری کند، حضرت می‌فرماید: «یقین بدانید که خدا برای بنده‌اش - اگرچه بسیار چاره‌جو و سخت‌کوش و در طرح نقشه‌ها قوی باشد - بیش از آنچه در کتاب الهی برای او (از روزی) مقدر شده قرار نداده است»؛ (اعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ - وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ، وَأَشْتَدَّتْ طَلِبَتُهُ، وَقَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ - أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ).

سپس به نقطه مقابل آن اشاره کرده، می‌فرماید: «و (به عکس) - هرچند بنده‌اش ناتوان و کم‌تدبیر باشد - میان او و آنچه برایش در کتاب الهی مقرر گشته مانع نگردیده است»؛ (وَلَمْ يَحُلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَقَلَّةِ حِيلَتِهِ، وَبَيْنَ أَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ).

عبارت «ذِكْرِ الْحَكِيمِ» گرچه در قرآن مجید به معنای آیات الهی آمده است و بعضی از شارحان نهج‌البلاغه آن را در این جا همین‌گونه تفسیر کرده‌اند؛ ولی با توجه به این‌که اندازه روزی افراد به‌طور مشخص در قرآن مجید نیامده، این کلام امام علیه السلام با لوح محفوظ و کتاب علم الهی تناسب دارد که در آن جا همه مقدرات ثبت است.

علامه مجلسی رحمته الله نیز در بحارالانوار در باب «القلم و اللوح المحفوظ» روایاتی را نقل می‌کند که «ذکر حکیم» در آن‌ها به‌طور واضح به لوح محفوظ تفسیر شده است.<sup>۱</sup>

بنابراین نباید تردید کرد که منظور از «ذکر حکیم» در این جا قرآن مجید نیست بلکه همان لوح محفوظ است که گاهی به علم الهی تفسیر می‌شود.

سپس امام علیه السلام به نتیجه این یقین و معرفت اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که از این حقیقت آگاه باشد و به آن عمل کند آسایش و راحتی و منفعتش از همه کس بیشتر است و آن کس که آن را ترک گوید و در آن شک و تردید کند از همه مردم گرفتارتر و زیان‌کارتر است»؛ (وَالْعَارِفُ لِهَذَا الْعَامِلُ بِهِ، أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنَفَعَةٍ، وَالتَّارِكُ لَهُ الشَّاكُّ فِيهِ أَعْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضْرَبَةٍ).

نتیجه‌گیری امام علیه السلام کاملاً روشن و منطقی است؛ افراد حریص که دائماً برای رسیدن به آنچه برایشان مقدر نشده دست و پا می‌زنند، پیوسته در زحمت‌اند و روحشان در عذاب و جسمشان خسته و ناتوان است، و به عکس، آن‌هایی که به مقدرات الهی قانع هستند، نه حرص و آز بر آن‌ها غلبه می‌کند و نه پیوسته در تلاش و عذاب و زیاده‌خواهی‌اند.

بارها گفته‌ایم که این‌گونه تعبیرات که در آیات قرآنی و روایات در مورد تقدیر روزی وارد شده، مفهومش این نیست که از تلاش و کوشش برای پیشرفت اقتصادی و تأمین زندگی آبرومندانه دست بکشیم، زیرا آن یک وظیفه واجب است که در روایات اسلامی نیز بر آن تأکید و حتی هم‌ردیف جهاد فی سبیل الله شمرده شده است، همان‌گونه که در حدیث معروف معتبری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ کسی که برای تأمین زندگی

۱. بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۷۲، ح ۱۷ و ۱۹.



عیال خود زحمت بکشد مانند مجاهد در راه خداست». <sup>۱</sup> بنابراین روزی مقدر، با تلاش و کوشش رابطه دارد.

یا به تعبیر دیگر، تقدیرات الهی مشروط به تلاش و سعی و کوشش است و افراد تنبل و بیکار و بی تدبیر از سهم مقدرشان نیز محروم خواهند شد. آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به دو استثنا از قاعده مذکور اشاره کرده، می‌فرماید: «بسیارند افرادی که مشمول نعمت خداوند هستند؛ اما این نعمت مقدمه بلا و هلاکت ایشان است و چه بسیار هستند کسانی که در بلا و سختی قرار دارند؛ اما این بلا وسیله‌ای برای آزمایش و تکامل آن‌هاست»؛ (وَرُبَّ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرَجٍ بِالنُّعْمَى، وَرُبَّ مُبْتَلًى مَّضْنُوعٌ لَهُ بِالْبُلُؤَى).

در پایان، امام علیه السلام مستمعان خود را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: «ای بهره‌گیرنده از این گفتار (ای شنونده)! بر شکر نعمت‌ها بیفزای و از سرعت و شتاب (برای به دست آوردن زخارف دنیا) بکاه و هنگامی که به روزی خود به‌طور کامل رسیدی توقف کن»؛ (فَزِدْ أَيْهَا الْمُسْتَنْفَعُ فِي شُكْرِكَ، وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلَتِكَ، وَقِفْ عِنْدَ مُنْتَهَى رِزْقِكَ).

شایان توجه است که در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه «أَيْهَا الْمُسْتَمِعُ؛ ای شنونده» آمده در حالی که در نسخه صبحی صالح که آن را به عنوان متن انتخاب کرده‌ایم «مُسْتَنْفَعُ؛ ای بهره‌گیرنده» آمده است و بدون شک تعبیر اول که در بسیاری از نسخ آمده مناسب‌تر است.

از مجموع این حدیث شریف و احادیث فراوان دیگری که در باب رزق و روزی به ما رسیده استفاده می‌شود که روزی از سوی خدای متعال برای

۱. کافی، ج ۵، ص ۸۸، ح ۱. در وسائل الشیعه نیز بابی تحت عنوان «وَجُوبُ الْكَدِّ عَلَى الْعِيَالِ» ذکر شده است. (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۲).

هرکس مقدر شده و تلاش زیاد برای فراتر رفتن از آن سودی ندارد و به عکس، افراد ضعیف نیز روزی مقدرشان از سوی خداوند می‌رسد.

البته ممکن است ظلم ظالمان سبب شود افرادی حق دیگران را غصب کنند و افرادی از گرسنگی بمیرند. این خود امتحان الهی است که در دنیا مقرر شده است.

اضافه بر این، گاه می‌شود - مطابق آنچه در ذیل گفتار حکیمانه مورد بحث آمد - خداوند نعمت‌های زیادی به افرادی که طغیان و سرکشی را از حد گذرانده‌اند می‌دهد تا مست نعمت و غرق عیش و نوش شوند، ناگهان آن‌ها را از ایشان می‌گیرد تا عذابشان دردناک‌تر باشد؛ همان‌گونه که در آیه شریفه ۴۴ سوره انعام آمده است: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ «(آری،) هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آنچه را که به آن‌ها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آن‌ها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند (و درهای امید به روی آن‌ها بسته شد)». درست همانند کسی که از درختی غاصبانه بالا می‌رود که هرچه بالاتر برود سقوطش از فراز درخت دردناک‌تر و شکننده‌تر است.

این همان چیزی است که به عنوان عذاب استدراجی در قرآن و روایات منعکس شده است.

به عکس، افرادی هستند که خداوند روزی آن‌ها را محدود می‌کند تا صحنه آزمایش الهی که موجب ترفیع مقام آن‌هاست فراهم گردد.

جمله‌ای که امام علیه السلام در پایان این سخن فرموده (وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلِكَ وَقِفْ عِنْدَ مُنْتَهَىٰ رِزْقِكَ) نیز گواه بر این است که هدف، کنترل حرص حریصان و آزماندن و شتاب دنیاپرستان است.

مرحوم «مغنیه» برای حل بعضی از شبهات ناچار شده است تفسیر دیگری برای این گفتار حکیمانه انتخاب کند که با ظاهر این حدیث شریف هماهنگ نیست. او می‌گوید: منظور از «ذکر حکیم» همان قرآن است و منظور از تعیین سهم هرکس از روزی همان است که در آیات شریفهٔ سورهٔ زلزال می‌خوانیم: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛ «هرکس به اندازهٔ سنگینی ذره‌ای کار نیک کند (در آخرت) آن را می‌بیند و (همچنین) هرکس به قدر ذره‌ای کار بد کند او نیز (در سرای دیگر) آن را خواهد دید».<sup>۱</sup>

نتیجه این که انسان در برابر اعمالش جزا داده می‌شود و به آنچه از نیک و بد انجام داده در آخرت خواهد رسید؛ خواه در دنیا قوی و نیرومند باشد یا ضعیف و ناتوان. نه قدرت و ثروت دنیا او را به خدا نزدیک می‌کند و یا از عذاب دوزخ - اگر از گمراهان باشد - باز می‌دارد و نه ضعف و فقر میان انسان و نعمت‌های بهشتی - هرگاه از هدایت‌شدگان باشد - مانع می‌شود.<sup>۲</sup>

ولی نباید تردید کرد که منظور از «ذکر حکیم» همان لوح محفوظ است - که شرح آن داده شد - و منظور از تعیین سهمیه، سهمیهٔ مادی دنیوی است و ذیل حدیث، شاهد گویایی بر این مطلب است و همچنین احادیث دیگری که در باب تقسیم رزق و روزی رسیده است.

\*\*\*

۱. زلزال، آیات ۷ و ۸.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸۳.



لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا، وَيَقِينَكُمْ شَكًّا، إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا،  
وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا.

امام علیه السلام فرمود:

علم خویشتن را جهل، و یقینتان را شک قرار ندهید، آن‌گاه که عالم و آگاه شدید  
عمل کنید و زمانی که یقین کردید اقدام نمایید (تا علم و یقین شما پایدار بماند).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه آغازی داشته به این صورت: «لَا تَبِيعُوا الْآخِرَةَ بِالدُّنْيَا  
وَلَا تَسْتَبْدُوا بِالْبَقَاءِ بِالْفَنَاءِ...» سپس می‌افزاید: این تعبیر را آمدی در غرر آورده و ابن عساکر نیز با سند خود  
از «عکرمه» از ابن عباس از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است با این تفاوت که به جای «لَا تَبِيعُوا»، «لَا تَبِعْ»  
آورده و سایر خطاب‌ها را نیز به صورت مفرد ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۱).

## شرح و تفسیر

### راه پایداری علم و یقین

امام علیه السلام در این کلام پر نورش، به عالمان بی عمل می فرماید: «علم خویشتن را جهل قرار ندهید»؛ (لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا).

اشاره به این که هر چیزی آثاری دارد که از آثار آن می توان آن را شناخت، هنگامی که اثر و خاصیت خود را از دست بدهد به منزله معدوم است؛ هرچند ظاهراً وجود داشته باشد.

قرآن مجید درباره انسان هایی که چشم و گوش دارند؛ اما آثاری که از چشم و گوش انتظار می رود یعنی شنیدن و عمل کردن و دیدن و عبرت گرفتن، در کار آن ها نیست، تعبیر به ناشنوا و نابینا کرده و حتی آن ها را مردگان بی جانی شمرده است، می فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ \* وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛ «تو نمی توانی سخن خود را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی صدای خود را به گوش کران برسانی در آن هنگام که پشت می کنند و از سخنان تو می گریزند \* و نیز نمی توانی کوران را از گمراهی شان برهانی؛ تو فقط می توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند!»<sup>۱</sup>.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز ثروت اندوزان بخیل و خودخواه را مردگان برخوردار از حیات ظاهری می‌شمرد، می‌فرماید: «هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ».<sup>۱</sup>

به عکس، دانشمندانی را که از دنیا رفته‌اند و آثارشان در افکار و دل‌ها باقی است زندگان جاوید می‌داند: «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ».<sup>۲</sup>

همان‌گونه که قرآن مجید نیز شهیدان را زندگان جاوید دانسته است.<sup>۳</sup>

بنابراین این یک فرهنگ قرآنی و اسلامی است که هر موضوع بی‌خاصیتی در حکم معدوم است و به همین دلیل عالمانی که به علم خود عمل نمی‌کنند در کلام امام علیه السلام به منزله جاهلان شمرده شده‌اند.

به دنبال آن می‌افزاید: «یقین خود را (نیز) شک قرار ندهید»؛ (وَيَقِينَكُمْ شَكًّا). روشن است، کسی که یقین دارد فلان غذا مسموم است و از آن می‌خورد به منزله کسی است که شک دارد و از یقین بی‌بهره است. همچنین آن‌هایی که به قیامت یقین دارند و آماده آن نمی‌شوند، آثار منفی گناه را می‌دانند و مرتکب می‌شوند، به آثار مثبت اطاعت پی برده‌اند و ترک می‌کنند، همه به منزله انسان‌های شکاک‌اند. به همین دلیل امام علیه السلام در حکمت ۱۲۶ از چندین گروه تعجب می‌کند، قدر مشترک همه آن‌ها این است که چیزی را می‌دانند و به آن یقین دارند ولی بر طبق آن گام بر نمی‌دارند.

سپس امام علیه السلام در پایان این سخن می‌فرماید: «آن‌گاه که عالم شدید عمل کنید و زمانی که یقین کردید اقدام نمایید (تا علم و عمل شما هماهنگ گردد و تناقض میان باطن و ظاهر شما برچیده شود)»؛ (إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا، وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا).

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲. همان.

۳. بقره، آیه ۱۵۴؛ آل عمران، آیه ۱۶۹.

این نتیجه قطعی سخنی است که امام علیه السلام در آغاز فرمود؛ هرگاه بخواهیم علم ما جهل نشود باید عمل کنیم و هرگاه اراده کنیم که یقین ما تبدیل به شک نشود باید بر طبق آن رفتار نماییم.

این سخن را با حدیث دیگری در همین زمینه پایان می‌دهیم: «ابن عساکر» در تاریخ دمشق در شرح حال امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌گوید: عمر به امام علیه السلام عرض کرد: «عِظْنِي يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ ای ابوالحسن! مرا موعظه کن». امام علیه السلام به او فرمود: «لَا تَجْعَلْ يَقِينَكَ شَكًّا وَلَا عِلْمَكَ جَهْلًا وَلَا ظَنَّنَكَ حَقًّا وَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا أُعْطِيَ فَأَمْضَيْتَ وَقَسَمْتَ فَسَوَّيْتَ وَلَبِئْسَتْ فَأَبْلَيْتَ، قَالَ: صَدَقْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ یقین خود را شک قرار مده و علمت را جهل مکن و ظن خود را حق مپندار و بدان بهره تو از دنیا همان است که به تو عطا شده و استفاده کرده‌ای و قسمت تو شده و آن را تسویه کرده‌ای و پوشیده‌ای و کهنه و فرسوده ساخته‌ای». عمر گفت: راست گفתי ای ابوالحسن!





إِنَّ الطَّمْعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصَدِرٍ، وَضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ، وَرُبَّمَا شَرِقَ شَارِبُ الْمَاءِ قَبْلَ رِيِّهِ؛ وَكُلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافَسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ وَالْأَمَانِيُّ تَعْمِي أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ، وَالْحَظُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ.

امام علیؑ فرمود:

طمع، (انسان را) به سرچشمهٔ آب وارد می‌کند و او را تشنه بازمی‌گرداند و ضامنی است که هرگز وفا نمی‌کند و بسیار می‌شود که نوشندهٔ آب پیش از آن‌که سیلاب گردد، آب گلوگیرش می‌شود (و هلاک می‌گردد) و هر اندازه ارزش چیزی بیشتر باشد به‌گونه‌ای که افراد برای به دست آوردن آن با یکدیگر به رقابت برخیزند، به همان اندازه مصیبت از دست رفتنش بیشتر است. آرزوها (ی دور و دراز) چشم بصیرت را کور می‌کند و گاه سود به سراغ کسی می‌رود که او به دنبالش نیست!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر بخش‌هایی از این حدیث شریف را با تفاوت‌هایی از غررالحکم آمدی و مطالب السؤل و مجمع الامثال و نهیة الإرب نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۱).

## شرح و تفسیر

### شش نکته آموزنده

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این عبارات حکیمانه اش به شش نکته اشاره می کند که هرکدام اندرز گران بهایی است و در ابتدا چنین به نظر می رسد که این نکات، مستقل از یکدیگرند؛ ولی با دقت می توان رابطه ای در میان آن ها یافت. نخست می فرماید: «طمع (انسان را) به سرچشمه آب وارد می کند و او را تشنه بازمی گرداند»؛ (وقال علیه السلام: إِنَّ الطَّمْعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ).

زیرا شخص طمع کار غالباً دنبال چیزی می رود که در دسترس او قرار نخواهد گرفت؛ ولی طمع، او را به هوس می اندازد که به آن برسد و به اشتباه، آن را دست یافتنی می پندارد؛ اما همچون کسی که به سراغ آب می رود ولی با سراب روبرو می شود، ناکام بازمی گردد.

در دومین نکته می فرماید: «طمع، ضامنی است که وفا نمی کند»؛ (وَضَامِنٌ غَيْرٌ وَفِيٍّ).

زیرا طمع، شخص طمع کار را به دنبال خواسته هایش می فرستد، و آن را برای او تضمین می کند، همان خواسته هایی که دست نیافتنی است؛ ولی همانند ضامنی که به قول خود وفا نمی کند، طمع کار را محروم و ناکام رها می سازد.

در سومین نکته می فرماید: «بسیار شده است که نوشنده آب پیش از آن که سیراب گردد، آب گلوگیرش می شود (و به هلاکت می رسد)»؛ (وَرُبَّمَا شَرِقَ شَارِبُ الْمَاءِ قَبْلَ رِيِّهِ).

این است سرنوشت طمع‌کاری که با حرص و ولع به دنبال چیزی می‌رود و خود را به آب و آتش می‌زند و پیش از آن‌که به آن برسد هلاک می‌گردد؛ مانند کسی که عطش شدیدی به او روی آورده، هنگامی که به آب می‌رسد با حرص و ولع چنان می‌نوشد که گلوگیرش می‌شود و سیراب نشده جان می‌دهد.

آن‌گاه در چهارمین نکته به حریشان و طماعان هشدار دیگری می‌دهد، می‌فرماید: «هرقدر ارزش چیزی بیشتر باشد به گونه‌ای که افراد برای به دست آوردن آن، با یکدیگر به رقابت برخیزند، همان‌قدر، مصیبت از دست دادنش زیادتر خواهد بود»؛ (وَ كَلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافِسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِقَدْرِهِ). بنابراین شخص طمعکار که با شتاب برای به دست آوردن اشیای مهم مورد نظرش با دیگران به رقابت برمی‌خیزد، هنگامی که به آن نرسد، یا برسد و آن را از دست بدهد گرفتار مصیبت عظیمی خواهد شد و این، یکی دیگر از مصائب بزرگ طمع‌کاران دنیاپرست است.

امام علیه السلام در پنجمین نکته به آرزوهای دور و زیاد اشاره کرده است که چشم انسان را کور و گوشش را کر می‌کند، می‌فرماید: «آرزوها چشم بصیرت را نابینا می‌سازد»؛ (وَأَلَمَانِي تُعْمِي أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ).

دلیل آن هم روشن است؛ عشق و علاقه شدید به چیزی که از دسترس بیرون است به انسان اجازه نمی‌دهد موانعی را که بر سر راه است ببیند و یا آثار زیان‌بار آن چیز را مشاهده کند، همچنان در بیابان آرزوها برای یافتن آب به دنبال سراب می‌دود که ممکن است گرفتار حیوانات درنده و گرگان خونخوار شود و یا در پرتگاه‌ها سقوط کند.

در ششمین و آخرین نکته به این حقیقت اشاره می‌کند که انسان همیشه با تلاش و کوشش و دست و پا زدن، به خواسته‌هایش نمی‌رسد، می‌فرماید: «(گاه) سود و بهره به سراغ کسی می‌آید که دنبالش نمی‌رود»؛ (وَأَلْحَظُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ).

هم در زندگی خود دیده‌ایم و هم در تاریخ خوانده‌ایم که افراد زیادی بی آن‌که بسیار دست و پا بزنند به مقصود رسیدند و به عکس افرادی هم بودند که با تلاش و کوشش فراوان به جایی نرسیدند.

اشتباه نشود، هرگز امام علیه السلام در این سخن نورانی خود نمی‌خواهد نقش تلاش و کوشش و سعی را در رسیدن به اهداف بزرگ نادیده بگیرد، زیرا آن، یک اصل اساسی از نظر قرآن و روایات است بوده و عقل نیز به آن حکم می‌کند. مقصود امام علیه السلام این است که از طمع و طمع‌ورزان بکاهد و آن‌ها را از آلوده شدن به انواع گناهان برای رسیدن به مقاصدشان بازدارد.

از آنچه گفته شد به خوبی روشن می‌شود که شش نکته‌ای که در این گفتار حکیمانه آمده گرچه به ظاهر مستقل و جدا از هم به نظر می‌رسند؛ ولی با دقت ثابت می‌شود که با هم ارتباط نزدیکی دارند.

این سخن را با داستان افسانه‌ای پرمعنایی درباره سرنوشت طمع‌کاران که ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود آورده پایان می‌دهیم. وی می‌گوید: مردی، قُبْرَه‌ی (چکاوکی) را زنده صید کرد. چکاوک به سخن آمد، گفت: با من چه می‌خواهی بکنی؟ صیاد گفت: سرت را می‌برم و گوشتت را می‌خورم. چکاوک گفت: گوشت من به اندازه‌ای ناچیز است که هیچ‌کس را سیر نمی‌کند؛ ولی من حاضرم سه چیز را به تو بیاموزم که از خوردن من برای تو بسیار بهتر است: یکی از آن سه را هنگامی به تو می‌آموزم که در دست توام، دومی را هنگامی که من را رها کردی و بر درخت نشستم، سومی را هنگامی که از درخت پرواز کردم و روی کوه قرار گرفتم. مرد صیاد (خوشحال شد و) گفت: اولی را بگو. چکاوک گفت: هرگز برای چیزی که از دست رفته غصه مخور (با غصه و اندوه باز نمی‌گردد). مرد صیاد آن را رها کرد. هنگامی که روی درخت نشست، صیاد گفت: دومی را بگو. چکاوک گفت: اگر کسی چیزی را که امکان وجود ندارد ممکن دانست،

هرگز سخنش را می‌پذیر. سپس پرواز کرد و روی کوه نشست و به صیاد گفت: ای بدبخت! اگر مرا ذبح کرده بودی از درون چینه‌دان من دو گوهر گران‌بها استخراج می‌کردی که وزن هرکدام از آن‌ها سی مثقال است. صیاد به شدت متأسف شد و دست خود را به دندان گزید و گفت: پس سومین نصیحت چه شد؟ چکاوک گفت: تو آن دو تا را فراموش کردی سومی را می‌خواهی؟ مگر در نصیحت اول به تو نگفتم بر چیزی که از دستت رفت تأسف نخور؛ ولی تو تأسف خوردی و مگر در نصیحت دوم نگفتم اگر تو را به چیزی خبر دهند که غیر ممکن است نپذیر؟ من تمام گوشت و خون و پرم بیست مثقال نیست، چگونه پذیرفتی که در چینه‌دان من دو گوهر گران‌بهاست که هرکدام سی مثقال است؟ چکاوک این را گفت و پرواز کرد و رفت.<sup>۱</sup>

این داستان در واقع تصدیق کلام امام علیه السلام در جمله چهارم و پنجم است.





اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي، وَتُقَبِّحَ فِيمَا  
أُبْطِنُ لَكَ سِرِّي، مُحَافِظًا عَلَيَّ رِثَاءَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ  
عَلَيْهِ مِنِّي، فَأُبْذِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَأُفْضِي إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي،  
تَقَرُّبًا إِلَيَّ عِبَادِكَ وَتَبَاعُدًا مِنْ مَرْضَاتِكَ.

امام علیه السلام عرضه می‌دارد:

بار پروردگارا! به تو پناه می‌برم از این‌که ظاهرم را در چشم‌ها نیکو جلوه دهی و باطنم را در پیشگاهت زشت سازی؛ (خداوندا! چنان نباشم که) خوش‌بینی مردم را به خودم در آنچه تو از آن آگاهی جلب کنم (در حالی که در باطن چنین نباشم و از طریق ریا خود را در صف نیکان معرفی کنم)، ظاهر خوبم را برای مردم آشکار سازم و اعمال بدم را فقط تو بدانی، تا به بندگان نزدیک‌گردم و از رضا و خشنودی تو دور شوم.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر مدرک خاص دیگری برای این دعای پرمعنای حکیمانه نقل نمی‌کند جز این‌که می‌گوید: ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید صدر این دعا را از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده و می‌داند که حضرت زین العابدین علیه السلام در بسیاری از موارد از دعاهای جدش استفاده می‌کرده که با مراجعه به جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید این حقیقت روشن می‌شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۲).

## شرح و تفسیر

### از ریاکاری به خدا پناه بریم

امام علیه السلام در این دعای نورانی اش در پیشگاه خدا از ریاکاری به او پناه می‌برد و با چند تعبیر دقیق آن را بیان می‌کند.

نخست عرضه می‌دارد: «بارپروردگارا! به تو پناه می‌برم از این‌که ظاهرم را در چشم‌ها نیکو جلوه دهی و باطنم را در پیشگاهت زشت سازی»؛ (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي، وَتُقَبِّحَ فِيمَا أُبْطِنُ لَكَ سَرِيرَتِي).

«لامعة العيون» به اصطلاح از قبیل اضافه صفت به موصوف و به معنای «عیون لامعه» یعنی چشم‌های پر نور است؛ یعنی کار من به جایی نرسد که حتی افراد تیزبین مرا خوب پندارند در حالی که در باطن خوب نباشم.

در دومین جمله همین معنا را در قالب دیگری آورده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! چنان نباشم که) خوش‌بینی مردم را به خودم در آنچه تو از آن آگاهی جلب کنم (در حالی که در باطن چنین نباشم و از طریق ریا خود را در صف نیکان معرفی کنم)»؛ (مُحَافِظًا عَلَى رِثَاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي).

حضرت در سومین تعبیر، همین معنا را با اشاره به ثمره نامطلوب آن بازگو

---

۱. در بسیاری از نسخ به جای «رثاء»، «ریاء» آمده و مناسب هم همین است، زیرا مجموع دعای امام علیه السلام درباره پرهیز از ریاکاری است در حالی که «رثاء» یعنی سوگواری یا مدح و تمجید اموات که تناسبی با این بحث ندارد.



کرده، عرضه می‌دارد: «(چنان نباشم که) حُسن ظاهرَم را برای مردم آشکار سازم و اعمال بدم را فقط به سوی تو آورم تا به این وسیله به بندگان نزدیک شوم و از رضا و خشنودی تو دور گردم»؛ (فَأُبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَأُفْضِي إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي، تَقَرُّباً إِلَيَّ عِبَادِكَ وَتَبَاعُداً مِنْ مَرْضَاتِكَ).

روشن است که هدف ریاکاران جلب توجه مردم و از این طریق، رسیدن به منافع مادی و دنیوی است. این یک هدف است، ولی دوری از خداوند هدف نیست بلکه غایت و نتیجه این کار است هر چند مجازاً در عبارت حضرت به شکل هدف بیان شده است.

بدیهی است که این دعا درسی است برای همه مردم نه این‌که امام علیه السلام چنین باشد بلکه می‌خواهد به‌طور غیر مستقیم که در دل‌ها تأثیر بیشتری دارد نتیجه ریاکاری را برای همگان روشن سازد و آن را خطایی بزرگ معرفی کند که نتیجه آن، دوری از خدا و سرگردانی در وادی شرک و بت پرستی است.

## نکته

### نکوهش شدید ریا در کتاب و سنت

در آیات قرآن و روایات اسلامی، عمل ریایی به شدت نکوهش شده است. قرآن مجید در آیه ۲۶۴ سوره بقره می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخشش‌های خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم

۱. «أُفْضِي» از ریشه «أَفْضَاء» به معنای منتقل ساختن چیزی به دیگری است و در مورد بیان اسرار خویش به دیگران نیز به کار می‌رود که در عبارت بالا همین معنا مناسب است.

انفاق می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهایی در آن افشاندن شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاک‌ها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آن‌ها از کاری که انجام داده‌اند چیزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند».

در این آیه شریفه نکات بسیاری نهفته است: از یک سو ریا و شرک را هم‌ردیف قرار داده و از سویی دیگر عمل ریایی را بی‌نتیجه و بی‌اثر خوانده و مسلمانان را به شدت از چنین کاری نهی کرده همان‌گونه که انفاق‌های توأم با منت و آزار را منفور شمرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از آینده چنین خبر می‌دهد: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَحْبِثُ فِيهِ سَرَائِرَهُمْ وَتَحْسُنُ فِيهِ عِلَانِيَتَهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَوْمِ اللَّهِ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرامی‌رسد که باطن آن‌ها زشت و ظاهرشان برای طمع در دنیا زیبا می‌شود. هرگز پاداش‌هایی را که نزد خداست طلب نمی‌کنند، دینشان ریاست و خوف خدا در وجودشان نیست. در آن زمان خدا آن‌ها را به مجازاتی مبتلا می‌سازد که حتی اگر مانند دعای غریق (کسی که با تمام وجودش خدا را می‌خواند) خدا را بخوانند دعایشان مستجاب نمی‌شود».<sup>۱</sup>

در منابع معروف حدیث از جمله کتاب شریف کافی و کتاب وسائل الشیعه روایات بسیاری درباره نكوهش ریاکاری وارد شده است؛ از جمله کلینی رحمته الله در جلد دوم کافی در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «كُلُّ رِيَاءٍ شَرُّهُ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۲۹۳، ح ۳.

در حدیث دیگری همان حضرت در تفسیر آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»<sup>۱</sup> «(و مفهوم شرک در آیه) می فرماید: «الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّمَا يَطْلُبُ تَزَكِيَةَ النَّاسِ يَشْتَهِي أَنْ يُسْمِعَ بِهِ النَّاسَ فَهَذَا الَّذِي أُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ. ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ أَسْرَّ خَيْرًا فَذَهَبَتْ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا فَذَهَبَتْ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا؛ منظور از آن کسی است که عملی دارای ثواب را انجام می دهد؛ ولی مقصودش خدا نیست بلکه مقصودش این است که مردم او را پاک بشمرند و پیوسته دوست دارد که مردم عمل او را بشنوند (و او را ستایش کنند) این کسی است که برای عبادت پروردگارش شریک قرار داده است. سپس امام علیه السلام فرمود: هرکس کار نیکی را مخفیانه انجام دهد مدت زیادی نمی گذرد که خدا آن را ظاهر می سازد و هیچ بنده ای نیست که امر شری را پنهانی به جا آورد مگر این که پس از مدتی خداوند شر آن را آشکار می سازد»<sup>۲</sup>.

\*\*\*

۱. کهف، آیه ۱۱۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ج ۴.



لَا وَالَّذِي أَمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلَةٍ دَهْمَاءَ، تَكَثَّرَ عَنْ يَوْمِ أُغْرٍ،  
مَا كَانَ كَذَا وَكَذَا.

امام عليه السلام فرمود:

نه، سوگند به کسی که ما را در بقایای شب تاریک نگه داشت؛ شبی که لبخند  
سپیده‌دمش از روزی روشن پرده برداشت، که چنین و چنان نبوده است. (هدف از  
ذکر این عبارت تنها بیان سوگند زیبا و جالب امام عليه السلام است).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب برای این کلام امام عليه السلام منبعی جز نهج البلاغه نیافته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۲) و ما نیز در منابع دیگری که جست‌وجو کردیم چیزی نیافتیم.

## شرح و تفسیر

### سوگندی بسیار زیبا

هدف جناب سید رضی علیه السلام از ذکر این سوگند، نشان دادن فصاحت و زیبایی کلام امام علیه السلام حتی در سوگندهاست. اما این که این سوگند برای چه جاری شده است؟ یا مرحوم سید رضی به آن دست نیافته و یا اگر دست یافته ذکر آن را لازم نمی دانسته است.

به هر حال امام علیه السلام می فرماید: «نه، سوگند به آن کس که ما را در بقایای شب تاریک نگه داشت؛ شبی که لبخند سپیده دمش از روز روشن پرده برداشت، که چنین و چنان نبوده است»؛ (لَا وَالَّذِي أَمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلَةٍ دَهْمَاءَ، تَكْشِرُ عَنْ يَوْمِ أَعْرَى، مَا كَانَ كَذَا وَ كَذَا).

امام علیه السلام در این تشبیه جالب، نخست اشاره به تاریکی شب های ظلمانی می کند («عُغْرَى» به معنای باقی مانده و «دَهْمَاءَ» به معنای سیاه و تاریک است) که به دنبال آن، روز روشنی است. گویی همانند انسانی است که به هنگام لبخند، لب های او کنار می رود و دندان های زیبایش آشکار می شود. «تَكْشِرُ» از ریشه «كَشَرَ» (بر وزن نشر) به معنای کنار رفتن لب ها برای خندیدن و «أَعْرَى» به معنای روشن و سفید است.

می توان به قرینه قسمی که امام علیه السلام یاد کرده حدس زد که قسم، اشاره به ظهور اسلام و محو آثار شرک و کفر و بت پرستی و انتقال مردم از دوران تاریک

جاهلیت به دوران نورانی اسلام بوده و جمله «ما کانَ کَذاً وَکَذاً» در واقع اشاره به نفی بعضی از بدعت‌هایی بوده که در اسلام گذاشته شد و در زمان پیامبر اکرم ﷺ وجود نداشت.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: جمله «ما کانَ کَذاً وَکَذاً» ممکن است اشاره به مطلب باطلی بوده که امام باقر (ع) آن را از کسی شنیده و در مقام انکار آن برآمده است؛ ولی آنچه ما ذکر کردیم مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

درباره این‌که «لا» در آغاز این قسم و مشابه آن در کلام عرب زائده است یا نافیه؟ در میان مفسران و دانشمندان، گفت‌وگوست؛ جمعی آن را زائده نمی‌دانند؛ مانند آنچه در قرآن مجید در آیه ۶۵ سوره نساء آمده است که می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ...» و معتقدند: مطلبی که قبلاً ذکر شده، آن را نفی می‌کند سپس به مطلب دیگر می‌پردازد؛ ولی جمعی دیگر عقیده دارند که «لا» زائده است و برای تأکید نفی است که بعداً می‌آید (و می‌دانیم که بسیاری از کلمات زائده برای تأکید است).

در تفسیر فخر رازی نیز درباره آیه شریفه مذکور دو قول نقل شده است: یکی «لا»ی زائده و برای تأکید، و دیگری «لا»ی مفیده و برای نفی مطلبی بوده که پیش از این آمده است؛ ولی در تفسیر جوامع الجامع، «لا» زائده گرفته شده است.<sup>۱</sup>

\* \* \*





قَلِيلٌ تَدُوْمٌ عَلَيْهِ اَرْجِيْ مِنْ كَثِيْرٍ مَمْلُوْلٍ مِنْهُ.

امام عليه السلام فرمود:

کار کمی که (با نشاط) آن را ادامه دهی امیدبخش تر از کار زیاد  
و خسته کننده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این کلام در غررالحکم به سه صورت آمده است: «قَلِيْلٌ تَدُوْمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيْرٍ مَمْلُوْلٍ»؛ «قَلِيْلٌ يَدُوْمٌ خَيْرٌ مِنْ كَثِيْرٍ يَنْقَطِعُ» و «قَلِيْلٌ يَدُوْمٌ خَيْرٌ مِنْ كَثِيْرٍ مُنْقَطِعٍ» (این تفاوتها نشان می دهد که آمدی منابع دیگری در دست داشته که هر کدام این کلام حکیمانه را به نحوی نقل کرده اند) سپس از ابن قاسم در کتاب روض الاخيار نقل می کند که او تعبیری همچون تعبیر سید رضی آورده، با این تفاوت که به جای «اَرْجِيْ»، «خَيْرٌ» ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۲).

## شرح و تفسیر

### ارزش اعمال کم توأم با نشاط

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌فرماید که بسیاری از آن غافلند، می‌فرماید: «کار کمی که (با نشاط) آن را ادامه دهی امیدبخش‌تر از کار زیاد و خسته کننده است»؛ (قَلِيلٌ تَدُوْمُ عَلَيْهِ اَرْجَى مِنْ كَثِيْرٍ مَمْلُوْلٍ مِنْهُ).

«اَرْجَى» به معنای امیدبخش‌تر، از ریشه «رجاء» گرفته شده و به یقین، کاری که دوام داشته باشد هر چند کم باشد امیدبخش‌تر از کارهای زیادی است که مایه ملالت است و به زودی قطع می‌شود.

بسیاری افراد هنگامی که اهمیت و فواید کاری را می‌شنوند - خواه فواید مادی داشته باشد یا معنوی - به آن هجوم می‌برند، به مقدار زیادی انجام می‌دهند و خسته و وامانده شده و در نتیجه، از آن کار سرخورده می‌شوند و چه بسا کمتر رغبت تکرار آن را پیدا کنند در حالی که اگر کار کمتر باشد و انسان آن را با میل و رغبت ادامه دهد بسیار مفیدتر است.

کار گروه اول مانند رگباری است که از آسمان نازل شود و سیلابی راه بیفتد و همه جا را آب فرا بگیرد و بسیاری از زراعت‌ها و خانه‌ها را ویران سازد؛ ولی کار گروه دوم مانند باران‌های نرم نرم طولانی و مفید است که همه جا را آباد می‌کند بی‌آن‌که ویرانی به بار آورد.

نیز کار گروه اول مانند کسی است که داروی شفابخشی را به مقدار زیاد

و بدون رعایت کمیت لازم مصرف می‌کند و به جای درمان، به مسمومیت گرفتار می‌شود و چه بسا برای همیشه از آن دارو بیزار گردد. اما کار گروه دوم مانند کسی است که آن دارو را به مقدار کم و طبق دستور طبیب به تدریج در مدت نسبتاً طولانی مصرف می‌کند و بهبودی می‌یابد و زیانی دامن او را نمی‌گیرد.

شبیهِ همین کلام حکیمانه در حکمت ۴۴۴ نیز آمده است که می‌فرماید: «قَلِيلٌ مَدْوُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ؛ کار کمی که دوام یابد بهتر از کار زیادی است که خسته کننده باشد».

همین معنا در حدیث مفصلی که مرحوم کلینی در کافی ذکر کرده، آمده است. آغاز حدیث چنین است: همهٔ مردم در ایمان و عمل یکسان نیستند؛ بعضی دارای یک سهم، بعضی دو سهم و بعضی بیشترند و نباید کسی که توان بیشتری دارد وضع خود را بر کسی که توان کمتری دارد تحمیل کند. سپس امام علیه السلام فرمود: برای تو مثالی ذکر می‌کنم: مردی از مسلمانان همسایه‌ای داشت که نصرانی بود، او را به اسلام دعوت کرد و مزایای اسلام را برای وی برشمرد، او هم پذیرفت و مسلمان شد. هنگام سحر، مرد مسلمان در خانهٔ همسایهٔ تازه مسلمان را کوفت. گفت: کیستی؟ گفت: من فلان شخص، همسایهٔ توام. گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بگیر و لباس‌هایت را بپوش و همراه من بیا برای نماز صبح برویم. او وضو گرفت و لباس پوشید و همراه او آمد و مقدار زیادی پیش از طلوع فجر نماز خواندند. سپس صبر کردند تا صبح شد و مرد تازه مسلمان برخاست تا به خانه‌اش برگردد. رفیق مسلمانش گفت: کجا می‌روی؟ روز کوتاه است و تا ظهر وقت زیادی نیست. آن مرد تازه مسلمان همراه همسایهٔ مسلمانش نشست تا نماز ظهر را خواندند. سپس به او گفت: بین ظهر و عصر نیز فاصلهٔ زیادی نیست باش تا نماز عصر را بخوانیم. مرد تازه مسلمان می‌خواست به منزل خود بازگردد، به او گفت: روز به پایان رسیده بمان تا نماز مغرب را بخوانیم. بعد از

نماز مغرب می خواست به خانه اش برگردد گفت: یک نماز بیشتر باقی نمانده بمان تا آن را هم بخوانیم بعد به منزل می روی. مرد تازه مسلمان نماز عشا را هم خواند؛ سپس از هم جدا شدند و هرکدام به منزل خود رفتند. هنگامی که سحر روز بعد شد بار دیگر مرد مسلمان آمد و در خانه او را زد. گفت: کیستی؟ گفت: من فلان شخص هستم. گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بگیر و لباس هایت را بپوش برویم نماز بخوانیم. مرد تازه مسلمان گفت: أَطْلُبُ لِهَذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَغُ مِنِّي وَأَنَا إِنْسَانٌ مِسْكِينٌ وَعَلَى عِيَالٍ؛ برای این دین، آدم بیکارتر از من را پیدا کن. من آدم محتاجی هستم و عیال وارم و باید دنبال کار و زندگی باشم.

امام علیه السلام در پایان فرمود: «أَدْخَلَهُ فِي شَيْءٍ أَخْرَجَهُ مِنْهُ؛ او را داخل اسلام کرد (اما بر اثر نادانی و تحمیل زیاد) او را از اسلام خارج ساخت».<sup>۱</sup>

این در واقع درسی است به همه مسلمانان و به خصوص برای مبلغان و پدران و مادران که مراقب باشند وظایف سنگین و به خصوص مستحباتی را که جزافاضل و اوتاد تحمل آن را ندارند، بر توده مردم و فرزندان تحمیل نکنند و اسلام را آن گونه که هست دین سهل و آسان معرفی نمایند تا ایمان و عمل آن ها تداوم یابد. در واقع آنچه امام علیه السلام در این کلام حکیمانه فرموده برگرفته از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است آن جا که می فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ مَلُوءَةً وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَا يَدْرِي مَا قَدْرُ الْمُدَّةِ فَلْيَنْظُرْ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا يُطِيقُ ثُمَّ لِيُدَاوِمَ عَلَيْهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا يُدِيمُ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّ؛ روح انسان کسل می شود و شما نمی دانید چه اندازه توان و تحمل دارید. باید به سراغ عبادتی بروید که توان آن را دارید و آن را تداوم ببخشید، زیرا محبوب ترین کارها عملی است که ادامه داشته باشد، هرچند کم باشد».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۲، ح ۲.

۲. کنز العمال، ح ۵۳۱۲.

إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَأَرْفُضُوهَا.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که نافله‌ها (مستحبات) به فرائض (واجبات) زیان رساند،  
آن‌ها را ترک گوئید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

توضیح لازم را دربارهٔ مدرک این گفتار حکیمانه، ذیل حکمت ۳۹ دادیم. اضافه می‌کنیم که در کتاب تحف العقول که مؤلف آن قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته کلام حکیمانهٔ فوق به این صورت نقل شده است: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرِيضَةِ فَأَرْفُضُوهَا». (تحف العقول، ص ۲۳۶).

## شرح و تفسیر

### مستحبات مزاحم واجبات را ترک گویند

حضرت می‌فرماید: «هنگامی که مستحبات به واجبات زیان رساند آن‌ها را ترک گویند»؛ (إِذَا أَضْرَبَتِ التَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا).

بسیارند کسانی که به پاره‌ای از مستحبات آن‌چنان اهمیت می‌دهند که واجبات را فدای آن می‌کنند و این برخلاف دستور شرع اسلام است.

نکته اصلی این است که توان و استعداد و وقت انسان هر قدر باشد محدود است؛ اگر بخواهد آن‌ها را برای انجام مستحبات به شکل گسترده به کار گیرد چه بسا از واجبات بازماند. در این‌گونه موارد باید هشیار بود و کاری نکرد که لطمه به واجبات بخورد. گاه در سفرهای زیارتی یا عزاداری‌ها، بعضی چنان افراط می‌کنند که نمازهای واجب آن‌ها لطمه می‌خورد.

بعضی افراد را می‌بینیم که سخاوتمندند و در راه کمک به ایتم و مؤسسات خیریه پیشگام می‌شوند؛ ولی در پرداختن وجوهات واجب شرعی خود تعلل می‌ورزند و چه بسا آن بذل و بخشش مستحب، آن‌ها را از انجام این فریضة الهی بازدارد. انسان آگاه و بیدار کسی است که اجازه ندهد واجباتش قربانی مستحباتش شود.

این در واقع همان چیزی است که در علم اصول و فقه به عنوان تعارض اهم و مهم مطرح است که اگر دو عمل، یکی مستحب و دیگری واجب و یا دو عمل

واجب که یکی از دیگری مهم تر است با هم تعارض کنند، حکم عقل و شرع هر دو بر این است که اهم را مقدم دارند و مهم را رها کنند.

این نکته قابل توجه است که دلیل رها کردن واجبات و پرداختن به مستحبات می تواند علاقه خاص انسان به آن مستحب باشد؛ خواه به سبب آن که عامه مردم آن را بیشتر می پسندند؛ مانند شرکت در ساختن مؤسسات خیریه نسبت به پرداختن وجوهات شرعیه، یا به سبب این که انجام آن مستحب نشاط آور است ولی انجام آن واجب چندان نشاطی ندارد؛ مانند سفرهای زیارتی مخصوصاً با کاروان های مرفه که انسان را به نشاط می آورد؛ ولی هرگاه بخواهد نمازهای قضای واجب را به جا بیاورد ملالت پیدا می کند و شاید بعضی از عوام نیز چنین پندارند که واجبات ثوابی ندارد، چون وظیفه انسان است؛ ولی مستحبات ثواب فراوانی دارد غافل از این که ثواب واجبات بسیار بیشتر است؛ و امثال این موارد. در کتب فقه درباره این که آیا می شود در وقت فریضه، نماز مستحب به جا آورد یا نه؟ (منظور مستحبات ابتدایی است نه نوافل یومیه) فقها بحث مشروحی دارند و در بعضی از احادیث نیز اشاره به این مطلب شده است. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «إِذَا حَضَرَتِ الْمَكْتُوبَةُ فَأَبْدَأُ بِهَا فَلَا يَضُرُّكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا قَبْلَهَا مِنَ النَّافِلَةِ؛ هنگامی که وقت نماز واجب فرارسد به آن پرداز و اگر نافله های پیش از آن را ترک کنی به تو زیانی نمی رساند»<sup>۱</sup>.



۱. تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۱. شرح بیشتر این مطلب را می توانید در کتاب جواهر الکلام، ج ۷، ص ۲۵۰ مطالعه کنید.





مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که دوری سفر (آخرت) را به خاطر داشته باشد خود را مهیا می‌سازد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر، این کلام حکیمانه را از غررالحکم بدون هیچ‌گونه تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۳). اضافه بر این ما آن را در تحف العقول که مؤلف آن پیش از مرحوم سید رضی می‌زیسته با تفاوت مختصر و به ضمیمه چند جمله دیگر از فرزند آن حضرت امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام یافتیم: «مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ». (تحف العقول، ص ۲۳۶). در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام جزء خطبة الوسيلة ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۴۷) ولی آن را در خطبة الوسيلة که مرحوم کلینی در کافی، ج ۸، ص ۱۸-۳۰ آورده است، نیافتیم. البته این کلام حکمت‌آمیز در کتاب‌های فراوانی که مؤلفان آن‌ها پس از سید رضی می‌زیستند نقل شده است.

## شرح و تفسیر

### آمادگی برای سفر آخرت

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه و فشرده و کوتاه، به مردم درباره آمادگی شدن برای سفر آخرت اندرز می‌دهد، می‌فرماید: «کسی که دوری سفر (آخرت) را به یاد داشته باشد خود را مهیا می‌سازد»؛ (مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ).

در این حدیث شریف و احادیث فراوان دیگر، مردم دنیا به مسافرانی تشبیه شده‌اند که به سوی منزلگاه دوردست اما بسیار مرفه و پربرکت در حرکت‌اند و باید برای رسیدن به سرمنزل مقصود مرکبی راهوار و زاد و توشه‌ای فراوان آماده سازند و گرنه در وسط راه می‌مانند و به مقصد نخواهند رسید. همین معنا به صورت دیگری در حکمت ۷۷ آمده بود آن‌جا که فرمود: «آهٍ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَطُولِ الطَّرِيقِ وَبُعْدِ السَّفَرِ؛ آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر».

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود و متقی هندی در کنز‌العمال حدیث جالبی ذکر می‌کنند که بی‌ارتباط با مقصود ما نیست و مضمون آن چنین است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به یارانش کرد و فرمود: مَثَلُ مَنْ وَ شَمَا، و دنیا همچون جمعیتی است که از یک بیابان خشک و خالی عبور می‌کردند و به جایی رسیدند که نمی‌دانستند آنچه پیموده‌اند بیشتر است یا آنچه تا مقصد باقی مانده است؟ در حالی که زاد و توشه آن‌ها تمام شد و مرکب آن‌ها از راه ماند و در میان این بیابان

خشک و خالی، سرگردان ماندند؛ نه زادی داشتند و نه مرکبی، از این رو به هلاکت یقین پیدا کردند. در این هنگام مردی نمایان شد که لباس خوبی بر تن داشت و قطرات آب از سر و رویش می چکید. گفتند: به یقین این شخص از سرزمین آباد و پرآبی می آید و احوال او نشان می دهد که راه به آن جا نزدیک است. هنگامی که آن مرد به آن ها رسید و حال ایشان را مشاهده کرد به آن ها گفت: اگر شما را به محلی پرآب و باغ های سرسبز راهنمایی کنم چه می کنید؟ گفتند: هرگز با تو مخالفت نخواهیم کرد. گفت: با خدا عهد و پیمان ببندید که چنین خواهد بود. آن ها عهد و پیمان بستند و آن مرد آن ها را به محلی پرآب و باغ هایی سرسبز هدایت کرد. هنگامی که به آن جا رسیدند مقدار کمی در آن جا ماندند سپس آن مرد به آن ها گفت: برخیزید و آماده شوید به سوی باغ هایی که از این باغ ها پربارتر و آبی که از این آب گواراتر است برویم. بسیاری از آن ها گفتند: ما باور نمی کنیم به چنان سرزمینی برسیم؛ ولی گروه اندکی از آن ها گفتند: مگر شما با این مرد عهد و پیمان بستید که مخالفت نکنید؟ آنچه در آغاز گفته بود به حقیقت پیوست و بقیه گفتار او مانند آن است که در آغاز گفت. این گروه اندک، همراه آن مرد حرکت کردند و او آن ها را به باغ هایی سرسبزتر و آب هایی گواراتر رساند؛ ولی گروه اول که مخالفت کرده بودند در همان شب دشمنانی به آن ها حمله کرد و صبحگاهان عده ای کشته و عده ای اسیر شده بودند.<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز می گوید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ «زاد و توشه (برای سفر آخرت) برگیرید که برترین زاد و توشه همان تقوا و پرهیزکاری است».<sup>۲</sup>

جالب این که در حدیثی می خوانیم که زُهری، یکی از سرشناسان اهل سنت از تابعین، امام علی بن حسین علیه السلام را در شبی سرد و بارانی دید در حالی که بر پشت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۷۱؛ کنز العمال، ج ۱، ح ۱۰۱۵.

۲. بقره، آیه ۱۹۷.

آن حضرت مقداری آرد بود و به سویی حرکت می‌کرد. زهری عرض کرد: ای پسر رسول خدا! این چیست؟ حضرت فرمود: قصد سفری دارم و مشغول تهیه زاد و توشه آن و گذاشتن در محل مطمئنی هستم. زهری گفت: غلام من این جاست به شما کمک می‌کند. حضرت قبول نکرد. زهری عرض کرد: خودم آن را برمی‌دارم و برای شما می‌آورم. امام سجاد علیه السلام فرمود: من میل ندارم چیزی را که موجب نجات من و سبب حسن ورودم به مقصد است خودم حمل نکنم، تو را به خدا سوگند می‌دهم که سراغ کار خود بروی و من را رها سازی. زهری از آن حضرت جدا شد و رفت. بعد از چند روز امام علیه السلام را دید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! اثری از آن سفری که فرمودی نمی‌بینم. امام علیه السلام فرمود: آری ای زهری! آن گمانی که کردی (که منظورم سفر دنیا است) درست نبوده است منظورم سفر آخرت و آماده شدن برای آن است. آری، آماده شدن برای مرگ و سفر آخرت به وسیله پرهیز از حرام و بذل و بخشش در راه خیر حاصل می‌شود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۵، ح ۲۷.

لَيْسَتِ الرَّوِيَّةُ كَالْمُعَايِنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ؛ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَلَا يَغُشُّ  
الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ.

امام علیؑ فرمود:

تفکر و اندیشه همچون دیدن با چشم نیست، چراکه گاه چشم، به صاحبش دروغ می‌گوید؛ ولی عقل (سلیم) به کسی که از آن راهنمایی بخواهد غش و خیانت نمی‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در این جان نیز مرحوم خطیب تنها به روایت آمدی در غررالحکم در این زمینه اشاره می‌کند که تنها یک جمله از این کلام حکیمانه را آورده است آن هم به این صورت: «لَيْسَ الْعِيَانُ كَالْخَبَرِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۳). البته خواهیم دید که این جمله معنای متفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است دارد. اضافه بر این علامه مجلسی رحمته الله همین کلام حکیمانه را با تفاوت قابل توجهی به نقل از نهج البلاغه در کتاب شریف بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۵ آورده است به این صورت: «لَيْسَ الرَّوِيَّةُ مَعَ الْإِبْصَارِ وَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ» و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود نیز عبارتی همانند عبارت مرحوم علامه مجلسی آورده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۷۳). به گفته علامه شوشتری رحمته الله نسخه ابن میثم نیز که برگرفته از خط مؤلف نهج البلاغه است همین‌گونه است.

## شرح و تفسیر

### خطای حس را با عقل اصلاح کنید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به خطای حس اشاره می‌کند که گاه منشأ مشکلات عظیمی می‌گردد، آن حضرت می‌فرماید: «تفکر و اندیشه همچون دیدن با چشم نیست»؛ (لَيْسَتْ الرَّوِيَّةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ).

سپس به دلیل آن اشاره کرده، می‌فرماید: «چه بسا چشم به صاحبش دروغ بگوید؛ ولی عقل (سلیم) به کسی که از آن راهنمایی بخواهد خیانت نمی‌کند»؛ (فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَلَا يُغْشُ الْعَقْلُ مَنْ أَسْتَنْصَحَهُ).

برخلاف آنچه علمای حسی و تجربی می‌پندارند همیشه حس و تجربه صحیح‌ترین اطلاعات را در اختیار انسان نمی‌گذارد؛ خطاهای حس را بسیاری از دانشمندان جمع‌آوری کرده‌اند که لیست بزرگی را تشکیل می‌دهد.

مثال‌های ساده آن را در زندگی روزانه خود می‌بینیم هنگامی که آتش‌گردان را به دور خود می‌گردانند از دور، دایره کامل آتش می‌بینیم در حالی که آتش همواره در یک نقطه از این دایره بیش نیست؛ ولی چون به سرعت گردش می‌کند چشم ما فاصله‌ها را نمی‌بیند.

زمانی که باران با سرعت می‌بارد ما دانه‌های باران را به صورت خط مستقیم مثلاً به طول نیم متر، کمتر یا بیشتر، مشاهده می‌کنیم در حالی که دانه باران یک نقطه بیشتر نیست.

یا آن‌گاه که در انتهای خیابانی که دو طرف آن را درخت پوشانده است می‌ایستیم و نگاه به طول خیابان می‌کنیم احساس می‌کنیم درخت‌ها هرچه از ما دورتر می‌شوند به هم نزدیک‌تر می‌گردند و فاصله آن‌ها پیوسته کم می‌شود در حالی که می‌دانیم این فقط خطای باصره است. و خطاهای فراوان دیگر.

هنگامی که چشم که مهم‌ترین حس ماست دارای خطاهای فراوان است چگونه می‌توانیم به سایر حواس خود صددرصد اطمینان کنیم؟ اگر بخواهیم خطای حواس شنوایی، لامسه، چشایی و بویایی را نقل کنیم یک کتاب می‌شود، به همین دلیل ما باید پیوسته خطاهای حس را از طریق عقل اصلاح کنیم. مبادا خطاهای حسی، ما را به کارهایی که خلاف وظیفه و مسئولیت ما و خلاف رضای خداست بکشاند.

درست است که عقل نیز گاه خطا می‌کند و انسان، معصوم نیست؛ ولی به هر حال وسیله خوبی برای اصلاح خطاهای حس محسوب می‌شود. امام علیه السلام به این نکته در کلام نورانی خود اشاره کرده تا همگان به هوش باشند. فراموش نکنیم که امام علیه السلام این سخن را هنگامی بیان کرد که هنوز مباحث مربوط به خطای حواس چندان مطرح نبود.

از سوی دیگر آن‌ها که تمام اعتمادشان به حس است نباید فراموش کنند که حس همیشه امور پراکنده‌ای را در اختیار انسان می‌گذارد، این عقل است که از آن‌ها یک قاعده کلی و علمی می‌سازد که در موارد مشابه قابل استدلال است، بنابراین هرگز نباید به دلیل این که عقل هم خطاپذیر است آن را بی اعتبار دانست و تمام توجه خود را به حس معطوف داشت که تا عقل، پشتیبان حس نباشد هیچ مشکلی حل نمی‌شود و هیچ قانون علمی‌ای به وجود نمی‌آید.

تمام داروهایی که برای بیماری‌های مختلف تجویز می‌شود و به صورت یک اصل کلی ارائه می‌گردد نتیجه آزمایش‌هایی است که نخست روی حیوانات

و سپس تعدادی از انسان‌ها انجام داده‌اند، آن‌گاه از مجموع این آزمایش‌های پراکنده، قانونی کلی استنتاج می‌گردد.

از این کلام حکیمانه می‌توان نتیجه گرفت که هرگز نباید به کار شعبده‌بازان و ساحران دل‌خوش کرد و فریب کارهای آن‌ها را خورد، هر چند با حسّ بینایی خود، کار خارق‌العاده‌ای از آن‌ها ببینیم. هنگامی که اعمال آن‌ها را با نیّت‌های سوء و ادعاهای باطلشان در کنار هم قرار می‌دهیم این جاست که عقل ما حسّ ما را تکمیل می‌کند.

یا هنگامی که می‌بینیم دشمن، قرآن‌ها را بر سر نیزه کرده و دم از داوری قرآن می‌زند در حالی که آثار سوء نیت و ستمگری از سابقه آن‌ها کاملاً هویدا است باید به حکم عقل تن دردهیم و آن را یک نیرنگ بنامیم.

در هر حال این گفتار حکیمانه می‌تواند سرچشمه نتیجه‌گیری‌های مختلف در مسائل اخلاقی و سیاسی و اجتماعی و علمی گردد.





## بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ.

امام علیه السلام فرمود:

میان شما و موعظه، پرده‌ای از غفلت (و غرور) وجود دارد  
(که مانع تأثیر آن است).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها اضافه‌ای که در سند نهج‌البلاغه در این جا آورده این است که می‌گوید: کتاب تحف العقول (تألیف ابن شعبه حرانی که پیش از سید رضی می‌زیسته است) آن را در مواظب امام حسن علیه السلام آورده و معلوم است که امام مجتبی علیه السلام آن را از پدرش فراگرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۳). افزون بر این در غررالحکم، آمدی این کلام حکیمانه را با تفاوتی چنین نقل می‌کند: «بَيْنَكُمْ وَالْمَوْعِظَةَ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَةِ وَالْغُرَّةِ» وقاعدتاً آن را از منبع دیگری گرفته است. (غررالحکم، ح ۵۷۶۱).

## شرح و تفسیر

### حجاب معرفت

این گفتار کوتاه و حکیمانه، یکی از حجاب‌های معرفت و علم و حکمت و تربیت را معرفی کرده است، امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «میان شما و موعظه، پرده‌ای از غفلت (و غرور) وجود دارد»؛ (بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ). «غرّة» به معنای غفلت و بی‌خبری و کم‌تجربگی است.

می‌دانیم، در جهانی که زندگی می‌کنیم هم واعظان بسیارند و هم موعظه‌ها؛ تاریخ پیشینیان، واعظ بسیار گویایی است، حوادثی که در طول تاریخ رخ می‌دهد و دگرگونی قدرت‌ها، سرنگونی دولت‌ها و از کار افتادن قهرمانان و فقر گروهی از ثروتمندان، هر کدام واعظی هستند، حتی مردگان که همه روزه می‌بینیم بر دوش بستگان و عزیزانشان به سوی دیار خاموشان برده می‌شوند - به فرموده امیرمؤمنان علی علیه السلام - بهترین واعظان‌اند.

کاخ‌های ویران شده شاهان مقتدر و قصرهای آباد آن‌ها همه در حال و عظمت؛  
دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو      پند سر دندانۀ بشنو ز بن دندان  
در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به هارون - که درخواست موعظه کرده بود - آمده است: «هر چیزی که در گرد خود می‌بینی همه دارای موعظه است»؛ (مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ).<sup>۱</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۴، ح ۱۴.

اضافه بر همه این‌ها، خیل انبیا و اولیا و معصومان علیهم‌السلام همگی واعظان بزرگی بودند که در طول تاریخ به وعظ و اندرز انسان‌ها پرداختند و امروز بسیاری از مواعظ آن‌ها در اختیار ماست.

با این حال چرا این موعظه‌های بسیار قوی در دل‌های گروهی تأثیر نمی‌گذارد؟ قطعاً دلیلی دارد؛ امام علیه‌السلام در این بیان کوتاه به یکی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کند، می‌فرماید: «حجاب غفلت، جلوی تأثیر اندرزها را می‌گیرد».

این غفلت ممکن است هنگام شنیدن مواعظ باشد که انسان گوش دل به واعظ نمی‌سپارد و در فکر مال و منال و شهوت خویش است و یا این‌که همچون هارون موقتاً با شنیدن موعظه مردی الهی بیدار می‌شود؛ اما به‌زودی حجاب غفلت بر دل او می‌افتد و موعظه را به فراموشی می‌سپارد.

بسیارند کسانی که در یک مجلس فاتحه که برای دوست و یا یکی از بستگان نزدیکشان برپا شده در فکر فرو می‌روند و لحظاتی بیدار می‌شوند، مخصوصاً اگر واعظ آگاهی در آن‌جا سخنرانی کند، اما هنگامی که از آن مجلس پا بیرون گذاشتند همه چیز را فراموش می‌کنند و به حال اول بازمی‌گردند.

سرچشمه این غفلت ممکن است هوا و هوس‌های نفسانی و شهوت و زرق و برق دنیا و یا وسوسه‌های شیطانی جن و انس باشد.

قرآن مجید می‌فرماید: «فَلَا تَغُرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛ «پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد!»<sup>۱</sup>.

در حدیث عبرت‌انگیزی از امام هادی علیه‌السلام آمده است که متوکل عباسی شبی آن حضرت را به کاخ خود فراخواند. دلیل آن این بود که به وی خبر داده بودند آن حضرت مشغول جمع‌آوری اموال و سلاح در خانه خود است تا قیام کند

۱. لقمان، آیه ۳۳.

و مردم را بر ضد او بشورانند. او دستور داد به خانه امام بروید، آن جا را با دقت تفتیش کنید و او را در هر حال که بود نزد من بیاورید. مأموران به خانه امام علیه السلام ریختند و چیزی نیافتند و امام علیه السلام را در دل شب مشغول عبادت دیدند. با این حال، حضرت را با خود به قصر متوکل آوردند. متوکل که سرمست شرابِ قدرت و مشغول نوشیدن خمر بود، همین که چشمش به آن حضرت افتاد از جا برخاست و احترام کرد و او را نزد خود نشانید و با نهایت جسارت جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد!

امام علیه السلام رو به سوی او کرد و فرمود: به خدا سوگند! این مایع ننگین هرگز با گوشت و خون من آشنایی نداشته و ندارد. متوکل مست شرمنده شد و دست خود را عقب کشید.

آن گاه به امام علیه السلام گفت: شعری برای من بخوان (لابد شعری که بزمش را گرم تر کند).

امام علیه السلام فرمود: من کمتر شعر به خاطر دارم. متوکل گفت: حتماً باید بخوانی. هنگامی که حضرت اصرار متوکل را دید، اشعار تکان دهنده‌ای خواند که متوکل به گریه افتاد و حاضران نیز گریستند. اشعار این بود:

بَاتُوا عَلَى قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ	غُلِبَ الرِّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعَهُمُ الْقُلُلُ
وَاسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ مِنْ مَعَاقِلِهِمْ	وَأُسْكِنُوا حُفْرًا يَا بَيْتَسَ مَا نَزَلُوا
نَادَاهُمْ صَارِحٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ	أَيْنَ الْأَسَاوِرُ وَالتَّيْجَانُ وَالْحُلُلُ
أَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً	مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَسْتَارُ وَالْكَلَّلُ
قَدْ طَالَمَا أَكَلُوا دَهْرًا وَقَدْ شَرِبُوا	وَأَصْبَحُوا الْيَوْمَ بَعْدَ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

یعنی: گروهی بودند که بر قله‌های کوه‌ها، دژهای محکمی ساخته بودند و مردانی نیرومند از آنها پاسداری می‌کردند؛ اما هرگز این قله‌ها به حال آنها سودی نداشت.

چیزی نگذشت که از پناهگاه خود، از آن مقام عزت، به ذلت کشانده شدند، و در حفره‌های گور ساکن گشتند و چه بد فرود آمدند.

فریادگری بعد از دفن آن‌ها صدا زد: کجا رفت آن دستبندهای طلا و آن تاج‌ها و زینت‌ها؟!۱

کجا رفتند آن صورت‌هایی که آثار ناز و نعمت در آن‌ها نمایان بود و در پشت پرده‌ها قرار داشتند؟!۲

آری، مدت طولانی خوردند و نوشیدند؛ ولی امروز همه آن‌ها در کام زمین فرو رفته‌اند.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری در بحارالانوار آمده است که متوکل بعد از شنیدن این اشعار، جام شراب را بر زمین زد و مجلس عیشش به هم خورد.<sup>۲</sup>

متوکل شرم‌منده شد و آن حضرت را با احترام به منزل بازگرداند.

آری، گاهی حجاب غفلت کنار می‌رود و موعظه‌ها اثربخش می‌شود؛ اما افسوس که این کنار رفتن حجاب برای بسیاری موقتی است.

جریان عبرت‌انگیز دیگری درباره یکی دیگر از خلفای عباسی؛ یعنی هارون الرشید نقل شده که طعام زیادی ترتیب داد و مجلس خود را آراست و شاعر معروف عرب، «ابوالعتاهیه» را دعوت کرد و از وی خواست تا حال او را توصیف کند.

ولی ابوالعتاهیه برخلاف انتظار هارون و حاضران به جای این که اشعار سرگرم کننده‌ای درباره زیبایی مجلس وی و اقتدار هارون بخواند، اشعار زیر را خواند:

عِشْ مَا بَدَا لَكَ سَالِمًا	فِي ظِلِّ شَاهِقَةِ الْقُصُورِ!
يُهْدِي إِلَيْكَ بِمَا اشْتَهَيْتَ	تَ لَدَى الرِّوَا حِ وَفِي الْبُكُورِ!

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

۲. همان، ص ۲۱۲.

فَإِذَا التُّفُوسُ تَقَفَّتْ      فِي ظِلِّ حَشْرَجَةِ الصُّدُورِ  
فَهُنَاكَ تَعْلَمُ مُوقِنًا      مَا كُنْتَ إِلَّا فِي غُرُورٍ!

تا می خواهی در سایه قصرهای سر به آسمان کشیده، سالم زندگی کن! در حالی که آنچه را که مورد علاقه توست هر صبح و شام به تو هدیه می کنند. ولی هنگامی که جان در فضای سینه به ناله می افتد - به یقین خواهی دانست که عمری در غرور و غفلت بودی!

اطرافیان هارون از خواندن این اشعار که به گمان آن ها متناسب با چنان مجلسی نبود و موجب کدورت خاطر هارون می شد ناراحت شدند؛ ولی عجب این که هارون ناراحت نشد و اشعارش را ستود و اظهار داشت: مایه بیداری من گشت.<sup>۱</sup>

در کامل ابن اثیر آمده است که هارون بعد از شنیدن این اشعار گریه کرد. وزیرش، فضل بن یحیی، به ابوالعتاهیه گفت: خلیفه تو را دعوت کرده بود که مسرورش کنی، چرا غمگینش ساختی؟ هارون به فضل بن یحیی گفت: رهایش کن، او ما را در غرور و غفلت دید، نخواست بر آن بیفزاید.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۲۰.

جَاهِلِكُمْ مُزْدَادٌ، وَعَالِمِكُمْ مُسَوِّفٌ.

امام علیه السلام فرمود:

نادان‌های شما (پیوسته) بر اعمال خلاف خود می‌افزایند  
و دانشمندانان امروز و فردا می‌کنند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب سند دیگری در ذیل این کلام حکمت‌آمیز نمی‌آورد؛ ولی در کتاب تمام نهج‌البلاغه، این حدیث شریف به شکل دیگری نقل شده و آن چنین است: «وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَقَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ، وَجَاهِلُهُمْ مُسَوِّفٌ مُزْدَادٌ». و می‌گوید: این عبارت در بعضی از نسخه‌های نهج‌البلاغه به این صورت آمده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۳۱۳).

## شرح و تفسیر

### عالم و جاهل شما، هر دو خطاکارند

امام علیه السلام در این جمله گهربار خود که جنبه گله و اظهار ناراحتی از مردم آن زمان و اطرافیانش دارد و در عین حال درباره بسیاری از مردم هر عصر و زمان صادق است می فرماید: «شما چگونه جمعیتی هستید که) افراد نادانان پیوسته بر اعمال خلاف خود می افزایند و دانشمندانان امروز و فردا می کنند»؛ (جَاهِلُكُمْ مُرْدَادٌ، وَعَالِمُكُمْ مُسَوِّفٌ).

آن‌ها که نادان‌اند بر اثر نداشتن بصیرت به راه خلاف افتاده‌اند و آن‌هایی که عالم هستند گرفتار تردید و ضعف تصمیم‌گیری و اراده هستند و به همین دلیل جامعه شما از درون تهی شده است.

این در حالی است که عالمان باید قدوه و اسوه باشند و راه تهذیب نفس و اصلاح جامعه را به مردم نشان دهند و جاهلان نیز باید از نور علم عالمان بهره گیرند و در مسیر اصلاح خویش و جامعه خود قرار گیرند.

همان‌گونه که اشاره شد، در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله به شکل دیگری نقل شده که حضرت می فرماید: «وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَقَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ، وَجَاهِلُهُمْ مُسَوِّفٌ مُرْدَادٌ؛ دانشمندانشان (در آن زمان) منافق‌اند و قاریان قرآنشان ریاکار، و جاهلان‌شان امروز و فردا می کنند و پیوسته بر اعمال خود می افزایند».

در خطبه ۲۳۳ نیز کلامی شبیه به این بود. در بسیاری از خطب نهج البلاغه یا



نامه‌ها و کلمات قصار، شکایت امام علیه السلام را از مردم زمان خود مشاهده می‌کنیم تا آن جا که در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲) می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ وَتَلَمَّثْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ به هوش باشید که شما دست از ریسمان اطاعت الهی برگرفته‌اید و با تجدید رسوم جاهلیت دژ محکم الهی را در هم شکسته‌اید».

سپس ادامه می‌دهد: «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهِجْرَةِ أَعْرَابًا وَبَعْدَ الْمَوْلَاةِ أَحْزَابًا مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ؛ بدانید که شما پس از هجرت (از کفر به ایمان) همچون اعراب جاهلیت شده‌اید و بعد از اخوت و اتحاد و الفت، به گروه‌های پراکنده تقسیم گشته‌اید، از اسلام، به نام آن اکتفا کرده و از ایمان جز تصور و ترسیمی نمی‌شناسید».

سرچشمه همه این مصائب و بدبختی‌ها انحرافات بود که در مسئله خلافت واقع شد، به ویژه در عصر خلیفه سوم که بیت‌المال به شکل کاملاً نادرستی تقسیم می‌شد و مقامات مهم جمهوری اسلامی آن زمان، به افراد نالایق و ناصالح سپرده شد. فتوحات، غنائم زیادی را نصیب مسلمانان کرد و گروهی مست مال و ثروت شدند و کارشان به جایی رسید که جاهلان، غرق گناه گشتند و عالمان، بی‌اراده و فاقد تحرک، و همان شد که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه در جمله کوتاهی آن را آورده است.

به یقین، این وضع، مخصوص مردم آن زمان نبود، بلکه در هر زمان دیگر در شرایط مشابه روی می‌دهد؛ جاهلان، غرق گناه می‌شوند و عالمان، فاقد احساس مسئولیت. و در عصر و زمان ما نیز این مسئله کم و بیش نمایان است.

## نکته

بلای «تسویف»

یکی از خطرناک‌ترین و سوسه‌های نفس و شیطان مسئله تسویف است؛ یعنی

انسان به اشتباهات و خطاهای خود واقف می‌شود؛ ولی پیوسته امروز و فردا می‌کند تا فرصت‌ها می‌گذرند. یا اسباب اطاعت فراهم است؛ ولی استفاده از آن را به تأخیر می‌اندازد تا فرصت‌ها از دست می‌روند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ فَإِنَّهُ بَحْرٌ يَغْرُقُ فِيهِ الْهَلَكِيُّ؛ از تسويف بپرهیز که دریایی است که گروه (زیادی) در آن غرق می‌شوند».<sup>۱</sup>

طبق روایتی که علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار آورده است امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره گروهی از غافلان می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمُعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا وَيُغْنِيَهُ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا؛ شیطان بر او مسلط شده، معصیت را در نظرش جلوه می‌دهد تا مرتکب شود و توبه را با آرزوها به تأخیر می‌اندازد».<sup>۲</sup>

قرآن مجید در سوره نساء در مورد وسوسه‌های شیطان در وجود گنهکاران می‌گوید: «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»؛ «شیطان به آن‌ها وعده‌ها (ی دروغین) می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌سازد در حالی که جز فریب و نیرنگ، به آن‌ها وعده نمی‌دهد (و همین امر سبب می‌شود آن‌ها توبه و بازگشت به سوی خدا را تاخیر بیندازند)».<sup>۳</sup>

در جای دیگر از همین سوره می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»؛ «توبه برای کسانی نیست که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مر یکی از آن‌ها فرامی‌رسد می‌گوید: الان توبه کردم!».<sup>۴</sup>

این همان تسويفی است که از هوای نفس و وسوسه‌های شیطان سرچشمه

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۴، ح ۱.

۲. همان، ج ۸۸، ص ۳۳۷، ح ۲۰.

۳. نساء، آیه ۱۲۰.

۴. نساء، آیه ۱۸.

می‌گیرد و پیوسته انسان را وادار به تاخیر توبه می‌کند تا مر او فرارسد و درهای توبه بسته شود.

در حکمت ۲۸۵ نیز به این معنا اشاره خواهد شد و در آغاز حکمت ۱۵۰ نیز آمد که امام علیه السلام فرمود: «وَيُرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ؛ (از کسانی مباش که) توبه را با آرزوهای دور و دراز به تأخیر می‌اندازند».

\*\*\*



## قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّينَ.

امام علیه السلام فرمود:

علم و آگاهی، راه را بر (بیهانه جویان و) آن ها که تعلل می ورزند بسته است.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب سند دیگری برای این کلام شریف نقل نمی کند و تنها می گوید: آمدی در غررالحکم این کلام را به همین صورت از امام علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴).  
 اضافه می کنیم: مرحوم ابن شعبه حرّانی که پیش از سید رضی رحمته الله علیه می زیسته در کتاب تحف العقول این جمله حکمت آمیز و جمله ۲۸۵ را با تفاوت کمی در ضمن کلمات امام مجتبی علیه السلام آورده است که علی القاعده آن حضرت از پدر گرامی اش امیرالمومنین علیه السلام شنیده است. (تحف العقول، ص ۲۳۶).

## شرح و تفسیر

راه عذر بر شما بسته است

از آن جا که افرادی آگاهانه از انجام وظایف الهی و وجدانی خود سر باز می زنند، امام علیه السلام به آنها هشدار می دهد که علم و آگاهی، راه عذر را بر این افراد بسته است؛ (قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّينَ).

واقعیت آن است که گروهی از مردم ناآگاهانه گرفتار کارهای خلاف می شوند؛ اما گروه دیگری می دانند و بهانه جویی می کنند و پیوسته شانه از زیر بار مسئولیت خالی می نمایند. گاه به گمان این که خداوند غفور و رحیم است و گناه آنها را می بخشد و گاه به این بهانه که علم آنها قطعی و یقینی نیست و گاه سعی می کنند علم خود را به فراموشی بسپارند و خود را به نادانی بزنند.

همه این ها در پیشگاه خدا مسئولند و بهانه جویی ها هرگز عذری برای آنها نزد خدا درست نخواهد کرد و اگر تاریخ اسلام را از اول تا کنون با دقت مطالعه کنیم بسیاری را می بینیم که مشمول این کلام امام اند و گمان می کنند عذر دارند، در حالی که در پیشگاه خدا مسئولند.

این حکم شامل همه کسانی می شود که آگاهانه به بهانه های واهی با اصول یا فروع دین به مخالفت برخاسته اند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به خصوص در دوران خلافت خود گرفتار این گونه افراد

بود. در خطبه طالوتیه<sup>۱</sup> که کلینی علیه السلام در جلد هشتم کافی نقل کرده است، می خوانیم که امام علیه السلام گروهی از متخلفان از حق را مخاطب قرار داده، می فرماید: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي صَاحِبُكُمْ وَالَّذِي بِهِ أُمِرْتُمْ وَأَنِّي عَالِمُكُمْ وَالَّذِي يَعْلِمُهُ نَجَاتُكُمْ وَوَصِي نَبِيِّكُمْ وَخَيْرَةُ رَبِّكُمْ وَلِسَانُ نُورِكُمْ وَالْعَالَمُ بِمَا يُصْلِحُكُمْ فَعَنْ قَلِيلٍ رُوِيَ أَنْ يَنْزِلَ بِكُمْ مَا وَعَدْتُمْ وَمَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ وَسَيَسْأَلُكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ أَيْمَتِكُمْ مَعَهُمْ تُحْشَرُونَ وَإِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَدًا تَصِيرُونَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَهُمْ أَغْدَاؤُكُمْ لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَوَلُّوا إِلَى الْحَقِّ وَتُبَيِّهُوا لِلصِّدْقِ فَكَانَ أَرْثَقَ لِفَتْحِي وَأَخَذَ بِالرِّفْقِ اللَّهُمَّ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ سوگند به خدایی که دانه را در زیر زمین شکافته و انسانها را آفریده است! شما به خوبی می دانید که من صاحب اختیار شمایم و همان کسی هستم که به پیروی از او امر شده‌اید و عالمی که در علمش نجات شماست و وصی پیامبران و انتخاب شده پروردگارتان و لسان نورتان و عالم به مسائلتان. به زودی وعده‌های مجازات الهی بر شما نازل می شود و گرفتار همان اموری می شوید که امت‌های پیشین گرفتار آن شدند و به زودی خداوند عزوجل شما را از پیشوایانتان سؤال می کند و با آنها محشور می شوید و فردا به سوی پروردگارتان خواهید رفت. به خدا سوگند! اگر من به اندازه یاران طالوت<sup>۲</sup> یا به اندازه سربازان اسلام در جنگ بدر - که آنها به یقین دشمن شما هستند - شما را با شمشیر می زدم تا به سوی حق بازگردید و راه صداقت را پیش گیرید، این کار به پراکندگی‌ها پایان می داد و مایه

۱. نام گذاری این خطبه به «طالوتیه» برای آن است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن به یاران طالوت، فرمانده الهی بنی اسرائیل اشاره‌ای می کند.

۲. مجلسی علیه السلام مطابق روایتی از امام صادق علیه السلام عدده اصحاب طالوت را سیصد و سیزده نفر می شمارد. (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۴۵).

آرامش بود. خداوند! میان من و میان آنها به حق حکم فرما و تو بهترین حاکمانی»<sup>۱</sup>.

علامه کمره‌ای رحمته الله علیه در منهاج البراعة در شرح این کلام حکمت آمیز می‌گوید: این سخن منطبق بر موضع‌گیری‌های فراوانی است که در زندگی مملو از مخالفت‌های دشمنان آن حضرت به چشم می‌خورد؛ دشمنانی که او را از حقش بازداشتند در حالی که به آن عالم بودند.

سپس به مواردی از آنها اشاره می‌کند؛ از جمله دلایلی که آن حضرت در برابر اهل سقیفه آورد، زیرا بیشتر آنها بر اساس نصوص صادره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که آن حضرت را به امامت و وصایت نصب کرده بود، از حق او آگاه بودند؛ ولی با این علم و آگاهی به مخالفت برخاستند. مورد دیگر موقف آن حضرت در برابر اهل شورای شش نفری بعد از وفات عمر بود که حق خود را به اهل شورا یادآور شد؛ ولی آنان آگاهانه مخالفت کردند و همچنین دلایلی که پس از قتل عثمان و پس از قضیه حکمین در صفین آورد، همه در برابر کسانی بود که بسیاری از آنها می‌دانستند و بر اثر هوای نفس مخالفت می‌کردند. این سخن مولا درباره آن‌ها کاملاً صدق می‌کند که علم و آگاهی، عذر بهانه‌جویان را قطع می‌سازد و آنان پاسخی در پیشگاه خداوند در روز قیامت نخواهند داشت.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۲.

۲. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۳۷۳ (با تلخیص).



كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْإِنظَارَ، وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ.

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که زمانش پایان گرفته، خواهان مهلت است و آن کس که مهلت دارد  
(در انجام کارهای نیک و ترک گناه) کوتاهی می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر، مرحوم آمدی در غررالحکم این کلام حکیمانه را با تفاوت‌هایی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴). ولی در نسخه غررالحکم که نزد ماست تفاوتی میان آنها نیست. (غررالحکم، ح ۵۷۷۰ و ح ۱۱۰۸۸) و همان‌گونه که در بیان مصادر حکمت پیشین گفتیم در کتاب شریف تحف العقول هر دو جمله توأم با یکدیگر در کلمات امام حسن مجتبی علیه السلام آمده که قاعدتاً از پدر گرامی‌اش امیرمؤمنان علیه السلام آموخته است. (تحف العقول، ص ۲۳۶).

## شرح و تفسیر

### از دست دادن فرصت‌ها

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، از یک واقعیت که دامان غالب مردم را می‌گیرد - هرچند گروهی از نیکان و پاکان از آن مستثنا هستند - خبر می‌دهد و مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی که مهلت آن‌ها سرآمده است: یا پیر و ناتوان‌اند، یا بیمار و در آستانهٔ مرگ و یا مستحق مجازات‌اند. این‌ها از خداوند متعال و یا از خلق خدا تقاضای مهلت می‌کنند تا خطاهای خود را جبران نمایند در حالی که زمانی طولانی فرصت در اختیار داشته و کاری نکرده‌اند.

امام علیه السلام دربارهٔ این‌ها می‌فرماید: «آن کس که زمانش پایان گرفته، خواهان مهلت است»؛ (كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْإِنِّظَارَ، وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّشْوِيفِ).

این‌ها همان‌ها هستند که قرآن مجید دربارهٔ آن‌ها می‌گوید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»؛ «(آن‌ها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آن‌ها فرارسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا بازگردانید شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم».<sup>۱</sup>

گروه دوم کسانی هستند که برای هرگونه اعمال نیک یا جبران گناهان گذشته فرصت دارند؛ جوان‌اند، سالم‌اند، در محیطی آرام و امن و امان زندگی می‌کنند؛

۱. مؤمنون، آیهٔ ۹۹ و ۱۰۰.

ولی با این حال از فرصت خود استفاده نکرده، پیوسته امروز و فردا می‌کنند. امام علیه السلام دربارهٔ چنین کسانی می‌فرماید: «آن کس که مهلت دارد تعلل می‌ورزد و کوتاهی می‌کند»، (وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ).

این‌ها همان کسانی هستند که امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه، گویا از زبان آنان سخن می‌راند و عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ وَ الْأُمَالِ عُمْرِي؛ من بر اثر تعلل و تسويف و آرزوهای دور و دراز، عمرم را بر باد دادم».

این یک واقعیت است که آمال و آرزوهای دور و دراز و جاذبه‌های شهوات به انسان اجازه نمی‌دهد از فرصتی که در دست دارد بهره‌گیرد و خطاها و گناهان گذشته را جبران کند و با اعمال صالح آثار شوم آن‌ها را بزدايد.

جوانان نباید بپندارند که همیشه مر به سراغ پیران می‌رود و آنان در امانند. همچنین افراد سالم نباید تصور کنند که مردن مخصوص بیماران است. و آن‌ها که ایمن هستند نباید چنین بپندارند که همیشه در امن و امان خواهند بود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «تَأْخِيرُ التَّوْبَةِ اغْتِرَارٌ وَ طَوْلُ التَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ؛ تأخیر انداختن توبه نوعی غرور و فریفتگی، و امروز و فردا کردن مایهٔ حیرت و سرگردانی است».<sup>۱</sup>

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، آن‌جا که به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ أَيَّاكَ وَ التَّسْوِيفَ بِأَمَلِكَ فَإِنَّكَ بِيَوْمِكَ وَ لَسْتَ بِمَا بَعْدَهُ فَإِنْ يَكُنْ غَدًا لَكَ فَكُنْ فِي الْغَدِ كَمَا كُنْتَ فِي الْيَوْمِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ غَدًا لَكَ لَمْ تَنْدَمْ عَلَى مَا فَرَّطْتَ فِي الْيَوْمِ؛ ای ابوذر! از امروز و فردا کردن به سبب آرزوها بپرهیز. تو مسئول کار امروز هستی نه کار فردا. اگر فردایی در کار بود فردا نیز چنان باش که امروز بودی و اگر فردایی در کار نباشد از کوتاهی‌های امروزت پشیمان نخواهی شد (زیرا کوتاهی نکرده‌ای)».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۰، ح ۳۶.

۲. همان، ج ۷۴، ص ۷۵، ح ۳.



مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ «طُوبَى لَهُ» إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سُوءٍ.

امام عليه السلام فرمود:

هرگز مردم درباره چیزی نگفتند: «خوشا به حال آن»؛ جز این که روزگار روز بدی را برای او پنهان (و فراهم) کرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز را گروه زیادی از عالمان شیعه و اهل سنت، چه آن ها که پیش از سید رضی می زیستند یا پس از او در کتاب های خود گاهی با تفاوت هایی آورده اند؛ از جمله شعبی (از تابعین متوفای ۱۰۴) و آمدی در غرر الحکم و زمخشری در ربیع الابرار و وطواط در العرر والعُرر و ابشیهی در المستطرف. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴).

اضافه بر این خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد آن را با کمی تفاوت از ابن عباس نقل کرده و قاعدتاً ابن عباس این سخن را از استادش امیرمؤمنان علی عليه السلام فرا گرفته است. (تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۵۸).

## شرح و تفسیر

### همه چیز دنیا در حال دگرگونی است

امام علی علیه السلام می فرماید: «هیچ گاه مردم درباره چیزی نگفتند: «خوشا به حال آن» مگر این که روزگار روز بدی را برای آن پنهان و فراهم ساخت»؛ (مَا قَالَ النَّاسُ لَشَيْءٍ «طُوبَى لَهُ» إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الْدَّهْرُ يَوْمَ سُوءٍ).

معادل «طوبی له» در فارسی «خوشا به حال او» است، «طوبی» مؤنث «أطیب» به معنای بهتر و پاکیزه تر است.

برای این جمله کوتاه و پرمعنا دو تفسیر وجود دارد:

نخست این که چون مردم چیزی را بستایند، حسودان، حسادتشان تحریک می شود و برای زوال آن کوشش می کنند. به همین دلیل جمعی معتقدند که باید نعمت های چشمگیر را از نظر حسودان مخفی داشت تا در مقام دشمنی با آن بر نیایند. درست است که باید انسان به مقتضای «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»<sup>۱</sup> نعمت های الهی را آشکار سازد؛ ولی در برابر حسودان، استثنایی وجود دارد. به همین دلیل حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندش یوسف علیه السلام سفارش کرد که خواب خود را که نشانه اوج عظمت او در آینده است از برادران حسود پنهان کند.

تفسیر دیگر این که همه چیز دنیا در حال دگرگونی و زوال است؛ امروز ممکن

است همه از شخص معینی تعریف و تمجید کنند و نعمت‌های الهی را برای او کامل بدانند و بگویند: خوشا به حال او که مشمول چنین نعمت‌هایی است؛ اما چیزی نگذرد که دگرگونی‌های طبیعت دنیا، دامن او را بگیرد، ثروت از میان برود، قدرت رو به افول گذارد و جوانی و سلامت به پیری و بیماری منتهی شود و این جاست که ستایش کنندگان سابق انگشت حیرت به دندان می‌گزند.

نمونه این مطلب همان است که در داستان قارون، اواخر سوره قصص در قرآن مجید آمده است. قرآن می‌گوید: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ «(روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آن‌ها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره‌عظیمی دارد!»<sup>۱</sup>

اما هنگامی که عذاب الهی آن مغرور خودخواه خودبترین را فراگرفت و قصرهایش در درون خاک مدفون شدند، آن‌ها که دیروز آرزوی زندگی او را می‌کردند به کلی دگرگون شدند و به فرموده قرآن «وَأَصْبَحَ الَّذِينَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ أَنَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»؛ «و آن‌ها که دیروز آرزو می‌کردند به جای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: «وای بر ما! گویا خدا روزی را بر هرکس از بندگان بخواند گسترش می‌دهد یا تنگ می‌گیرد! اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می‌برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند!»<sup>۲</sup>

۱. قصص، آیه ۷۹.

۲. قصص، آیه ۸۲.

احتمال سومی نیز در تفسیر این جمله داده شده است که ما آن را چندان مناسب نمی‌دانیم و آن این‌که هرگاه مردم شخص یا چیزی را بستایند ممکن است، افراد شورچشم آن شخص یا آن چیز را چشم بزنند و سبب زوالش شوند، از این رو علامه مجلسی رحمته الله علیه در جلد ۶۰ بحارالانوار در تفسیر این جمله امام علیه السلام می‌گوید: «گاه به ذهن انسان چنین خطور می‌کند که ممکن است در این معنا اشاره‌ای به تأثیر چشم باشد، هرچند از بعضی از آیات و اخبار دور است».<sup>۱</sup>

در اشعار منسوب به علی علیه السلام نیز معنای مورد بحث آمده است آن‌جا که می‌فرماید:

أَحْسَنْتَ ظَنَّنَكَ بِالْأَيَّامِ إِذْ حَسَنْتَ      وَلَمْ تَخَفْ سُوءَ مَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ  
وَسَأَلَمْتُكَ اللَّيَالِي فَاعْتَرَزْتَ بِهَا      وَعِنْدَ صَفْوِ اللَّيَالِي يَخْذُ الْكَدْرُ

هنگامی که دنیا به تو رو کرد به روزگار خوش‌بین شدی - و از عواقب سوء مقدرات نترسیدی.

شب‌ها را با سلامت گذراندی و مغرور شدی - در حالی که در شب‌های صاف و آرام ناگهان کدورت‌ها و ناراحتی‌ها حادث می‌شود.<sup>۲</sup>

مرحوم محدث قمی داستان عبرت‌انگیزی در کتاب الکنی و الالقاب از شعبی در این زمینه نقل می‌کند، می‌گوید: من نزد «عبدالملک بن مروان» در قصر کوفه بودم در زمانی که سر «مصعب بن زبیر» را برای او آوردند و پیش روی او گذاشتند. بدن من شروع کرد به لرزیدن. عبدالملک گفت: چرا چنین شدی؟ گفتم: به خدا پناه می‌برم، من در همین قصر و در همین جا با «عبیدالله بن زیاد» بودم که دیدم سر حسین بن علی علیه السلام را در برابر او گذاشته بودند. پس از مدتی در همین جا نزد «مختار» بودم که دیدم سر عبیدالله بن زیاد را پیش روی او گذاشتند.

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۷.

۲. دیوان منسوب به امام علیه السلام، ص ۱۹۹.



سپس در همین جا با مصعب بن زبیر بودم که دیدم سر مختار را پیش روی او گذاشتند و اکنون سر مصعب بن زبیر در برابر توست (اشاره به این که فکر کن سرنوشت تو چه خواهد شد؟). عبدالملک از جا برخاست و دستور داد آن کاخ را که در آن بودیم ویران کنند (به گمان این که شوم است و همه این شومی ها از آن کاخ برمی خیزد).

سپس مرحوم محدث قمی می گوید: یکی از شعرای فارسی زبان این داستان را در ضمن شعر زیبایی آورده است:

نادر مردی ز عرب هوشمند	گفت به عبدالملک از روی پند
روی همین مسند و این تکیه گاه	زیر همین قبه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد	آه چه دیدم که دو چشم مباد
تازه سری چون سپر آسمان	طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر	بُرد بر مختار به روی سپر
بعد که مصعب سر و سردار شد	دست خوش او سر مختار شد
این سر مصعب به تقاضای کار	تا چه کند با تو دگر روزگار!

\*\*\*



وَسُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ،

طَرِيقُ مُظْلِمٍ فَلَا تَسْلُكُوهُ، وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ، وَسِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ.

از امام علیه السلام درباره (قضا و) قدر سؤال کردند،

امام علیه السلام فرمود:

راه تاریکی است در آن گام ننهید، دریای ژرفی است در آن وارد نشوید و از پنهان الهی است، برای دستیابی به آن خود را به زحمت نیفکنید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در بیان اسناد این کلام حکمت‌آمیز می‌گوید: پیش از سید رضی جماعتی از بزرگان از جمله مرحوم صدوق در کتاب توحید آن را آورده‌اند و در کتاب فقه الرضا علیه السلام نیز نقل شده است. سپس می‌گوید: مرحوم مجلسی آن را از پدرش و او هم از قاضی ابی حسین نقل می‌کند که نسخه‌ای از کتاب فقه الرضا علیه السلام را دیده که اطراف آن اجازات جماعتی از فضلا بوده و از مجموع آن قرائن استفاده کرده که این کتاب واقعاً تألیف امام رضا علیه السلام و به خط اوست. بعد از سید رضی نیز بعضی مانند سبط بن جوزی در تذکرة الخواص آن را از ابن عباس نقل کرده‌اند. مرحوم خطیب در آغاز این سخن می‌گوید: این کلام تابع کلام ۱۰۸ است (که

## شرح و تفسیر

### راه پر پیچ و خم و ظلمانی

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه در پاسخ کسی که درباره یکی از مسائل مهم عقیدتی یعنی مسئله قضا و قدر از آن حضرت سؤال کرد، می فرماید: «این راه تاریکی است در آن گام ننهید و دریای ژرفی است در آن وارد نشوید و راز پنهان الهی است، برای گشودن آن خود را به زحمت نیفکنید»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ فَقَالَ عليه السلام: طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ، وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ، وَسِرٌّ أَلَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ).

مسئله قضا و قدر و جبر و تفویض از بزرگترین و پیچیدهترین مسائلی است که از هزاران سال پیش مورد توجه انسانها بوده و دانشمندان و فلاسفه و متکلمان در این زمینه سخن بسیار گفته اند. گروهی به دلایل مختلف گرایش به سوی جبر و قضا و قدر جبری پیدا کرده اند. به گمان این که اعتقاد به اختیار انسان با توحید افعالی خداوند سازگار نیست و یا به تصور این که قانون علیت، اختیار را نفی می کند و یا به انگیزه های سیاسی و روانی، انسان را در کارهایش مجبور و مسلوب الاختیار دانسته اند.

این در حالی است که انکار اختیار، نه تنها انسان را تبدیل به ابزاری فاقد اراده و ارزش می کند بلکه تمام مسائل تربیتی را زیر سؤال می برد و دعوت انبیا و نزول

---

→ امام علیه السلام مطالبی در آن بیان فرموده سپس مردی برخاسته و از قدر سؤال کرده و امام علیه السلام چنین پاسخی گفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۵).

کتاب‌های آسمانی و تکلیف و آزمایش الهی و ثواب و عقاب و جنت و نار، همه بیهوده خواهد بود.

البته فلاسفه و عالمان باید از طرق استدلالی، مشکلات جبر را حل کنند که البته از نظر ما کاملاً حل شده است و شرح آن را ذیل حکمت ۷۸ آوردیم و از آن مشروح‌تر در تفسیر نمونه<sup>۱</sup> و کتاب انوارالاصول<sup>۲</sup> آمده است؛ ولی توده مردم برای این که به گمراهی نیفتند باید در این مسئله به همان استدلالات ساده قناعت کنند و به گفته شاعر:

این که گویی این کنم یا آن کنم  
خود دلیل اختیار است ای صنم  
دلیل اختیار را تصمیم‌گیری‌های مختلف، و آزادی اراده‌ای که با وجدان درک می‌کنند بدانند و به همین مقدار قانع باشند.

به همین دلیل امام علیه السلام در کلام حکیمانه مورد بحث، مخاطب و امثال او را که از افراد عادی بودند از پیمودن این راه منع کرده و آن را دریایی ژرف و خطرناک شمرده و از اسرار الهی معرفی فرموده که نباید خود را برای فهم آن به زحمت افکند.

قرآن مجید در آیات مختلف، برای فهم عموم، پرده از روی بخشی از مسئله اختیار برداشته، می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛ «ما راه را به انسان نشان دادیم می‌خواهد شکرگزار باشد یا کفران کننده».<sup>۳</sup>

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾؛ «ما اسباب هدایت را در اختیار انسان گذاشتیم. آن کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و آن کس که نمی‌خواهد ایمان بیاورد».<sup>۴</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیات ۳۸-۴۰ سوره نبأ.

۲. انوارالاصول، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳. انسان، آیه ۳.

۴. کهف، آیه ۲۹.

از آن جا که توجه به مسئله اختیار و آزادی اراده گاه انسان را به تفویض می‌کشاند و آدمی سیطره الهی را بر خود، انکار می‌کند و خویش را «فَعَالٌ مَا يَشَاءُ» می‌پندارد، در جای دیگری قرآن می‌گوید: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»؛ «شما اراده نمی‌کنید مگر این که خدا اراده کند». <sup>۱</sup> اشاره به این که شما آزادید اما در عین حال خداوند هر زمان می‌تواند این آزادی را از شما بگیرد.

چه زیباست کلمات اهل بیت علیهم السلام که ما را از هرگونه افراط و تفریط در این مسئله مهم و پیچیده باز داشتند و طبق فرموده امام صادق علیه السلام: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؛ نه جبر است و نه تفویض بلکه چیزی میان این دو است». <sup>۲</sup> امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ یکی از یاران خود که پرسید: آیا خداوند کارها را به بندگانش تفویض کرده است؟ فرمود: «اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ؛ خداوند تواناتر از آن است». عرض می‌کند: آیا آن‌ها را به انجام معاصی مجبور کرده است؟ امام علیه السلام می‌فرماید: «اللَّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ؛ خداوند عادل‌تر و حکیم‌تر از این است (که بندگانش را مجبور به معصیت کند و بعد آن‌ها را مجازات نماید)». <sup>۳</sup>

پیش از این مثال ساده‌ای برای مسئله «امر بین امرین» ذکر کردیم که برای همه گروه‌ها قابل فهم است. گفتیم که قطار برقی را به دست راننده آن می‌سپارند تا مسیری را طی کند و شخصی که متصدی نیروگاه برق است برق در درون سیم‌ها می‌فرستد. راننده با استفاده از نیروی برق، قطار را با اختیار خود به حرکت درمی‌آورد و به آن سمت که مایل است پیش می‌برد ولی چنان نیست که این کار مطلقاً به او تفویض شده باشد، زیرا آن‌کس که تشکیلات مولد برق را در اختیار دارد، هر لحظه که بخواهد می‌تواند آن را قطع و قطار را در جای خود متوقف

۱. انسان، آیه ۳۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۶۰، ح ۱۳.

۳. همان، ص ۱۵۷، ح ۳.

کند، پس نه جبر است و نه واگذاری مطلق و چیزی میان این دو است که هم با توحید افعالی می‌سازد و هم با مسئله عدالت و حکمت خداوند.

این کلام حکیمانه به صورت دیگری در کتاب مصادر نهج البلاغه نقل شده است: «قال عليه السلام وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْقَدَرِ: طَرِيقُ مُظْلِمٍ فَلَا تَسْلُكُوهُ ثُمَّ سُئِلَ ثَانِيًا فَقَالَ: بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ ثُمَّ سُئِلَ ثَالِثًا فَقَالَ: سِرٌّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ؛ از امام عليه السلام درباره قضا و قدر سؤال کردند فرمود: راه تاریکی است در آن گام ننهید، دوباره پرسیدند، فرمود: دریای عمیقی است وارد آن نشوید. مرتبه سوم سؤال کردند، فرمود: این راه نهران الهی است برای گشودن آن به خود زحمت ندهید»<sup>۱</sup>.

جالب این‌که در کتاب فقه الرضا عليه السلام اضافه‌ای نیز دارد و آن این‌که برای چهارمین بار از امام عليه السلام پرسیدند که ما را از این مسئله آگاه ساز. امام عليه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ»؛ «آنچه خداوند از رحمت برای مردم می‌گشاید کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد و آنچه را که خداوند امساک می‌کند کسی نمی‌تواند بفرستد»<sup>۲</sup>. شخص سؤال کننده در این جا عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ما از تو درباره اختیار و آزادی اراده که به وسیله آن برمی‌خیزیم و می‌نشینیم پرسش کردیم. امام فرمود: آیا آزادی و اختیار را با خدا دارید یا بدون خدا؟ آن‌ها خاموش شدند و نتوانستند پاسخی بگویند. امام عليه السلام فرمود: اگر بگویید با خدا دارید (یعنی شریک خدا در این امر هستید) من شما را به قتل می‌رسانم (زیرا مشرک شده‌اید) و اگر بگویید بدون خداوند ما دارای آزادی اراده هستیم باز شما را به قتل می‌رسانم (زیرا نفی قدرت خدا و حاکمیت او را نفی کرده‌اید).

عرض کردند: پس چه بگوییم ای امیرمؤمنان (که در وادی کفر قدم

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۵.

۲. فاطر، آیه ۲.

نگذاریم)؟! فرمود: «تَمْلِكُونَهَا بِالَّذِي يَمْلِكُهَا دُونَكُمْ فَإِنْ أَمَدَّكُمْ بِهَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ عَطَائِهِ وَإِنْ سَلَبَهَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ بَلَائِهِ إِنَّمَا هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَكُمْ وَالْقَادِرُ لِمَا عَلَيْهِ أَقْدَرُكُمْ؛ شما صاحب اختیار و اراده می شوید به سبب این که خداوند این آزادی اراده را به شما بخشیده است. اگر آن را برای شما نگه دارد از عطای اوست و اگر سلب کند از بلای اوست. مالک حقیقی آنچه او به شما بخشیده تنها خداست و قادر حقیقی بر چیزی است که شما را بر آن قدرت داده است».

سپس امام علیه السلام به جمله شریفه «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» استدلال فرمود.

حاضران تفسیر این جمله را از امام علیه السلام خواستند. فرمود: «لَا حَوْلَ عَنْ مَعْصِيَتِهِ إِلَّا بِعِصْمَتِهِ وَلَا قُوَّةَ عَلَى طَاعَتِهِ إِلَّا بِعَوْنِهِ؛ هیچ مانعی در راه معصیت او نیست مگر تقوایی که خدا در اختیار انسان گذارد و هیچ قوتی بر طاعت او نیست مگر به کمک قدرتی که او به انسان بخشیده است».<sup>۱</sup>

مثالی که ما آوردیم دقیقاً منطبق است بر آنچه امام علیه السلام در این حدیث نورانی فرموده است.

آخرین نکته ای که لازم می دانیم به آن اشاره کنیم این است که واژه «قَدَر» به معنای اندازه گیری است؛ ولی در این گونه موارد به معنای تقدیرات الهی و مقدرات اوست که بعضی از ناآگاهان آن را به معنای جبر تفسیر کرده اند.

شرح بیشتر درباره تفسیر کلمه قضا و قدر در ذیل کلام حکمت آمیز ۷۸ گذشت.

\*\*\*



إِذَا أُرْذِلَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمُ.

امام علیه السلام فرمود:

هرگاه خداوند بنده‌ای را (به سبب گناهانش) پست بشمرد  
علم را از او دریغ می‌دارد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف، تنها می‌گوید: آمدی در غررالحکم آن را به عین عبارت مرحوم سید رضی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۶).

## شرح و تفسیر

گوهر علم را به ناهلان نمی‌دهند

حضرت علی علیه السلام در این گفتار حکیمانه به عظمت مقام علم و عالم اشاره کرده است، می‌فرماید: «هرگاه خداوند بنده‌ای را پست بشمرد علم را از او دریغ می‌دارد»؛ (إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ).  
«أَرَادَ» از ریشه «رَدَل» به معنای پست و «حَظَرَ» از ریشه «حَظَرَ» به معنای منع است.

بدیهی است که خداوند، هم حکیم است و هم عادل، و هرگز کاری برخلاف حکمت و عدالت نخواهد کرد، پست شمردن افراد به یقین بر اثر گناهان و معاصی آنهاست و مفهوم این سخن آن است که افرادی که بر اثر گناه از درگاه خداوند بیرون می‌شوند خداوند بزرگترین موهبت را که موهبت علم است از آنها منع می‌کند.

امام علیه السلام در این کلام شریف می‌خواهد درس مهم اخلاقی به همگان بدهد که اگر علاقه‌ای به علم و دانش و محضر علما و دانشمندان نداشته‌اید بدانید که این بر اثر تاریکی قلب شما و گناهی است که مرتکب شده‌اید. علم، نور است و هیچ انسانی که دارای چشم سالم است از نور نمی‌گریزد، این خفاش صفتانند که از نور وحشت دارند و در تاریکی‌ها به حرکت درمی‌آیند.

در اهمیت علم، همین بس که طبق صریح آیات قرآن مجید، چیزی که سبب

فضیلت آدم علیه السلام بر فرشتگان شد و مسجود آن‌ها گردید علم و دانشی بود که خداوند به آدم علیه السلام به سبب استعدادش داد.

نیز در اهمیت علم همین بس که خداوند در قرآن مجید نام دانشمندان را پس از نام خود و فرشتگان آورده است: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ»<sup>۱</sup>.

نیز همین فخر برای دانشمندان کافی است که قرآن دربارهٔ وزیر سلیمان که توانست در یک چشم برهم زدن تخت ملکه سبا را از یمن به شام بیاورد می‌گوید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ...»؛ «کسی که علم و دانشی از کتاب آسمانی داشت...»<sup>۲</sup>.

همچنین با صراحت می‌گوید: عالمان هستند که به آنچه بر تو (ای پیامبر) نازل شده ایمان می‌آورند و آن را حق می‌دانند؛ «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ»<sup>۳</sup>.

سرانجام مقامات والا را ویژهٔ مؤمنان و عالمان معرفی می‌کند، می‌فرماید: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛ «خداوند کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و کسانی را که صاحب علمند درجات رفیعی می‌بخشد»<sup>۴</sup>. آیات و روایات دربارهٔ اهمیت و مقام عالم و دانشمند بیش از آن است که در این بحث کوتاه بگنجد، شرح آن نیاز به کتاب‌های فراوان دارد. بدیهی است که خداوند این موهبت عظمی را از افراد رذل و پست که بر اثر اعمال زشتشان به پستی گراییده‌اند دریغ خواهد داشت.

۱. آل عمران، آیه ۱۸.

۲. نمل، آیه ۴۰.

۳. سبا، آیه ۶.

۴. مجادله، آیه ۱۱.

این سخن را با حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام پایان می‌دهیم: علامه مجلسی رحمته الله از آن حضرت نقل می‌کند که مردی از فقهای شیعه خدمت امام علیه السلام رسید. این مرد پیش از این با بعضی از ناصبین (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) سخن گفته و آن‌ها را محکوم کرده بود؛ محکومیتی که به رسوایی‌شان انجامید. این مرد بر امام هادی علیه السلام وارد شد. در صدر مجلس مکان ویژه‌ای بود که امام علیه السلام خارج از آن نشسته بود و در حضورش گروهی از علویین و بنی‌هاشم بودند. امام علیه السلام آن مرد عالم را به بالای مجلس برد تا آن‌جا که در مکان ویژه نشاند و در برابر او نشست. این کار بر اشراف علویین و بنی‌هاشم که در مجلس بودند گران آمد. علویین، امام علیه السلام را بالاتر از آن می‌دانستند که او را عتاب کنند؛ ولی پیرمردی که در میان هاشمیین (منظور از هاشمی، عباسی است) بود، عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا این درست است که یک مرد عامی را بر سادات بنی‌هاشم اعم از فرزندان ابوطالب و عباس مقدم می‌داری؟ امام علیه السلام فرمود: بپرهیزید از این که مشمول این آیه باشید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ»؛ «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آن‌ها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی‌گردان می‌شوند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟»<sup>۱</sup>.

سپس فرمود: آیا راضی هستید که قرآن مجید در میان ما حکم باشد؟ عرض کردند: آری. فرمود: آیا خدا نمی‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازه‌واردها جا دهید)»، وسعت

بخشید! خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می‌بخشد؛ و هنگامی که گفته شود: «برخیزید»، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد»<sup>۱</sup>؟

بنابراین خدا مؤمن عالم را بر مؤمن غیر عالم برتری بخشیده است. همان‌گونه که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است.

سپس آیات زیادی از قرآن مجید را درباره برتری عالمان بر غیر عالمان تلاوت فرمود و آن مرد عباسی محکوم شد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. مجادله، آیه ۱۱.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳.



كَانَ لِي فِيمَا مَضَىٰ أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغْرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ  
وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ وَكَانَ  
أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَكَانَ ضَعِيفاً  
مُسْتَضْعِفاً فَإِنْ جَاءَ الْجَدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصَلُّ وَإِدٍ لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَ  
قَاضِياً وَكَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَىٰ مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّىٰ يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ  
وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ  
وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَىٰ الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَىٰ السُّكُوتِ وَكَانَ عَلَىٰ مَا يَسْمَعُ  
أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَىٰ أَنْ يَتَكَلَّمَ وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَىٰ  
فَيُخَالِفُهُ فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزَّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنَّ لَمْ  
تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ.

امام علیه السلام فرمود:

در گذشته برادری الهی و دینی داشتم (که وصفش چنین بود): آنچه او را در نظرم  
بزرگ جلوه می داد کوچکی دنیا در نظر او بود. او از تحت حکومت شکم خارج بود،  
از این رو آنچه نمی یافت اشتهايش را نداشت (و به دنبال آن نمی رفت) و آنچه را که  
می یافت زیاد مصرف نمی کرد. بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و (در عین حال)

اگر سخنی می‌گفت بر گویندگان چیره می‌شد و عطش سؤال‌کنندگان را فرو می‌نشاند. (به دلیل نهایت تواضع، بر حسب ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می‌شمردند؛ ولی هرگاه کار مهم و جدی به میان می‌آمد همچون شیر بیشه می‌خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت درمی‌آمد. پیش از حضور در مجلس داوری، دلیلی اقامه نمی‌کرد. هیچ‌کس را برای کاری که انجام داده، در آن جا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی‌کرد تا عذر او را بشنود. او هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی‌کرد. همواره سخنی می‌گفت که خود انجام می‌داد و چیزی را که انجام نمی‌داد نمی‌گفت. اگر در سخن گفتن مغلوب می‌شد هرگز در سکوت، کسی بر او غلبه نمی‌یافت. او به شنیدن حریص تر بود تا گفتن. او چنان بود که هرگاه دو کار برایش پیش می‌آمد اندیشه می‌کرد که کدام به هوا و هوس نزدیک‌تر است، با آن مخالفت می‌ورزید (و آن را که خلاف هوای نفس بود مقدم می‌شمرد، اگر می‌خواهید راه سعادت و نجات را پیدا کنید) بر شما باد که این صفات را تحصیل کنید، پیوسته با آن باشید و از یکدیگر در داشتن آن‌ها سبقت بگیرید و اگر نمی‌توانید همه آن‌ها را انجام دهید (به مقدار توان انجام دهید) بدانید که انجام دادن مقدار کم بهتر از ترک بسیار است.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه در کتاب‌های فراوانی قبل و بعد از سید رضی علیه السلام آمده است؛ ولی جمعی آن را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده‌اند و جمع دیگری از حسن بن علی علیه السلام. مرحوم کلینی در اصول کافی آن را امام حسن علیه السلام نقل می‌کند (به صورتی مبسوط‌تر) همچنین ابن شعبه حرانی در تحف العقول و نیز ابن قتیبه در عیون الاخبار و همه این‌ها پیش از مرحوم سید رضی می‌زیستند. نیز خطیب بغدادی پیش از آن‌ها در کتاب تاریخ بغداد از امام حسن علیه السلام نقل کرده است. و زمخشری در ربیع الابرار آن را از امیرمؤمنان علیه السلام آورده است و از کلام ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه چنین برمی‌آید که نسبت این سخن به امیرمؤمنان علیه السلام مشهور و معروف بوده است. (در غررالحکم نیز از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است). (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۷).



## شرح و تفسیر

### برادری با تمام صفات انسانی

در این گفتار نورانی امام علیه السلام، سخن از برادری است که دارای یازده صفت برجسته از فضایل مهم انسانی است؛ فضائلی که در قرآن مجید و روایات اسلامی، با اهمیت فراوان ذکر شده است. درباره این که آیا این برادر دینی یک شخص معین حقیقی بوده و یا از قبیل تمثیل است سخنان مختلفی گفته شده است. گروهی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که کلام امام علیه السلام اشاره به شخص خاصی است؛ اما در این که این شخص چه کسی بوده اختلاف نظر دارند. بعضی او را ابوذر غفاری و برخی عثمان بن مظعون، عده‌ای مقداد و گروهی حتی رسول خدا پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ذکر کرده‌اند.

جمعی دیگر معتقدند که این شخص از قبیل تمثیل است. امام علیه السلام برای این که الگو و اسوه‌ای جهت شناخت انسان‌های بافضیلت و والامقام ارائه دهد، شخصی

---

→ این کلام خواه از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده باشد یا از امام مجتبی علیه السلام از یک سرچشمه زلال نشأت گرفته و قاعدتاً امام مجتبی آن را از پدرش امیرمؤمنان علیه السلام شنیده است. شاهد این سخن کلامی است که مرحوم طبرسی نویسنده کتاب مشکاة الانوار آورده است او می‌گوید: این سخنی است از امیرمؤمنان که امام حسن علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش آن را بیان فرمود. (مشکاة الانوار، ص ۴۲۱).

از آنچه در بالا آمد روشن می‌شود که سخن مرحوم شوستری در شرح نهج البلاغه خود (ج ۱۲، ص ۴۶۷) که می‌گوید: تمام علمای شیعه و اهل سنت متفقند که این کلام از امام حسن مجتبی علیه السلام است، سخن صحیحی به نظر نمی‌رسد و این گفتار از مرد محققى مانند ایشان که احاطه وسیعی به کلمات داشته غیر منتظره است.

را فرض کرده که واجد این صفات عالی است. و قرائنی در کار است که نظر دوم را تأیید می‌کند که بعداً به آن اشاره می‌کنیم.

ولی هرکدام از این دو نظر که واقعیت داشته باشد، در اهمیت گفتار حکیمانه مزبور تفاوتی ایجاد نمی‌کند و انسانی بافضیلت و واقعی در این کلام ترسیم شده است تا طالبان فضیلت و پویندگان راه قرب پروردگار از او سرمشق بگیرند.

نخست می‌فرماید: «در گذشته برادری الهی و دینی داشتم (که وصفش چنین بود)»؛ (كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ).

آن‌گاه امام علیه السلام یازده صفت بسیار ممتاز برای این برادر دینی الهی بیان می‌کند: نخست می‌فرماید: «آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می‌داد کوچکی دنیا در نظر او بود»؛ (وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغُرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ).

این مسئله‌ای مهم است که دنیا در نظر انسان کوچک باشد و خداوند، بزرگ. این کوچکی سبب می‌شود که برای رسیدن به مال و مقام و ثروت و شهوت به سراغ گناه نرود و برای رسیدن به آن زیاد دست و پا نزنند. حرص و طمع و حسادت و صفاتی از این قبیل را که زاییده حب دنیا است از خود دور سازد.

امام علیه السلام در خطبه «همام» درباره صفات پرهیزکاران نیز به همین معنا با عبارت زیبای دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ خداوند، با عظمت در نظر آن‌ها جلوه کرده از این رو ماسوی الله در نظر آن‌ها کوچک است».

در حکمت ۱۲۹ باز همین معنا به تعبیر دیگری آمده است، می‌فرماید: «عَظُمَ الْخَالِقُ عِنْدَكَ يُصَغَّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ؛ بزرگی خالق نزد تو، مخلوق را در چشمت کوچک می‌کند». تا انسان به این مقام نرسد پیوسته دین و ایمان او در خطر است.

در تعبیر دیگری از امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم که از آن حضرت پرسیدند:

والامقام ترین انسان ها کیست؟ (مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ خَطْرًا) فرمود: «کسی که دنیا را برای خود بزرگ نشمرد»؛ (مَنْ لَمْ يَرِ لِلدُّنْيَا خَطْرًا لِنَفْسِهِ).<sup>۱</sup>

در دومین وصف می فرماید: «او از تحت حکومت شکم خارج بود از این رو آنچه نمی یافت اشتهايش را نداشت (و به دنبال آن نمی رفت) و آنچه را که می یافت زیاد مصرف نمی کرد»؛ (وَكَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْتَبُ إِذَا وَجَدَ).

در حدیثی که در کتاب شریف کافی از رسول خدا ﷺ نقل شده می خوانیم: «أَكْثَرُ مَا تَلِيحُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجُوفَانَ: الْبُطْنُ وَالْفَرْجُ؛ بیشترین چیزی که امت من به وسیله آن وارد آتش دوزخ می شوند دو چیز میان تهی است: شکم و فرج».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت و در همان کتاب آمده است: «ثَلَاثُ أَحَافُهُنَّ عَلَيَّ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي: الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَمَضَلَاتُ الْفِتَنِ وَشَهْوَةُ الْبُطْنِ وَالْفَرْجِ؛ سه چیز است که بعد از خودم بر امتم از آن بیمناکم: گمراهی بعد از معرفت و آزمایش های گمراه کننده، و شهوت شکم و شهوت جنسی».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری نیز در همان باب از امام باقر عليه السلام آمده است که فرمود: «هیچ عبادتی برتر از خویشتن داری در مورد شکم و شهوت جنسی نیست»؛ (مَا مِنْ عِبَادَةٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ).<sup>۴</sup>

در سومین وصف می فرماید: «بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و (در عین حال) اگر سخنی می گفت بر گویندگان چیره می شد و عطش سؤال کنندگان را فرو می نشانند»؛ (وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ).

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۸، ح ۱۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۵.

۳. همان، ح ۶.

۴. همان، ص ۸۰، ح ۷.

«بَدَّ» به معنای غلبه و پیشی گرفتن است و «نَقَعَ» به معنای سیراب کردن و «غلیل» به معنای تشنگی.

اشاره به این که هرگاه سخن می‌گفت گزیده و حساب شده می‌گفت به گونه‌ای که از همه پیشی می‌گرفت و مستمعین را بهره‌مند می‌ساخت و عطش آن‌ها را فرو می‌نشانند. آن‌گاه در چهارمین وصف می‌فرماید: «(به دلیل نهایت تواضع، بر حسب ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می‌شمردند ولی هرگاه کار مهم و جدی به میان می‌آمد همچون شیربیشه می‌خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت درمی‌آمد؛» (وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصَلُّ وَادٍ).

آری، آن‌ها اظهار قدرت و توانایی نمی‌کنند و متکبر و خودبزر بین نیستند ولی مرد عملند؛ به هنگام بروز مشکلات یا در میدان جهاد در مقابل دشمن، توانایی خویش را آشکار می‌سازند و دشمن را درهم می‌کوبند. سپس در پنجمین وصف می‌فرماید: «پیش از حضور در مجلس داوری، دلیلی اقامه نمی‌کرد»؛ (لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا).

«یُدْلِي» از ریشه «ادلاء» در اصل به معنای فرستادن دلو به درون چاه برای کشیدن آب است و گاه به معنای رشوه دادن نیز استعمال شده و به اقامه دلیل در نزد قاضی یا جز او نیز «ادلاء» گفته می‌شود.

اشاره به این که اگر حقی را می‌خواست از دیگری بگیرد، جار و جنجال به راه نمی‌انداخت و زمین و آسمان را از فریاد خود پر نمی‌ساخت فقط بعد از حضور در محضر قاضی، دلیل خود را ارائه می‌کرد.

به تعبیر دیگر، او پیوسته تابع قانون شرع بود و چیزی ماورای قانون خدا از کسی نمی‌طلبید.

اضافه بر این، این کار باعث آبرومندی اوست زیرا چه بسا قبل از رفتن به محکمه قاضی جار و جنجال زیادی راه بیندازد که حق من پایمال شده؛ ولی

هنگامی که قاضی به قضاوت می‌نشیند حکم به بی‌حقی او کند و این باعث سرافکنده‌گی اوست.

آن‌گاه امام علیه السلام در ششمین وصف این برادر الهی می‌فرماید: «هیچ‌کس را برای کاری که انجام داده، در آن‌جا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی‌کرد تا عذر او را بشنود»؛ (وَكَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَيَّ مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ).

به یقین شتاب کردن در ملامت افراد کار عاقلانه‌ای نیست. چه بسا برای کار خلافی که انجام داده‌اند عذری داشته باشند که اگر انسان آن عذر را بشنود آن‌ها را معذور دارد و از ملامتی که قبلاً کرده پشیمان شود و ناچار از عذرخواهی می‌گردد، بنابراین چرا عجله کند و پیش از شنیدن عذر طرف، زبان به ملامت و سرزنش او بگشاید؟

به خصوص اگر این‌گونه مسائل در مورد افراد عالم و عاقل و فهمیده باشد که احتیاط کردن بسیار سزاوارتر است.

قرآن مجید در داستان حضرت خضر و موسی علیه السلام در سوره کهف، صحنه‌هایی از این مطلب را نشان داده که موسی علیه السلام در قضاوت عجله می‌کرد و خضر علیه السلام را به سبب کارش سرزنش می‌نمود اما هنگامی که عذر او را شنید دانست که آنچه انجام داده، حق و به فرمان خدا بوده است.

آن‌گاه در هفتمین وصف می‌فرماید: «او هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی‌کرد»؛ (وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بُرُئِهِ).

روشن است، اگر انسان هنگام ابتلا به درد شکایت کند، چنانچه برای دوستان باشد سبب آزرده‌گی خاطر آن‌ها می‌شود و اگر برای دشمنان باشد سبب شادی و شماتت آن‌ها می‌گردد؛ اما اگر به هنگام بهبودی باشد توأم با نوعی شکرگزاری است و به بیان دیگر، حکایت است نه شکایت.

کلینی علیه السلام در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند: «مَنْ اشْتَكَى لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَأَدَّى إِلَى اللَّهِ شُكْرَهَا كَانَتْ كَعِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً، قَالَ أَبِي: فَقُلْتُ لَهُ: مَا قَبُولُهَا؛ هر کسی شبی بیمار شود و آن‌گونه که شایسته است بیماری را قبول و تحمل کند و شکر آن را به پیشگاه خداوند به جا آورد، مانند عبادت شصت سال است. راوی می‌گوید: پرسیدم: قبول آن به‌طور شایسته یعنی چه؟ امام علیه السلام فرمود: «يَصْبِرُ عَلَيْهَا وَلَا يُخْبِرُ بِمَا كَانَ فِيهَا فَإِذَا أَصْبَحَ حَمَدَ اللَّهَ عَلَى مَا كَانَ؛ بر آن صبر می‌کند و از آن به کسی خبر نمی‌دهد؛ ولی هنگامی که صبح شد (و عافیت یافت) خدا را بر آنچه واقع شده است شکر می‌گوید»<sup>۱</sup>.

در همین باب، روایات فراوان دیگری در این زمینه وارد شده است. البته روشن است که حکایت کردن از بیماری برای طیب و امثال آن ارتباطی به شکایت ندارد.

شاهد این سخن حدیثی است که کلینی علیه السلام در باب بعد، تحت عنوان «حد الشکایة» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از آن حضرت درباره شکایت مریض سؤال کردند، فرمود: اگر کسی بگوید دیشب بیمار بودم و بر اثر بیماری خوابم نبرد این (حکایت است و) شکایت نیست. شکایت این است که بگوید به چیزی مبتلا شدم که احدی به آن مبتلا نشده بود.<sup>۲</sup>

سپس در هشتمین وصف می‌فرماید: «همواره سخنی می‌گفت که خود انجام می‌داد و چیزی را که انجام نمی‌داد نمی‌گفت»؛ (وَ كَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ).

این جمله شبیه چیزی است که از امام علیه السلام در جای دیگر نقل شده و فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ

۱. کافی، ج ۳، ص ۱۱۶، ح ۵.

۲. همان، ص ۱۱۷، ح ۱.

مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَاتَّاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم! به خدا سوگند! من شما را دعوت به اطاعتی (درباره اوامر الهی) نمی‌کنم جز این که خودم پیش از شما آن را انجام می‌دهم و شما را از معصیتی نهی نمی‌کنم جز این که خودم قبلاً آن را ترک می‌گویم.<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز شاهد این مدعاست آن جا که به زبان سرزنش و توبیخ می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْنًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! این کار مایه خشم عظیم خداوند است که سخنی بگویید و عمل نکنید».<sup>۲</sup>

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این جمله امام علیه السلام کرده‌اند و می‌گویند: منظور این است که همواره قولی می‌دهد که به آن قول عمل می‌کند نه این که به مردم قول دهد و بعداً عمل نکند؛ ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در نهمین وصف می‌فرماید: «اگر در سخن گفتن مغلوب می‌شد هرگز در سکوت کسی بر او غلبه نمی‌یافت»؛ (وَكَانَ إِذَا غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ).

اشاره به این که او کمتر سخن می‌گفت و بیشتر سکوت می‌کرد به گونه‌ای که دیگران در سخن گفتن بر او پیشی می‌گرفتند؛ ولی هیچ‌کس در سکوت بر او پیشی نمی‌گرفت و این در واقع نکوهش و مذمتی است از پرگویی، و مدح و ستایشی است درباره سکوت، زیرا می‌دانیم که سخن گفتن خطرات زیادی دارد؛ بسیاری از گناهان کبیره با سخن انجام می‌شود و پرهیز از آنان به وسیله سکوت حاصل می‌گردد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

۲. صف، آیات ۲ و ۳.

سالکان طریق الی الله یکی از مهم ترین مواد برنامه خود را صمت و سکوت می دانند و هرگز حضور قلب و نیروهای خود را با سخن گفتن بسیار به هدر نمی دهند و در حال سکوت می توانند بیشتر درباره عظمت خدا بیندیشند و به اصلاح خویش بپردازند. به همین دلیل افرادی که سکوت فراوان دارند، افرادی فکور و آگاه اند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «مِنْ عَلامَاتِ الْفِقْهِ الْجِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يُكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ از نشانه های فهم و شعور، بردباری و علم و سکوت است. به یقین سکوت، دری از درهای دانش است. سکوت، محبت مردم را به انسان جلب می کند و راهنما به سوی هر خیر است.<sup>۱</sup>

از روایاتی که کلینی رحمه الله در باب پیش گفته (الصَّمْتُ وَحِفْظُ اللِّسَانِ) نقل کرده معلوم می شود که در عصر ائمه علیهم السلام بعضی از اصحاب، زبان خود را در مدح آن حضرات و اسرار اهل بیت علیهم السلام باز می گذاشتند و سبب مشکلاتی برای شیعیان می شدند. در آن زمان، ائمه هدی علیهم السلام پیروان خود را به سکوت مضاعف دعوت می کردند، از این رو در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود به نام «سالم» فرمود: «يَا سَالِمُ احْفَظْ لِسَانَكَ تَسْلَمَ وَلَا تَحْمِلِ النَّاسَ عَلَيَّ رِقَابِنَا؛ ای سالم! زبانت را حفظ کن تا سالم بمانی و مردم را بر گردن ما سوار نکن.»<sup>۲</sup>

البته روشن است که سخنان سنجیده و حساب شده در باب تعلیم و تعلم، امر به معروف و نهی از منکر و امثال آن مستثناست. در ذیل کلام حکمت آمیز ۱۸۲ بحث فراوانی در این زمینه کردیم.

سپس در دهمین وصف او که در واقع تأییدی بر وصف گذشته است،

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۱.

۲. همان، ح ۳.



می فرماید: «او به شنیدن حریص تر بود تا گفتن»؛ (وَكَانَ عَلَيَّ مَا يَسْمَعُ أُخْرَصَ مِنْهُ عَلَيَّ أَنْ يَتَكَلَّمَ).

روشن است که بسیاری از علوم و دانش‌هایی که عاید انسان می‌شود از طریق شنوایی است. انسان تمام دروس را از استادش با شنیدن فرامی‌گیرد و حل مشکلات را از این طریق انجام می‌دهد. درست است که سخن گفتن اگر به صورت تعلیم به دیگران باشد آن هم دارای فضیلت بسیار است؛ ولی فراموش نکنیم که این سخن گفتن در صورتی مفید است که طرف، سکوت کند و سخنان را بشنود.

به خصوص اگر انسان در محضر عالمی حضور پیدا کند، هرچه سکوت و استماعش بیشتر باشد بهره‌ او بیشتر خواهد بود و به عکس اگر در محضر او پرحرفی کند از فواید مهمی محروم خواهد شد.

بعضی از شعرا در این جا نکته‌ای را بیان می‌کنند، می‌گویند: اگر خداوند دو گوش به انسان داده و یک زبان، معنایش این است که شنیدن تو باید دو برابر گفتن تو باشد.

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگو آن‌گاه در یازدهمین و آخرین وصف می‌فرماید: «او چنان بود که هرگاه دو کار برایش پیش می‌آمد اندیشه می‌کرد که کدام به هوا و هوس نزدیک‌تر است، با آن مخالفت می‌ورزید (و آن را که خلاف هوای نفس بود مقدم می‌شمرد)»؛ (وَكَانَ إِذَا بَدَّهَهُ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهُوَىٰ فَيُخَالِفُهُ<sup>۱</sup>).

بسیار می‌شود که انسان در زندگی خود بر سر دو راهی قرار می‌گیرد که کاری را انجام دهد یا نه و گاه به تردید می‌افتد که کدام یک از فعل و ترک یا کدام یک از

۱. در بعضی از نسخه‌ها به جای «يَنْظُرُ»، «نَظَرَ» و به جای «يُخَالِفُهُ»، «خَالَفَهُ» آمده که تفاوتی در معنا ایجاد نمی‌کند.

دو کار متضاد، به رضای خدا نزدیک تر است. امام علیه السلام در بیان این وصف برادر الهی معیاری بیان فرموده و آن این که بنگرد کدام طرف موافق هوای نفس است، آن را رها سازد و به سراغ طرفی برود که برخلاف هوای نفس اوست و این معیاری است برای شناخت حق از باطل در موارد شک و تردید و قرار گرفتن بر سر دوراهی های زندگی.

در پایان، امام علیه السلام در مقام نتیجه گیری کلی از مجموع این صفات برجسته انسانی که این برادر الهی واجد همه آنها بود می فرماید: «(اگر می خواهید راه سعادت و نجات را پیدا کنید) بر شما باد که این صفات را تحصیل کنید، پیوسته با آن باشید و از یکدیگر در داشتن آنها سبقت بگیرید و اگر نمی توانید همه آنها را انجام دهید (به مقدار توان انجام دهید و) بدانید که انجام مقدار کم بهتر از ترک بسیار است»؛ (فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَأَلْزَمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنَّ لَمْ تَسْتَطِيعُوا فَاعْلَمُوا أَنَّ اخذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ).

## نکته ها

### ۱. مجموعه ای از صفات برجسته انسانی

آنچه امام علیه السلام در این کلام نورانی آورده مجموعه ای است از صفات برجسته انسانی که هم جنبه های فکری را دربر می گیرد و هم مسائل اخلاقی و عملی را. تقریباً نیمی از این مجموعه، نفی رذائل است و نیمی از آن کسب فضایل. نخست امام علیه السلام از مسئله وسعت فکر و علو همت و جهان بینی صحیح سخن می گوید و سپس به مسائل مثبتی مانند تواضع و شجاعت و سکوت و تسلط بر نفس و نیز پرهیز از رذائلی همچون سلطان بطن و پرخوری و پیش داوری های بی مورد و گفتار بدون عمل و سرزنش عذرخواهان و ناله و شکایت از دردها اشاره می کند.

در بعضی جنبه مثبت و منفی هر دو با هم آمده است: در یک مورد، نخست از سکوت سخن می‌گوید و سپس از سخن گفتن نیکو و مفید و سازنده و در مورد دیگر نخست از تواضع و ضعف ظاهری دم می‌زند و آن‌گاه از شجاعت و دلاوری. در دیگری، از قول توأم با عمل به ضمیمه ترک قول بدون عمل. به یقین، این مجموعه می‌تواند سعادت دنیا و آخرت و فرد و اجتماع را تضمین کند و انسان را در طریق سیر و سلوک الی الله یاری دهد تا از نیکان و پاکان شود و در صف اولیاء الله قرار گیرد.

## ۲. این برادر که بود؟

همان‌گونه که در ابتدا گفتیم، شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر دارند که آیا این سخن اشاره به شخص معینی است که امام علیه السلام به عنوان یک برادر الهی از او یاد کرده است؟ این شخص کیست؟ به یقین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌تواند باشد، زیرا بعضی از صفاتی که در این بیان آمده در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست.

آیا این شخص ابوذر یا مالک اشتر و یا عثمان بن مظعون و یا دیگری است؟ آن نیز محل گفت‌وگوست. یا این که اساساً این سخن به عنوان تمثیل ذکر شده است؟ شاید نخستین کسی از شارحان نهج البلاغه که این احتمال را مطرح کرده و آن را به گروهی نسبت داده است ابن ابی الحدید باشد. او می‌گوید: در نظم و نثر، چنین کاری عادت عرب بوده. و این احتمال را قوی‌تر می‌شمرد.

مرحوم کمره‌ای در بخش تکمیلی‌ای که برای منهاج البراعة نگاشته به این جا که می‌رسد می‌گوید: بنابر آنچه ابن ابی الحدید آن را مناسب‌ترین وجه شمرده امام علیه السلام در این گفتار خود مبتکر فن مهمی در ادب عربی است که فن انشاء تمثیلات است و شبیه چیزی است که در عصر اخیر به عنوان فن رمان‌نویسی یا روایات تمثیلیه شایع شده است و اساس آن بر این است که داستانی را ابداع

می‌کنند که تصویری از هدفی آموزشی یا انتقادی و جز آن دارد و هنگامی که به قرن چهارم هجری بازگردیم مشاهده می‌کنیم که این روش در آن قرن شایع شده بود. از کسانی که در آن مهارت داشتند «بدیع الزمان همدانی» است که از او نقل شده چهارصد داستان (برای اهداف مختلف) ابداع کرد که پنجاه بخش از آن چاپ و منتشر شده است.

سپس می‌افزاید: «هریری، ابو محمد قاسم بن علی» نیز از کسانی است که در این فن مهارت داشت.

در پایان می‌افزاید: (اگر احتمال مذکور را درباره این کلام حکیمانه بپذیریم) استاد این فن در رشته‌های ادبیات عرب، امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده است، همان‌گونه که استاد سایر فنون ادبی مانند نحو و بلاغت نیز وی است.<sup>۱</sup> از جمله اموری که این تفسیر را تقویت می‌کند این است که شبیه همین تعبیر در کلام امام حسن علیه السلام نیز آمده است که می‌فرماید: «کان لی اخ...».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۳۷۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۳۷، ج ۲۶.

لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ إِلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

اگر خدا در برابر عصیان، تهدید به عذاب نکرده بود باز واجب بود که به پاس نعمت‌هایش نافرمانی او نشود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه با تفاوت‌های فراوانی در غیرالحکم آمده و نشان می‌دهد که از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۹).  
 علامه مجلسی رضی الله عنه در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۹ کلامی از مناقب ابن جوزی نقل می‌کند که از کتاب حلیه الاولیاء ابونعیم نقل شده و در آن سخنانی پربار از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده و در جمله ۲۱ آن چنین آمده است: «لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عِبَادَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ الْوَاجِبُ إِلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ» (و تفاوت آن با نهج البلاغه نشان می‌دهد از منبع دیگری اخذ شده است).

## شرح و تفسیر

### به پاس نعمت‌هایش عصیان مکن

امام علیه السلام در این کلام شریف خود به نکته بسیار مهم و زیبایی در مسائل مربوط به اطاعت و ترک معصیت اشاره می‌کند، می‌فرماید: «اگر خداوند در برابر عصیان، تهدید به عذاب نکرده بود باز واجب بود که به پاس نعمت‌هایش نافرمانی او نشود»؛ (لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَيَّ مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ).

متکلمان، در علم کلام، نخستین مسئله‌ای که مورد بحث قرار می‌دهند مسئله وجوب معرفه‌الله است؛ یعنی ما باید به دنبال این مسئله برویم که خالق این جهان کیست و صفاتش چیست؟ چراکه وجود خود را مشمول نعمت‌های فراوان مادی و معنوی می‌بینیم و می‌دانیم که این نعمت‌ها از ما نیست؛ از لحظه انعقاد نطفه ما در رحم مادر، تا لحظه‌ای که چشم از این جهان فرو می‌بندیم نعمت‌هایی به سوی ما سرازیر است که برای تحصیل بسیاری از آن‌ها حتی یک گام بر نمی‌داریم. وجدان آدمی قضاوت می‌کند که به دنبال آفریننده این نعمت‌ها برویم و شکر منعم به جا بیاوریم. از این جا مسائل مربوط به خداشناسی و معارف دینی شکل می‌گیرد.

در مسائل عملی نیز که مربوط به اطاعت و ترک عصیان است همین معنا صادق است. به فرض که خداوند مجازاتی برای معصیت‌کاران قرار نداده بود، باز هم وجدان ما قضاوت می‌کرد که از باب شکر منعم عصیان او را ترک کنیم.

از این جا روشن می شود که مسئله اطاعت فرمان خدا و ترک عصیان او مسئله ای عقلی است که از مسئله شکر منعم، سرچشمه می گیرد. برخلاف کسانی که تصور می کنند این ها تنها جنبه شرعی و قرارداد الهی دارد.

از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم که شبی از شب ها عایشه (هنگامی که تلاش و کوشش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در عبادت پروردگار دید) گفت: چرا این قدر خود را به زحمت و رنج می افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده تو را بخشیده است؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ای عایشه! أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟؛ آیا بنده شکرگزار خدا نباشم؟»<sup>۱</sup>.

اضافه بر این ها می دانیم که ترک معصیت پروردگار و اطاعت فرمان او چیزی بر جلال و عظمت او نمی افزاید، بلکه تمام واجبات، دارای آثار مثبت و مصالحی است که به فاعل آن می رسد و تمام معاصی و گناهان دارای آثار منفی و زیان هایی است که از تارک آن دور می شود.

علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن جوزی درباره همین روایت، شعری نقل کرده که بعضی گفته اند شاعر آن، مولا امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام است:

هَبِ الْبُعْثَ لَمْ تَأْتِنَا رُسُلُهُ      وَجَاحِمَةَ النَّارِ لَمْ تُضَرِّمْ  
أَلَيْسَ مِنَ الْوَاجِبِ الْمُسْتَحَقُّ      حَيَاءُ الْعِبَادِ مِنَ الْمُنْعَمِ<sup>۲</sup>

گیرم خداوند پیامبرانش را به سوی ما نفرستاده بود - و آتش دوزخ افروخته نبود.

آیا واجب و لازم نیست - که بندگان از بخشنده نعمت ها حیا کنند؟ (و نافرمانی و عصیان را ترک نمایند؟)

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۹، ح ۲۱.

مرحوم کمره‌ای این حدیث را به شعر فارسی درآورده است:

خدا گر به عصیان نکردی عذاب سزا بود ترکش به شکر نعم  
 قابل توجه این که در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام که در غررالحکم آمده  
 است می‌خوانیم: «أَقْلُّ مَا يَجِبُ لِلْمُنْعَمِ أَنْ لَا يَعِصِيَ بِنِعْمَتِهِ؛ کمترین چیزی که  
 به عنوان ادای حق بخشنده نعمت‌ها واجب است این است که با نعمت او عصیان  
 او نشود»<sup>۱</sup>.

مثلاً خداوند به انسان چشم و گوش بخشیده است، با چشم و گوش خود او  
 را معصیت نکنیم، اموالی عنایت فرموده، با این اموال به عصیان او نپردازیم.  
 از آنچه گفته شد این نکته روشن می‌شود که پاداش‌های الهی، تفضلی است از  
 سوی او نه استحقاقی از سوی بندگان، چراکه هرگونه اطاعت و ترک معصیت،  
 حداقل شکر نعمت است، بنابراین استحقاقی در کار نیست و همان‌گونه که گفته  
 شد در اطاعت فرمان خدا و ترک معصیت او منافی است که به مکلفان  
 باز می‌گردد. در برابر خدمتی که انسان به خود می‌کند پاداش، چه مفهومی دارد؟

\*\*\*



وَقَدْ عَزَى الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ عَنِ ابْنِ لَهُ:  
يَا أَشْعَثُ، إِنْ تَحْزَنْ عَلَى ابْنِكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّحِمُ، وَإِنْ تَصْبِرُ فَفِي  
اللَّهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ. يَا أَشْعَثُ، إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ  
مَأْجُورٌ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ؛ يَا أَشْعَثُ، ابْنُكَ سَرَّكَ  
وَهُوَ بِلَاءٌ وَفِتْنَةٌ، وَحَزَنُكَ وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ.

امام علیؑ هنگامی که می‌خواست به اشعث بن قیس برای از دست دادن  
فرزندش تسلیت بگوید چنین فرمود:

ای اشعث! اگر به سبب از دست دادن پسر ت محزون شوی (جای سرزنش  
نیست، زیرا) این به دلیل پیوند نسب (و مقام پدری) است و اگر شکیبایی پیشه  
کنی، خداوند به جای هر مصیبتی عوضی قرار می‌دهد.

ای اشعث! اگر صبر کنی، مقدرات الهی بر تو جاری می‌شود و پاداش خواهی  
داشت و اگر بی‌تابی کنی باز هم مقدرات، مسیر خود را طی می‌کند؛ ولی تو گناهکار  
خواهی بود.

ای اشعث! فرزندان تو را مسرور ساخت در حالی که سبب آزمایش و فتنه برای

تو بود؛ ولی تو را محزون ساخت در حالی که برای تو ثواب و رحمت است (بنابراین نباید نگران باشی).<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر می‌گوید: این حدیث شریف به شکل‌های متنوعی نقل شده که یک صورت آن همین کلام مورد بحث است و سپس می‌افزاید: از کسانی که پیش از سید رضی آن را نقل کرده‌اند، ابن عبد ربه در عقد الفرید و مبرد در کتاب کامل است و گروهی نیز پس از سید رضی آن را در کتاب خود آورده‌اند؛ از جمله راغب اصفهانی در محاضرات و طرطوشی در سراج الملوک و آمدی در غررالحکم و نویری در نهاية الإرب. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۰).

## شرح و تفسیر

### این‌گونه باید تسلیت گفت

امام علیه السلام در این جملات حکیمانه، به اشعث بن قیس برای از دست دادن فرزندش تسلیت می‌گوید؛ تسلیتی بسیار پرمعنا و آموزنده که برای هر مصیبت‌زده‌ای کارساز است.

نخست به اشعث حق می‌دهد که به سبب جنبه‌های عاطفی، محزون باشد. می‌فرماید: «ای اشعث! اگر بر اثر از دست دادن فرزندت محزون شوی (جای ملامت نیست، زیرا) پیوند نسبی، تو را سزاوار آن می‌کند»؛ (يَا أَشْعَثُ، إِنَّ تَحْزَنَ عَلَيَّ أَثْبَنَكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّحْمُ).

بدون شک عواطف انسانی ایجاب می‌کند که به دلیل از دست دادن فرزند یا برادر یا دوست و یا عزیز از عزیزان غمگین باشد هیچ‌کس نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند. به همین دلیل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای از دست دادن فرزندش ابراهیم گریست و بزرگان دین در مصائب مختلفی گریه کردند. اگر انسان، محزون نشود جای تعجب است و دلیل بر ضعف عاطفی اوست.

ولی امام علیه السلام به دنبال این سخن، او را به صبر دعوت می‌کند، می‌فرماید: «اگر صبر و شکیبایی پیشه کنی، خداوند به جای هر مصیبتی عوضی (برای تو) قرار می‌دهد»؛ (وَإِنْ تَصْبِرْ فَنِي اللَّهُ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ).

بنابراین لازم است که انسان جلوی طغیان عواطف را بگیرد و زبان به

ناسپاسی نگشاید و بی‌تابی نکند و سخنانی که دلیل بر عدم خشنودی در مقابل مقدرات الهی است نگوید تا از اجر و پاداش الهی برخوردار باشد و شایستگی خود را از نظر خویشتن‌داری اثبات کند.

در واقع صابران، تسلیم رضای خداوند و تقدیر او می‌شوند و این تسلیم و رضا پاداش الهی به دنبال دارد. این پاداش ممکن است پاداش دنیوی و معادل چیزی که از دست رفته است یا بهتر از آن باشد و ممکن است پاداش اخروی باشد و تعبیر «خَلْفٌ» با هر دو سازگار است. گاه خداوند هر دو را به انسان می‌دهد، همان‌گونه که در داستان ایوب پیغمبر علیه السلام می‌خوانیم که پس از آن همه صبر و شکیبایی، خداوند تمام آنچه را از زن و فرزند و مال و اموال او از دست رفته بود به او بازگرداند و مقام والای صابران را نیز به او داد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود (و مصیبت سنگینی بر خاندان او وارد شد) شخصی بر در خانه آن حضرت آمد و به تمام عزاداران سلام کرد، سپس گفت: سلام بر شما ای آل محمد صلی الله علیه و آله. سپس با استفاده از آیه‌ای از قرآن<sup>۱</sup> چنین گفت: بدانید که همه سرانجام مر را می‌چشند و پاداش خود را روز قیامت می‌یابند، آن‌ها که از آتش دوزخ نجات یابند و داخل بهشت شوند رستگار شدند و زندگی دنیا جز متاع غرور و فریب نیست. آن‌گاه افزود: **فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ خَلْفٌ مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَعَزَاءٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَذَرَكُ لِمَا فَاتَ؛** نزد خداوند متعال برای هر چیزی که از دست رفته ثوابی است و تسلیتی برای هر مصیبت، و جبرانی برای آنچه از دست رفته است».<sup>۲</sup>

۱. آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۲۲، ج ۸.

در دومین بخش این تسلیت، امام علیه السلام در تأیید نکته اول، به نکته دیگری که بسیار آموزنده و جامع است، اشاره کرده، می‌فرماید: «اگر صبر و شکیبایی کنی مقدرات بر تو جاری می‌شود (و مسیر خود را طی می‌کند) و تو پاداش خواهی داشت و اگر بی‌تابی کنی باز هم مقدرات مسیر خود را می‌پیماید و وزر و گناه بر تو خواهد بود»؛ (يَا أَشْعَثُ، إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا جُورُ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا زُورٌ<sup>۱</sup>).

اشاره به این که شکیبایی و بی‌تابی در حوادث ناخواسته و خارج از اختیار ما چیزی را تغییر نمی‌دهد، نه شکیبایی جلوی حادثه را می‌گیرد و نه بی‌تابی. تنها تفاوتی که در این میان پیدا می‌شود این است که شکیباییان به سبب تسلیم و رضایشان در برابر تقدیرات الهی اجر و پاداش فراوانی می‌برند و بی‌تابان بر اثر ترک تسلیم و رضا و گاه اعتراض به تقدیر الهی و شکایت از آن، گرفتار آثار شوم گناه می‌شوند.

جالب این که در حدیثی می‌خوانیم: «جمعی (از شیعیان) خدمت امام باقر علیه السلام رسیدند در زمانی که فرزند بیماری داشت، آن‌ها آثار غم و اندوه و بی‌قراری را در حضرت دیدند، به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند! اگر این بیمار از دنیا برود ما از این بیم داریم که چیزی از حضرت مشاهده کنیم که برای ما ناخوشایند باشد؛ ولی چیزی نگذشت که صدای گریه و ناله را از داخل خانه شنیدند. امام بیرون آمد در حالی که روی او گشاده بود، درست برخلاف حالت قبلی. حاضران عرض کردند: فدای تو شویم ما بیم داشتیم که اگر چنین حادثه‌ای واقع شود از تو چیزی ببینیم که همه ما را اندوهگین کند. امام علیه السلام فرمود: «إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ نَعَافِيَ فِيمَنْ

۱. «مأزور» از ریشه «وَزُر» است و قاعدتاً اسم مفعول آن «مَوْزُور» است؛ مانند موجود و موعود که از ریشه «وجود» و «وعد» گرفته شده؛ ولی به گفته ارباب لغت برای هماهنگ شدن با واژه مأجور، واو در این جا تبدیل به همزه شده و «مأزور» گردیده است.

نُحِبُّ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ سَلَّمْنَا فِيهَا أَحَبُّ؛ ما دوست داریم که عافیت نصیب کسی بشود که محبوب ماست و لذا نگرانیم و دعا می‌کنیم؛ اما هنگامی که فرمان خدا فرابرسد (و محبوب ما از دست برود) ما تسلیم در برابر چیزی هستیم که خدا آن را دوست دارد»<sup>۱</sup>.

حضرت در سومین جمله با تعبیر زیبا و گویای دیگری اشعث را تسلیت می‌دهد، می‌فرماید: «ای اشعث! فرزندت تو را مسرور ساخت در حالی که (زنده بود و) آزمایش و فتنه برای تو محسوب می‌شد ولی تو را محزون ساخت در حالی که برای تو مایهٔ ثواب و رحمت است (آیا باید از بلا و فتنه مسرور باشی و از ثواب و رحمت غمگین؟)»؛ (يَا أَشْعَثُ، ابْنُكَ سَرَكَ وَهُوَ بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ، وَحَزَنَكَ وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ).

این سخن، اشاره‌ای است به آیهٔ شریفهٔ «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»<sup>۲</sup>.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: فرزند از آن رو برای پدر خود بلاست که تکالیفی بر دوش او می‌نهد به خصوص امروز که پسران و دختران بر اثر انحرافات اخلاقی مایهٔ غم و اندوه پدران‌اند و این پدران بیچاره، گویی در میان دو طبقهٔ آتش، تحت فشار قرار دارند: آتش محبت و عاطفه و آتش اندوه و حزن دربارهٔ فرزندى که شیطان او را از دست آنان گرفته است، و چاره‌ای جز حسرت و اندوه و ناله ندارند و شک نیست که این حزن، مایهٔ ثواب و رحمت است، همان‌گونه که امام علیه السلام در جملهٔ مورد بحث فرموده است.<sup>۳</sup>

آنچه مرحوم مغنیه گفته گرچه یک واقعیت است؛ ولی تفسیر کلام امام علیه السلام

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۲۶، ح ۱۴.

۲. انفال، آیهٔ ۲۸.

۳. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۹۴.

نیست. منظور امام علیه السلام این است که فرزند در حیات خود، مایه امتحان و آزمایش و فتنه است؛ ولی در مرگش خداوند ثواب و رحمت به صابران می دهد؛ آیا جای تعجب نیست که انسان از حیاتش مسرور باشد و از مرگش غمگین؟

### نکته‌ها

#### ۱. اشعث بن قیس کیست؟

در جلد نخست و جلد هشتم همین کتاب، شرح حال اشعث بن قیس را آورده ایم که خلاصه اش این است: اجمالاً او مردی منافق و مفسد بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهراً مسلمان شد و بعد از آن حضرت در صف مرتدین قرار گرفت. سپس اسیر شد و اظهار ندامت و پشیمانی کرد و خلیفه اول او را بخشید و در حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام با دشمنان آن حضرت رابطه داشت، و فعالیت‌های تخریبی فراوانی می کرد، هرچند ظاهراً در صف پیروان آن حضرت بود. این که امیرمؤمنان علی علیه السلام این منافق را به سزای اعمالش نمی رساند ظاهراً به دلیل داشتن قوم و قبیله ای نیرومند بود که امکان داشت ناآگاهانه سر به شورش بردارند. فرزندان اشعث نیز راه او را ادامه دادند و در داستان امام حسین علیه السلام و کربلا در صف دشمنان آن حضرت قرار گرفتند. دخترش جعد، همان کسی بود که امام حسن مجتبی علیه السلام را مسموم کرد.

برای شناختن این خانواده ننگین این حدیث امام صادق علیه السلام کفایت می کند که فرمود: «إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِكٌ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَّتِ الْحَسَنَ وَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ شَرِكٌ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ؛ اشعث بن قیس در ریختن خون امیرمؤمنان علیه السلام (با ابن ملجم مرادی) شرکت داشت و دخترش جعد، امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش محمد، در ریختن خون پاک امام حسین علیه السلام شرکت جست».<sup>۱</sup>

## ۲. راه و رسم تعزیت گفتن

یکی از کارهایی که اسلام به آن تشویق کرده تعزیت گفتن و تسلی دادن افراد غمگین و مخصوصاً مصیبت دیده است تا آنجا که حتی آن بزرگواران به دشمنانشان نیز در مصیبت‌ها تسلیت می‌گفتند، همان‌گونه که در حدیث شریف مورد بحث، امیرمؤمنان علی علیه السلام به اشعث منافق تسلیت گفت و این یک خلق و خوی انسانی و بزرگوارانه است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ عَزَّى مُصَابًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ أَجْرِ الْمَصَابِ شَيْئًا؛ کسی که به مصیبت زده‌ای تسلیت بگوید به اندازه پاداش آن مصیبت زده ثواب دارد بی آنکه چیزی از اجر شخصی که گرفتار مصیبت است کم شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از ابوجعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) می‌خوانیم: حضرت می‌خواست به مردی که فرزند عزیز خود را از دست داده بود تسلیت بگوید چنین فرمود: از مصیبت تو در مورد فرزندت علی باخبر شدم، نیز مطلع شدم که او از عزیزترین فرزندان بود. آری، خدای متعال (گاه) عزیزترین افراد انسان را می‌گیرد تا پاداشی هرچه بزرگتر به او دهد. خداوند اجر تو را افزون کند و به تو صبر و شکیبایی دهد و قلب تو را آرامش بینشد که او بر هر کاری قدرت دارد و خداوند، این مصیبت را جبران کند.<sup>۲</sup>

این مسئله از نظر عقلی نیز مسلم است که تسلی دادن مصیبت‌زدگان و همدردی با آنها سبب تسکین و آرامش خاطر و کاهش درد و رنج مصیبت آنها می‌شود و این، خدمت بزرگی به چنین کسانی است و چه بسا اگر این اظهار

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۰۵، ح ۲.

۲. همان، ح ۱۰.



محبت‌ها و همدردی و تسلیت‌ها نباشد، طوفان سهمگین مصیبت به قدری شدید است که شخص عزادار را از پای درمی‌آورد و به یقین نجات جان انسان‌ها از افضل قربات است.

به خصوص در مورد مر فرزندان روایات زیادی دربارهٔ اجر و پاداش آن‌ها وارد شده که خواندن این روایات برای این‌گونه افراد مایهٔ تسلی خاطر است. برای توضیح بیشتر به جلد ۷۹ بحارالانوار صفحهٔ ۱۱۴ باب «اجر المصائب» مراجعه کنید.

\*\*\*



عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَاعَةَ دَفْنِهِ:  
 إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنكَ، وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ، وَإِنَّ الْمُصَابَ بِكَ  
 لَجَلِيلٌ، وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لَجَلُّ.

امام علیه السلام هنگامی که می خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاک بسپارد در کنار قبر آن  
 حضرت چنین عرضه داشت:  
 صبر و شکیبایی زیباست ولی نه درباره تو و جزع و بی تابگی زشت است اما نه برای  
 فراق تو. مصیبت وفات تو بسیار سنگین و هر مصیبتی پیش از تو و بعد از تو در  
 برابر آن کوچک و حقیر است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این حدیث شریف را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده اند، قاضی قضاعی در کتاب دستور  
 معالم الحکم است که آن را با سند، از آن حضرت نقل می کند با اضافات زیادی که نشان می دهد آن را از منبع  
 دیگری گرفته است. نیز سبط بن جوزی در کتاب تذکره همانند روایت قاضی قضاعی آورده است. همچنین  
 آمدی در غررالحکم همانند آن و «نوبری» در کتاب نهاییه آن را با تفاوت واضحی ذکر کرده اند. (مصادر  
 نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ با تلخیص). آنچه ما در غررالحکم و نهاییه مشاهده کردیم تفاوتی با آنچه  
 مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است نداشت.

## شرح و تفسیر

### این جا جای صبر نیست!

«امام علیؑ در کنار قبر پیغمبر ﷺ و به هنگام دفن آن حضرت چنین عرضه می‌دارد: (ای رسول خدا!) صبر و شکیبایی زیباست ولی نه درباره تو و بی‌تابی زشت و قبیح است ولی نه در فراق تو!» (و قال علیؑ، علی قبر رسول الله ﷺ ساعة دفنه: إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنكَ، وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْنِكَ).

ظاهر عبارت این است که این کلام در واقع استثنایی از گفتار حکیمانه‌ای است که امام علیؑ پیش از این خطاب به «اشعث بن قیس» فرموده بود و همچنین نسبت به تمام روایاتی که دعوت به صبر و نهی از جزع می‌کند.

بنابراین مفهوم کلام چنین می‌شود که زیبایی صبر و شکیبایی نیز در بعضی از موارد استثنایی دارد و همچنین زشتی جزع و بی‌تابی. آن‌جا که برای موارد شخصی و فردی باشد (مانند مصیبت از دست دادن فرزند و برادر و عزیزان دیگر) صبر، جمیل است و جزع، قبیح؛ اما آن‌جا که برای اهداف مهم اجتماعی باشد مانند آنچه امیر مؤمنان علیؑ پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ انجام داد و همچنین بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام در مصیبت پدر، و بازماندگان خاندان پیغمبر ﷺ در مصائب کربلا و عاشورا، در این موارد نه صبر جمیل است و نه جزع قبیح، زیرا اهمیت مقام والای پیامبر ﷺ و شهدای کربلا و مانند آن را نشان می‌دهد. البته این‌گونه مصائب - برخلاف مصائب شخصی - باید هرگز فراموش نشود. به همین دلیل جزع، جمیل می‌شود و صبر قبیح.

ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه استثنا را در این جا حقیقی ندانسته و آن را کنایه از عظمت مصیبت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمرده‌اند، زیرا با فقدان آن حضرت مشکلات عظیمی در جهان اسلام به وجود آمد.

قابل توجه است که در خطبه ۲۳۵ کلامی از امیر مؤمنان علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شد که به هنگام غسل و دفن پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان فرمود و می‌تواند شاهدهی باشد برای آنچه در بیان شد، می‌فرماید: «بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقُطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ التُّبُوءِ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ... وَلَوْ لَا أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالصَّبْرِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْجَزَعِ، لَأَنْفَدْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّوْونِ؛ پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا، با من تو چیزی قطع شد که با من دیگری قطع نگشت و آن نبوت و پیام آوردن (از سوی خدا) و اخبار آسمان بود... اگر تو ما را به صبر و شکیبایی امر نفرموده بودی و از جزع و بی‌تابی نهی نمی‌کردی، آن قدر بر تو گریه می‌کردیم که اشک‌هایمان تمام شود».

آن‌گاه امام عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در ادامه سخن می‌افزاید: «مصیبت وفات تو بسیار سنگین و هر مصیبتی پیش و پس از تو در برابر آن کوچک و حقیر است»؛ «وَإِنَّ الْمُصَابَ بِكَ لَجَلِيلٌ، وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لَجَلَلٌ».

«جَلَلٌ» به معنای کوچک است، هرچند گاه به معنای بزرگ نیز می‌آید و در این جا همان معنای اول اراده شده است.

این گفتار امام عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تأییدی است بر آنچه در جمله اول گذشت و آن این‌که مصیبت فقدان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رحلت او از دار دنیا مصیبتی بی‌نظیر بود و همه مصائب در برابر آن کوچک شمرده می‌شد. دلیل آن نیز همان است که در خطبه ۲۳۵ آمده و چند سطر پیش‌تر آن را ذکر کردیم. وجود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موجب خیر و برکت عظیم و هدایت امت و پیوند با عالم وحی و اخبار آسمان بود؛ ولی با

موت آن حضرت ارتباط با عالم وحی برای ابد از میان رفت و این مصیبتی بسیار بزر بود.

اضافه بر این با رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله منافقان به حرکت درآمدند و کینه‌های نهفته آشکار شد و خلافت از مسیر آن منحرف و مصائب برای اهل بیت پیغمبر علیه السلام آغاز گشت و روزبه‌روز فزونی گرفت.

از این رو در روایتی می‌خوانیم که امام امیرمؤمنان علیه السلام پس از این ماجرا بر اساس روایتی که قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم به صورت مسند ذکر کرده، صبح و عصر کنار قبر آن حضرت می‌رفت و سخت می‌گریست سپس به این شعر توسل می‌جست:

مَاذَا عَلَيَّ مِنْ شَمِّ تَرْبَةِ أَحْمَدٍ      أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا  
صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا      صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لِيَالِيَا

چه می‌شود کسی را که خاک قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببوید - ولی تا عمر دارد (عزادار باشد و) بوی خوش دیگری نبوید؟

(بعد از آن حضرت) مصیبت‌هایی بر من فرو ریخت که اگر - به روزهای روشن ریخته می‌شد همچون شب‌ها تیره و تار می‌گشت.

معروف این است که حضرت زهرا علیه السلام نیز همین اشعار را در کنار قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواند.

به گفته علامه مجلسی رحمته الله در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در مرثیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

نَفْسِي عَلَيَّ زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ      يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ  
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا      أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

جان من در چنگال آه و ناله‌هایش محبوس است - ای کاش جانم همراه آه و ناله‌ها بیرون می‌آمد.

بعد از تو (ای رسول خدا!) زندگی ارزشمند نیست و اگر - من گریه می‌کنم به دلیل آن است که می‌ترسم عمرم بعد از تو طولانی شود.<sup>۱</sup>  
معروف این است که امیرمؤمنان علی علیه السلام همین اشعار را در مرثیه بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام نیز بیان فرمود.

این سخن را با یک بیت از «حسان بن ثابت»، شاعر معروف، در رثای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، او می‌گوید:

وَمَا فَقَدَ الْمَاضُونَ مِثْلَ مُحَمَّدٍ      وَلَا مِثْلَهُ حَتَّى الْقِيَامَةِ يُفْقَدُ

پیشینیان شخصیتی مثل محمد صلی الله علیه و آله را از دست ندادند - و آیندگان تا روز قیامت نیز گرفتار فقدان دیگری همانند او نخواهند بود.<sup>۲</sup>



۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۷.

۲. بهج الصباغة، ج ۲، ص ۵۰۵.





لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ، وَيُودُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

با احمق معاشرت مکن که کارهای احمقانه خود را برای تو زیبا جلوه می دهد  
و دوست دارد تو هم مثل او باشی.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه را ابن قتیبه دینوری پیش از سید رضی در کتاب عیون الاخبار با تفاوت و اضافاتی آورده است، همان گونه که ابن شعبه حرانی پیش از مرحوم سید رضی آن را در تحف العقول ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۱).

ما این حدیث را در تحف العقول نیافتیم؛ اما در کافی با کمی تفاوت آمده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: امیرمؤمنان می فرمود: «لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَخِي الْفَاجِرَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَهُ فِعْلَهُ وَيُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ». (کافی، ج ۲، ص ۶۴۰، ح ۲).

## شرح و تفسیر

### مصاحبت با احمق!

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این گفتار حکیمانه، از معاشرت با احمق نهی می‌کند و دلیل روشنی برای آن ذکر می‌فرماید: «با احمق مصاحبت نکن که کارهای احمقانه خود را برای تو زیبا جلوه می‌دهد و دوست دارد تو هم مثل او باشی»؛  
(لَا تَصْحَبِ الْأَمَّاقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ، وَيُوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ).

انسان، موجودی اجتماعی است، نه تنها به این دلیل که مدنی بالطبع است و عشق به اجتماعی بودن در نهاد او نهفته شده، بلکه به دلیل نیازهای فراوان و متنوعی که دارد و نمی‌تواند بدون کمک گرفتن از دیگران به آن برسد. اضافه بر همه این‌ها تنهایی او را رنج می‌دهد و کسل می‌کند و هنگامی که در جمع دوستان است احساس آرامش می‌نماید و غالباً در مشکلات، به وسیله درد دل کردن با دیگران تسلی خاطر پیدا می‌کند. در نتیجه هرگز نمی‌توان انسان را از زندگی اجتماعی جدا کرد. به همین دلیل کسانی که مدتی طولانی در سلول‌های انفرادی زندان محبوس می‌شوند به بیماری روانی مبتلا می‌گردند.

زندگی اجتماعی نیز خالی از آسیب‌ها نیست، زیرا اگر انسان دوستان مناسبی را برای خود انتخاب نکند چه بسا ضررهایی از دوستان متحمل شود که بیش از زیان‌های زندگی فردی است.

به همین دلیل پیشوایان بزرگ دین همواره درباره این موضوع هشدار داده

و روشن ساخته‌اند که با چه کسانی می‌توان معاشر و مصاحب شد و با چه کسانی نباید معاشرت کرد.

یکی از مهم‌ترین هشدارها در روایات اسلامی درباره معاشرت با احمق است که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده و همگان را از مصاحبت با آن‌ها برحذر می‌دارد. البته «مائق» به معنای کسی است که حماقت او شدید باشد. چنین کسی از کارهای احمقانه خود لذت می‌برد و سعی می‌کند آن را زینت دهد و جالب معرفی کند و اصرار دارد دیگران هم مانند او باشند. از آن‌جا که در انسان چیزی به نام روحیه محاکات نهفته شده که می‌خواهد خود را شبیه دیگران کند چه بسا همنشینی با احمق تأثیر خود را بگذارد و به تدریج به سوی او گرایش پیدا کند به خصوص اگر او کارهای احمقانه خود را تبلیغ و تزئین کند.

در گفتار حکیمانه ۳۸ امام علیه السلام به بُعد دیگری از خسارات همنشینی با احمق اشاره کرده و خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «يَا بَنِيَّ اِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْاَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضُرُّكَ؛ فرزندم! از دوستی با احمق برحذر باش؛ چراکه او می‌خواهد به تو منفعت رساند؛ ولی زیان می‌رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی‌دهد)».

در تأیید این سخن در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ لَمْ يَجْتَنِبْ مُصَادَقَةَ الْاَحْمَقِ اَوْ شَكَ أَنْ يَتَخَلَّقَ بِاَخْلَاقِهِ؛ کسی که از دوستی با احمق پرهیز نکند بیم آن می‌رود که اخلاق او را بپذیرد (و مانند او شود)».<sup>۱</sup>

اهمیت این موضوع به اندازه‌ای است که حتی در بعضی از روایات از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که «دشمن عاقل از دوست احمق بهتر است؛ عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ اَحْمَقٍ».<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۶۵، ح ۲.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲، ح ۷۰.

در حدیث جامع و جالبی از امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم که فرزند خود امام باقر علیه السلام را چنین نصیحت می‌فرمود: «إِيَّاكَ يَا بُنَيَّ أَنْ تُصَاحِبَ الْأَحْمَقَ أَوْ تُخَالَطَهُ وَاهْجُرَهُ وَلَا تُجَادِلُهُ فَإِنَّ الْأَحْمَقَ هُجْنَةٌ عَيْبٌ غَائِبٌ كَانَ أَوْ حَاضِرًا إِنْ تَكَلَّمَ فَضَحَهُ حُمْقُهُ وَإِنْ سَكَتَ قَصَرَ بِهِ عَيْبُهُ وَإِنْ عَمِلَ أَفْسَدَ وَإِنْ اسْتُرِعِيَ أَضَاعَ لَا عِلْمَ مِنْ نَفْسِهِ يُعْنِيهِ وَلَا عِلْمٌ غَيْرِهِ يَنْفَعُهُ وَلَا يُطِيعُ نَاصِحَهُ وَلَا يَسْتَرِيحُ مُقَارِنُهُ تَوَدُّ أُمُّهُ ثَكَلَتَهُ وَامْرَأَتُهُ أَنَّهُمَا فَقَدَتَهُ وَجَارُهُ بَعْدَ دَارِهِ وَجَلِيسُهُ الْوَحْدَةَ مِنْ مُجَالَسَتِهِ إِنْ كَانَ أَصْغَرَ مَنْ فِي الْمَجْلِسِ أَعْيَا مَنْ فَوْقَهُ وَإِنْ كَانَ أَكْبَرَهُمْ أَفْسَدَ مَنْ دُونَهُ؛ فرزندم! از همنشینی و معاشرت با احمق بپرهیز و از او دوری کن و با او گفت‌وگو نکن، زیرا احمق، آدم پست و فرومایه‌ای است؛ خواه غایب باشد یا ظاهر. اگر سخن بگویند حماقتش او را رسوا می‌کند و اگر سکوت کند ناتوانی‌اش ضعف او را آشکار می‌سازد و اگر کاری انجام دهد خراب می‌کند، اگر مسئولیتی به عهده او بیندازند ضایع می‌سازد. نه علم خودش او را بی‌نیاز می‌کند و نه علم دیگران به حال او سودی دارد. به سخن خیرخواه خود گوش نمی‌کند و همنشین خود را راحت نمی‌گذارد. مادرش آرزو می‌کند که ای کاش از دنیا برود و همسرش خواهان فقدان اوست و همسایه‌اش آرزوی رفتن از جوار او می‌کند. اگر کمترین فرد مجلس باشد، افراد بالاتر از خود را به رنج می‌اندازد و اگر بالاترین فرد مجلس باشد زیردستان را به فساد می‌کشاند»<sup>۱</sup>.

درباره احمق توضیحات بسیار گسترده‌تری در ذیل کلام حکیمانه ۳۸ دادیم. در کتاب شریف کافی آنچه در این کلام حکیمانه امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده، درباره ماجن فاجر (انسان بی‌بندوبار و فاسق) نیز آمده است.<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۸، ح ۳۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۰۳، ح ۱.

وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ،

مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ.

از امام علیه السلام درباره فاصله میان مشرق و مغرب سؤال کردند.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

به اندازه مسیری یک روز خورشید است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر حدیثی شبیه این کلام حکمت آمیز با اضافاتی از جاحظ نقل می‌کند. همچنین آن را از ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ثقفی در کتاب غارات و ابن واضح (یعقوب) در کتاب تاریخ خود و زمخشری در ربیع الأبرار نقل می‌کند و در آخر می‌افزاید: گروه دیگری قبل از سید رضی و بعد از او این گفتار حکیمانه را از آن حضرت نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴).

## شرح و تفسیر

### فاصله میان مشرق و مغرب چقدر است؟

امام علیه السلام در پاسخ این سؤال که مسافت میان مشرق و مغرب چه اندازه است؟ جواب جالبی داد که شنوندگان را قانع ساخت، فرمود: «به اندازه مسیر یک روز خورشید است»؛ (وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَقَالَ علیه السلام: مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ).

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار برای این حدیث شریف مقدمه‌ای ذکر کرده که چنین است: روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «(در سینه من دانش فراوانی است) ای کاش حاملانی برای این علم پیدا می‌کردم. مردی برخاست که در گردن او کتابی آویخته بود. صدای خود را بلند کرد و گفت: ای کسی که ادعا می‌کنی چیزهایی را که دیگران نمی‌دانند می‌دانی و اموری را که دیگران نمی‌فهمند می‌فهمی، من از تو سؤالی دارم جواب بده. یاران علی علیه السلام برخاستند تا او را به قتل برسانند (ظاهراً از مرتدین خوارج بود) امام علیه السلام فرمود: او را به حال خود بگذارید، زیرا دلیل‌های منطقی الهی با خشونت همراه نیست و از طریق باطل نمی‌توان براهین الهی را ثابت کرد. سپس رو به آن مرد کرد و فرمود: آنچه می‌خواهی پرس که من ان شاء الله پاسخ آن را خواهم گفت.

آن مرد پرسید: فاصله میان مشرق و مغرب چه مقدار است؟ امام علیه السلام فرمود: به اندازه فاصله فضایی است که در میان آنهاست. عرض کرد: مسافت آن هوا

چقدر است؟ امام علیه السلام فرمود: به اندازه دوران فلک. عرض کرد: مسافت دوران فلک چه اندازه است؟ امام علیه السلام فرمود: به اندازه حرکت خورشید در یک روز. عرض کرد: راست گفتی...»<sup>۱</sup>

حقیقت این است که گاه بعضی افراد سؤالاتی می‌کنند که پاسخ آن جنبه فنی دارد و فراتر از عقل و فهم سؤال‌کننده است و زمانی جواب‌های فراوانی دارد که هیچ‌یک از آن‌ها برای پرسش‌کننده قابل درک نیست. در این‌گونه مواقع گوینده فصیح و بلیغ به جواب اجمالی قناعت می‌کند؛ جوابی شفاف که شنونده را قانع سازد و نیاز به پیچ‌وخم‌های علمی نداشته باشد. در مورد کلام حکیمانه مورد بحث نیز همین مطلب صادق است، زیرا مسافت میان مشرق و مغرب معانی مختلفی دارد: گاه شرق و غرب محلی است که انسان در آن زندگی می‌کند و گاه شرق و غرب کره زمین است و گاه شرق و غرب محل خورشید است. هر یک از این‌ها پاسخ خاص خود را دارد.

ممکن است مشرق و مغرب محلی که ما در آن زندگی می‌کنیم به اندازه پنجاه کیلومتر باشد و همچنین شاید مشرق و مغرب کره زمین (در خط استوا) مراد باشد که حدود بیست هزار کیلومتر است، زیرا کمر بند زمین در خط استوا حدود چهل هزار کیلومتر است (و در جاهای دیگر کمتر)، همچنین اگر جایگاه خورشید را به هنگام طلوع آفتاب نسبت به کره زمین بسنجیم فاصله ما با آن صد و پنجاه میلیون کیلومتر است و جایگاه آن به هنگام غروب نیز به همین اندازه است، بنابراین شرح این مطالب برای سائل در آن زمان و در آن مجلس عمومی قابل فهم و درک نبود. آنچه قابل فهم و درک بود همین کلام حکیمانه امام علیه السلام است که فرمود: این فاصله به اندازه مسیر خورشید در یک روز است، که می‌تواند بیشتر ناظر به شرق و غرب کره زمین باشد که همان فاصله صد و هشتاد درجه

۱. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۳۶، ح ۲۷.

است و همان‌گونه که اشاره شد، در خط استوا حدود بیست هزار کیلومتر است و هرچه به قطبین زمین نزدیک شویم قطر این دایره کمتر می‌شود و سرانجام در نقطه قطب به صفر می‌رسد.

ناگفته نماند که حرکت کردن خورشید از مشرق به مغرب در دید ماست و گر نه می‌دانیم که خورشید در منظومه شمسی جای ثابتی دارد و اختلاف شب و روز بر اثر گردش زمین به دور خود است، همان‌گونه که اختلاف فصول سال بر اثر گردش زمین به دور آفتاب است.

البته خورشید حرکتی دارد که همراه با مجموعه منظومه شمسی است و در کهکشان راه شیری حرکت می‌کند که مشهور است به سوی ستاره‌ای به نام «وگا» پیش می‌رود.

قابل توجه این‌که جاحظ که این کلام حکیمانه را از امام علیه السلام نقل می‌کند، جمله دیگری نیز در آغاز آن نقل کرده و می‌گوید: «قِيلَ لِعَلِيِّ علیه السلام: كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ قَالَ: دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ؛ از آن حضرت پرسیدند: فاصله میان زمین و آسمان چقدر است؟ فرمود: به اندازه یک دعای مستجاب»<sup>۱</sup>.





أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ؛ فَأَصْدِقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ، وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ،  
وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ. وَأَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ.

امام عليه السلام فرمود:

دوستانت سه گروهند و دشمنانت نیز سه گروه؛ اما دوستانت: دوست تو و دوست  
دوستت و دشمن دشمنت و اما دشمنانت: دشمن تو و دشمن دوستت و دوست  
دشمنت هستند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مصدر دیگری که غیر از نهج البلاغه برای این کلام حکیمانه در کتاب مصادر آمده کتاب ربیع الابرار  
زمخشری است. البته عقد الفرید نیز دو بیت از آن حضرت نقل کرده است که مضمون این کلام حکیمانه را  
دارد و به آن اشاره خواهیم کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴).

## شرح و تفسیر

### دوستان و دشمنان

امام علیؑ در این سخن سرشار از حکمت به نکته مهمی درباره شناخت دوستان و دشمنان اشاره کرده است، می فرماید: «دوستان تو سه گروهند و دشمنانت نیز سه گروه»؛ (أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ).

آن گاه به شرح هر یک از این دو می پردازد، درباره دوستان می فرماید: «(اما) دوستانت: دوست تو و دوست دوست و دشمن دشمن هستند»؛ (فَأَصْدِقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ، وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ، وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ).

درست است که همیشه دوستِ دوست انسان ممکن است دوست انسان نباشد؛ با کسی دوستی کند و با دوستش دشمنی؛ ولی غالباً چنین نیست. دوستی ها و دشمنی ها معمولاً بر اثر اهداف مشترک است، هنگامی که اهداف مشترک بود، هم دوست انسان هم دوستِ دوست او از در دوستی درمی آیند، بنابراین وجود بعضی استثناها هرگز مانع از یک حکم کلی نیست.

در مقابل می فرماید: «دشمنانت، دشمن تو هستند و دشمن دوستت و دوست دشمنت هستند»؛ (وَأَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ).

در این مورد نیز همان مطلبی که درباره دوست گفته شد صادق است؛ کسی که با کسی دشمن می شود، با دوست او هم که اهداف مشابهی دارد دشمنی خواهد کرد و به عکس با دشمنانش دوستی می کند.

این کلام حکیمانه امام علیه السلام در بسیاری از مسائل اجتماعی زندگی و درباره ملت‌ها راهگشاست؛ هرگاه کسی با دشمن مسلمانان دوستی کرد باید بدانیم که او هم دشمن مسلمانان است، هر چند به ظاهر ادعای دوستی کند. همچنین اگر با دوستان ما دشمنی کرد بدانیم که او دشمن ما نیز هست، هر چند به ظاهر، خود را در لباس دوستان ما درآورد و این‌گونه بسیاری از روابط سیاسی و اجتماعی را می‌توان حل کرد و پیش‌بینی‌های لازم را برای موضع‌گیری در مقابل اشخاص و گروه‌ها و کشورها انجام داد.

قریب به این حدیث شریف، حدیث دیگری است که مرحوم صدوق در کتاب صفات الشیعة از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که می‌فرماید: «مَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْنَكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَيَّ خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَيَّ دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَيَّ غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ هرگاه وضع باطنی کسی بر شما مشتبه شود و دین او را نتوانید بشناسید، نگاه به همنشینانش کنید. اگر آن‌ها اهل دین خدا هستند او نیز بر دین خداست و اگر آن‌ها بر غیر دین خدا هستند او نیز بهره‌ای از دین خدا ندارد».<sup>۱</sup>

باز تکرار می‌کنیم، وجود استثناها هرگز منافاتی با کلی بودن این قواعد اجتماعی و روانی ندارد.

این مطلب در قواعد ریاضی هم منعکس است که می‌گویند مساوی مساوی، مساوی است؛ یعنی اگر با مساوی چیزی مساوی باشد با خود آن چیز هم مساوی خواهد بود.

جالب این‌که مطابق نقل مصادر نهج البلاغه «ابن عبد ربه» در عقد الفرید نقل می‌کند که «دحیه کلبی» روزی خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام رسید و در حضور

۱. رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱.

حضرت پیوسته از معاویه یاد می‌کرد و او را مدح می‌نمود. امام علیه السلام این دو شعر را برای او خواند:

صَدِيقُ عَدُوِّي دَاخِلٌ فِي عَدَاوَتِي      وَأَيُّ لِيْمَنٍ وَدَّ الصَّدِيقَ وَدُوْدُ  
فَلَا تَقْرَبَنَّ مِنِّي وَأَنْتَ صَدِيقُهُ      فَإِنَّ الَّذِي بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعِيدٌ

دوستِ دشمن من، داخل دشمنان من است - و من با کسی که دوستم را دوست دارد، دوستی می‌کنم.

بنابراین به من نزدیک نشو با این‌که تو دوست آن دشمنی - زیرا دل‌های ما بسیار از هم دور است.

دحیه با شنیدن این دو شعر پرمعنا بسیار شرم‌منده شد.<sup>۱</sup>

از تواریخ استفاده می‌شود که «دحیه»، برادر رضاعی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و بسیار زیبا و صاحب جمال بود و معروف است که جبرئیل امین هرگاه می‌خواست به صورت انسانی در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ظاهر شود به شکل «دحیه» ظاهر می‌شد. در جنگ احد و بعضی دیگر از غزوات اسلامی در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت کرد؛ ولی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله به شام رفت و در آن‌جا ساکن شد و تا زمان معاویه آن‌جا بود. بعید نیست که معاویه روی سیاست حيله کارانه‌اش «دحیه» را بسیار اکرام و احترام و محبت کرده است و به همین دلیل «دحیه» تحت تأثیر او واقع شده و چنان سخنانی را در برابر امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان کرده است. بعید نیست که وی پس از تذکر مولا علیه السلام از خواب غفلت بیدار شده باشد.<sup>۲</sup>

این سخن را با آیه‌ای از قرآن مجید که اشاره دقیق‌ی به همین نکته می‌کند پایان می‌دهیم، می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴.

۲. برای توضیح بیشتر به الاصابة، استيعاب، سفينة البحار و مستدرک سفينة البحار، در حالات «دحیه کلبی» مراجعه فرمایید.

وَرَسُولُهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ﴿۱﴾ «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته است».<sup>۱</sup>

\*\*\*



لِرَجُلٍ رَأَىٰ يَسْعَىٰ عَلَىٰ عَدُوِّ لَهٗ، بِمَا فِيهِ إِضْرَارٌ بِنَفْسِهِ:  
 إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيُقْتَلَ رَدْفَهُ.

امام علیه السلام مردی را دید که بر ضدّ دشمنش سعایت و سخن چینی می‌کند، اما از طریقی که به خودش ضرر می‌زند. به او فرمود:  
 تو به کسی می‌مانی که نیزه بر خود می‌زند تا کسی را که پشت سرش سوار شده به قتل برساند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر می‌گوید: از جمله کسانی که این کلام حکیمانه را نقل کرده‌اند طبری در تاریخ خویش است که با تفاوتی آن را ذکر کرده است (وی متوفای ۳۱۰ است و پیش از سید رضی می‌زیسته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴).  
 ابن عساکر نیز در تاریخ دمشق به عین عبارت طبری، این کلام حکیمانه را نقل کرده است. (تاریخ دمشق، ج ۶۳، ص ۲۴۶). آمدی نیز در غررالحکم این حدیث را به عین همین عبارت آورده است بی آن‌که صدر آن را بنویسد. (غررالحکم، ج ۱۰۶۷۹).

## شرح و تفسیر

### به خودت ضرر می‌زنی

«امام علیؑ به کسی که بر ضد دشمنش سعایت می‌کرد؛ ولی در عین حال به خودش ضرر می‌زد فرمود: تو مانند کسی هستی که نیزه بر خود می‌زند تا کسی را که پشت سرش سوار شده به قتل برساند»؛ (لِرَجُلٍ رَأَى يَسْعَى عَلَى عَدُوِّ لَهُ، بِمَا فِيهِ إِضْرًا بِنَفْسِهِ: إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيُقْتَلَ رِدْفَهُ).

«طاعن» از ریشه «طعن» شخصی است که نیزه می‌زند.

«ردف» به معنای کسی است که پشت سر دیگری بر اسب یا شتر سوار می‌شود.

منظور این است که نیزه را در شکم خود فرو کند که از پشت در آید و به شکم دشمنش که پشت او سوار است برسد. این نهایت بی‌عقلی و حماقت است که برای صدمه زدن به دیگری، خودش را از بین ببرد.

در افسانه‌های قدیمی آمده است که شخصی به همسایه‌اش بسیار حسادت می‌کرد. به غلامش گفت: سر مرا از تن جدا کن و بر پشت بام همسایه بینداز و بعد مأموران را خبر کن که او قاتل است تا او را به عنوان قاتل تعقیب کنند و بگیرند! انگیزه این‌گونه کارها گناه حسادت است، گناه حماقت و گناه هر دو و گناه ممکن است انسان، به دست دیگری چنان گرفتار شود که از زندگی سیر گردد و جز این راهی برای نجات خود نبیند.



در عصر و زمان ما گروهی از وهابی‌های سلفی انتحار کننده که از احمق‌ترین انسان‌ها هستند، مواد منفجره به خود می‌بندند و در میان جمعیتی بی‌گناه، آن را منفجر می‌کنند، خودشان بیش از همه متلاشی می‌شوند تا دیگران را هم به قتل برسانند و از حماقت آن‌ها این است که آن را وسیله‌ای برای قرب الی‌الله و جای گرفتن در بهشت جاویدان می‌دانند.

سلفی‌های متعصب و خونخوار معمولاً به سراغ افراد عقب‌مانده ذهنی می‌روند و آن‌ها را در جلساتی شست‌وشوی مغزی می‌دهند که اگر صبح، دست به چنین کاری بزنید، عصر در آغوش پیغمبر خدا ﷺ هستید. آن سبک‌مغزان هم باور می‌کنند و به سراغ چنین جنایت هولناکی می‌روند و مصداق بارز کلام مولا علی علیه السلام می‌شوند. انگیزه سلفی‌های تکفیری در این کار، تعصب، حسادت و حماقت است. آن‌ها می‌بینند که شیعه در این عصر و زمان با سرعت در دنیا پیشروی می‌کند و کشورهای اسلامی را یکی پس از دیگری تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و در خارج نیز معارف مکتب اهل بیت علیهم السلام برجسته‌تر از سایر گروه‌های مسلمان جلوه کرده که در نتیجه این امر حسادت آن‌ها را برانگیخته است.

در زمانی که این بخش از سخن مولا علیه السلام را می‌نویسیم، حکومت اسلامی شیعه با کمال قدرت بر ایران سلطه دارد، عراق نیز تحت سلطه حکومت شیعی است، در لبنان نیز به برکت پیروزی شگفت‌انگیز حزب الله بر دشمنان، شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام عظمت و قدرت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده‌اند و در این اواخر، در ترکیه نیز آثار پیشرفت افکار شیعی ظاهر و آشکار گشته است.

مرحوم علامه شوشتری، داستانی از جنگ جمل نقل می‌کند که می‌تواند یکی از مصداق‌های کلام امام علیه السلام باشد، وی می‌گوید: عبدالله بن زبیر در روز جنگ جمل مهار شتر عایشه را در دست داشت. مالک اشتر برای جنگ با او آماده شد.

ابن زبیر مهار ناقه را رها کرد و به سوی مالک آمد. آن‌ها با هم به جنگ پرداختند و هر دو بر زمین افتادند؛ ولی مالک اشتر گلوی ابن زبیر را گرفته بود. ابن زبیر فریاد می‌زد: بیایید من و مالک، هر دو را به قتل برسانید. اشتر می‌گوید: من از این خوشحال شدم که نام مرا به عنوان مالک برد (که مردم چندان با آن آشنا نبودند) اگر گفته بود: اشتر، مردم می‌ریختند و هر دوی ما را می‌کشتند. به خدا قسم! از حماقت ابن زبیر تعجب کردم که فریاد می‌زد: من و او هر دو را به قتل برسانید؛ در حالی که قتل هر دو نفر سودی به حال او نداشت. من او را رها کردم و فرار کرد در حالی که زخم عمیقی در یک طرف از صورتش ایجاد شده بود.<sup>۱</sup>



۱. شرح نهج البلاغة علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۷۴ (به نقل از جمل شیخ مفید).

## مَا أَكْثَرَ الْعِبَرَ وَأَقَلَّ الْأَعْتِبَارَ!

امام علیه السلام فرمود:

اسباب عبرت، بسیار است ولی عبرت‌گیرنده کم است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مصدر دیگری که مرحوم خطیب، برای این کلام حکمت‌آمیز نقل می‌کند، تذکرة الخواص ابن جوزی است که با تفاوتی آن را نقل کرده و نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. در حالی که آمدی در غررالحکم این کلام شریف را با همان الفاظ نهج البلاغه آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۵).  
 علامه مجلسی رحمته الله نیز این حدیث شریف را با همان تفاوت که در بالا آمده از کتاب دیگری از ابن جوزی به نام مناقب و او هم به نقل از کتاب حلیة الاولیاء ابونعمین اصفهانی آورده است. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۹، ح ۲۲).

## شرح و تفسیر

اسباب عبرت، بسیار است ولی...

امام علیه السلام در این کلام پرحکمت خود درباره یکی از مهم ترین مسائل سرنوشت ساز در زندگی انسان ها سخن می گوید، می فرماید: «اسباب عبرت، بسیار است؛ ولی عبرت گیرنده کم است»؛ (مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَةَ وَأَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ!).

منظور از «عبرت»، حوادثی است که در گذشته روی داده یا در زمان حال واقع می شود، خواه در تاریخ زندگی انسان ها و خواه در حوادث دیگر، که مایه بیداری و پندآموزی و استفاده برای اصلاح اشتباهات و پیمودن صراط مستقیم در زندگی است.

یکی از دانشمندان می گوید: «الْعِبْرَةُ أَنْ تَجْعَلَ كُلَّ حَاضِرٍ غَالِبًا وَالْفِكْرَةُ أَنْ تَجْعَلَ كُلَّ غَائِبٍ حَاضِرًا»؛ عبرت این است که تمام آنچه را که حاضر است در گذشته مشاهده کنی و فکر این است که گذشته را امروز در برابر خود بینی».<sup>۱</sup>

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که پس از نقل ماجرای بسیار عبرت انگیز یوسف علیه السلام می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾؛ «در سرگذشت آن ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود!».<sup>۲</sup>

۱. شرح نهج البلاغة علامه شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۷.

۲. یوسف، آیه ۱۱۱.

این آیه ناظر به حوادث عبرت‌انگیزی است که در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد و در آیه دیگری از همین سوره به حوادثی اشاره می‌کند که در جهان پیرامون ما واقع می‌شود: «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»؛ «و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمان‌ها و زمین که آن‌ها از کنارش می‌گذرند و از آن رویگردان‌اند!»<sup>۱</sup>.

در سوره نور نیز می‌فرماید: «يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ»؛ «خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد؛ در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت!»<sup>۲</sup>.

بنابراین، حوادث عبرت‌انگیز تنها مربوط به تاریخ بشر نیست، بلکه در کل جهان آفرینش ممکن است رخ دهد.

به بر های زرد درختان پاییزی نگاه کنید که با اندک نسیمی از شاخه جدا می‌شوند و به هرسو پراکنده می‌گردند. اگر کمی به عقب برگردیم و نشاط و طراوت و استحکام آن‌ها را در فصل بهار ببینیم که محکم به شاخه‌ها چسبیده بودند حتی اگر طوفان درخت را واژگون می‌کرد، بر از درخت جدا نمی‌شد، از این نظر می‌توانیم زندگی خود را بررسی کنیم، فصل جوانی و پیری که همچون بهار و پاییز عمر است در برابر ما مجسم می‌شود و بهترین عبرت‌ها را می‌گیریم.

کاخ‌های ویران شده شاهان و قبرستان‌های خاموش و اموال و ثروت‌های ثروتمندان که به فرزندان نااهل آن‌ها رسیده، همگی برای ما درس عبرت است. در حدیث معروفی آمده است: «كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ؛ بیشترین عبادت ابوذر، اندیشیدن و عبرت گرفتن بود»<sup>۳</sup>.

۱. یوسف، آیه ۱۰۵

۲. نور، آیه ۴۴.

۳. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۳.

این عبرت‌ها را می‌توان در سه بخش خلاصه کرد: عبرت‌هایی که انسان از تاریخ گذشتگان می‌گیرد همان‌گونه که قرآن مجید در شرح حال پیشینیان به‌کرار به آن اشاره کرده است و امیرمؤمنان علیه السلام در جای جای نهج البلاغه آن را یادآوری می‌کند؛ از جمله در خطبه ۱۸۲ برای بیدار ساختن اصحاب خود می‌فرماید: «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً! أَيُّنَ الْعَمَالِقَةَ وَأَبْنَاءِ الْعَمَالِقَةَ! أَيُّنَ الْفِرَاعِنَةَ وَأَبْنَاءِ الْفِرَاعِنَةَ! أَيُّنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ، وَأَطْفَوْا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَأَخْبَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ! أَيُّنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجُبُوشِ، وَهَزَمُوا بِالْأُلُوفِ، وَعَسَكُرُوا الْعَسَاكِرَ، وَمَدَدُوا الْمَدَائِنَ!؛ در قرون گذشته برای شما درس‌های عبرت فراوانی است. کجا هستند «عمالقه» و فرزندان عمالقه؟! کجایند فرعون‌ها و فرزندانشان؟ و کجا هستند صاحبان شهرهای «رس»؛ همان‌ها که پیامبران را کشتند و چراغ پرفروغ سنت‌های فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنت‌های جباران را زنده ساختند. کجایند آن‌ها که لشکرهای گران به راه انداختند و هزاران نفر را شکست داده و متواری ساختند، همان‌ها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا نهادند؟».

عمالقه، مردان بسیار نیرومند و قوی‌پیکری از نوادگان نوح علیه السلام بودند که سالیان دراز بر منطقه شامات حکومت می‌کردند و اصحاب الرس، قوم مقتدر دیگری بودند که کشاورزی گسترده و زندگی مرفه داشتند و در بعضی از مناطق خاورمیانه زندگی می‌کردند و در برابر پیامبران خدا به مخالفت برخاسته بودند. بخش دوم، درس‌های عبرت‌انگیزی است که در زندگی انسان‌ها در طول عمر خودمان می‌بینیم. امیرمؤمنان علی علیه السلام مطابق آنچه در غررالحکم آمده، می‌فرماید: «فِي تَصَارِيفِ الْقَضَاءِ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ وَالنُّهْيِ؛ در دگرگونی‌های حوادث عبرتی است برای صاحبان عقل و اندیشه».<sup>۱</sup>

در کلام دیگری می فرماید: «لَوْ اَعْتَبْتُمْ بِمَا اَضَعْتُمْ مِنْ مَاضِي عُمْرِكُمْ لَحَفِظْتُمْ مَا بَقِيَ؛ اگر از آنچه از گذشته عمرت ضایع کرده‌ای عبرت بگیری، باقی مانده عمر را حفظ خواهی کرد».<sup>۱</sup>

بخش دیگری از درس‌های عبرت‌انگیز را در جهان غیر انسان‌ها می‌بینیم. در هر خزان‌ی که بعد از بهار می‌آید، ویرانی‌هایی که پس از عمارت صورت می‌گیرد، زلزله‌ها، سیلاب‌ها، آتش‌فشان‌ها و مانند آن‌ها.

این سخن را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) - که پیش از این هم به آن اشاره کرده‌ایم - پایان می‌دهیم: آن حضرت از کنار مدائن عبور می‌کرد، هنگامی که آثار کاخ کسرا را دید که در شرف ویران شدن است یکی از مردانی که در خدمت آن حضرت بود این شعر را قرائت کرد:

جَرَّتِ الرِّيحُ عَلَي رُسُومِ دِيَارِهِمْ      فَكَانَهُمْ كَانُوا عَلَي مِيعَادٍ

بادها در ویرانه‌های خانه‌های آن‌ها وزید؛ گویی آن‌ها وعده‌گاهی داشتند که می‌بایست به سراغ آن بروند.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: چرا این آیات را نخواندی؟: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ \* وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ \* وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاٰجِهِيْنَ \* كَذٰلِكَ وَاَوْرَثْنٰهَا قَوْمًا اٰخِرِيْنَ \* فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْاَرْضُ وَمَا كَانُوْا مُنظَرِيْنَ»؛ «چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها که از خود به جای گذاشتند و زراعت‌ها و قصرهای زیبا و گران‌قیمت و نعمت‌های فراوان دیگری که در آن غرق بودند. آری، این‌گونه بود ماجرای آنان و ما این‌ها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم، نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین (و نه اهل زمین و آسمان) و نه (به هنگام رسیدن لحظه سرنوشت) به آن‌ها مهلتی داده شد».<sup>۲</sup>

۱. غررالحکم، ج ۳۸، ص ۳۰۳۸.

۲. دخان، آیه ۲۵-۲۹. (بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۲۲، ح ۳۸۷).





مَنْ بَالِغٍ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمٌ، وَمَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلَمٌ،  
وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مَنْ خَاصَمَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که در دشمنی با مخالفان افراط کند، آلوده گناه می شود و کسی که کوتاهی کند  
بر خود ستم کرده (و حقیقت ضایع می گردد) و کسی که در مقام خصومت برآید  
نمی تواند حق تقوا را رعایت کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب علیه السلام در مصادر می گوید: (پیش از مرحوم سید رضی) شیخ مفید علیه السلام این گفتار حکیمانه را در ارشاد  
و (بعد از سید رضی) میدانانی (متوفای ۵۱۸) در کتاب مجمع الامثال آورده است. بارها گفته ایم: قرائنی در  
دست است که نشان می دهد تمام آنچه در مجمع الامثال آمده از کتاب متقدم بر شریف رضی نقل شده  
است. آمدی نیز صدر آن را با تفاوتی از آن حضرت نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۵).  
در کتاب ارشاد مفید فقط صدر این کلام حکیمانه آمده؛ ولی در کتاب اختصاص شیخ مفید تمام آن ذکر  
شده است. (اختصاص، ص ۲۳۹).

## شرح و تفسیر

### اعتدال در خصومت

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه سه نکته را در مورد خصومت بیان می‌کند، نخست می‌فرماید: «کسی که در دشمنی با مخالفان افراط کند به گناه آلوده می‌شود»؛ (مَنْ بَالَغَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَ).

معمولاً خصومت و ستیز با دیگران قابل کنترل نیست، حتی بهترین افراد وقتی گرفتار آن می‌شوند و آتش خشم و غضب در آنان شعله‌ور می‌گردد قادر به کنترل خویشتن نیستند و گرفتار گناهای از قبیل ظلم و ستم، گفتن سخنان ناروا، ریختن آبروی دیگران و اذیت و آزار مسلمانان می‌شوند.

در جمله دوم به نقطه مقابل آن اشاره کرده، می‌فرماید: «و کسی که در مقام خصومت و احقاق حق کوتاهی کند بر خود ستم کرده است (زیرا حقش پایمال می‌شود)»؛ (وَمَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلَمَ).

قرآن مجید نیز در ذیل آیات نهی از ربا می‌فرماید: ﴿لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾؛ «نه ظلم کنید و نه ظلم به شما شود».<sup>۱</sup>

گرچه این آیه درباره رباخواران است؛ ولی در حقیقت یک شعار وسیع اسلامی است که دستور می‌دهد همان‌گونه که مسلمانان باید از ستمگری

بپرهیزند باید از تن دادن به ظلم نیز اجتناب کنند و به گفته بعضی از دانشمندان: «اگر ستم‌کش نباشد ستمگر کمتر پیدا می‌شود». و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از خود داشته باشند، کسی نمی‌تواند به آن‌ها ستم کند، بنابراین همان‌گونه که باید به ظالم بگوییم ستم مکن، به مظلوم باید بگوییم تن به ستم مده.

حال که چنین است چه بهتر که انسان وارد میدان خصومت و ستیز برای احقاق حق نشود و تا می‌تواند از گام نهادن در چنین میدانی جز به هنگام ضرورت بپرهیزد، از این رو امام علیه السلام در سومین جمله می‌فرماید: «و کسی که در مقام خصومت برآید نمی‌تواند حق تقوا را رعایت کند»؛ (وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مِنْ خَاصَمٍ).

به همین دلیل، افراد با شخصیت و متقی سعی می‌کنند حتی الامکان با کسی به جروبخت و ستیز و خصومت برنخیزند و چه بسا از بعضی حقوق خود صرف نظر می‌کنند و آن را به مخالف می‌دهند تا در این میدان خطرناک وارد نشوند. البته این بدان معنا نیست که افراد با ایمان، زبون، ذلیل و ظلم‌پذیر باشند چراکه اسلام چنین حالتی را نیز هرگز نمی‌پسندد و دستور می‌دهد نه ظلم کنید و نه ظلم‌پذیر باشید.

## نکته

### خطرات خصومت

در روایات معصومان علیهم السلام به شدت از مخاصمه و خصومت نهی شده است؛ کلینی رحمه الله در کتاب کافی باب مخصوصی درباره این موضوع آورده و در نخستین حدیث آن، از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ؛ از جدال

و مرء و خصومت بپرهیزید که دل‌های دوستان را نسبت به یکدیگر بیمار می‌کند و بذر جدایی در میان آن‌ها می‌افشاند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «مَا عَهْدَ إِلَيَّ جَبْرَيْلُ عليه السلام فِي شَيْءٍ مَا عَهْدَ إِلَيَّ فِي مُعَادَاةِ الرَّجَالِ؛ جبرئیل هرگز درباره چیزی مثل این سفارش نکرده بود که: از دشمنی با یکدیگر بپرهیزید».<sup>۲</sup>

در تعبیر دیگری از همان حضرت نقل شده است: «مَا أَتَانِي جَبْرَيْلُ عليه السلام قَطُّ إِلَّا وَعَظَنِي فَأَخِرُ قَوْلِهِ لِي: إِيَّاكَ وَمُشَارَاةَ النَّاسِ فَإِنَّهَا تَكْشِفُ الْعُورَةَ وَتَذْهَبُ بِالْعِزِّ؛ هیچ‌گاه جبرئیل نزد من نیامد جز این که من را پند و اندرز می‌داد. آخرین اندرز این بود: از خصومت با مردم بپرهیز که عیوب پنهان را آشکار می‌سازد و عزت انسان را با خود می‌برد».<sup>۳</sup>



۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۰۲، ح ۱۱.

۳. همان، ح ۱۰.

مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أُمَهَلْتُ بَعْدَهُ حَتَّى أُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ وَأَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ.

امام عليه السلام فرمود:

گناهی که پس از آن به اندازه دو رکعت نماز مهلت برآیم باشد مرا نگران نمی‌کند  
چراکه (در این نماز یا پس از آن، عفو و) عافیت را از خدا می‌طلبم (و توبه می‌کنم).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب این کلام حکیمانه را به نقل از سراج الملوک و غررالحکم به عین عبارت نهج البلاغه آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۵).  
ولی شایان توجه است که جمله (وَأَسْأَلُ اللَّهَ الْعَافِيَةَ) که در نسخه صبحی صالح آمده در کتاب مصادر و بسیاری از نسخ نهج البلاغه و بحار الانوار و غررالحکم و غیر آن نیامده است و مرحوم علامه شوشتری معتقد است که این جمله آخر از اضافات نسخه ابن ابی الحدید است.

## شرح و تفسیر

### راه و روش توبه

حضرت علی علیه السلام راه نجات از گناه را در این گفتار حکیمانه خود نشان می‌دهد، می‌فرماید: «گناهی که بعد از آن مهلت دو رکعت نماز داشته باشم مرا نگران و غمگین نمی‌کند چراکه (در این نماز یا بعد از آن، عفو و) عافیت را از خدا می‌طلبم (و توبه می‌کنم)»؛ (مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أُمِهُتُ بَعْدَهُ حَتَّى أُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ وَأَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ).

جمله «مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ» به معنای بی‌اهمیت شمردن گناه نیست، بلکه به معنای اندوهگین و نگران نشدن است، چراکه انسان راه توبه را از طریق نماز باز می‌کند. به هر حال این کلام شریف، تشویق به گناه نیست، بلکه تشویق به توبه است به این شکل که هشدار می‌دهد هر لحظه ممکن است مر انسان فرابرسد خواه عوامل درونی وجود او از قبیل سگته‌ها و مر ناگهانی باعث شود و یا عوامل برونی و حوادث گوناگونی که در یک لحظه به عمر انسان پایان می‌دهد، بنابراین انسان نباید مهلتی را که برای دو رکعت نماز و توبه در پیشگاه خدا دارد از دست بدهد و باید فوراً شیطان را از خود دور سازد و به درگاه خدا روی آورد و با تعظیم و خضوع و اقرار به گناه و اظهار ندامت، عفو و آمرزش را طلب کند.

این احتمال نیز در تفسیر کلام مورد بحث داده شده که منظور امام علیه السلام این است: هرگاه انسان بعد از گناه، نماز بخواند، از باب «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ

السَّيِّئَاتِ»<sup>۱</sup> چنین نمازی آثار گناه را از نامه اعمال او و روح و جانش محو می‌کند. البته جمع میان هر دو تفسیر نیز مانعی ندارد.

همان‌گونه که در بحث سند این گفتار حکمت‌آمیز گفته شد، جمله «وَأَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ» در غالب نسخ نهج البلاغه نیامده است؛ ولی در نسخه ابن ابی الحدید و صبحی صالح ذکر شده و مفهومش این است که از خدا عافیت از آلوده شدن به گناه در آینده و نیز عافیت از عذاب الهی برای گذشته را تقاضا می‌کنم. این جمله می‌تواند اشاره‌ای به این مطلب باشد که انسان بعد از آلودگی به گناه و توبه، مراقبت کند که در آینده آلوده گناه نشود و عافیت در برابر آن داشته باشد، زیرا مطابق حدیث معروفی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در بحار الانوار آمده، ترک گناه آسان‌تر از درخواست توبه است (تَرَكَ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ)<sup>۲</sup>.

## نکته

### حقیقت توبه و تأخیر نینداختن آن

توبه، دری از درهای مهم رحمت الهی است که به روی بندگان خطاکار گشوده شده است و اگر این باب رحمت گشوده نمی‌شد، گنهکاران در یأس و نومیدی و سپس گناه بیشتر فرو می‌رفتند. باید توجه داشت که توبه شامل حال همه حتی انبیا و اولیا می‌شود؛ ولی هرکدام توبه خاص خود را دارند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «التَّوْبَةُ حَبْلُ اللَّهِ وَمَدَدُ عِنَايَتِهِ وَلَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ مُدَاوَمَةِ التَّوْبَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَكُلِّ فُرْقَةٍ مِنَ الْعِبَادِ لَهُمْ تَوْبَةٌ فَتَوْبَةُ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ اضْطِرَابِ السَّرِّ وَتَوْبَةُ الْأَصْفِيَاءِ مِنَ التَّنَفُّسِ وَتَوْبَةُ الْأَوْلِيَاءِ مِنَ تَلْوِينِ الْخَطَرَاتِ

۱. سوره هود، آیه ۱۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۴. در حکمت ۱۷۰ نیز به این صورت آمده است: «تَرَكَ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْمُؤْنَةِ» ولی در تعدادی از نسخ دیگر همان عبارت «طَلَبِ التَّوْبَةِ» آمده است.

وَتَوْبَةُ الْخَاصِّ مِنَ الْأَشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ وَتَوْبَةُ الْعَامِّ مِنَ الذُّنُوبِ؛ توبه ریسمان الهی و امداد عنایت اوست و لازم است بندگان پیوسته و در هر حال به سراغ توبه بروند. ولی هر گروهی از بندگان، توبه خاص خود را دارند. توبه پیامبران از اضطراب درون آنهاست و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد خدا می‌کشند و توبه اولیاء از خطرات رنگارنگی است که در برابر آنها ظاهر می‌شود و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست و توبه عوام از گناهان است.<sup>۱</sup>

توبه به اندازه‌ای دارای اهمیت است که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «لَا وَاللَّهِ مَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ النَّاسِ إِلَّا خَصْلَتَيْنِ أَنْ يَقْرُوا لَهُ بِالنِّعَمِ فَيَزِيدَهُمْ وَبِالذُّنُوبِ فَيَغْفِرَ لَهُمْ؛ نه، به خدا قسم! خداوند از بندگانش جز دو چیز نخواسته است: نخست این‌که به نعمت‌های او اقرار کنند (و شکر نعمت به جای آورند) تا بر آنها بیفزاید. دیگر این‌که به گناهانشان اعتراف (و از آنها توبه) کنند تا آنها را بر آنان بیخشد».<sup>۲</sup>

از جمله مسائلی که درباره آن هشدار داده شده تسویف و تاخیر توبه است، چراکه اگر انسان در آستانه رفتن از این جهان قرار گیرد یا نشانه‌های عذاب الهی ظاهر شود، درهای توبه بسته خواهد شد، از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر مرتکب گناه شدی هرچه زودتر آن را با آب توبه بشوی».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۱، ح ۳۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۱۰، ح ۱.





وَسُئِلَ ﷺ: كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟

كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؛

فَقِيلَ: كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ؟

فَقَالَ ﷺ: كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ.

از امام ﷺ پرسیدند: خداوند چگونه حساب همهٔ خلق را با آن تعداد بسیار زیادی که دارند می‌رسد؟

امام ﷺ فرمود:

همان‌گونه که آن‌ها را با آن تعداد، روزی می‌دهد.

(بار دیگر) پرسیدند: چگونه به حساب آن‌ها رسیدگی می‌کند در حالی که او را نمی‌بینند؟

فرمود: همان‌گونه که به همهٔ آن‌ها روزی می‌دهد در حالی که او را نمی‌بینند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر آورده است که به گفتهٔ ابن عبدربه در عقد الفرید، سؤال کننده سلمان فارسی رضی الله عنه

## شرح و تفسیر

### پاسخ جالب به دو سؤال

امام علیه السلام در این گفتار حکمت آمیز، به دو سؤال پیچیده جواب‌های قانع‌کننده‌ای می‌دهد. نخست «از آن حضرت سؤال کردند: خداوند چگونه به حساب همه خلق با آن تعداد بسیار زیادی که دارند می‌رسد؟»؛ (وَسُئِلَ عَلَيْهِ: كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟).

گویی سؤال‌کننده گمان می‌کرد محاسبه خدا مانند محاسبه یک حساب‌دار از است که برای هر یک از افراد باید مدتی وقت صرف کند و اگر تعداد آن‌ها زیاد باشد ممکن است ماه‌ها و سال‌ها طول بکشد؛ در واقع وی از قدرت خدا و حسابگری او غافل بود. امام علیه السلام برای او مثالی زد تا به نکته اصلی مطلب که قدرت وسیع خدا بر همه چیز است پی ببرد.

حضرت در پاسخ او فرمود: «همان‌گونه که آن‌ها را با آن تعداد، روزی می‌دهد»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ: كَمَا يَوْمُ قُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ).

در میان مردم، معمول است که وقتی افرادی می‌خواهند مثلاً جیره غذایی خود را بگیرند به صف می‌ایستند و هرچه تعداد آن‌ها بیشتر باشد صف آن‌ها

---

→ بوده است و قابل توجه این‌که ابن عبد ربه فقط سؤال اول را ذکر کرده و از سؤال دوم صرف نظر نموده است، زیرا او از کسانی است که معتقدند خداوند در روز قیامت با همین چشم دیده می‌شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۶).

طولانی‌تر و مدت گرفتن جیره غذایی زیادتر می‌شود. در حالی که خداوند در آن واحد جیره غذایی همه را به آن‌ها می‌رساند بی‌آن‌که صفی وجود داشته باشد یا برای آن معطل شوند. البته این جیره غذایی تدریجی و روزبه‌روز است؛ اما در هر روز همه را همزمان روزی می‌دهد. کسی که چنین قدرتی دارد، حساب همه را نیز در زمان واحد رسیدگی می‌کند.

سؤال کننده سپس سؤال دیگری کرد. تصور او این بود که محاسبه کردن نیاز به رویارویی دارد، در حالی که مردم خدا را نمی‌بینند، از این رو «سؤال کرد: چگونه به حساب آن‌ها رسیدگی می‌کند در حالی که او را نمی‌بینند؟»؛ (فَقِيلَ: كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرُونَهُ؟).

امام علیه السلام در این جا نیز با ذکر همان مثال سابق شنونده را قانع ساخت، فرمود: «همان‌گونه که به همه آن‌ها روزی می‌دهد در حالی که او را نمی‌بینند»؛ (فَقَالَ عليه السلام: كَمَا يَوْمُ قَوْمِهِمْ وَلَا يَرُونَهُ).

از آسمان و زمین برای آن‌ها روزی می‌فرستد، درختان میوه می‌دهند، زمین‌ها دانه‌های غذایی را پرورش می‌دهند، حیوانات شیرده شیر می‌دهند و خلاصه ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند و روزی خواران را می‌رسانند بی‌آن‌که کسی رازق حقیقی را با چشم ببیند.

در قیامت نیز همین‌گونه است: نامه‌های اعمال گشوده می‌شوند و همه انسان‌ها در برابر میزان عدل پروردگار قرار می‌گیرند و وزن اعمال آنان و محاسبه کارهای تمام عمرشان، در یک لحظه انجام می‌شود. همان‌گونه که قرآن مجید در هشت آیه مختلف قرآن فرموده است: خداوند، «سریع الحساب» است: ﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾، «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾، «وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾، ...

در روایات اسلامی نیز می‌خوانیم: «إِنَّهُ سُبْحَانَهُ يُحَاسِبُ جَمِيعَ عِبَادِهِ عَلَى

مِقْدَارِ حَلْبِ شَاةٍ؛ خداوند حساب همهٔ بندگان را در زمان کوتاهی به اندازهٔ دوشیدن گوسفند رسیدگی می‌کند.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمْحِ الْبَصْرِ؛ خداوند حساب همهٔ بندگان را در یک لحظه رسیدگی می‌کند.»<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری وارد شده است: «بِمِقْدَارِ فَوَاقِ النَّاقَةِ.»<sup>۳</sup> «فَوَاقِ» به عقیدهٔ بعضی به معنای فاصلهٔ میان دو بار دوشیدن شیر از شتر است و آن این‌گونه است که مقداری می‌دوشند، کمی صبر می‌کنند و مجدداً می‌دوشند. بعضی نیز آن را به معنای فاصله‌ای می‌دانند که میان باز کردن انگشتان و بستن آن به هنگام دوشیدن شیر با انگشت پیدا می‌شود و در هر صورت کنایه از زمان بسیار کوتاه است.

## نکته

### سرعت محاسبهٔ الهی

بعضی تصور کرده‌اند میان آنچه امام علیه السلام در این کلام شریف فرموده، که با آیات زیادی از قرآن کریم که خدا را «سَرِيعُ الْحِسَابِ» معرفی کرده هماهنگ است، با آیهٔ دیگری که می‌گوید: روز قیامت به مقدار پنجاه هزار سال طول می‌کشد: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»<sup>۴</sup> منافاتی وجود دارد، زیرا آیات سرعت حساب و روایاتی که در ذیل آن وارد شده می‌گوید: حساب همهٔ خلائق به سرعت رسیدگی می‌شود؛ در حالی که آیهٔ سورهٔ معارج، زمان آن را پنجاه هزار

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۱.

۳. روح المعانی، ج ۱، ص ۴۷۷.

۴. معارج، آیهٔ ۴.

سال گفته است؛ پاسخ این است که این آیه هیچ سخنی درباره مسئله حسابرسی خلایق در بر ندارد، بنابراین می توان گفت که توقف گروهی در عرصه محشر به مدت طولانی، نه برای حسابرسی، بلکه نوعی مجازات و سرگردانی است و این درباره کافران و بدکاران است و گرنه مطابق بعضی از روایات، مؤمن توقفش در عرصه محشر بسیار کوتاه است.

در حدیثی آمده است که بعد از نزول آیه مذکور، ابوسعید خدری که از صحابه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود خدمتش عرضه داشت: این روز چقدر طولانی است! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لِيُخَفَّفُ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يُصَلِّيَهَا فِي الدُّنْيَا؛ قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست! این روز طولانی آن قدر برای فرد باایمان سبک می شود که حتی از مدت زمان خواندن یک نماز که در دنیا می خواند کمتر خواهد بود»<sup>۱</sup>.





رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ، وَكِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ!

امام علیه السلام فرمود:

فرستاده تو نشانه عقل تو و نامهات گویاترین سخن گوی توست.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه بخشی از وصیتی است که امام علیه السلام برای فرزندش (امام حسن علیه السلام) بیان فرموده که متن آن را کلینی رحمته الله در کتابش به نام الرسائل ذکر کرده؛ ولی در آن جا تنها جمله اول آمده است. آن گاه می افزاید: قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و طرطوشی در سراج الملوک و کراچکی در کنزالفوائد جمله اول را ذکر کرده اند. نیز «میدانی» آن را در مجمع الامثال و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل آورده اند. آمدی در غررالحکم آن را به دو صورت ذکر کرده که هر دو صورت با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت دارد. این احتمال نیز وجود دارد که امام علیه السلام این سخن را با تعبیرات مختلف در مواقع متفاوت بیان فرموده باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۶).

## شرح و تفسیر

### از نشانه‌های عقل

این سخن گهربار دو نکته دربر دارد که هر کدام برای شناخت اشخاص، کارساز است.

امیر مؤمنان علیه السلام نخست می‌فرماید: «فرستاده تو نماینده عقل توست»؛  
(رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ).

یعنی مردم می‌توانند از انتخاب فرستاده، به میزان عقل تو پی ببرند؛ هرگاه تو، انسان فرهیخته، دانشمند و عاقل و باتقوا و شجاع را به عنوان فرستاده خود به سوی شخص یا جمعیتی برگزینی آن‌ها می‌فهمند که تو در چه پایه‌ای از عقل و درایت قرار داری و به تعبیر دیگر، آنچه در درون توست از این طریق بیرون می‌ریزد و خفایای وجودت آشکار می‌شود. در ضمن این درسی است برای همه ما که در انتخاب فرستاده دقت کنیم و برای شناخت مخالفان خود نیز از این روش بهره بگیریم.

در دومین نکته می‌فرماید: «نامه تو گویاترین سخن‌گوی توست»؛ (وَ كِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ!).

زیرا آنچه در درون افکار انسان است و همچنین فضایل و رذایل اخلاقی، از نوک قلم انسان بر صفحه کاغذ جاری می‌شود. به همین دلیل هر کسی را به خوبی می‌توان از نوشته او شناخت.



امروز نیز بهترین راه برای قضاوت کردن درباره کسانی که صدها یا هزاران سال قبل از ما می‌زیستند مطالعه آثار مکتوب آنهاست، چراکه شخصیتشان در آثار مکتوبشان تجلی می‌کند.

بر این اساس، این جمله نیز حاوی دو دستور است: هم مراقب نوشته‌های خود باشیم، هم روحيات ديگران را از نوشته‌هایشان استنباط کنیم.

یکی از شعرای عرب این دو جمله حکیمانه را در دو بیت شعر به صورت زیبایی آورده، می‌گوید:

تَخَيَّرَ إِذَا مَا كُنْتَ فِي الْأَمْرِ مُرْسِلًا      فَمَبْلَغُ آرَاءِ الرِّجَالِ رَسُولُهَا  
وَرَوِّ وَفَكَّرْ فِي الْكِتَابِ فَإِنَّمَا      بِأَطْرَافِ أَقْلَامِ الرِّجَالِ عُقُولُهَا

در انتخاب فرستاده دقت کن - زیرا فرستاده‌های افراد نشانه آرا و افکار آنها هستند.

به هنگام نوشتن نامه بسیار دقت و فکر کن، زیرا - عقول انسان‌ها از نوک قلم‌های آنها تراوش می‌کند.<sup>۱</sup>

## نکته

### طرق شناخت انسان‌ها

بسیاری از مردم به آسانی باطن خود را ظاهر نمی‌کنند و انسان در تعامل با آنها گرفتار مشکل می‌شود. برای شناختن این‌گونه اشخاص راه‌های فراوانی هست که در قرآن مجید و روایات اسلامی اشاراتی به آنها شده است.

قرآن مجید در این زمینه، هم درباره خوبان و هم درباره بدان سخن گفته است. در مورد نیازمندان آبرومندی که هیچ‌گاه نیاز خود را آشکار نمی‌کنند می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ «و از

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۰۷.

شدت خویشان داری، افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌شناسی».<sup>۱</sup>

درباره منافقانی که سعی می‌کنند چهره واقعی خود را با سخنان دروغین مخفی کنند می‌فرماید: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»؛ «و اگر ما بخواهیم، آن‌ها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند می‌توانی آن‌ها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شما را می‌داند».<sup>۲</sup>

در کلمات قصار خواندیم: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ‌کس چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این‌که در سخنانی که از زبان او می‌پرد و در چهره و قیافه‌اش آشکار می‌گردد».<sup>۳</sup>

در ذیل گفتار حکیمانه ۲۹۵ نیز این روایت گذشت که امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَيَّ خُلَطَائِهِ؛ هرگاه وضع باطنی کسی بر شما مشتبه شود و دین او را نتوانید بشناسید، نگاه به همنشینانش کنید».<sup>۴</sup>

از کلام حکیمانه مورد بحث نیز می‌توان همین معنا را استفاده کرد که برای شناختن افراد به دو چیز در آن‌ها دقت کنیم: نخست، رسولان و فرستادگان آن‌ها و دیگر، لحن و محتوای نامه‌هایشان. البته این گفته درباره کسانی صادق است که دارای رسول و فرستاده و نامه‌های خاصی هستند.

این سخن در تاریخ زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و سایر اولیاءالله

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. محمد، آیه ۳۰.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۶.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱.

به خوبی دیده می‌شود. رسول خدا ﷺ برای پیشگیری از توطئه مشرکان مکه در حبشه، جعفر بن ابی طالب را که مردی هوشیار و شجاع بود به‌عنوان نماینده خویش همراه گروه مهاجران فرستاد.

در داستان آیات برائت که مبدأ تحولی در جهان اسلام شد، آن را به‌وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد و امیر مؤمنان علیه السلام در داستان حکمیت اصرار داشت که ابن عباس یا مالک اشتر حکمیت را از جانب او و اصحابش بپذیرند، هرچند افراد نادان و ظاهربین مخالفت کردند و ابوموسی را بر حضرت تحمیل نمودند و در مقابل، معاویه عمرو عاص را فرستاد که مردی بسیار حيله‌گر و دنیاپرست و بی‌ایمان بود.

در مورد این که نامه انسان‌ها از عقل و درایت آنان حکایت می‌کند نیز روایات زیادی از معصومان علیهم السلام وارد شده است؛ از جمله در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا كَتَبْتَ كِتَابًا فَأَعِدْ فِيهِ النَّظَرَ قَبْلَ خَتْمِهِ فَإِنَّمَا تَخْتِمُ عَلَى عَقْلِكَ؛ هنگامی که نامه‌ای می‌نویسی بار دیگر پیش از آن که آن را مهر و امضا کنی در آن نگاه دقیق کن، زیرا عقل خود را مهر و امضا می‌کنی».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «عُقُولُ الْفُضَلَاءِ فِي أَطْرَافِ أَقْلَامِهِمْ؛ عقول دانشمندان در نوک قلم‌های آنهاست».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. غررالحکم، ح ۲۸۵.

۲. همان، ح ۲۸۸.



## ۳۰۲

مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي قَدِ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ، بِأَحْوَجِ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي  
لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ!

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که به شدت به بلا مبتلاست از کسی که مبتلا نیست ولی در هیچ لحظه  
ایمن از بلا نمی باشد، محتاج تر به دعا نیست.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب رضی الله عنه در مصادر، شیخ صدوق (که پیش از سید رضی می زیسته است) این گفتار حکیمانه را در کتاب امالی خود با کمی تفاوت آورده و قاضی قضاعی نیز در کتاب الدستور با تفاوتی آن را ذکر کرده است، همچنین آمدی در غررالحکم. بنابراین کلام پیش گفته، قبل و بعد از سید رضی رضی الله عنه در کتب دیگر نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۷).

## شرح و تفسیر

### نیازمندان به دعا

امام علیه السلام می فرماید: «آن کس که به شدت به بلا مبتلاست از کسی که مبتلا نیست ولی در هیچ لحظه ایمن از بلا نمی باشد، محتاج تر به دعا نیست»؛ (مَا الْمُتَبَلِّئِ الَّذِي قَدْ أَشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ، بِأَحْوَجٍ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ!).

اشاره به این که مردم غالباً به افراد گرفتار توجه دارند به خصوص گرفتارانی که به شدت مبتلا شده اند؛ گرفتاری مالی یا انواع بیماری ها یا مسائل مختلف. و کسانی که به آنان علاقه مندند دعا می کنند که خدا آن ها را از گرفتاری رهایی بخشد و از کسانی که به ظاهر سالم و بدون گرفتاری هستند غافلند؛ در حالی که آن ها نیز به همان اندازه و گاه بیشتر نیاز به دعا دارند، زیرا هر لحظه ممکن است نعمت عافیت، آرامش، غنا و ثروت از آن ها گرفته شود یا لغزشی دامن گیر آن ها گردد و در دام شیطان گرفتار شده، از نظر معنوی سقوط کنند و آلوده گناهانی گردند که تا آخر عمر نیز نتوانند آثار آن را برطرف کنند. بنابراین، هر دو گروه نیازمند دعا هستند، در حالی که مردم معمولاً به یکی توجه داشته و از دیگری غافلند.

اضافه بر این، افرادی که در عافیتند گاه گرفتار غرور و غفلت فوق العاده ای می شوند در حالی که مبتلایان، نه مغرورند و نه غافل و پیوسته به در خانه خدا

رفته و دعا می‌کند، و از این نظر حال عافیت‌مندان از مبتلایان سخت‌تر است. از همین رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که شبی از شب‌ها رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام‌سلمه بود. (ام‌سلمه) ناگهان بیدار شد و حضرت را ندید. گفت: شاید به خانه همسران دیگر رفته است. برخاست و به جست‌وجوی آن حضرت رفت. ناگهان دید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در گوشه‌ای از خانه ایستاده و دست‌ها را بلند کرده و می‌گوید: «اللَّهُمَّ لَا تَنْزِعْ مِنِّي صَالِحَ مَا أَعْطَيْتَنِي أَبَدًا اللَّهُمَّ لَا تُشْمِتْ بِي عَدُوًّا وَلَا حَاسِدًا أَبَدًا اللَّهُمَّ وَلَا تُرُدَّنِي فِي سُوءِ اسْتَفْذَنِي مِنْهُ أَبَدًا اللَّهُمَّ وَلَا تَكْلِبْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا؛ خداوندا! نعمت‌های شایسته‌ای را که به من داده‌ای هرگز از من بگیر. خداوندا! دشمنان و حسودان را از شماتت من باز دار. خداوندا! مرا به حال بدی که از آن نجاتم داده‌ای هرگز باز مگردان. خداوندا! مرا هرگز لحظه‌ای به خود وامگذار».<sup>۱</sup>

علامه مجلسی رحمته الله در جلد ۹۰ بحار الانوار بابی تحت عنوان «اقدام به دعا در شدت و رخاء و در جمیع احوال» باز کرده و روایات زیادی در این باب آورده است؛ از جمله همین گفتار حکیمانه مورد بحث.

در روایت دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «تَقَدَّمُوا بِالذُّعَاءِ قَبْلَ نُزُولِ الْبَلَاءِ؛ پیش از آن‌که بلا نازل شود دعا کنید».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ فِي الشَّدَّةِ فَلْيُكْثِرِ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ؛ کسی که دوست دارد به هنگام شدت و بلا دعایش مستجاب شود، در زمانی که در راحتی و آرامش است زیاد دعا کند».<sup>۳</sup>

جالب این‌که در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «إِذَا دَعَا الْعَبْدُ فِي

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۷، ح ۶.

۲. همان، ج ۹۰، ص ۳۸۰، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۸۱، ح ۷.

الْبَلَاءِ وَلَمْ يَدْعُ فِي الرَّخَاءِ حَجَبَتِ الْمَلَائِكَةُ صَوْتَهُ وَقَالُوا: هَذَا صَوْتُ غَرِيبٍ أَيْنَ كُنْتَ قَبْلَ الْيَوْمِ؛ زمانی که بنده‌ای از بندگان خدا به هنگام بلا دعا کند و در رخاء و آرامش دعا نکند فرشتگان جلوی صدای او را می‌گیرند و می‌گویند: این صدای ناشناخته‌ای است، تا امروز کجا بودی؟»<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۸۲، ح ۱۰.



النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا، وَلَا يُلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

مردم، فرزندان دنیا هستند و کسی را نمی توان به سبب محبت  
به مادرش سرزنش کرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب از ثعالبی در کتاب التمثیل و المحاضره و راغب در کتاب محاضرات الادباء این کلام حکیمانه را از امیرمؤمنان علیه السلام به صورت های دیگری نقل کرده و حتی از ابن ابی الحدید روایتی به همین مضمون ولی با تفاوت هایی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۸).  
در غررالحکم نیز همین حدیث شریف با تفاوت هایی آمده که نشان می دهد از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته شده است. (غررالحکم، ج ۲۳۹۹). همچنین در کتاب مطالب السؤؤل به عین عبارت نهج البلاغه آمده است. (مطالب السؤؤل، ص ۲۸۱).

## شرح و تفسیر

### مردم، فرزند دنیا هستند

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به واقعیتی اشاره می‌کند که کاملاً منطقی است، می‌فرماید: «مردم، فرزندان دنیا هستند و کسی را نمی‌توان به سبب محبت به مادرش سرزنش کرد»؛ (النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا، وَلَا يُلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ).

تشبیه دنیا به مادر به سبب آن است که تمام چیزهای مادی ما از این آب و خاک آفریده شده و در دامان این جهان متولد شده و در آن پرورش یافته‌ایم، بنابراین تشبیه کردن دنیا به مادر کاملاً مناسب است و تعبیر کردن از وطن به مادر نیز که بسیار رایج است در واقع ناظر به همین معناست که ما وقتی در کشوری متولد شده و در فضای آن پرورش یافته‌ایم، آن کشور به منزله مادر ماست و علاقه داشتن به مادر امری طبیعی است، بنابراین، هم علاقه به وطن و هم علاقه به دنیا امری طبیعی است و جای تعجب نیست.

در این‌که هدف اصلی امام علیه السلام از بیان این حقیقت چیست؟ در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است. بعضی آن را نوعی مذمت و نکوهش از محبت دنیا شمرده‌اند و بعضی به عکس، محبت دنیا را امری طبیعی می‌دانند.

حقیقت این است که امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید: نه از علاقه خودتان به دنیا نگران باشید و نه از علاقه دیگران به آن، چراکه پیوندی بسیار مستحکم میان شما و دنیا است. از آن بترسید که این علاقه افراطی شود و به شکل دنیاپرستی درآید.

شبهه همین معنا روایت دیگری است که در آن می‌خوانیم: کسی در حضور امیرمؤمنان علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! چرا ما دنیا را دوست داریم؟ امام علیه السلام فرمود: چون ما از دنیا آفریده شده‌ایم. آیا می‌شود کسی را به سبب محبتش به پدر و مادر سرزنش کرد؟» (رُويَ عَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُنَا نُحِبُّ الدُّنْيَا، قَالَ: لِأَنَّ مِنْهَا وَهْلٌ يُلَامُ الرَّجُلَ بِحُبِّهِ لِأَيِّهِ وَآمِهِ؟)¹.

بنابراین هرگز نباید علاقه مردم را به مال و زن و فرزند و خانه و شهر و کشورشان مورد ملامت قرار داد و حتی نباید انتظار داشته باشیم که مردم به همه این امور پشت پا زنند. مهم این است که برای رسیدن به دنیا آلوده به گناه نشوند و ایمان و شرف خود را به آن ن فروشند.

در حدیث معروفی می‌خوانیم: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ؛ کسی که دنیای خود را برای آخرتش ترک کند از ما نیست، همچنین کسی که آخرتش را برای دنیا ترک گوید.»²

به تعبیر دیگر، دنیایی خوب است که وسیله رسیدن به آخرت باشد نه آن که هدف اصلی انسان را تشکیل دهد، همان‌گونه که در سایر کلمات امام علیه السلام آمده است: «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛ آن کس که به وسیله دنیا بنگرد به او بصیرت و بینایی می‌بخشد و آن کس که به دنیا بنگرد نابینایش می‌کند.»³

آری، دنیا وسیله است نه هدف.

بنابراین آنچه به عنوان نکوهش دنیا در روایات مختلف آمده است ناظر به روش کسانی است که ارزش‌های والای انسانی و اسلامی را فدای منافع مادی

۱. تیسیر المطالب، ص ۴۶۶، ح ۶۲۰.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۵۶، ح ۳۵۶۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۲.

می‌کنند و دل و دین بر سر دنیا می‌نهند و گرنه زندگی آبرومندانه و بهره‌گیری معقول از نعمت‌های خدا هرگز در اسلام ممنوع و نکوهیده نیست.

قرآن مجید نیز به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ﴾؛ «محبّت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) این‌ها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان) نزد خداست».<sup>۱</sup>

این تزئین در واقع یک تزئین طبیعی است منتها نباید انسان فقط به آن بیندیشد و در آن غرق شود. نباید فراموش کند که مطابق آنچه در ذیل آیه آمده، این‌ها متاع دنیا است؛ متاعی ناپایدار و گذرا. مهم سرای جاویدان و حیات ابدی است.



## ۳۰۴

إِنَّ الْمُسْكِينِ رَسُولُ اللَّهِ، فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ،  
وَمَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ.

امام عليه السلام فرمود:

مستمند، فرستاده خداست، کسی که کمک خود را از او دریغ دارد از خدا دریغ داشته و کسی که به او عطا کند به خداوند عطا کرده است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این حدیث شریف را طبق گفته مرحوم خطیب، ابوحنیفه، نعمان مصری (متوفای ۳۶۳) پیش از سید رضی در کتاب دعائم الاسلام آورده و در غررالحکم نیز (با تفاوتی) بعد از مرحوم سید رضی آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۸). ولی عجیب این که ما این حدیث شریف را در کتاب دعائم الاسلام موجود نیافتیم.

## شرح و تفسیر

### نیازمند، فرستاده خداست!

امام علیه السلام برای تشویق همگان به کمک کردن به نیازمندان می فرماید: «مستمند و مسکین فرستاده خداست، کسی که کمک خود را از او دریغ دارد از خدا دریغ داشته و آن کس که به او عطا کند به خداوند عطا کرده است»؛ **(إِنَّ الْمَسْكِينِ رَسُولُ اللَّهِ، فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ، وَمَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ).**

این تعبیر نهایت لطف خدا را به کسانی نشان می دهد که به نیازمندان کمک می کنند و در ضمن، این پیام را به ما می دهد که مسکین و مستمند را خوار نشمریم و کمترین اهانتی به او روا مداریم و اگر کمکی می کنیم خالی از هرگونه منت و آزار و اهانت باشد، زیرا او فرستاده خداست و کسی که به رسول و فرستاده کس دیگری اهانت کند در واقع به خود آن شخص اهانت کرده و کسی که رسول دیگری را احترام و اکرام کند فرستنده رسول را اکرام و احترام کرده است.

قرآن مجید نیز در این باره تعبیری دارد که البته متفاوت است. درباره کمک به نیازمندان می فرماید: **﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾**؛ «کیست که به خدا قرض الحسنه دهد (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند) تا آن را برای او چندین برابر کند؟»<sup>۱</sup>.

در آیه ۱۱ سوره حدید نیز خداوند پس از آن‌که در آیات پیشین، از اهمیت انفاق به نیازمندان سخن می‌گوید همین تعبیر را فرموده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»؛ «کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خدا آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است!».

در چندین آیه دیگر از قرآن مجید نیز همین معنا با الفاظ دیگری بیان شده و انفاق در راه خدا را به عنوان وام دادن به پروردگار شمرده است که این نهایت لطف او به بندگان است. با این‌که مالک حقیقی تمام عالم هستی خداست و از همگان و همه چیز بی‌نیاز است و ما هرچه داریم از او داریم، با این حال انفاق در راه خدا را قرض به خداوند تعبیر کرده است.

حتی در بعضی از آیات آمده است که خداوند در برابر این کار از بنده‌اش تشکر می‌کند «وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ»<sup>۱</sup>.

همان‌گونه که در خطبه ۱۸۳ نیز در کلام امام علیه السلام گذشت که می‌فرماید: «وَاسْتَقْرِضْكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَإِنَّمَا أَرَادُ أَنْ يَبْلُغَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنج‌های آسمان‌ها و زمین به او تعلق دارد و بی‌نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته است شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید؟».

جالب این‌که در روایات اسلامی تعبیرات سه‌گانه‌ای آمده است که هر یک، از دیگری پرمعناتر است. در یک‌جا از امام سجاد زین العابدین علیه السلام نقل شده است: هنگامی که چیزی به فقیر می‌داد دست سائل را می‌بوسید و می‌فرمود: «من دست سائل را نمی‌بوسم، بلکه دست پروردگارم را می‌بوسم، زیرا صدقه قبل از آن‌که

۱. تغابن، آیه ۱۷.

در دست سائل بیفتد در دست پروردگار قرار می‌گیرد؛ فَقَالَ: لَسْتُ أَقْبِلُ يَدَ السَّائِلِ  
إِنَّمَا أَقْبِلُ يَدَ رَبِّي إِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ رَبِّي قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ».<sup>۱</sup>

در بیان دیگری آمده است: «امام علیه السلام هنگامی که صدقه‌ای به سائل می‌داد آن را  
از او می‌گرفت و می‌بوسید و می‌بویید و بار دیگر به او می‌داد و همان عبارت را  
تکرار می‌کرد؛ كَانَ أَبِي إِذَا تَصَدَّقَ بِشَيْءٍ وَضَعَهُ فِي يَدِ السَّائِلِ ثُمَّ ارْتَجَعَهُ مِنْهُ فَقَبَّلَهُ  
وَسَمَّهُ ثُمَّ رَدَّهُ فِي يَدِ السَّائِلِ وَذَلِكَ أَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ».<sup>۲</sup>  
در تعبیر سومی نقل شده که امام علیه السلام وقتی صدقه‌ای به نیازمندی می‌داد دست  
خود را می‌بوسید و می‌فرمود: «صدقه قبل از آن‌که به دست سائل برسد در دست  
خدا قرار می‌گیرد؛ «وَكَانَ علیه السلام يَقْبَلُ يَدَهُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ فُسَيْلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: إِنَّهَا تَقَعُ  
فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ».<sup>۳</sup>

همه این تعابیر می‌تواند صحیح باشد؛ یعنی گاهی این‌گونه عمل می‌فرمود  
و گاهی آن‌گونه و نتیجه همه آن‌ها در واقع یکی است.

نکته مهم دیگر این‌که از روایات اسلامی استفاده می‌شود (و در قرآن به آن  
اشاره شده است) که بیش از آنچه در صدقات و کمک به نیازمندان، عاید  
نیازمندان می‌شود به کمک کنندگان داده می‌شود.

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم، هرچند سخن  
در این جا بسیار است. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ  
وَكَلَّتْ مَنْ يَفْبِضُهُ غَيْرِي إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنِّي أَتَلَفُّهَا بِيَدِي تَلَفًّا حَتَّىٰ إِنَّ الرَّجُلَ يَتَصَدَّقُ  
أَوْ الْمَرْأَةَ لَتَتَصَدَّقَ بِالتَّمْرَةِ أَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَأَرْبِيهَا لَهُ كَمَا يُرْبِي الرَّجُلُ فَلَوْهُ وَفَصِيلُهُ  
فَيَلْقَانِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهِيَ مِثْلُ جَبَلٍ أَحَدٍ؛ خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: هیچ

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴.

۲. همان، ج ۹۳، ص ۱۲۸، ح ۴۸.

۳. همان، ص ۱۳۴.



عملی نیست مگر این که من کسی (از فرشتگانم) را مأمور کرده‌ام آن را دریافت دارد، جز صدقه و کمک به نیازمندان که من خودم آن را با دست (قدرت) می‌گیرم، تا آن جا که گاه مردی یا زنی یک دانه خرما یا حتی بخشی از آن را صدقه می‌دهد، من آن را برای او پرورش می‌دهم همان گونه که انسان‌ها فرزند خود را پرورش می‌دهند و هنگامی که روز قیامت در محضر من حاضر می‌شود آن صدقه به اندازه کوه احد شده است»<sup>۱</sup>.





# ۳۰۵

مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ.

امام عليه السلام فرمود:

انسان غیر تمند هرگز زنا نمی‌کند (زیرا کاری که دوست ندارد دیگران در حق او کنند او در حق دیگران انجام نخواهد داد).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را «میدانی» در مجمع الامثال و اُمّدی در غررالحکم با تفاوتی نقل کرده‌اند (که نشان می‌دهد از منابع دیگری گرفته‌اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۹).

## شرح و تفسیر

غیر تمند، عمل منافی عفت انجام نمی‌دهد

امام علیه السلام در این کلام نورانی می‌فرماید: «انسان غیر تمند هرگز زنا نمی‌کند»؛ (مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ).

زیرا کسی که کاری را درباره دیگران می‌پسندد به ناچار درباره خود نیز خواهد پسندید و کسی که درباره محارم خود عملی را روا نمی‌دارد درباره محارم دیگران نیز روا نخواهد داشت.

بسیار شده است که افرادی می‌گویند: ما دوست داریم به نوامیس دیگران نگاه کنیم. به آن‌ها گفته می‌شود: آیا دوست دارید به نوامیس شما نگاه کنند؟ هنگامی که اظهار تنفر می‌کنند به آن‌ها گفته می‌شود: پس به نوامیس دیگران نگاه نکنید. «غیور» صیغه مبالغه از ریشه «غیرت» (بر وزن حیرت) است به معنای ناخوش داشتن و تنفر از تجاوز دیگران به ناموس انسان و ورود در حریم او و گاه به معنای وسیع کلمه در غیر موارد ناموسی نیز به کار می‌رود و فرد غیر تمند به کسی گفته می‌شود که حاضر نیست دیگری به افتخارات او لطمه وارد کند؛ خواه افتخارات مادی باشد یا معنوی.

به هر حال، گفتار حکیمانه امام علیه السلام گفتاری است که کاملاً هماهنگ با منطق عقل است، زیرا انسان غیور؛ یعنی کسی که درباره تجاوز به ناموسش حساسیت فوق‌العاده دارد، نوامیس دیگران را نیز به همان چشم نگاه می‌کند و هرگز راضی

نمی‌شود به نوامیس مردم تجاوز کند. به همین دلیل، غیرت، او را از آلوده شدن به اعمال منافی عفت بازمی‌دارد. حتی حاضر نیست به همسر یا خواهر یا مادر دیگری نگاه کند، زیرا از نگاه دیگران به همسر و خواهر و مادرش احساس تنفر می‌کند.

## نکته

### غیرت در آموزه‌های اسلامی

از واژه‌هایی که به عنوان فضیلتی اخلاقی در منابع اسلامی دیده می‌شود غیرت است. غیرت، در اصل به معنای یک احساس فوق‌العاده درونی است که انسان را به دفاع شدید از اموری که متعلق به اوست وامی‌دارد؛ خواه امور معنوی باشد مانند دین و آیین، یا امور مادی مانند عرض و مال و ناموس و مملکت. این احساس در همه انسان‌ها با تفاوت‌هایی وجود دارد و اگر به صورت افراطی درنیاید یکی از فضایل مهم و کارساز است.

از سویی دیگر، اگر غیرت، بر اثر تکرار اعمال منافی آن، تضعیف شود و به بیان دیگر، انسان، بی‌غیرت و یا از نظر غیرت ضعیف گردد این خود یکی از ردائل خطرناک اخلاقی به شمار خواهد آمد.

در آیات قرآن اشاراتی به این مسئله دیده می‌شود؛ ولی به طور صریح‌تر در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «إِنِّي لَعَيُورٌ وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اغْيِرْ مَنِّي وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مَنْ عِبَادِهِ الْعَيُورُ؛ من غیرتمندم و خدا از من غیورتر است و خدا بندگان غیورش را دوست دارد».<sup>۱</sup>

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۷، ح ۷۰۷۶.

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ؛ غیرت از ایمان است».<sup>۱</sup> دلیل آن هم روشن است: ایمان، انسان را به حفظ ناموس و افتخارات و آیین خود دعوت می‌کند، بنابراین غیرت جزء ایمان است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا؛ خدا غیور است و هر غیوری را دوست دارد و به دلیل غیرتش تمام کارهای زشت را اعم از آشکار و پنهان تحریم کرده است».<sup>۲</sup>

بنابر این روایت و بعضی از روایات دیگر، غیرت از اوصافی است که هم در خدای تعالی و هم در انسان‌ها وجود دارد البته با این تفاوت که غیرت در خداوند به معنای نهی از کارهای زشت و ناپسند و در انسان‌ها به معنای دفاع از حریم خانواده و دین و آب و خاک است.

درباره غیرت، سخن بسیار است ولی این بحث را با حدیثی درباره «جعفر بن ابی طالب» پایان می‌دهیم. در حدیثی آمده است که جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد که «جعفر بن ابی طالب» صفات برجسته‌ای در زمان جاهلیت داشت که خداوند به سبب آن از وی قدردانی کرد. «مِنْهَا عَدَمُ زِنَاهُ لِغَيْرَتِهِ، وَ كَعَدَمِ شُرْبِهِ لِغَيْرَتِهِ، وَ كَعَدَمِ كَذْبِهِ لِشُرْفِهِ؛ از جمله این‌که به سبب غیرت، دامنش به بی‌عفتی آلوده نشد و به سبب حفظ عزتش هرگز شراب ننوشید و به سبب شخصیتش هرگز دروغ نگفت».<sup>۳</sup>



۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۵، ح ۷۰۶۵.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۳۵، ح ۱.

۳. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۷۵.

## ۳۰۶

كَفَى بِالْأَجْلِ حَارِسًا.

امام علیه السلام فرمود:

اجل و سرنوشت قطعی، برای حفظ انسان کافی است (و تا عمر به پایان نرسد هیچ حادثه‌ای نمی‌تواند انسان را از پای درآورد).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی، صدوق با اضافات فراوان، در ضمن داستانی در کتاب توحید آورده است. در تحف العقول نیز این کلام شریف با تفاوتی آمده است؛ نیز ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء می‌گوید: کسی به علی علیه السلام عرض کرد: اجازه می‌دهید ما پاسدار شما باشیم؟ حضرت فرمود: «حَرَسَ أَمْرًا أَجَلُهُ؛ پاسدار هرکس اجل اوست». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۹).

## شرح و تفسیر

### سرآمد مقدر، حافظ انسان است!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که توجه به آن انسان را در برابر حوادث سخت شجاعت می‌بخشد، می‌فرماید: «اجل و سرنوشت حتمی برای حفظ انسان کافی است»؛ (كَفَى بِالْأَجْلِ حَارِسًا).

اشاره به این‌که هرکس سرنوشت حتمی معینی دارد و تا آن زمان فرانسرد جان او محفوظ است؛ اما هنگامی که فرمان نهایی رسید، هیچ‌کس و هیچ‌چیز نمی‌تواند در برابر آن مقاومت کند.

همان‌گونه که در سند این کلام شریف ذکر کردیم، مرحوم صدوق آن را در ضمن ماجرای از جنگ صفین آورده است. طبق این روایت یکی از یاران علی علیه السلام می‌گوید: در روز صفین علی علیه السلام در مقابل معاویه ایستاده بود و حتی شمشیر خود را از نیام درنیاورده بود. یکی از اصحابش عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مراقب خویش باش، ما از این می‌ترسیم که این مرد در حمله‌ای غافلگیرانه شما را از پای درآورد. امام علیه السلام فرمود: درست است که او انسان بی‌دین و شقاوتمندی است ولی اجل و سرنوشت قطعی، برای حفظ انسان کافی است. هیچ‌کس نیست مگر این‌که فرشتگانی از سوی خدا مأمور حفظ او هستند تا در چاهی سقوط نکند یا دیواری بر او فرود نیاید و یا مصیبت بد دیگری دامن او را نگیرد تا اجلش فرارسد. هنگامی که اجل او فرارسید او را در مقابل حوادث



تنها می‌گذارند. من نیز چنین هستم؛ هنگامی که اجلم فرارسد، شقی‌ترین امت می‌آید و محاسنم را با خون سرم رنگین می‌سازد. این وعده‌ای مسلم و کاملاً صدق است.<sup>۱</sup>

شبهه همین کلام شریف به شکل دیگری در حکمت ۲۰۱ آمده بود. در این جا این سؤال پیش می‌آید که اگر این سخن را بپذیریم باید تمام اقدامات احتیاطی را در برابر حوادث گوناگون و در مقابل دشمنان ترک کنیم؛ نه سپری در جنگ لازم خواهد بود و نه درست کردن سنگر، نه وسایل اختفا و نه پرهیز از جاده‌های خطرناک و غذاهای مشکوک، بلکه باید بگوییم تا سرآمد عمر ما نرسد هیچ چیز و هیچ‌کس نمی‌تواند به ما آسیبی برساند.

این مطلبی است که نه با تعلیمات قرآن و اسلام منطبق است و نه با منطق عقل. حتی قرآن مجید می‌فرماید که به هنگام نماز خوف در برابر دشمن تا ناچار نشده‌اید وسایل حفاظتی خود (مانند سپر و زره و خود) را از خود دور نسازید.<sup>۲</sup> پیش از این در ذیل همان حکمت ۲۰۱ و همچنین در جلد سوم، ذیل خطبه ۶۲ پاسخی به این سؤال داده‌ایم. در این جا به کلامی که از علامه مجلسی رحمته‌الله در بحارالانوار یافتیم اشاره می‌کنیم. او در پاسخ این سؤال چنین می‌گوید: اولاً این دربارهٔ مواردی بوده است که مردم به اندک چیزی از حوادث می‌ترسیدند و به احتمالات بعیده ترتیب اثر می‌دادند. امام علیه‌السلام می‌فرماید: به این‌گونه احتمالات و توهمات بعید اعتنا نکنند؛ تا اجل کسی فرانسد از دنیا نمی‌رود.

ثانیاً ممکن است این از خصائص خود امام علیه‌السلام باشد، زیرا او طبق خبری که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن حضرت داده بود، زمان اجل خود را می‌دانست و یقین

۱. توحید صدوق، ص ۲۶۴ (با تلخیص اندک).

۲. نساء، آیه ۱۰۲.

داشت که پیش از آن، حادثه‌ای او را تهدید نمی‌کند، از این رو می‌فرمود: اجل من، حارس و نگهبان من است؛ ولی دیگران که چنین اطلاعی ندارند، از مواردی که خطر عقلایی دارد باید بپرهیزند و به حکم «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»<sup>۱</sup> خود را به خطر نیفکنند.

سپس به حدیثی از امام صادق علیه السلام اشاره می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خَمْسَةٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ أَحَدُهُمْ رَجُلٌ مَرَّ بِحَائِطٍ مَائِلٍ وَهُوَ يُقْبِلُ إِلَيْهِ وَلَمْ يُسْرِعِ الْمَشْيَ حَتَّى سَقَطَ عَلَيْهِ...؛ پنج گروهند که دعایشان مستجاب نمی‌شود: اول کسی است که از کنار دیوار کجی عبور می‌کند در حالی که دیوار به سوی او خم شده و با این حال، سریع نمی‌گذرد تا دیوار بر او سقوط می‌کند (این شخص اگر آهسته عبور کند و دعا کند خدایا! مرا حفظ کن، دعای او مستجاب نمی‌شود)»<sup>۲</sup>.

به هر حال تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا ظاهر روایت عمومیت دارد.



۱. بقره، آیه ۱۹۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، وج ۵، ص ۱۰۵.

يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى التُّكْلِ، وَلَا يَنَامُ عَلَى الْحَرْبِ.

امام عليه السلام فرمود:

انسان داغدار، خواب و آسایش دارد؛ اما کسی که مالش را ربوده‌اند خواب ندارد.<sup>۱</sup>

سید رضی رحمته الله علیه در تفسیر این کلام شریف می‌گوید: مفهومش این است که انسان ممکن است بر قتل فرزندان خود صبر کند؛ اما دربارهٔ اموال ربوده شده‌اش صبر نخواهد داشت. (قَالَ الرَّضِيُّ: وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يُصْبِرُ عَلَى قَتْلِ الْأَوْلَادِ، وَلَا يُصْبِرُ عَلَى سَلْبِ الْأَمْوَالِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، این کلام شریف را از کامل مبرد (متوفای ۲۸۵) که پیش از سید رضی می‌زیسته نقل می‌کند بی آن‌که اسم گویندهٔ آن را ذکر کرده باشد. بعد از سید رضی، در غررالحکم آمدی و مجمع الامثال میدانی آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۰).

## شرح و تفسیر

### داغ فرزند و داغ غارت اموال

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که درباره‌ی غالب مردم صادق است، می‌فرماید: «انسان داغدار و مصیبت‌زده خواب و آسایش دارد؛ اما کسی که مالش را به زور گرفته‌اند خواب ندارد»؛ (يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الشُّكْلِ، وَلَا يَنَامُ عَلَى الْحَرْبِ).

«شکل» (بر وزن قفل) به معنای مصیبت و ناراحتی، به سبب از دست دادن عزیزان است.

«حَرْب» (بر وزن طَرْف) به معنای غارت اموال است.

سید رضی رحمته الله علیه در تفسیر این کلام شریف می‌گوید: «مفهومش این است که انسان ممکن است بر قتل فرزندان خود صبر کند؛ اما درباره‌ی اموال ربوده شده‌اش صبر نخواهد داشت»؛ (وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يُصْبِرُ عَلَى قَتْلِ الْأَوْلَادِ، وَلَا يُصْبِرُ عَلَى سَلْبِ الْأَمْوَالِ).

برای این سخن که به نظر می‌رسد به صورت ضرب‌المثلی عمومی درآمده، دو تفسیر گفته شده است:

نخست این‌که انسان وقتی گرفتار مصیبتی می‌شود، مثلاً عزیزی را از دست می‌دهد، یقین دارد که باز نمی‌گردد و به همین دلیل به تدریج آرامش خود را بازمی‌یابد. در حالی که وقتی مالش را به ناحق ببرند هر زمان در فکر است که از طریقی بتواند آن را بازگرداند. به همین دلیل خواب و آرامش ندارد.

در تفسیر دیگری گفته شده که این گفتار حکیمانه کنایه‌ای است از بسیاری از توده‌های مردم که دلبستگی آن‌ها به مال و ثروتشان حتی بیش از دلبستگی به فرزندان و عزیزانشان است و گاه حتی تا پای جان برای نگهداری اموالشان می‌ایستند و این ضرب‌المثل فارسی که می‌گویند: «مال است نه جان تا بتوان آسان داد»، شاهد بر آن است.

بعضی نیز گفته‌اند که از دست دادن عزیزان نه تنها سبب ذلت انسان نمی‌شود بلکه دوستان و علاقه‌مندان، چنین شخصی را عزیز می‌دارند و احترام می‌کنند تا مصیبت خود را فراموش کند؛ ولی غارت اموال و ربودن آن به وسیله زورمندان غاصب نوعی ذلت برای انسان است، از این رو انسان نمی‌تواند آن را تحمل کند. در این جا مناسب است به داستانی مربوط به قتل «معلى بن خنيس» به دست حاکم مدینه «داود بن علی» و گفت‌وگویی که میان او و امام صادق علیه السلام رد و بدل شد اشاره کنیم. علامه مجلسی رحمته الله در جلد ۴۷ بحار الانوار در شرح حالات آن حضرت از کتاب مناقب ابن شهر آشوب روایتی نقل می‌کند که هفت نفر از روات آن را ذکر کرده‌اند: هنگامی که داود بن علی (فرماندار مدینه) معلى بن خنيس را (که از یاران امام صادق علیه السلام بود) به قتل رساند و اموالش را گرفت، امام صادق علیه السلام به او فرمود: دوست مرا کشتی و اموالش را گرفتی، آیا نمی‌دانی که انسان ممکن است بر مصیبت صبر کند؛ ولی در برابر غارت صبر نمی‌کند؟ به خدا سوگند! تو را نفرین خواهم کرد.

داود به صورت استهزاء گفت: مرا به نفرینت تهدید می‌کنی؟ امام علیه السلام (چیزی نگفت و) به خانه خود بازگشت و آن شب پیوسته مشغول عبادت و قیام و قعود بود. داود پنج نفر از مأموران خود را فرستاد و گفت: او را نزد من آورید. اگر خودداری کرد سر او را برای من بیاورید. آن‌ها نزد امام علیه السلام آمدند در حالی که امام علیه السلام مشغول نماز بود. گفتند: داود شما را فراخوانده است. فرمود: اگر نیایم

چه می شود؟ گفتند: دستور خاصی به ما داده است. امام علیه السلام فرمود: بازگردید که برای دنیا و آخرت شما بهتر است. آن‌ها خودداری کردند و گفتند: حتماً باید بیایی. امام علیه السلام دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد و سپس بر شانه‌های خود گذاشت و آن‌ها را گشود و دعا کرد و با انگشت اشاره خود اشاره نمود. آن‌ها می‌گویند: شنیدیم که می‌فرمود: همین ساعت، همین ساعت.

ناگهان فریادی بلند شد. امام علیه السلام به آن‌ها فرمود: رئیس شما مرد. آن‌ها برگشتند. جریان را از امام علیه السلام سؤال کردند، فرمود: او فرستاده بود گردن مرا بزنند من به اسم اعظم پروردگار او را نفرین کردم. خداوند فرشته‌ای را فرستاد که با سلاح، ضربه‌ای به او زد و او را کشت.<sup>۱</sup>



مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ، وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَحْوَجُ  
مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ.

امام علیؑ فرمود:

دوستی در میان پدران به منزله خویشاوندی در میان فرزندان است  
و خویشاوندی، به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی (خویشاوندان  
زمانی خویشاوند محسوب می‌شوند که دوست باشند).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب، تنها کسی را که این گفتار حکیمانه را از امام علیؑ در کتاب خود نقل کرده، ابن طلحه شافعی  
(متوفای ۶۵۲) در کتاب مطالب السؤل می‌داند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۰).  
اضافه می‌کنیم: مرحوم آمدی در غررالحکم همین حدیث شریف را به صورت دیگری آورده است: «مَوَدَّةُ  
الْأَبَاءِ نَسَبٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ». (غررالحکم، کلمه ۹۳۴۲).

## شرح و تفسیر

### برتری دوستی بر خویشاوندی

امیر مؤمنان علی علیه السلام دو نکته مهم را که با یکدیگر ارتباط دارند بیان فرموده، نخست می گوید: «دوستی در میان پدران به منزله خویشاوندی در میان فرزندان است»؛ (مَوَدَّةُ الْآبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ).

اشاره به این که پدران، دوستی با دوستان خود را برای فرزندان به ارث می گذارند و فرزندان به قدری به هم نزدیک می شوند که گویی با هم برادرند و بسیار دیده شده است که پدران یکدیگر را عمو خطاب می کنند. البته این سخن در جوامعی صادق است که عواطف در آن کمرنگ نشده و فرزندان، به جز اموال پدران، عواطف آن ها را نیز به ارث می برند.

از بعضی روایات نیز استفاده می شود که مودت و دوستی طولانی به منزله قرابت است. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: «مَوَدَّةٌ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ؛ دوستی بیست سال، خویشاوندی است»<sup>۱</sup>.

در جمله دوم به این نکته اشاره می فرماید که «خویشاوندی، به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی»؛ (وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَحْوَجُ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ).

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۵، ح ۸.



یعنی خویشاوندان هنگامی ارزش دارند که دارای محبت باشند و هرچه پیوند خویشاوندی نزدیک تر باشد، مودت و دوستی بیشتری لازم دارد. در حالی که دوستی و محبت نیازی به خویشاوندی ندارد؛ ممکن است افراد سال‌ها با هم دوست باشند و هیچ رابطه خویشاوندی‌ای بین آن‌ها نباشد. با توجه به این توضیحات، برتری دوستی و محبت بر خویشاوندی ثابت می‌شود.

ضرب المثل معروفی است که به کسی گفتند: دوستت را بیشتر دوست داری یا برادرت را؟ گفت: برادری را دوست دارم که با من دوست باشد. بنابراین هر دو جمله رابطه دوستی و خویشاوندی را بیان می‌کند؛ جمله اول به گونه‌ای و جمله دوم به گونه‌ای دیگر.

مرحوم محقق کمره‌ای این کلام حکیمانه را به شعر فارسی درآورده، می‌گوید:

باشد چو نَسَبِ شعار و پیوند	مهر پدران برای اولاد
بیش از خود دوستی به پیوند <sup>۱</sup>	خویشی به مودت است محتاج

## نکته

### وراثت دوستی

می‌دانیم که اسلام آیین محبت و مودت است و قرآن پیوسته خدا را به رحمانیت و رحیمیت می‌ستاید. واژه رحمت صدها بار در قرآن به کار رفته و در نمازهای روزانه حداقل بیش از ۶۰ بار خدا را به رحمت و رحمانیت یاد می‌کنیم، تا آن‌جا که محبت به عنوان میراث گران‌بهایی از پدران به فرزندان می‌رسد.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ يُطْفِئْنَ نُورَ الْعَبْدِ: مَنْ قَطَعَ

۱. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۳۹۷.

أَوْدَاءَ أَبِيهِ، وَعَبَّيْرَ شَيْبَتِهِ، وَرَفَعَ بَصْرَهُ فِي الْحُجْرَاتِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ؛ سه چیز است که نور (ایمان) بندگان را خاموش می‌کند: کسی که با دوستان پدرش قطع رابطه کند و محاسن سفید خود را تغییر دهد (اشاره به این که به هنگام پیری بعضی کارهای سبک‌سرانه جوانی و کودکی را انجام دهد) و به داخل خانه‌های دیگران بدون این که اجازه‌ای به او دهند نگاه کند»<sup>۱</sup>.

بنابراین نه تنها انسان دوستان قدیم خود را نباید فراموش کند و در حیات و ممات به یاد آن‌ها باشد و به آن‌ها خدمت کند، بلکه اگر پدرش نیز دوستی داشته، بعد از پدر، جانشین او شود و با دوستش همان محبتی را داشته باشد که پدرش داشته است.

به خصوص به هنگام فراز و نشیب‌های زندگی که دوستان از نظر موقعیت اجتماعی متفاوت می‌شوند نباید این تفاوت سبب فراموشی دوستان قدیم شود بلکه نباید تفاوت مقام، ثروت، علم یا سایر امتیازهای فردی و اجتماعی مانعی در این راه ایجاد کند و اگر تمام پیوندهای سابق را نمی‌تواند نگه دارد لاقبل بخشی از آن را حفظ کند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا كَانَ لَكَ صَدِيقٌ فَوَلِيٌّ وَلَايَةٌ فَأَصَبْتَهُ عَلَى الْعَشْرِ مِمَّا كَانَ لَكَ عَلَيْهِ قَبْلَ وَلَايَتِهِ، فَلَيْسَ بِصَدِيقٍ سَوْءٍ؛ اگر دوست تو حکومت و ریاستی پیدا کند و حداقل یک دهم پیوند سابق را با تو حفظ کند دوست بدی نیست»<sup>۲</sup>.

توجه داشته باشید که نمی‌فرماید دوست خوبی است، می‌فرماید دوست بدی نیست، دوست خوب و کامل العیار آن است که صددرصد رابطه مودت گذشته را

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۶۴، ح ۱.

۲. همان، ص ۱۷۶، ح ۱۰.

حفظ کند و مال و مقام، او را دگرگون نسازد. البته باید توجه داشت کسانی که به مقام والایی می‌رسند اشتغالات و گرفتاری‌های آن‌ها نسبت به سابق بیشتر می‌شود و نمی‌توان انتظار داشت تمام کارهایی را که در سابق دربارهٔ دوستان خود انجام می‌داد، اکنون نیز انجام دهد و شاید به همین دلیل امام علیه السلام آن‌ها را معذور می‌داند که لااقل یک دهم پیوند محبت سابق را حفظ کنند.

\* \* \*



اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ.

امام عليه السلام فرمود:

از فراست و گمان افراد باایمان برحذر باشید، زیرا خدا حق را بر زبان (و فکر) آن‌ها قرار داده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر می‌گوید: این سخن در واقع از کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شده است که در جایی می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ» و در جای دیگر می‌فرماید: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ». سپس می‌افزاید: این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوتی آمده و در ربیع الابرار زمخشری و روض الاخیار محمد بن قاسم (متوفای ۹۴۰) نیز ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۰).

## شرح و تفسیر

### فراست مؤمن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه نکته‌ای دربارهٔ افراد باایمان بیان کرده است، می‌فرماید: «از فراست و گمان افراد باایمان برحذر باشید، زیرا خدا حق را بر زبان (و فکر) آن‌ها قرار داده است»؛ (اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ).

به یقین قلب مؤمن همچون آینه صاف و بی‌زنگاری است که چهره حقایق در آن منعکس می‌شود و به همین دلیل گاه از آینده و از امور پنهانی موجود آگاه می‌شوند. این سخن شبیه چیزی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سند این حکمت نقل شد که می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالسُّؤْمِ؛ خدا بندگان دارد که مردم را با هشیاری خاص خود می‌شناسند و از خفایای کار آن‌ها باخبر می‌شوند»<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌فرماید: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ از فراست و هشیاری افراد باایمان بپرهیزید، چراکه آن‌ها با نور خدا نگاه می‌کنند».<sup>۲</sup>

هدف از بیان این مطلب آن است که افراد، در پنهانی نیز کارهای خلاف انجام ندهند، زیرا دوستان باایمان آن‌ها که با نور الهی نگاه می‌کنند ممکن است از آن باخبر شوند و آبرویشان نزد آن‌ها بریزد.

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۳.

۲. همان، ج ۶۵، ص ۳۵۵.

نیز می‌تواند اشاره به این نکته باشد که از توطئه کردن درباره مؤمنان پرهیزید زیرا ممکن است آن‌ها از چهره و حرکات شما به توطئه‌هایتان پی ببرند و ترندها را نقش بر آب کنند و شکست توأم با ذلت نصیبتان گردد.

این گفتار حکیمانه را بارها در زندگی خود نیز تجربه کرده‌ایم که افراد باایمان و پرهیزکار، فراست فوق‌العاده‌ای دارند و از نقشه‌های پنهانی آگاه می‌شوند. بعضی از فقهای اهل سنت تا آن‌جا در این باره پیش رفته‌اند که گفته‌اند: از طریق فراست و هشیاری می‌شود برای اثبات حق در مقام قضاوت استفاده کرد. از «ابن قیم» نقل شده است که کتاب مخصوصی در این باره تألیف کرده و نام آن را «الطرق الحکمیة او الفراسة المرضیة» نهاده است.

ولی از نظر فقه امامیه مسلم است که با حدث و تخمین، هرچند قوی باشد نمی‌توان دآوری کرد و قاضی فقط باید به مرحله علم و یقین برسد تا بتواند حکم کند و ما معتقدیم که قاضی در صادر کردن حکم حتی به هر علم و یقینی هم نمی‌تواند قناعت کند، بلکه باید علم و یقینی باشد که از مبادی حسیه یا مبادی قریب به حس حاصل شده، همان‌گونه که در قضاوت‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شده است.

شاید سؤال شود که قرآن مجید بارها ظن و گمان را بی اعتبار شمرده و می‌فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»؛ «ظن و گمان، انسان را هرگز از حق بی‌نیاز نمی‌کند».<sup>۱</sup>

همین سؤال در علم اصول نیز درباره حجیت ظن خاص و عام و تقابل آن با این آیات قرآنی مطرح شده و پاسخ داده‌اند که مراد از آیات پیش‌گفته اوهام و گمان‌های بی‌پایه‌ای است که مشرکان و غیر مشرکان برای خود درست

می‌کردند و بر اساس آن گاهی فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند و گاه حلال و حرام‌هایی درست می‌کردند و به خدا نسبت می‌دادند؛ اما گمان‌هایی که پایه و اساس داشته باشد و از نور الهی سرچشمه گیرد، حساب جداگانه‌ای دارد، هرچند مؤمنان با این گمان‌ها درباره کسی قضاوت قطعی نمی‌کنند؛ اما به وسیله آن احتیاطات لازم را رعایت می‌کنند مبدا صدمه‌ای از دشمن به آن‌ها یا جامعه اسلامی برسد.

شایان توجه است که در روایتی ذیل آیه شریفه ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ﴾؛ «در این سرگذشت (عبرت‌انگیز) نشانه‌هایی است برای هشیاران»<sup>۱</sup> که خداوند آن را بعد از ذکر آیات مربوط به قوم لوط علیهم السلام و عذاب آن‌ها فرموده، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «متوسمین، امامان هستند».<sup>۲</sup> و از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُتَوَسِّمَ وَأَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَالْأُمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمُتَوَسِّمُونَ؛ متوسم، پیامبر بود و بعد از او منم و امامان از دودمان من».<sup>۳</sup>

روشن است که منظور از این روایات، تخصیص دادن مفاد آیه به امامان علیهم السلام نیست، بلکه آن‌ها مصداق اتم و اکمل آن بوده‌اند؛ مانند بسیاری از تفسیرهای دیگری که در ذیل آیات قرآن آمده است.

\*\*\*

۱. حجر، آیه ۷۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱.

۳. همان، ح ۵.



لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ، حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ کس در ادعای ایمان، صادق نیست مگر این که به آنچه نزد خداست (از پاداش های مادی و معنوی) نسبت به آنچه نزد خودش هست مطمئن تر باشد (تا جایی که آنچه را دارد سخاوتمندانه می دهد تا عوضش را از خدا بگیرد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مؤلف مصادر نهج البلاغه، ضمن این که این سخن را برگرفته از کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می داند - که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد -، آن را طی داستان عبرت آموزی از کتاب مروج الذهب (که مؤلف آن مسعودی متوفای ۳۰۳ است و پیش از سید رضی می زیسته است) از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۱).

افزون بر این متقی هندی نیز در کتاب کنز العمال آن را با سند خود آورده است. (کنز العمال، ج ۵، ص ۵۷۲، ح ۱۶۹۷۶).

## شرح و تفسیر

### از نشانه‌های اصلی ایمان

امام علیه السلام در این گفتار شریف خود به یکی از نشانه‌های مهم ایمان اشاره کرده، می‌فرماید: «هیچ‌کس در ادعای ایمان، صادق نیست مگر این‌که به آنچه نزد خداست (از پاداش‌های مادی و معنوی) نسبت به آنچه نزد خودش مطمئن‌تر باشد. (تا جایی که آنچه را دارد سخاوتمندانه می‌دهد تا عوضش را از خدا بگیرد)»؛ **«لَا يَصْدُقُ اِيْمَانُ عَبْدٍ، حَتَّى يَكُوْنَ بِمَا فِي يَدِ اللّٰهِ اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ»**. اشاره به این‌که خدا از یک‌سو رزق بندگان خود را تضمین کرده و از سوی دیگر وعده داده است که با انفاق، انسان چیزی را از دست نمی‌دهد، بلکه خدا پاداشی بیشتر در جنبه‌های مادی و معنوی به او می‌بخشد. در آیه ۲۶۸ سوره بقره می‌خوانیم: **«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللّٰهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»**؛ «شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می‌دهد؛ و به فحشا (و زشتی‌ها) امر می‌کند؛ ولی خدا وعده «آمرزش» و «فزون‌ی»

---

۱. در تعدادی از نسخ این روایت در نهج البلاغه و غیر نهج البلاغه «لَا يَصْدُقُ» به صورت فعل مجهول از باب تفعیل آمده است و مفهومش این است که ایمان انسان مورد قبول واقع نمی‌شود تا این‌که به آنچه نزد خداست نسبت به آنچه نزد خودش هست مطمئن‌تر باشد. در حالی که در نسخ دیگری مانند نسخه حاضر به صورت فعل معلوم ثلاثی آمده و مفهومش این است که ایمان انسان توأم با صدق و راستی نیست مگر این‌که به آنچه نزد خداست... و نسخه اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به شما می دهد؛ و خدا قدرتش وسیع، و (به هرچیز) داناست (به همین دلیل، به وعده های خود وفا می کند)».

همان گونه که در بیان اسناد این حدیث شریف اشاره شد، «مسعودی» در مروج الذهب آن را در لابه لای حدیث عبرت آموزی نقل می کند و آن این که شخص سائلی نزد امام امیرمؤمنان علیه السلام آمد و تقاضایی کرد. حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: به مادرت بگو یک درهم به او بدهد. امام حسن علیه السلام عرض کرد: ما شش درهم داریم که برای خرید آرد گذاشته ایم. امیرمؤمنان فرمود: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ». سپس دستور داد هر شش درهم را به آن سائل بدهند. اندکی بعد امیرمؤمنان علیه السلام از کنار مردی می گذشت که شتری را در معرض فروش گذاشته بود. امام علیه السلام آن را به صد و چهل درهم خرید و فرمود: بعد از هشت روز وجه آن را می پردازم (و فروشنده قبول کرد). هنوز حضرت طناب آن حیوان را باز نکرده بود که مردی از آن جا گذشت در حالی که شتر، عقال شده بود و نشسته بود. به امام علیه السلام عرض کرد: این شتر را چند می فروشی؟ امام علیه السلام فرمود: دویست درهم. عرض کرد: خریدم. و قیمت آن را نقداً پرداخت. امام علیه السلام صد و چهل درهم را به فروشنده اولی داد و شصت درهم باقی مانده را به فاطمه علیه السلام سپرد. فاطمه علیه السلام عرض کرد: از کجا این شصت درهم فراهم شد؟ حضرت فرمود: این تصدیق چیزی است که پدرت از سوی خدا آورده است: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»؛ «کسی که حسنه ای انجام دهد خداوند ده برابر به او می دهد»<sup>۱</sup>.

بعضی از شارحان نهج البلاغه مانند «شیخ محمد عبده» و سپس «مغنیه» در فی ظلال، این کلام شریف را به پاداش های معنوی تفسیر کرده و گفته اند: منظور از «بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ» ثواب هایی است که خدا برای کار خیر تعیین کرده و جمله

۱. انعام، آیه ۱۶۰؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۳۴. همین روایت با تغییرات مختصری در کتب دیگر آمده است.

«لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ» اشاره به این است که تا انسان، ایمان به روز جزا و پاداش‌های الهی در آن روز نداشته باشد مؤمن واقعی نیست.

البته ممکن است کلام امام علیه السلام شامل هر دو باشد؛ هم پاداش‌های مادی و هم پاداش‌های معنوی؛ ولی منحصر ساختن آن به پاداش‌های معنوی، افزون بر این‌که با اطلاق کلام امام علیه السلام ناسازگار است، با حدیثی که در شأن ورود این سخن شریف آمد نیز سازگار نیست، بنابراین چه بهتر که ما معنای کلام امام علیه السلام را محدود به یک جنبه نکنیم و معتقد باشیم که هم جنبه‌های مادی را شامل می‌شود و هم جنبه‌های معنوی را.

از جمله قرائنی که شهادت می‌دهد مفهوم کلام امام علیه السلام اختصاص به جنبه‌های معنوی ندارد حدیثی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و نویسنده کتاب مصادر، کلام امیرمؤمنان علیه السلام را مأخوذ از آن می‌داند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق این حدیث می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَتَقَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ؛ کسی که دوست دارد پرهیزکارترین مردم باشد توکل بر خدا کند و کسی که دوست دارد غنی‌ترین مردم باشد، به آنچه نزد خدای متعال است نسبت به آنچه در دست خودش است، مطمئن‌تر باشد».<sup>۱</sup>

آیه شریفه‌ای نیز که آوردیم - که هم وعده آمرزش می‌دهد و هم وعده فضل - تأیید می‌کند که کلام امام علیه السلام از نظر جهات مادی و معنوی مفهوم عامی دارد.

گفتنی است که «ما»ی موصوله در جمله «بما فی یده» مفهوم وسیعی دارد و فقط شامل اموال نیست، بلکه هرگونه امکانات را از نظر مقام و موقعیت اجتماعی و قوت و قدرت دربر می‌گیرد و اعلام می‌دارد که آنچه در دست داریم از اموال و ثروت‌ها و مقام‌ها و قدرت‌ها، نباید بیش از آنچه نزد خداست مورد علاقه و اعتماد باشد. اگر از آن‌ها در راه خدا بگذرید، خداوند بهتر از آن را فراهم خواهد ساخت.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۴۰۰، ح ۵۸۵۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۸، ح ۲۲.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَأَنْسِ بَنَ مَالِكٍ، وَقَدْ كَانَ بَعَثَهُ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ لَمَّا جَاءَ إِلَى الْبَصْرَةِ يُدْكِرُهُمَا شَيْئاً مِمَّا سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَعْنَاهُمَا، فَلَوِي عَنْ ذَلِكَ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: إِنِّي أَنْسَيْتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ،

إِنْ كُنْتَ كَاذِباً فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةٍ لَأَتَوَّارِيهَا الْعِمَامَةُ.

هنگامی که امام علی (ع) وارد بصره شد انس بن مالک را خواست تا نزد طلحه و زبیر برود و آنچه را که از پیامبر ﷺ درباره آن‌ها شنیده بود (منظور پیشگویی پیغمبر ﷺ درباره ظلم آن‌ها به علی (ع) است) به آن‌ها یادآوری کند (تا از مخالفت خود با علی (ع) خودداری نکنند). انس از این مأموریت سرپیچی کرد و به نزد امام علی (ع) برگشت و گفت: من آن را فراموش کرده‌ام.

امام علی (ع) فرمود:

اگر دروغ می‌گویی خدا تو را به سفیدی آشکاری (ببسی) مبتلا کند آن‌گونه که حتی عمامه نتواند آن را ببوشاند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: داستان نفرین انس بن مالک توسط علی (ع) و مبتلا شدن او به

سید رضی می‌گوید: منظور امام علیه السلام بیماری برص است و چیزی نگذشت که لکه‌های سفید برص در سر و صورت او نمایان گشت و از آن پس هیچ‌کس او را بی‌نقاب نمی‌دید. (قَالَ الرَّضِيُّ: يَعْنِي الْبَرَصَ، فَأَصَابَ أَنْسَاءَ هَذَا الدَّاءِ فِيمَا بَعْدُ فِي وَجْهِهِ، فَكَانَ لَا يُرَى إِلَّا مُبْرَقًا).

→ بیماری برص و پیسی را ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) در کتاب المعارف نقل کرده و قابل توجه این‌که او به علی علیه السلام چندان علاقه‌ای نداشت. همچنین ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰) آن را در حلیة الاولیاء آورده و بعد از سید رضی، ثعالبی در لطائف المعارف آن را ذکر کرده. سپس می‌افزاید: علامه امینی رحمته الله در کتاب الغدیر در جلد اول، مدارک قابل ملاحظه‌ای برای این حدیث شریف آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۲).

اضافه می‌کنیم که «محمد بن جریر طبری شیعی» (از علمای قرن چهارم) در کتاب مسترشد، ص ۶۴۷ آن را آورده است.

## شرح و تفسیر

### کیفر کتمان حقیقت!

«امام علیؑ این سخن را زمانی بیان کرد که به بصره آمده بود و «انس بن مالک» را فراخواند و به او مأموریت داد که به سوی طلحه و زبیر برود و چیزی را که از پیغمبر اکرم ﷺ درباره آن‌ها شنیده بود بیان کند (اشاره به جمله‌ای است که پیغمبر ﷺ درباره آن دو فرموده بود که «شما به زودی با علی جنگ خواهید کرد در حالی که ظالمید؛ إِنَّكُمْ سَتُقَاتِلَانِ عَلِيًّا وَأَنْتُمَا لَهُ ظَالِمَانِ») انس از این کار خودداری کرد و نزد حضرت آمد و عرض کرد: من آن سخن را فراموش کرده‌ام»؛ (وَقَالَ عَلِيُّ: لِأَنِّي بِنِ مَالِكٍ، وَقَدْ كَانَ بَعَثَهُ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ لَمَّا جَاءَ إِلَى الْبَصْرَةِ يَذْكُرُهُمَا شَيْئاً مِمَّا سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَعْنَاهُمَا، فَلَوِيَ عَنْ ذَلِكَ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ: إِنِّي أَنْسَيْتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ).

امام علیؑ فرمود: «اگر دروغ می‌گویی، خدا تو را به سفیدی آشکاری (بیماری برص) مبتلا کند آن‌گونه که عمامه نتواند آن را بپوشاند»؛ (فَقَالَ عَلِيُّ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَضَرْبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيِّضَاءَ لَامِعَةً لَا تُوَارِيهَا الْعِمَامَةُ).

«لوی» از ریشه «لحی» به معنای تاخیر انداختن است.

«لامِعَةً» به معنای روشن و آشکار است.

«لا تُوَارِيهَا» یعنی آن را نمی‌پوشاند.

سید رضی رحمته الله در تفسیر واژه «بَيِّضَاءَ لَامِعَةً» می‌گوید: «منظور امام بیماری برص و پیسی است و چیزی نگذشت که انس گرفتار این بیماری در صورتش

شد به گونه‌ای که همواره (از خجالت و شرمندگی) نقاب می‌زد؛ (قال الرضی: یَعْنِي الْبَرَصَ، فَأَصَابَ أَنْسًا هَذَا الدَّاءُ فِيمَا بَعْدُ فِي وَجْهِهِ، فَكَانَ لَا يُرَى إِلَّا مُبْرَقَعًا). مورخان و محدثان در شرح کلام مورد بحث، داستان را متفاوت نقل کرده‌اند. بعضی ماجرا را همانند مرحوم سید رضی نقل کرده و آن را مربوط به مأموریتی می‌دانند که علی علیه السلام به انس بن مالک برای بازگویی گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره طلحه و زبیر داد؛ ولی از آن مشهورتر چیزی است که ابن ابی‌الحدید نقل کرده و بسیاری از مورخان و محدثان با او موافق‌اند و آن این‌که امام علیه السلام در سرزمین «وحبه» در کوفه جمعی از مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! چه کسی این سخن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام بازگشت از حجة الوداع شنیده است که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟» (اشاره به داستان غدیر و خطبه پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز است) جمعی برخاستند و گواهی دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود. امام روبه انس بن مالک (خادم مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله) کرد و فرمود: تو که در آن‌جا حاضر بودی چرا گواهی نمی‌دهی؟ انس عرض کرد: ای امیرمؤمنان! سن من زیاد شده و آنچه فراموش کرده‌ام بیش از آن است که در خاطر دارم. امام علیه السلام فرمود: اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را به بیماری پیسی مبتلا سازد آن‌گونه که عمامه نیز آن را نپوشاند. چیزی نگذشت که نفرین امام علیه السلام در حق او مستجاب شد و به این بیماری مبتلا گشت.<sup>۱</sup>

مرحوم خطیب در مصادر بعد از اشاره به کلام ابن ابی‌الحدید می‌گوید: این نقل موافق مشهور است و در بسیاری از کتب معتبره آمده است. سپس برای اطلاع بیشتر درباره این قضیه به جلد اول کتاب نفیس الغدیر (نوشته علامه امینی) ارجاع می‌دهد.<sup>۲</sup>

روایت سومی نیز در این زمینه هست که رخداد پیش‌گفته را مربوط به داستان

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۱۷.

۲. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۲.



«طیر مشوی» (مرغ بریان) می‌داند. ماجرا از این قرار است که شخصی مرغ بریانی برای رسول اکرم ﷺ هدیه فرستاد. پیغمبر ﷺ عرضه داشت: خداوندا! محبوب‌ترین خلقت را بفرست تا با من از این غذا بخورد. علی ؑ آمد؛ ولی انس بن مالک، خادم مخصوص پیغمبر ﷺ هنگامی که علی ؑ اجازه ورود خواست گفت: پیغمبر ﷺ فعلاً گرفتار است. او دوست داشت مردی از قوم خودش بیاید و با پیغمبر ﷺ هم غذا شود. پیامبر ﷺ بار دیگر همان دعا را تکرار کرد. علی ؑ آمد و اجازه خواست و باز انس همان پاسخ را گفت. در مرتبه سوم صدای امام ؑ بلند شد و فرمود: چه چیزی پیغمبر ﷺ را به خود مشغول ساخته که مرا نمی‌پذیرد؟ صدای علی ؑ به گوش رسول الله ﷺ رسید. فرمود: ای انس! چه کسی بر در است؟ گفت: علی بن ابی طالب. فرمود: اجازه بده وارد شود. هنگامی که امیرمؤمنان ؑ خدمت پیغمبر ﷺ رسید حضرت فرمود: ای علی! من سه بار از خداوند تقاضا کردم که محبوب‌ترین خلقت را نزد من بفرستد تا با من از این مرغ بریان تناول کند اگر در مرتبه سوم نیامده بودی نام تو را می‌برم و از خدا می‌خواستم تو را بفرستد. علی ؑ عرض کرد: ای رسول خدا! من سه بار آمدم و در هر سه بار انس مانع شد. پیغمبر ﷺ فرمود: ای انس! چرا چنین کردی؟ عرض کرد: دوست داشتم که مردی از قوم من بیاید. (این ماجرا گذشت) هنگامی که یوم الدار (روز برگزاری شورای شش نفری عمر برای تعیین خلیفه بعد از او) فرارسید، علی ؑ ویژگی‌های خود را بیان کرد، انس می‌گوید: علی ؑ از من درباره آن داستان گواهی خواست. من آن را کتمان کردم و گفتم: آن جریان را فراموش کرده‌ام. علی ؑ دست به سوی آسمان بلند کرده و عرضه داشت: خداوندا! انس را به بیماری آشکاری (بیماری برص) مبتلا ساز که نتواند آن را از مردم مخفی کند.

انس مدتی بعد به این بیماری مبتلا شد.<sup>۱</sup> از او سؤال کردند، گفت: این نتیجه

۱. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۵۳.

همان نفرین علی بن ابی طالب است. و بعد از ذکر داستان طیر مشوی، عمامه خود را کنار زد و سفیدی برص را نشان داد.<sup>۱</sup>  
و مطابق روایتی او پیوسته عمامه‌ای بر سر می گذاشت (به گونه‌ای که بخشی از صورت او را می پوشاند).

سید حمیری (متوفای ۱۷۳) این جریان تاریخی را به شعر درآورده است:

لَمَّا أَتَى بِالْخَيْرِ الْأَنْبَلِ	فِي طَائِرٍ أَهْدِي إِلَى الْمُرْسَلِ
سَفِينَةٌ مَكَّنَ فِي رُشْدِهِ	وَأَنْسُ خَانَ وَلَمْ يَغْدِلِ
فِي رَدِّهِ سَبَّ كَلِّ الْوَرَى	مَوْلَاهُمْ فِي الْمُحْكَمِ الْمُنْزَلِ
فَصَدَّهُ ذُو الْعَرْشِ عَنْ رُشْدِهِ	وَشَأْنَهُ بِالْبَرَصِ الْأَنْكَلِ <sup>۲</sup>

آیا در روایت باارزشی درباره مرغ (بریانی) که برای پیغمبر مرسل به عنوان هدیه فرستاده شد نیامده است؟

داستانی که همچون یک کشتی نجات در مسیر خود حرکت می کرد؛ ولی انس خیانت کرد؛ اما نتوانست او را از این که آقای تمام جهانیان باشد بازگرداند. مولایی که در قرآن مجید به مقام او اشاره شده است.

خداوند صاحب عرش، او را (انس را) از مقصدش بازداشت و او را به بیماری برص زشتی مبتلا کرد.

جالب این که این داستان را که در آن دو فضیلت مهم درباره علی علیه السلام آمده است - همان گونه که اشاره شد - جمعی از اهل سنت در کتاب های خود نقل کرده اند و در بسیاری از مسانید و صحاح آنها - به گفته مرحوم خطیب در مصادر - آمده است و همان گونه که گفتیم علامه امینی رحمته الله شرح مبسوط آن را در جلد اول کتاب الغدير آورده است.

\*\*\*

۱. امالی صدوق، ص ۶۵۵، ح ۳.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۸۳.

إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا؛ فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ  
فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ.

امام علیه السلام فرمود:

دل‌ها (ی انسان‌ها) گاه روی می‌آورد (و پرنشاط است) و گاه پشت می‌کند (و بی‌نشاط است) آن‌گاه که روی می‌آورد آن را به انجام نوافل و مستحبات نیز وادار سازید و آن‌گاه که پشت می‌کند و بی‌نشاط است تنها به انجام فرائض و واجبات قناعت کنید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها سند دیگری که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه نقل می‌کند کتاب غررالحکم آمدی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۳).

افزون بر این در کتاب مشکاة الانوار طبرسی، ص ۴۴۷ و عوالی اللئالی ابن ابی جمهور أحسایی، ج ۳، ص ۲۹۵، ح ۶۷ نیز آمده است، و قابل توجه است که در کتاب شریف کافی حدیثی به همین مضمون با کمی تفاوت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (کافی، ج ۳، ص ۴۵۴، ح ۱۶).

## شرح و تفسیر

### وظیفه ما در حال نشاط و عدم نشاط

امام علیه السلام می فرماید: «دلها (ی انسانها) گاه روی می آورد (و پرنشاط است) و گاه پشت می کند (و بی نشاط است) آن گاه که روی می آورد آن را به انجام نوافل و مستحبات نیز وادار سازید و آن گاه که پشت می کند و بی نشاط است تنها به انجام فرائض و واجبات قناعت کنید»؛ (إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَاً وَإِدْبَاراً؛ فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَأَحْمِلُوهَا عَلَى التَّوَافِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَأَقْتَصِرْوا بِهَآ عَلَى الْفَرَائِضِ).

بدون شک، انسان حالات مختلف و متفاوتی دارد و در هر یک از این حالات باید موافق آن گام بردارد تا به نتیجه مطلوب برسد.

گاه فکر انسان آرام و روح او پرنشاط است و عوامل اشتغال فکری وجود ندارد و جسم و روحش آماده برای عبادت و اطاعت و بندگی خداست. در این هنگام باید این فرصت طلایی را غنیمت شمرد و علاوه بر واجبات به مستحبات نیز با حضور قلب پرداخت.

ولی گاه روح انسان خسته و فکر او مشغول به یک سلسله مشکلات دنیوی است و گاه ناراحتی جسمانی نیز به آن ضمیمه می شود به گونه ای که حوصله هیچ کاری را ندارد در چنین شرایطی باید به واجبات که به هر حال باید انجام شود قناعت کرد، زیرا پرداختن به مستحباتی که انسان آن را بر خودش تحمیل کند و هیچ حضور قلب و نشاطی در آن نباشد سبب ارتقاء روح و قرب به پروردگار

و وصول به اهداف عالی نخواهد شد و چه بسا اگر مستحبات را در چنین حالی به خود تحمیل کند هم به واجبات ضرر بزند و هم حالت تنفر از مستحبات برای او حاصل شود که هر دو ضایعه بزرگی است.

شبهه همین گفتار حکیمانه در حکمت ۱۹۳ با کمی تفاوت گذشت و همان‌گونه که به هنگام ذکر سند گفتیم، این حدیث شریف از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با کمی تفاوت به این صورت آمده است: «إِنَّ لِقُلُوبِ إِقْبَالًا وَإِدْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَتَنْفَلُوا وَإِذَا أُدْبِرَتْ فَعَلَيْكُمْ بِالْفَرِيضَةِ»<sup>۱</sup>.

همچنین شبهه این کلام حکیمانه در حکمت ۲۷۸ گذشت آن جا که فرمود: «قَلِيلٌ تَدْوُمٌ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ؛ عمل کمی که با نشاط آن را تداوم بخشی امیدوارکننده‌تر از عملی است که بسیار و خسته کننده است».

نکته اصلی این جاست که اسلام به کیفیت عمل بیش از کمیت آن اهمیت می‌دهد، از این رو در آیه دوم سوره «ملک» می‌خوانیم: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»؛ «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است».

در این آیه شریفه به حُسن عمل اهمیت داده شده است، نه به کثرت عمل. به همین دلیل امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در حدیثی توجه ما را به این نکته جلب کرده و می‌فرماید: «لَيْسَ يَعْني أَكْثَرَ عَمَلًا وَلَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا؛ منظور این نیست که عمل شما بیشتر باشد، بلکه مقصود آن است که کدام یک صحیح‌تر و کامل‌تر عمل می‌کنید»<sup>۲</sup>.

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۵۴، ح ۱۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۶، ح ۴.

به بیان دیگر، روح عمل، حضور قلب و توجه به خدا و اخلاص است و این در حالی حاصل می‌شود که انسان نشاط عبادت داشته باشد و به هنگام کمبود نشاط حضور قلب نیز آسیب می‌پذیرد به همین دلیل فرموده‌اند: هنگامی که نشاط عبادت نیست به واجبات قناعت کنید و به هنگام نشاط عبادت، هم واجبات را به جا بیاورید و هم مستحبات را.

اضافه بر این - همان‌طور که گفته شد - اگر هنگام نداشتن نشاط و حوصله برای عبادت، انسان مستحبات را بر خود تحمیل کند ممکن است یک حال نفرت و بیزاری در او پیدا شود که بر آینده او نیز تأثیر بگذارد.

در نامه ۶۹ نیز که از نامه‌های جالب امیرمؤمنان علی علیه السلام به «حارث همدانی» است اشاره‌ای به این حقیقت شده بود آن‌جا که می‌فرماید: «وَخَادِعُ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَارْفُقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهُدهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا؛ در انجام عبادت، نفس خود را بفریب (و آن را رام ساز) و با آن مدارا کن و خویشتن را بر آن مجبور نساز، بلکه بکوش آن را در وقت فراغت و بانشاط به جا آوری مگر فرایضی که بر تو مقرر شده است که در هر حال باید آن‌ها را انجام دهی و در موقعش مراقب آن باشی».

## وَفِي الْقُرْآنِ نَبَأٌ مَّا قَبْلَكُمْ، وَخَبْرٌ مَّا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

در قرآن، اخبار پیشینیان و حوادث آینده و حکم و دستور مربوط به شما آمده است.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر حدیثی به این مضمون از مسعودی، صاحب مروج الذهب (متوفای ۳۳۳) نقل می‌کند که روزی حارث اعور خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید. عرض کرد: آیا نمی‌بینی این مردم تمام توجهشان به احادیث شده و قرآن را رها کرده‌اند؟ امام علیه السلام فرمود: واقعاً چنین است؟ عرض کرد: آری. امام علیه السلام فرمود: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «سَتَكُونُ فِتْنَةٌ. قُلْتُ: فَمَا الْمَخْرَجُ مِنْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأٌ مَّا قَبْلَكُمْ وَخَبْرٌ مَّا بَعْدَكُمْ وَحُكْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ...»؛ به زودی فتنه‌ای ظاهر می‌شود. عرض کردم: ای رسول خدا! راه برون رفت از آن فتنه چیست؟ فرمود: کتاب الله است که خبر پیشینیان و خبر آیندگان و حکم و دستور مربوط به شما در آن است». در ادامه این سخن، امام علیه السلام مطالب فراوانی درباره اهمیت قرآن بیان فرمود. سپس مرحوم خطیب می‌افزاید: این گفتار حکیمانه را فخر رازی نیز در تفسیر خود در آغاز سوره «بقره» از علی علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۳).  
 اضافه می‌کنیم که همین حدیث حارث اعور در سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۵ و سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۴۵، ح ۳۰۷۰ آمده است و همچنین مرحوم عیاشی در مقدمه تفسیر خود که درباره اهمیت قرآن سخن می‌گوید آن را آورده است.

## شرح و تفسیر

### جامعیت قرآن

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این حدیث شریف به اهمیت و جامعیت قرآن اشاره می‌کند، می‌فرماید: «در قرآن، اخبار پیشینیان و حوادث آینده و حکم و دستور مربوط به شما آمده است»؛ (وَفِي الْقُرْآنِ نَبَأٌ مَّا قَبْلَكُمْ، وَخَبْرٌ مَّا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ). منظور از اخبار پیشینیان روشن است، زیرا بخش مهمی از قرآن مجید، تاریخ انبیا و اقوام گذشته است؛ از آفرینش آدم تا حالات حضرت مسیح و اصحاب و یارانش، قرآن دست ما را می‌گیرد و در قرون و اعصار گذشته همراه انبیا و پیغمبران و اقوام آنها حرکت می‌دهد و تلخ و شیرین زندگی آنها را بیان می‌کند و تجارب فراوان و حوادث عبرت‌انگیز بسیاری را که در زندگانی آنها بوده یک‌جا پیش روی ما می‌نهد آن‌گونه که گویا ما همراه آنها بوده‌ایم و با آنها می‌زیسته‌ایم.

منظور از حوادث آینده، مسائل مربوط به قبر و برزخ و قیامت است که در جای جای قرآن مجید به آن اشاره شده است به گونه‌ای که گویا ما آینده را دیده‌ایم و در آن زیسته‌ایم.

منظور از جمله «وَحُكْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ» این است که در قرآن به همه برنامه‌های زندگی شما اعم از واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح، اشارات کلی یا جزئی شده است، بنابراین قرآن کتاب جامعی است که هرچه بخواهید در آن هست.



با توجه به شأن نزولی که در حدیث حارث اعور آمده بود روشن می‌شود که این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که مردم به سراغ احادیث رفته و قرآن را رها ساخته بودند. البته منظور امام علیه السلام رها کردن احادیث نیست، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله در «حدیث ثقلین» کتاب خدا و عترت را (عترتی که منبع اصلی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است) با هم توصیه می‌کند، بلکه منظور این است که افراط در توجه به حدیث تا آن جا که قرآن رها شود کار نکوهیده‌ای است.

به هر حال، مهم این است که قرآن که نور و رحمت الهی و مایه هدایت و سعادت است در میان مسلمانان به فراموشی سپرده نشود، مسلمانان در درجه نخست اساس کار خود را از قرآن بگیرند و سپس از سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و احادیث اهل بیت علیهم السلام برای تشریح این دستورات و آگاهی از جزئیات برنامه‌ها بهره‌مند شوند.

در ذیل حدیث اعور پس از کلام نورانی مورد بحث جمله‌هایی درباره اهمیت قرآن آمده که بسیار گویا و آموزنده است، «هُوَ الْفَضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ مَا تَرَكَهُ مِنْ جَبَّارٍ إِلَّا قَصَمَهُ اللَّهُ وَمَنِ ابْتَغَى الْهُدَى مِنْ غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ تَعَالَى وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَهُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَهُوَ الَّذِي لَا تَزِيغُ بِهِ الْأَهْوَاءُ وَلَا تَلْتَبِسُ بِهِ الْأَلْسُنُ وَلَا يَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَلَا يَخْلُقُ عَنْ كَثْرَةِ الرَّدِّ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ هُوَ الَّذِي لَمْ تَنْتَهُ الْجِنَّ حِينَ سَمِعْتَهُ أَنْ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ أَجْرٌ وَمَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلٌ وَمَنْ دَعَا إِلَيْهِ هُدًى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ قرآن جداکننده حق از باطل است و هزل و شوخی در آن راه ندارد. هر ظالمی به آن پشت کند خداوند او را درهم می‌شکند و هرکس هدایت را از غیر قرآن بخواهد خدای متعال او را گمراه می‌سازد و آن، ریسمان محکم الهی است و یادآوری مستحکم و راه راست. قرآن چیزی است که اوهام و خواسته‌های انحرافی، آن را منحرف نمی‌کند و زبان ناهلان، آن را مشتبه نمی‌سازد.

دانشمندان از آن سیر نمی‌شوند و بر اثر کثرت تلاوت و مراجعه کهنه نمی‌گردد. شگفتی‌های آن پایان نمی‌پذیرد و این همان چیزی است که طایفه جن هنگامی که آن را شنیدند آن را بازنگرداندند و درهم نیچیدند و گفتند: ما سخن عجیبی شنیدیم که همگان را به سوی رشد و تعالی هدایت می‌کند. کسی که با قرآن سخن بگوید درست می‌گوید و آن کس که به آن عمل کند مأجور است و کسی که مطابق آن حکم کند حکمش عادلانه و کسی که به سوی قرآن فراخواند به سوی صراط مستقیم هدایت کرده است»<sup>۱</sup>.

درباره اهمیت قرآن مجید، هم در خود قرآن و هم در روایات اسلامی مطالب گسترده‌ای آمده، از جمله در نهج البلاغه در خطبه‌های فراوان، امام علیه السلام درباره اهمیت آن سخن گفته است؛ برای نمونه، در بخش آخر خطبه ۱۹۸ شرح مبسوطی که شامل ۴۲ امتیاز مهم است برای قرآن مجید بیان می‌فرماید و همچنین در خطبه ۱۸۳ و خطبه ۱۷۶ و... نیز مطالب مهمی در این زمینه آمده است.

\*\*\*

# ۳۱۶

رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ.

امام عليه السلام فرمود:

سنگ را به همانجاکه از آن آمده بازگردانید، چراکه شر و بدی را جز با (همان)  
شر و بدی نمی توان دفع کرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه در کتاب ربیع الابرار زمخشری و غررالحکم و نهاية الارب نویری با تفاوت‌هایی آمده که نشان می‌دهد از مصادر مختلفی گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۴).

## شرح و تفسیر

### راه دفع شرّ

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که در میان مردم جنبه ضرب‌المثل پیدا کرده است دستوری دفاعی و خاص را بیان نموده، می‌فرماید: «سنگ را به همانجا که از آن آمده بازگردانید، چراکه شر و بدی را جز با شر و بدی نمی‌توان دفع کرد»؛ **رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ.**

بعضی از شارحان، این سخن را ناظر به مسئله قصاص و اشاره‌ای به آیه شریفه **﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾**<sup>۱</sup> می‌دانند، زیرا هرگاه قانون قصاص در میان نباشد و قاتل احساس امنیت کند، جان بسیاری به خطر می‌افتد؛ اما اگر قتلی را که انجام داده با قتل خودش پاسخ‌گوییم افراد شرور دیگر از ترس قصاص، متعرض جان مردم نمی‌شوند و این خود سبب حیات و امنیت جامعه است.

ولی نباید تردید داشت که کلام امام علیه السلام منحصر به قصاص نیست، بلکه قانونی کلی در برابر افرادی است که جز با توسل به زور از کارهای خلاف خود برنمی‌گردند. دشمنانی که با تمام قوا به مسلمانان حمله می‌کنند جز با مقابله به مثل دست از شیطنت خود برنمی‌دارند و این شبیه چیزی است که قرآن مجید در آیات فراوانی بیان فرموده است:

۱. بقره، آیه ۱۷۹.

در یک جا می فرماید: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»؛ «ماه حرام، در برابر ماه حرام! (اگر دشمنان، احترام آن را شکستند و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید). و تمام حرام‌ها، (قابل) قصاص است و (به طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از خدا بپرهیزید (و زیاده روی ننمایید!) و بدانید خدا با پرهیزکاران است!». <sup>۱</sup>

نیز در جای دیگر آمده است: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ «و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد!». <sup>۲</sup>

باز می فرماید: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»؛ «و (به هنگام نبرد) با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آن‌ها دسته جمعی با شما پیکار می کنند؛ و بدانید خداوند با پرهیزکاران است!». <sup>۳</sup>

در مقابل این دستورات جنگی، دستور صلح را چنین صادر می کند: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ «و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح در آی و بر خدا توکل کن». <sup>۴</sup>

از آنچه در بالا آمد روشن می شود که هیچ گونه تضادی در میان این دستور و دستورات مربوط به عفو و گذشت و حلم و مدارا و پاسخ گفتن سیئه با حسنه که در قرآن مجید و روایات اسلامی آمده وجود ندارد و هر کدام اصل و قانونی است برای محدوده ای خاص؛ آن جا که با عفو و گذشت و جبران بدی به وسیله

۱. بقره، آیه ۱۹۴.

۲. بقره، آیه ۱۹۰.

۳. توبه، آیه ۳۶.

۴. انفال، آیه ۶۱.

خوبی مشکل حل می شود اصل اساسی همان است؛ ولی آن جا که دشمن خیره سر از عفو و گذشت سوء استفاده می کند و بر خیره سری خود می افزاید دستور، مقابله به مثل است نه عفو و گذشت و پاسخ دادن بدی با نیکی.

به همین دلیل در ذیل آیه قصاص دستور عفو آمده است تا شدت عمل در برابر جنایت کاران با عفو و گذشت اسلامی آمیخته شود و معجون مناسبی برای هر دو گروه (گروه خطاکارِ پشیمان و گروه خطاکارِ لجوج) فراهم گردد، می فرماید: «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّئْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ «پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او، تبدیل به خون بها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد). و او (قاتل) نیز به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد (و در آن مسامحه نکند). این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که بعد از آن، تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت».<sup>۱</sup>

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به «شر» در مورد مجازات، به معنای شر ظاهری است؛ قصاص، به ظاهر شر است؛ ولی در باطن، خیر محض می باشد، چنان که مقابله به مثل با دشمنان لجوج و خیره سر، خیر است.

\*\*\*

لِكَاتِبِهِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ:  
 أَلِقْ دَوَاتَكَ، وَأَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ، وَقَرِّمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ  
 فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ.

امام علیه السلام به کاتب خود، عبیدالله بن ابی رافع فرمود:  
 مرکب دوات خود را با گذاشتن لایقه در آن، تنظیم کن و شکاف نوک قلمت را طولانی  
 نما و میان سطرها فاصله بینداز و فاصله بین حروف را کم کن که این به جلوه  
 و زیبایی خط می افزاید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه پیش از نهج البلاغه در کتاب الوزراء و الکتاب محمد بن عبدوس جهشیاری (متوفای ۳۳۱) آمده و بعد از نهج البلاغه در کتاب محاضرات الادباء راغب اصفهانی با تفاوت مختصری ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۵).

## شرح و تفسیر

### طریقه خوشنویسی

این گفتار جالب شامل چهار دستور برای حُسن خط است؛ «حضرت به کاتبش عبیدالله بن ابی رافع می فرماید: مرکب دوات خود را با گذاشتن ليقه در آن، تنظیم کن و شکاف نوک قلمت را طولانی نما و میان سطرها فاصله بینداز و فاصله بین حروف را کم کن که این به جلوه و زیبایی خط می افزاید»؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكَاتِبِهِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ: اَلِئُقْ دَوَاتَكَ، وَأَطْلُ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ، وَقَرِّمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ).

در زمان‌های گذشته برای نوشتن از قلم و دوات استفاده می‌کردند. دوات، ظرف کوچکی بود که مرکب سیاه در آن می‌ریختند و برای این‌که مرکب فراوانی به نوک قلم نیاید و حروف را زشت و کاغذ را سیاه نکند قطعه پارچه یا پنبه‌ای در آن می‌نهادند که مرکب را به خود می‌گرفت و هنگامی که قلم را در دوات وارد می‌کردند مرکب به مقدار نیاز به نوک قلم می‌چسبید و مشکلی برای نوشتن ایجاد نمی‌شد. آن چیزی که برای جذب مرکب در دوات می‌نهادند ليقه نام داشت. بنابراین «الُق» که فعل امر است به این معناست که ليقه در دوات بگذار.

از سوی دیگر برای تنظیم مرکب قلم و جذب تدریجی آن برای نوشتن، در نوک قلم‌هایی که از نی تراشیده بودند شکافی می‌دادند. این شکاف مقداری مرکب را در خود جای می‌داد و به تدریج بر صفحه کاغذ وارد می‌کرد. این شکاف



در لغت «جِلْفَةٌ» نامیده می‌شود و اگر طولانی‌تر باشد مرکب بیشتری به خود جذب می‌کند و نویسنده می‌تواند با یک بار فروبردن قلم در دوات کلمات بیشتری را آن هم به صورت یکنواخت بنویسد و این هر دو به زیبایی خط کمک می‌کند.

«تفویج بین سطور» به این معناست که سطرها زیاد به هم نزدیک نباشد و خواننده بتواند به راحتی آن‌ها را از هم جدا کند، زیرا هنگامی که خط‌ها به هم نزدیک باشند افزون بر این که صفحه کاغذ سیاه و زشت به نظر می‌رسد خواننده نیز پس از پایان یک سطر، برای رفتن به سطر بعد گاه گرفتار اشتباه می‌شود و دوباره به همان سطر قبل بازمی‌گردد.

«قَرْمَطٌ» از ماده «قَرَمَطٌ» به معنای نزدیک ساختن است، روشن است که اگر حروف یک کلمه از هم جدا و دور شود آن خط بسیار زشت و ناموزون خواهد شد. بنابراین ظرافت و زیبایی خط ایجاب می‌کند که این دستورات چهارگانه به دقت رعایت شود.

در این جا به چند نکته باید توجه داشت:

نخست این که اختراع خط یکی از مهم‌ترین مسائل زندگی بشر است. انسان به وسیله خط توانست تجربیات خود را ثبت کند و برای آیندگان به یادگار بگذارد و شخصاً نیز مسائلی را در زندگی فراموش نکند. به همین دلیل از زمانی که خط اختراع شد تاریخ بشر آغاز گشت و پیش از آن را دوران قبل از تاریخ می‌نامند، چراکه آن‌ها نتوانستند سرگذشت خود را مکتوب کنند و برای آیندگان به یادگار بگذارند.

اصولاً تمدن انسانی و علوم و دانش‌ها و اختراعات و ابتکارات مدیون خط است که اگر نبود، تجارب بشر و افکار دانشمندان با هم نمی‌آمیخت و به سوی جلو حرکت نمی‌کرد و انسان پیوسته در همان مراحل اولیه گام بر می‌داشت.

شاید به همین دلیل است که خداوند در قرآن مجید به آن قسم یاد کرده، می‌فرماید: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾؛ «سوگند به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند!»<sup>۱</sup> همچنین در آیاتی که در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد می‌خوانیم: ﴿اقْرَأْ بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾؛ «بخوان به نام پروردگارت که (موجودات را) آفرید، همان کسی که به وسیله قلم تعلیم کرد و به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت»<sup>۲</sup>.

نکته دیگر این که یک نوشته خوب هم باید محتوای آن خوب باشد و هم دارای ظاهری زیبا و آراسته باشد به همین دلیل نامه‌هایی که با خط بد نوشته شده باشند و کتاب‌هایی که با چاپ نازیبا چاپ شده باشند کم‌ارزش خواهند بود، هر چند محتوای خوب و جالبی داشته باشند. به خصوص در زمان ما که بیش از هر زمان به زیبایی اهمیت می‌دهند و سعی می‌کنند امور مادی و معنوی را در بهترین لباس ارائه دهند. به همین دلیل امام علیه السلام در کلام مورد بحث با ذکر جزئیات دقیق به این مطلب اشاره فرموده است.

شخصیت‌ها همیشه (چه در گذشته و چه در حال) خوش‌خط‌ترین کاتبان را برای خود انتخاب می‌کرده و می‌کنند تا نامه‌ها و رساله‌های آن‌ها تأثیر بیشتری داشته باشد.

نکته دیگر این که ممکن است بعضی اشکال کنند: این گفتار حکیمانۀ امام علیه السلام با گفتار دیگر آن حضرت که به نزدیک ساختن سطور یک نامه و ریز نوشتن، جهت صرفه‌جویی در کاغذ و مرکب توصیه می‌کند، سازگاری ندارد؛ آن‌جا که طبق روایت امام صادق علیه السلام از آن حضرت، به فرمانداران خود نوشت: «ادِقُّوا أَقْلَامَكُمْ وَقَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ وَاحْدِفُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ وَأَقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي

۱. قلم، آیه ۱.

۲. علق، آیه ۱-۵.

وَأَيُّكُمْ وَالْإِكْثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ؛ نوک قلم‌ها را تیز کنید و سطور را به هم نزدیک سازید و مطالب اضافی را در نامه‌هایی که برای من می‌نویسید حذف کنید و مقصودتان بیان معانی باشد (نه لَفَاطِي و بازی با الفاظ) و از پرگویی بپرهیزید، زیرا اموال مسلمانان تاب تحمّل این ضررها را ندارد.<sup>۱</sup>

ولی با کمی دقت روشن می‌شود که این دو دستور منافاتی با هم ندارند؛ کلام نخست اشاره به رعایت زیبایی‌های معقول است و کلام دوم اشاره به اسراف و افراط در این‌گونه مسائل. شاهد آن کلمهٔ اضرار است که در آخر حدیث دوم آمده است؛ یعنی نباید افراط‌کاری به جایی برسد که موجب ضرر به بیت‌المال شود.

متأسفانه امروز هم از این افراط‌کاری‌ها هم در نامه‌ها و هم در مجلات علمی و غیر علمی مشاهده می‌شود. گاه یک نامهٔ دوخطی را در یک صفحهٔ بزرگ کاغذ مرغوب می‌نویسند و در پاکتی به همان اندازه می‌گذارند در حالی که برای این‌گونه نامه‌ها می‌توان کاغذ و پاکت‌های کوچک‌تری انتخاب کرد.

همچنین در بسیاری از مجله‌ها گاه نصف بیشتر صفحه را با عکس‌های مبهم و نامعقول پر می‌کنند و تنها در مقدار کمی از صفحه به ذکر مطالب می‌پردازند.

\*\*\*



## أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفَجَّارِ.

امام عليه السلام فرمود:

من، يعسوب (و پیشوای) مؤمنانم، و مال و ثروت، يعسوب (و پیشوای) بدکاران است.<sup>۱</sup>

مرحوم سیّد رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: معنی این سخن آن است که مؤمنان از من پیروی می‌کنند و بدکاران از مال، همان‌گونه که زنبوران عسل از يعسوب و رئیس خود پیروی می‌کنند. (قال الرّضی: وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَتَّبِعُونَ نَبِيَّيَ، وَالْفَجَّارَ يَتَّبِعُونَ الْمَالَ كَمَا تَتَّبِعُ النَّحْلُ يَعْسُوبَهَا، وَهُوَ رَأْسُهَا).

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب رضی الله عنه در مصادر نهج البلاغه این سخن در واقع برگرفته از حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که با دو تعبیر مختلف آن را خطاب به امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان فرموده؛ در تعبیری فرموده است: «أَنْتَ يَعْسُوبُ الدِّينِ» و در بیان دیگر: «أَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ» و هر دو یک معنا دارد، زیرا يعسوب به معنی پادشاه زنبوران عسل است که وقتی حرکت می‌کند همه دنبال او حرکت می‌کنند.

سپس می‌افزاید: از جمله کسانی که تعبیر اول را آورده‌اند ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء است. وی آن را از طریق انس بن مالک نقل کرده و از کسانی که تعبیر دوم را آورده‌اند ابن عبدالبرّ در کتاب استیعاب و ابن حجر در الاصابة و ابن اثیر در اسد الغابة است. کتابی که در این کلام را به‌طور کامل ذکر کرده کنز العمال با کمی تفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۵).

## شرح و تفسیر

### من پیشوای اهل ایمانم

امام علیه السلام در این حکمت، تفاوت پیشوای مؤمنان را با پیشوای فاجران چنین بیان می‌کند: «من، یعسوب (و پیشوای) مؤمنانم، و مال و ثروت، یعسوب (و پیشوای) بدکاران است»؛ (أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفَجَّارِ).

آن‌گاه مرحوم سید رضی می‌گوید: «معنی این سخن آن است که مؤمنان از من پیروی می‌کنند؛ اما فاجران به دنبال ثروتند، همان‌گونه که زنبوران عسل از یعسوب یعنی رئیس خود پیروی می‌کنند»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَتَّبِعُونَنِي، وَالْفَجَّارَ يَتَّبِعُونَ الْمَالَ كَمَا تَتَّبِعُ النَّحْلُ يَعْسُوبَهَا، وَهُوَ رَئِيسُهَا). «یعسوب» به ملکه زنبوران عسل گفته می‌شود که هرگاه به پرواز درآید تمام زنبورانی که در آن کندو با او زندگی می‌کردند به دنبال او به پرواز درمی‌آیند. سپس به رئیس هر قومی یعسوب اطلاق شده است.

عجیب این است که بعضی از ارباب لغت، امیر و رئیس زنبوران عسل را مذکر شمرده‌اند، در حالی که به یقین مؤنث است و به همین دلیل همه جا در فارسی از آن به ملکه یاد می‌کنند. واقعیت عینی نیز همین معنا را تأیید می‌کند که ملکه از جنس ماده باشد نه نر.

در واقع امام علیه السلام تفاوت افراد با ایمان را که به معنویات می‌اندیشند با افراد مادی و بی‌ایمان که تنها به ثروت می‌اندیشند، بیان کرده، می‌گوید: من پیشوای

مؤمنانم؛ ولی پیشوای فاجران مال و ثروت است. در عصر آن امام عَلَيْهِ السَّلَام این معنا به خوبی آشکار شد: عده‌ای دنیاپرست از اطرافیان آن حضرت، او را رها کرده و به دلیل وعده‌های هنگفت مالی معاویه به شام رفتند و به او پیوستند و با این عمل باطن خود را آشکار کردند.

در واقع آنچه امام عَلَيْهِ السَّلَام در این جا فرموده محک خوبی است برای شناختن افراد در هر عصر و زمان. افراد به ظاهر با شخصیت و مؤمنی را دیدیم که خود را به اموال نامشروع فروختند در حالی که مؤمنان راستین گاهی با فقر زندگی می‌کردند و در برابر آن اموال زانو نمی‌زدند.

همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره شد، این لقب را رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام داده است.

ذهبی در میزان الاعتدال از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ام سلمه فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا لَحَمُّهُ مِنْ لَحْمِي وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى مِنْنِي غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ اِي امّ سلمه! گوشت علی از گوشت من است و او نسبت به من به منزله هارون (برادر موسی) نسبت به موسی است جز این که بعد از من پیغمبری نخواهد بود».

سپس ابن عباس می‌افزاید: «به زودی فتنه‌ای در میان مسلمانان پیدا می‌شود، کسی که در آن فتنه گرفتار شود نباید دو چیز را رها کند: قرآن و علی بن ابی طالب را».

ابن عباس در پایان می‌گوید: من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم در حالی که دست علی را گرفته بود می‌فرمود: «هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَهُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّالِمَةَ؛ علی اولین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می‌کند و او فاروق این امت است؛ یعنی حق

را از باطل جدا می‌کند و او یعسوب و پیشوای مؤمنان است در حالی که مال، یعسوب ظالمان است»<sup>۱</sup>.

همچنین همین مضمون تقریباً با همین عبارت در انساب الاشراف بلاذری از ابوذر نقل شده است.<sup>۲</sup>

همین معنا با عبارات مختلفی در کتب دیگر اهل سنت آمده است، برای توضیح بیشتر به کتاب شریف الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۳ مراجعه کنید.

\*\*\*

۱. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۳.

۲. انساب الاشراف، ص ۱۱۸.



وَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ: مَا دَفَنْتُمْ نَبِيِّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ

إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ، وَلَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ  
لِنَبِيِّكُمْ: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ فَقَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ».

بعضی از یهودیان به امام علیه السلام گفتند: هنوز پیامبرتان را دفن نکرده بودید  
درباره اش اختلاف کردید!

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

ما در مورد آنچه از (وصایای) او رسیده بود اختلاف کردیم، نه درباره خودش؛ اما شما  
پس از عبور از دریا (و غرق شدن فرعونیان) هنوز پاهایتان خشک نشده بود به  
پیامبر خود گفتید: برای ما هم بتی بساز همان گونه که این قوم (اشاره به  
بت پرستانی است که مشاهده کردند) بت هایی دارند و موسی به شما گفت: شما  
مردم نادانی هستید (که بعد از این همه معجزات الهی در توحید شک می کنید).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تصریح می کند که این کلام شریف را جماعتی از علما به صورت های گوناگون نقل

## شرح و تفسیر

### پاسخ دندان شکن به ایراد یهود

در این کلام شریف، امام علی علیه السلام پاسخ دندان شکنی به ایراد بعضی از یهودیان می دهد که از روی سرزنش به امام علیه السلام عرض کردند: «شما هنوز پیغمبرتان را دفن نکرده بودید درباره او اختلاف کردید»؛ (وَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ: مَا دَفَنْتُمْ نَبِيِّكُمْ حَتَّى اِخْتَلَفْتُمْ فِيهِ).

«امام علیه السلام در پاسخ فرمود: ما درباره او اختلاف نکردیم، بلکه در آنچه از طرف او به ما رسیده بود در امر خلافت اختلاف کردیم؛ ولی شما در (زمان حیات موسی) پس از عبور از نیل (با مشاهده آن همه معجزات) هنوز پاهایتان خشک نشده بود به پیامبرتان گفتید: برای ما بتی قرار بده، همان گونه که آن ها (اشاره به بت پرستانی است که بر سر راهشان بودند) بت هایی دارند و موسی به شما گفت: شما جمعیت نادانی هستید. (چراکه این همه معجزات را دیده اید و هنوز در اصل توحید فرو مانده اید)»؛ (فَقَالَ عليه السلام لَهُ: إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ، وَلَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ فَقَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»).

---

→ کرده اند که هرگاه آن کلمات را کنار هم قرار دهیم باور می کنیم که هر کدام از آن ها مصدر مخصوص به خود داشته اند؛ از جمله سید مرتضی رحمته الله در امالی، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود، زمخشری در کشاف، سبط بن جوزی در تذکرة الخواص، نویری در نهاية الإرب و ابن قاسم در روض الاخيار (با تلخیص). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۷).

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که اسلام، آزادی وسیعی به غیر مسلمانان در محیط اسلام داده بود که حتی افراد عادی یهودی می‌توانستند رئیس مسلمانان را به چالش بکشند و سؤال معناداری مطرح سازند و حتی مسلمانان را سرزنش کنند که چرا هنوز پیغمبرتان مدفون نشده بود اختلاف کردید؟ اما هنگامی که با پاسخ دندان‌شکنی روبرو می‌شدند گاه چنان تحت تأثیر قرار می‌گرفتند که دین اسلام را برمی‌گزیدند چنان‌که در بعضی از کتاب‌ها پس از نقل این روایت می‌خوانیم: «فَأَسْلَمَ الْيَهُودِيُّ؛ آن مرد یهودی، مسلمان شد».<sup>۱</sup>

امام علیه السلام در این پاسخ دست روی نقطه حساسی گذاشت و آن این‌که ما در مورد پیغمبر و اصول دینمان هیچ اختلافی نداریم؛ خدا را به یگانگی می‌شناسیم و پیغمبرمان را خاتم انبیا می‌دانیم؛ ولی شما بعد از دیدن آن معجزات عجیب، شکافتن دریا و عبور توأم با سلامت از جاده‌ای که میان دریا نمایان شد و سپس غرق شدن فرعون و لشکرش در همان جاده بر اثر جمع شدن آب دریا، با این همه چشم‌تان که به بت‌های بت‌پرستان افتاد، هوس بت‌پرستی کردید و گفتید: ای موسی! تو هم برای ما بتی بساز مانند آن‌ها. آری، شما در اصل توحید که مهم‌ترین اصل دین است با پیغمبرتان به مخالفت برخاستید.

تعبیر «إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ» عبارت فصیح و کوتاهی است که تمام مطلب را دربر دارد.

البته مفهوم این سخن آن نیست که امامت جزء فروع دین است آن‌گونه که ابن ابی‌الحدید به آن اشاره کرده<sup>۲</sup>، بلکه منظور امام علیه السلام این است که ما در اصل توحید و نبوت هیچ‌گونه اختلافی با هم نداریم ولی شما، هم در توحید به شک افتادید و هم به مخالفت با پیامبرتان برخاستید و این دو قابل مقایسه با اختلاف ما نیست.

۱. بهج الصباغه، ج ۴، ص ۴۸۵ (به نقل از ابن جوزی در تذکرة الخواص).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۲۵.

علامه شوشتری رحمته الله در شرح نهج البلاغه خود پاسخ امام علیه السلام را پاسخ جدلی برای خاموش کردن دشمن دانسته است وگرنه اختلاف مسلمانان را اگرچه در ظاهر مربوط به چیزی می‌داند که از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره امامت رسیده؛ ولی در باطن می‌گوید که اختلاف بر سر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است و به تعبیر دیگر، گروهی به مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته بودند.<sup>۱</sup>

باید توجه داشت که اجتماع کنندگان در سقیفه به بهانه این که پیغمبر صلی الله علیه و آله نصی درباره امر ولایت و خلافت نداشته و آن را به خود ما واگذار کرده است، پس خلیفه را باید خودمان تعیین کنیم، خلیفه را برگزیدند و این به آن معناست که همگی به پیامبر صلی الله علیه و آله احترام می‌گذاشتند، اما با بعضی از گفته‌های او با توجیه نادرست مخالفت می‌کردند.

قابل توجه است که جواب امام علیه السلام به این یهودی این پیام را برای همه مسلمانان دارد که نباید اختلافاتشان را در برابر دشمن پررنگ کنند، بلکه اگر اختلافی هست آن را کمرنگ نشان دهند. به عکس آنچه امروز از بعضی از افراد نادان می‌بینیم که اصرار دارند اختلافات مذهبی را به اصل اسلام و توحید و خداپرستی بازگردانند.

\*\*\*

وَقِيلَ لَهُ ﷺ: يَا شَيْءٍ غَلَبَتِ الْأَقْرَانَ

مَا لَقِيتُ رَجُلًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ.

از امام ﷺ سؤال شد: چه چیزی سبب گردید در میدان نبرد بر همتایان خود غالب شوی؟

امام ﷺ فرمود:

من با هیچ کس روبرو نشدم جز این که مرا بر ضد خود کمک کرد!

شریف رضی می گوید: امام ﷺ به این اشاره می کند که هیبتش در دل ها جای گرفته بود و مبارزان، مقهور هیبت او می شدند (و از پای در می آمدند). (قَالَ الرَّضِيُّ: يُومِيءُ بِذَلِكَ إِلَى تَمَكُّنِ هَيْبَتِهِ فِي الْقُلُوبِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر از ابوحنیفان توحیدی در کتاب البصائر والذخائر (متوفای ۳۸۰) که قبل از سید رضی می زیسته همین کلام شریف را با تفاوت قابل ملاحظه ای نقل کرده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۸).

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار این روایت شریف را از کتاب مناقب ابن شهر آشوب با تفاوت روشنی نقل می کند و آن چنین است: «قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بِمِ غَلَبَتِ الْأَقْرَانَ قَالَ بِتَمَكُّنِ هَيْبَتِي فِي قُلُوبِهِمْ». (بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۷۲).

## شرح و تفسیر

### رمز پیروزی امام علیه السلام

می دانیم که امام علیه السلام در تمام نبردها با دشمنان خود پیروز شد و همین امر سبب گردید که «بعضی از آن حضرت سؤال کردند: چه چیزی سبب شد در برابر همتایان خود پیروز شوی؟»؛ (وَقِيلَ لَهُ علیه السلام: بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَ الْأَقْرَانَ). «اقران» جمع «قرن» (بر وزن فکر) به معنای همتا و همپراز است.

امام علیه السلام در پاسخ، به یک نکته روانی مهم اشاره کرد، فرمود: «من با هیچ کس روبرو نشدم مگر این که مرا بر ضد خود کمک کرد!»؛ (فَقَالَ علیه السلام: مَا لَقِيتُ رَجُلًا إِلَّا أُعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ).

سید رضی رحمته الله این کلام امام علیه السلام را چنین تفسیر می کند: امام علیه السلام به این اشاره می فرماید که هیبتش آن چنان در دلها جای گرفته بود که مبارزان، مقهور هیبت او می شدند (و از پای درمی آمدند).

(قَالَ الرَّضِيُّ: يُومَىٰ بِذَلِكَ إِلَى تَمَكُّنِ هَيْبَتِهِ فِي الْقُلُوبِ).

بدون شک یکی از مهم ترین عوامل پیروزی و شکست، مسئله قدرت روحیه و ضعف آن است. لشکری که خود را غالب و پیروز می داند و دارای روحیه ای بالاست به یقین بر دشمن غلبه می کند و هرگاه گرفتار ضعف و شکست روحی گردد غالباً گرفتار شکست می شود، هرچند از نظر عده و عده بر دشمن فزونی داشته باشد.

تمام عرب آوازه شجاعت علی علیه السلام را شنیده بودند. به خصوص بعد از جنگ خندق و شکست قوی ترین مرد عرب «عمرو بن عبدود» این آوازه بلندتر شد و همه جا را فراگرفت. به همین دلیل هنگامی که قدم به میان میدان نبرد می گذاشت کسانی که در برابر آن حضرت قرار می گرفتند از همان آغاز خود را می باختند و همین خودباختگی ضربه ای بر قوای آن ها وارد می کرد به گونه ای که از مقابله با مولا علیه السلام ناتوان می شدند.

در آیات قرآن نیز به کرار به این نکته اشاره شده که خدا گاهی مسلمان ها را به وسیله رُعبی که در دل دشمنان می انداخت یاری و چیره می کرد. خدا در مورد پیروزی لشکر اسلام در میدان نبرد می فرماید: ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أُنَبِّئِي مَعَكُمْ فَتَيَّبُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾؛ «و (به یاد آر) موقعی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم دارید! به زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنم؛ ضربه ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتان شان را قطع کنید!»<sup>۱</sup>

به این ترتیب در جنگ بدر یکی از عوامل مهم پیروزی مسلمانان، رعب و وحشتی بود که خدا از آن ها در دل دشمن افکنده بود.

در مورد یهود بنی قریظه که در جنگ احزاب به یاری مشرکان برخاسته بودند و پس از شکست احزاب، لشکر اسلام به سراغ آن ها رفت، می فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾؛ «و خدا گروهی از اهل کتاب (یهود) را که از آنان (مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه های محکمشان پایین کشید و در دل هایشان رعب

افکند؛ (و کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید!». <sup>۱</sup>

در این جا نیز رعب و وحشت به عنوان عامل تعیین‌کننده سرنوشت جنگ ذکر شده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از ویژگی‌های پنج‌گانه خود را این می‌شمارد: «وَأُنْصُرْتُ بِالرُّعْبِ؛ خدا به وسیله ترسی که از هیبت من در دل‌های مخالفان می‌افکند مرا بر آن‌ها پیروز می‌ساخت». <sup>۲</sup>

درباره قیام حضرت مهدی علیه السلام نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «الْقَائِمُ مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ؛ حضرت مهدی علیه السلام به وسیله رعب و وحشتی که از هیبت او به دل‌های مخالفان می‌افتد از سوی خدا یاری می‌شود». <sup>۳</sup>

مرحوم مفید در کتاب ارشاد نقل کند: هنگامی که احزاب شکست خوردند و فرار کردند پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم به مبارزه با بنی قریظه گرفت چون به حمایت از احزاب برخاسته بودند و علی علیه السلام را با سی نفر از طایفه خزرج به سوی آن‌ها فرستاد و فرمود: ببین آیا بنی قریظه وارد قلعه‌های خود شده‌اند یا نه؟ هنگامی که امام علیه السلام نزدیک دیوار بلند قلعه آن‌ها رسید شنید آن‌ها (به مسلمانان) ناسزا می‌گویند. خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و ماجرا را گزارش داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن‌ها را رها کن، خدا به زودی ما را بر آن‌ها غالب می‌کند. کسی که تو را بر عمرو بن عبدود پیروز کرد نهایت نخواهد گذاشت. بایست تا لشکر اسلام گرد تو جمع شوند و بشارت باد بر تو پیروزی از سوی خداوند. «فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ نَصَرَنِي بِالرُّعْبِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ مَسِيرَةِ شَهْرٍ؛ زیرا خداوند مرا از طریق رعب (در دل

۱. احزاب، آیه ۲۶.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۷۲۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱، ح ۲۴.



دشمنان) با فاصله یک ماه پیروز کرده است». اشاره به این که هنگامی که خیر  
حملة ما را بشنوند و میان ما و آنها یک ماه راه باشد مرعوب شده و روحیه خود  
را از دست می دهند. در ادامه حدیث آمده است که سرانجام لشکر اسلام از همین  
طریق پیروز شد.<sup>۱</sup>

\*\*\*



لَا بِنَيْهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ:  
 يَا بُنَيَّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقْصَةٌ لِلدِّينِ!  
 مَدَهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ.

امام عليه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود:

فرزندم! از فقر برای تو می ترسم، پس، از آن به خدا پناه ببر، چراکه فقر، هم دین  
 انسان را ناقص می کند، هم عقل او را مشوش می سازد و هم مردم را به او و او را به  
 مردم بدبین می کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر این گفتار حکیمانه را از عده ای از معاریف مانند زمخشری در ربیع الابرار و وطواط در  
 غرر الخصائص الواضحه و آمدی در غررالحکم نقل می کند اما با تعبیرات متفاوتی که نشان می دهد از منابع  
 دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۸).

## شرح و تفسیر

### آثار شوم فقر

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه، آثار سوء و وحشتناک فقر را برای فرزندش محمد بن حنفیه برمی شمارد، می فرماید: «فرزندم! من از فقر برای تو می ترسم، بنابراین از آن به خدا پناه ببر»؛ (وَقَالَ علیه السلام لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ: يَا بُنَيَّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ).

سپس دلیل آن را در سه جمله کوتاه و پرمعنا بیان می فرماید: «زیرا فقر، دین انسان را ناقص و عقل او را مشوش می سازد و مردم را به او و او را به مردم بدبین می کند»؛ (فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقُصَةٌ لِلدِّينِ! مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ).

به یقین منظور از فقر در این کلام نورانی، فقر مادی است. این که چگونه فقر مادی سبب نقصان دین می شود دلیلش روشن است، زیرا انسان تحت فشار فقر ممکن است تن به گناهیانی بدهد و برای به دست آوردن مال، فکر حلال و حرام آن نباشد و یا تحت عنوان ضرورت و اضطرار بعضی از محرمات را برای خود حلال بشمارد.

این احتمال نیز هست که فقر گاهی سبب تزلزل اعتقاد انسان به خدا می شود، زیرا از یک سو شنیده است که خدا رزاق و روزی رسان است و رزق همه را تضمین کرده و از طرف دیگر خود را در فقر و تنگدستی می بیند و این مایه سوء ظنش به خدا و وعده های الهی می شود، بنابراین هم نقص اعتقادی و هم

نقص عملی دامن فقیر را می‌گیرد به خصوص اگر انسان کم‌ظرفیت و پایه اعتقادات او سست باشد.

اضافه بر این، از نظر اخلاقی نیز گرفتار مشکل می‌شود، زیرا کینه و حسد و بخل و صفات دیگری از این قبیل دامن فقیر را در بسیاری از اوقات می‌گیرد. اما این که عقل را مشوش می‌سازد نیز به تجربه ثابت شده است. افراد گرسنه و فقیر هرچند عقل نیرومندی داشته باشند توان فکر کردن و اندیشیدن را از دست می‌دهند و حتی گاه در مسائل ساده زندگی گرفتار اشتباه می‌شوند و قدرت تفکر و تصمیم‌گیری را به دلیل فقر و پریشانی از دست می‌دهند.

جمله «دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ؛ موجب بدبینی می‌گردد» دارای دو تفسیر است: نخست این که مردم از چنین شخصی فاصله می‌گیرند و حتی او را مزاحم خود تصور می‌کنند و دیگر این که او هم از مردم فاصله می‌گیرد، چراکه بسیاری از اوقات فکر می‌کند مردم اسباب فقر او را فراهم کرده‌اند و حق او را خورده و او را بر خاک سیاه نشانده‌اند، بنابراین از دو سو خشم و ناخرسندی حاصل می‌شود.

## نکته

### فقر و غنا

تاکنون به مناسبت‌های مختلف با توجه به کلمات مولا امیرمؤمنان علیه السلام بحث‌هایی در مورد فقر و غنا کرده‌ایم. به سبب اهمیت این موضوع و پاره‌ای از ابهامات یا اشتباهات، لازم است باز هم درباره نظر اسلام در مورد این دو موضوع بحث کنیم.

در این که آیا غنا و بی‌نیازی افضل است یا فقر، در میان دانشمندان، اختلافی دیده می‌شود. هر یک از طرفداران این دو به آیاتی از قرآن مجید یا روایات اسلامی استدلال کرده‌اند.

طرفداران افضلیت غنا می‌گویند: خدا در کتابش از مال با تعبیر «خیر» یاد کرده است؛ مانند: ﴿إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي﴾<sup>۱</sup> که در داستان سلیمان علیه السلام آمده است. همچنین در آیه وصیت می‌خوانیم: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾<sup>۲</sup> نیز در داستان نوح علیه السلام، مال را یکی از نعمت‌های مهم الهی شمرده، می‌فرماید: ﴿وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ﴾<sup>۳</sup> و در حدیث معروف آمده است: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْعِنَى؛ غنا بهترین وسیله برای رسیدن به تقواست».<sup>۴</sup> دلیل آن هم روشن است و آن این‌که برای رسیدن به کارهای خیر، حل مشکلات مردم، پیشرفت‌های علمی، جهاد در برابر دشمن و نجات بسیاری از مردم از انواع گناهان، منابع مالی ضروری است و افراد تهیدست هرگز به هیچ‌یک از این امور نمی‌رسند.

نیز یکی از منت‌هایی که خداوند بر پیامبر گرامی اش صلی الله علیه و آله می‌گذارد این است که می‌گوید: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾؛ «خداوند تو را فقیر یافت و بی‌نیاز و غنی ساخت».<sup>۵</sup>

اضافه بر این‌ها در بسیاری از دعاها از خداوند تقاضای غنا و بی‌نیازی می‌کنیم و هرگز تقاضای فقر نمی‌نماییم، بلکه از فقر به خداوند پناه می‌بریم. در دعای معروفی که در بسیاری از منابع آمده می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَبِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ».<sup>۶</sup> همچنین در دعایی که صبح و شام خوانده می‌شود آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ ... مِنَ الْفَقْرِ».<sup>۷</sup>

۱. ص، آیه ۳۲.

۲. بقره، آیه ۱۸۰.

۳. نوح، آیه ۱۲.

۴. کافی، ج ۵، ص ۷۱، ح ۱.

۵. ضحی، آیه ۸.

۶. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۰۱، ح ۱.

۷. کافی، ج ۲، ص ۵۲۶، ح ۱۳.

ولی از سوی دیگر آیات و روایاتی در مذمت غنا به چشم می‌خورد و آن را مایه طغیان می‌شمرد: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿۱﴾ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ ﴿۱﴾ و در همین کلمات قصار (حکمت ۵۸) خواندیم: «الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ؛ مال، ماده اصلی همه شهوت‌هاست».

نیز قرآن مجید، اموال و اولاد را فتنه و (وسیله آزمایش) شمرده است، می‌فرماید: «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ﴿۲﴾». <sup>۲</sup> و حدیث «الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَحِرُ» که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده معروف و مشهور است. <sup>۳</sup> در حدیث قدسی خطاب به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که کلینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در کافی نقل کرده است چنین می‌خوانیم: «یا موسی! إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ: ذَنْبٌ عَجَّلَتْ عُقُوبَتُهُ؛ ای موسی! هنگامی که دیدی فقر روی آورده بگو: ای شعار صالحین! خوش آمدی و هنگامی که بینی غنا روی آورده بگو: لابد گناهی از من سرزده که مجازاتش به سرعت فرارسیده است».

حقیقت این است که هم غنا می‌تواند خوب یا بد باشد و هم فقر، هرکدام در مرحله‌ای وضع خاصی به خود می‌گیرد.

اگر غنا سبب بی‌نیازی و آمادگی برای انجام کارهای خیر و اجرای عدالت و پیشرفت اهداف الهی گردد، بهترین وسیله است و اگر سبب طغیان و فساد در ارض و دنیاپرستی و هوس‌بازی و بی‌خبری از خدا و غفلت از آخرت گردد بدترین وسیله است. به عکس، فقر هرگاه به معنای ساده زیستن، بی‌اعتنایی به دنیا و ترک وابستگی‌ها و قناعت به کفاف و عفاف باشد بهترین افتخار است. اما

۱. علق، آیه ۶ و ۷.

۲. انفال، آیه ۲۸.

۳. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۴. کافی، ج ۲، ص ۲۶۳، ج ۱۲.

اگر سبب وابستگی به این و آن و آلودگی به انواع گناهان و سوءظن به خدا و دور ماندن از اطاعت گردد مایه بدبختی و گرفتاری در دنیا و آخرت است.

این سخن را با کلام جالبی از راغب اصفهانی که علامه مجلسی رحمته الله علیه آن را بسیار نیکو شمرده است پایان می دهیم.

او در ماده «فقر» در کتاب مفردات می گوید: فقر در چهار معنا استعمال می شود:

اول: وجود نیازهای ضروری در انسان و در همه موجودات که خدای متعال در آیه شریفه ۱۵ سوره فاطر به آن اشاره فرموده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

دوم: تهی دست بودن از اموال و وسایل زندگی که در آیه ۲۷۳ سوره «بقره» به آن اشاره شده است: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

سوم: فقر نفس، و حرص و آز است و بعید نیست که حدیث مشهور نبوی «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»<sup>۱</sup> اشاره به آن باشد و نقطه مقابل آن غنای نفس است.

چهارم: فقر به معنای نیاز و وابستگی به ذات پاک پروردگار است، همان گونه که در دعا وارد شده است: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ؛ خداوندا! مرا وابسته به ذات پاک خویش گردان».<sup>۲</sup>



۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۴.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱.



لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مُعْضَلَةٍ:  
 سَلْ تَفَقُّهَا، وَلَا تَسْأَلْ تَعَنُّتًا، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ،  
 وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَنِّتِ.

امام علیه السلام به کسی که از آن حضرت مسئله پیچیده‌ای را پرسید فرمود:  
 همواره برای کسب آگاهی پرسش کن، نه برای ایجاد زحمت، زیرا جاهلی که در طریق  
 فراگیری علم گام برمی‌دارد شبیه به عالم است و عالمی که از بیراهه می‌رود شبیه  
 جاهلی است که خود را به زحمت می‌افکند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌نویسد: این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق پیش از سید رضی در کتاب  
 خصال و علل الشرایع آورده است. همچنین میدانی در مجمع الامثال آن را ذکر کرده و نیز تصریح می‌کند  
 که این سخن را امام علیه السلام به مردی از اهل شام در مسجد بیان فرمود که عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من از چند  
 چیز می‌خواهم از شما سؤال کنم که امام علیه السلام در پاسخش کلام فوق را بیان کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴،  
 ص ۲۴۹).

## شرح و تفسیر

### جست‌وجوگران حقیقت‌طلب و عالمان بهانه‌جو

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه سؤال صحیح را معرفی کرده و تفاوت جست‌وجوگران حق‌طلب را با پرسش‌کنندگان بهانه‌جو بیان می‌دارد. «آن حضرت در پاسخ کسی که از مسئله پیچیده‌ای سؤال کرده بود فرمود: برای فراگیری سؤال کن، نه برای ایجاد دردسر (و بهانه‌جویی)»؛ (وَقَالَ علیه السلام لِسَائِلِ سَأَلَهُ عَنْ مُعْضَلَةٍ: سَلْ تَفْقَهَا، وَلَا تَسْأَلْ تَعْنَتًا).

«مُعْضَلَةٌ» به معنای مسئله پیچیده‌ای است که انسان را به زحمت می‌اندازد.

«تعنت» به معنای به زحمت افکندن است.

آن‌گاه دلیلی برای این سخن بیان می‌کند که خود درس بزرگی است، می‌فرماید: «زیرا جاهلی که در مسیر فراگیری علم گام برمی‌دارد شبیه عالم است و عالمی که از بیراهه می‌رود شبیه جاهلی است که هدفش بهانه‌جویی و به زحمت افکندن است»؛ (فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهُ بِالْعَالِمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهُ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَنَّتِ).

«تَعَسَّفَ» به معنای بیراهه رفتن است.

اشاره به این‌که برای رسیدن به مطلوب و حل مشکلات، نخست انسان باید روح حقیقت‌جویی و حق‌طلبی را در خود زنده کند. در غیر این صورت راه به جایی نخواهد برد. افرادی که بر اثر جهل و نادانی، قبلاً درباره بعضی از مسائل

موضع‌گیری کرده‌اند و سپس به سراغ عالمی می‌روند و از او سؤال می‌کنند، به یقین هر آنچه را که برخلاف میل آن‌ها باشد نخواهند پذیرفت یا در آن تردید می‌کنند. به عکس، کسی که تصمیم‌گیری خاصی دربارهٔ مسائل نکرده و برای حل مشکلات خود به سراغ عالم می‌رود تا پرده‌های جهل و نادانی را کنار زده او را به حقیقت امر آگاه سازد چنین جاهلی شبیه عالم است و آن عالم بهانه‌جوی بیراهه‌رو شبیه جاهل، چون هرگز حرف حق را که برخلاف تمایلات اوست نمی‌پذیرد.

علامه مجلسی رحمته‌الله در جلد ۱۰ بحار الانوار، بابی تحت عنوان «سؤالات مرد شامی از امیر مؤمنان علیه‌السلام در مسجد کوفه» باز کرده و کلام شریف مورد بحث را به صورت بسیار مبسوطی در آن آورده است. از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در مسجد جامع کوفه بود، مردی شامی برخاست و سؤالاتی از آن حضرت کرد (و چون قرائن نشان می‌داد هدفش رسیدن به حق نیست بلکه منظورش امتحان و بهانه‌جویی است) امام علیه‌السلام فرمود: برای درک حقایق سؤال کن نه برای بهانه‌جویی و به زحمت افکندن. در این جا چشم‌های مردم به سوی این صحنه متوجه شد. آن مرد شامی عرض کرد: به من خبر ده اولین چیزی که خدا آفرید چه بود؟ فرمود: اولین مخلوق خدا نور بود. آن‌گاه سؤالاتی دربارهٔ آفرینش کوه‌ها و نامیده شدن مکه به «ام‌القری» و طول ماه و خورشید و جزر و مد و اسم واقعی ابلیس در آسمان‌ها و چگونگی نامیده شدن آدم به آدم و دو برابر بودن ارث مرد نسبت به زن و مقدار عمر حضرت آدم و اولین کسی که شعری سرود و سؤالات زیاد دیگری از این قبیل کرد که مرحوم علامه مجلسی آن‌ها را در حدود هشت صفحه ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۷۵-۸۳، ح ۱.

## نکته

## وظیفه شاگرد در برابر استاد

علمای اخلاق برای عالم و متعلم، هرکدام حقوقی بر شمرده‌اند که بدون رعایت آن‌ها مسئله تعلیم و تربیت ناقص خواهد بود. این حقوق در بسیاری از موارد برگرفته از روایات یا آیات قرآن و گاه از دلیل عقل و بنای عقلاست.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ... وَلَا تُكْثِرُ مِنْ قَوْلِ قَالِ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ وَلَا تَضَجِرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ يُنْتَظَرُ بِهَا مَتَى يَسْقُطُ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ؛ حق عالم آن است که زیاد از او سؤال نکنی... و در محضر او گفتار این و آن را بر ضد او نقل ننمایی و از طول مصاحبت با او اظهار ناراحتی نکنی، زیرا مثل عالم مثل درخت نخل است که باید انتظار بکشی چه زمانی از آن میوه‌ای فرو می‌ریزد»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «إِذَا جَلَسْتَ إِلَى الْعَالِمِ فَكُنْ عَلَى أَنْ تَسْمَعَ أُخْرَصَ مِنْكَ عَلَى أَنْ تُقُولَ وَتَعَلَّمَ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ كَمَا تَعَلَّمَ حُسْنَ الْقَوْلِ وَلَا تَقْطَعْ عَلَى حَدِيثِهِ؛ هنگامی که نزد عالم می‌نشینی بیش از آنچه مایل هستی بگویی سکوت کن و از او بشنو و خوب گوش دادن را بیاموز همان‌گونه که خوب سخن گفتن را می‌آموزی و هرگز کلام او را قطع مکن»<sup>۲</sup>.

از جمله نکاتی که از داستان موسی و خضر علیه السلام در قرآن مجید استفاده می‌شود این است که در برابر عالم نباید عجله و بی‌تابی نشان داد، بلکه باید صبر کرد تا حقیقت را بیان کند.

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۳، ح ۹.

۲. همان، ح ۱۱.

لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ:  
لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى، فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأَطِئْنِي.

هنگامی که ابن عباس نظر خود را به عنوان مشاور در محضر امام علیه السلام ارائه کرد امام علیه السلام با عقیده او موافقت ننمود و فرمود:  
تو حق داری نظر مشورتی خود را به من بگویی و من روی آن بیندیشم و تصمیم نهایی را بگیرم اما اگر با تو مخالفت کردم (و نظر تو را نپذیرفتم) باید از من اطاعت کنی.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب این کلام حکیمانه را از تاریخ طبری و از مروج الذهب مسعودی نقل کرده است با اضافاتی که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹).  
افزون بر این ابن اثیر نیز در کتاب تاریخ خود به نام کامل این داستان را نقل کرده است. (کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۸).

## شرح و تفسیر

### ابتدا مشورت سپس تصمیم‌گیری

شان ورود این حکمت مطابق آنچه طبری و مسعودی در تاریخ خود نوشته‌اند چنین بوده است که ابن عباس به امیرمؤمنان علی علیه السلام پیشنهاد کرد معاویه را در حکومت شام ابقا کند تا بیعت نماید سپس می‌تواند او را از آن مقام عزل کند. امام علیه السلام این گفتار حکیمانه را به او فرمود که «تو حق داری نظر مشورتی خود را به من بگویی و من روی آن بیندیشم و تصمیم بگیرم؛ اما اگر با تو مخالفت کردم (و نظر تو را نپذیرفتم) باید از من اطاعت کنی»؛ (وَقَالَ لِلْعَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ وَ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ: لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى، فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِغْنِي).

شیخ محمد عبده بر جملات مذکور می‌افزاید که این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که ابن عباس پیشنهاد کرد فرمانداری بصره را به طلحه و فرمانداری کوفه را به زبیر دهد و معاویه را در فرمانداری شام ابقا کند تا آرامشی در دل‌ها پیدا شود و بیعت مردم کامل گردد و خلافت تثبیت شود. امیرمؤمنان علیه السلام به ابن عباس فرمود: «لَا أُفْسِدُ دِينِي بِدُنْيَا غَيْرِي وَلَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ...؛ من حاضر نیستم دینم را به سبب دنیای دیگری فاسد کنم. تو می‌توانی نظر مشورتی خود را به من بدهی...»<sup>۱</sup>.

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۰۸.

آنچه ابن عباس در این جا بیان کرد تنها نظر خود او نبود و احتمالاً گروه دیگری از سیاستمداران عصر امام علیه السلام چنین می پنداشتند که مماشات با طلحه و زبیر و معاویه عامل پیشرفت کار است. در حالی که اگر این سه نفر بر آن سه نقطه حساس مسلط می شدند به یقین حکومتی غیر اسلامی به وجود می آوردند، چراکه هر سه، دنیاپرست و خودخواه بودند و از چنین افرادی نمی توان انتظار حکومت عادلانه علی علیه السلام را داشت و بعد از سلطه آن ها بر کار، امام علیه السلام دیگر نمی توانست مانع خودکامگی های آن ها شود و جنگیدن با آن ها برای بازگشتن به راه حق نیز بسیار مشکل تر و پیچیده تر می شد. به خصوص معاویه هرگز دست از حکومت شام بر نمی داشت و مخالفت با بیعت را توجیه می کرد، همان گونه که طلحه و زبیر با این که بیعت کرده بودند باصراحت به مخالفت برخاستند.

مورخ معروف، طبری، در تاریخ خود از ابن عباس نقل می کند که می گوید: پنج روز پس از قتل عثمان وارد مدینه شدم و به سراغ علی علیه السلام آمدم. به من گفتند: مغیره نزد حضرت است (و جلسه خصوصی دارد). من دم در نشستم تا مغیره خارج شد و به من سلام کرد. گفت: کی آمدی؟ گفتم: الان. سپس خدمت علی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ممکن است بفرمایید که مغیره چه کاری داشت و چرا با شما خلوت کرد؟ فرمود: آری. دو روز بعد از قتل عثمان به من گفت: مطلب خصوصی با تو دارم. من به او اجازه دادم و او گفت: خیرخواهی درباره تو آسان است. تو باقی مانده پیشینیان هستی و من می خواهم تو را نصیحتی کنم و مشورتی به تو بدهم. تمام فرمانداران عثمان را امسال در پست خود تثبیت کن. هنگامی که با تو بیعت کردند و موقعیت تو تثبیت شد هر کدام را خواستی عزل کن و هر کدام را خواستی در پست خود نگاه دار. من به او گفتم: والله من در دین خودم مداهنه نمی کنم و افراد پست را در کار خودم دخالت نمی دهم. او گفت: اگر این پیشنهاد را قبول نداری هرکس را می خواهی برکنار کن؛ ولی معاویه را

بر سر کار خود بگذار. چون معاویه مرد جسوری است و مردم شام از او شنوایی دارند و دلیل تو در تثبیت او این است که عُمَر ولایت شام را به او سپرده است. به او گفتم: به خدا سوگند! معاویه را حتی به اندازه دو روز در پست خود تثبیت نمی‌کنم. او از نزد من خارج شد. سپس امروز آمد و به من گفت: من دیروز مشورتی به تو دادم و نپذیرفتی. بعداً فکر کردم دیدم حق با تو بوده است. سزاوار نیست تو کارت را با خدعه انجام دهی و تدلیس در امر تو باشد.

ابن عباس می‌گوید: من به علی علیه السلام عرض کردم: آنچه اول گفته است به عنوان خیرخواهی بوده و آنچه بعداً گفته نوعی غش و تدلیس بوده است و من مشورت می‌دهم که معاویه را تثبیت کنی اگر بیعت کرد بر من است که او را از جایگاهش برکنار کنم. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! من چیزی جز شمشیر به او نخواهم داد....

ابن عباس عرض کرد: من زیاد با امر جنگ آشنا نیستم؛ ولی آیا قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نشنیدی که فرمود: «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ؛ جنگ، خدعه و نیرنگ است؟». امام علیه السلام فرمود: آری. عرض کردم: والله اگر پیشنهاد مرا بپذیری من آن‌ها را بعد از ورود در پستشان، چنان خارج می‌کنم که ندانند از کجا این ضربه بر آن‌ها وارد شده و هیچ نقصان و گناهی بر تو نخواهد بود. امام علیه السلام فرمود: ای ابن عباس! من بازیچه دست تو و معاویه نیستم. تو مشورتت را در اختیار من بگذار و من اندیشه می‌کنم و اگر با تو مخالفت کردم تو باید از امر من اطاعت کنی. ابن عباس عرض کرد: چنین خواهم کرد، آسان‌ترین حقی که تو بر گردن من داری اطاعت کردن است.<sup>۱</sup>

در این جا علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار از امالی شیخ طوسی نقل می‌کند که چون مغیره پیشنهاد فوق را درباره معاویه کرد، امام علیه السلام به او فرمود: آیا تو عمر مرا

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۰. (حوادث سال ۳۵).



تضمین می‌کنی که موفق شوم و او را خلع کنم؟ مغیره عرض کرد: نه. امام علیه السلام فرمود: آیا خدا از من سؤال نخواهد کرد که چرا او را حتی بر دو نفر از مسلمانان در یک شب تاریک مسلط کردم؟ «وَمَا كُنْتَ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»؛ «من هرگز گمراهان را به عنوان یار و یاور انتخاب نخواهم کرد».<sup>۲</sup>

این‌ها همه نشان می‌دهد که سیاستمداران ساده‌اندیش که معاویه و طلحه و زبیر را نشناخته بودند همگی اصرار داشتند که علی علیه السلام آن‌ها را در پست خود ابقا کند و یا پست مهمی به آن‌ها ببخشد و بعداً در موقع مناسب آن‌ها را عزل کند. غافل از این‌که آن‌ها کسانی بودند که اگر از سوی امام علیه السلام تثبیت می‌شدند تکان دادن آن‌ها امکان‌پذیر نبود و چه بسا تصمیم به تجزیه کشور اسلام می‌گرفتند و هر کدام بخشی را به خود اختصاص می‌دادند. اضافه بر این، امام علیه السلام حاضر نبود برای رسیدن به اهداف سیاسی مرتکب گناه و عصیان شود و افراد فاسد و مفسد را - هرچند برای مدت کوتاهی - بر مسلمانان مسلط کند و از این گذشته امام علیه السلام به عثمان توصیه می‌کرد که عمال فاسد را برکنار سازد چگونه ممکن است خودش آن‌ها را در مقامشان تثبیت کند؟ پاسخ مردم را در این باره چه بدهد؟ بنابراین بسیار ساده‌اندیشی است که امام علیه السلام به پیشنهاد امثال ابن عباس و مغیره عمل کند و مطمئن باشد بعدها می‌تواند دست آن‌ها را از بلاد اسلام و ولایت بر مسلمین قطع سازد.

## نکته

### اقسام مشورت

از جمله مسائلی که نباید از آن غفلت ورزید این است که مشورت دو گونه

۱. کهف، آیه ۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۸۶.

است: گاه مانند آن چیزی است که در ایام ما در مجالس شورا معمول است که مطلبی را به شور می‌گذارند و بعد با اکثریت نسبی و در مسائل مهم با اکثریت دو سوم یا کمتر و بیشتر، آن را تصویب می‌کنند. در این‌گونه موارد، معیار، نظر اکثریت است.

گاه کسی برای پیشرفت کار خود یک گروه مشورتی انتخاب و در مسائل با آن‌ها مشورت می‌کند. در این جا صحبت اکثریت مطرح نیست. او بعد از شنیدن نظر مشاوران، خود می‌اندیشد اگر نظری را مطابق صواب تشخیص داد عمل می‌کند و گرنه هرچه را خود می‌پسندد انجام می‌دهد.

آنچه در قرآن مجید وارد شده که به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب می‌کند: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>، از نوع دوم است و همچنین آنچه در روایت مورد بحث آمده است. این دو نوع مشورت در دو آیه از قرآن مجید آمده است. در آیه قبل، نوع دوم، و در آیه ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾<sup>۲</sup>، نوع نخست.



۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. شوری، آیه ۳۸.

وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَرَدَ الْكُوفَةَ قَادِمًا مِنْ صِفِّينَ مَرَّ بِالشَّبَامِيِّينَ فَسَمِعَ بُكَاءَ النِّسَاءِ عَلَى قَتْلَى صِفِّينَ وَخَرَجَ إِلَيْهِ حَرْبُ بْنُ شَرْحِبِيلِ الشَّبَامِيِّ وَكَانَ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ،

أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ؟ إِلَّا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الرَّيْنِ،  
وَأَقْبَلَ حَرْبٌ يَمْشِي مَعَهُ، وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِبٌ،  
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِرْجِعْ، فَإِنَّ مِثْلِي مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.

روایت شده است: امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگامی که از صفین بازمی گشت به وارد کوفه شد و از محله قبیله «شامیان» گذشت. مشاهده فرمود که زنان آن قبیله بر کشتگانشان در صفین گریه می کنند (امام عَلَيْهِ السَّلَامُ ناراحت شد) در این هنگام «حرب بن شرحبیل شامی» که از شخصیت های آن قبیله بود خدمت آن حضرت رسید.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به او فرمود:

آیا زنان شما آن گونه که می شنوم بر شما چیره شده اند؟ آیا آن ها را از این ناله های بلند بازنمی دارید؟

«حرب بن شرحبیل» پیاده همراه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ حرکت می کرد در حالی که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ

سوار بر مرکب بود.

امام علیه السلام به او فرمود:

باز گرد، زیرا پیاده حرکت کردن شخصی مانند تو در رکاب مثل من، مایهٔ فتنه و غرور برای والی و ذلت و خواری برای مؤمن است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این ماجرا را نصر بن مزاحم در کتاب صفین به صورت گسترده‌تری نقل کرده و همچنین طبری در کتاب تاریخ خود در حوادث سنهٔ ۳۷ آن را به‌طور کامل آورده است. (و به یقین آن‌ها منابع دیگری جز نهج‌البلاغه داشته‌اند، زیرا قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند. افزون بر این، داستان را به شکل مشروح‌تری نقل کرده‌اند). (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۰).

## شرح و تفسیر

این‌گونه گریه‌ها روحیه‌ها را تضعیف می‌کند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اما متفاوت اشاره فرموده است: نخست این‌که وقتی از صفین باز می‌گشت وارد کوفه شد هنگام عبور از محله قبیله شبامیان مشاهده کرد که زنان بر کشتگانشان در صفین با صدای بلند گریه می‌کنند. در این هنگام «حرب بن شرحبیل شبامی» که از شخصیت‌های آن قبیله بود خدمت آن حضرت رسید. امام علیه السلام (به عنوان اعتراض) به او فرمود: آیا زنان شما آن‌گونه که می‌شنوم بر شما چیره شده‌اند؟ آیا آن‌ها را از این ناله‌های بلند نهی نمی‌کنید؟؛ (وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَرَدَ الْكُوفَةَ قَادِمًا مِنْ صِفِّينَ مَرَّ بِالشُّبَّامِيِّينَ فَسَمِعَ بُكَاءَ النِّسَاءِ عَلَى قَتْلِ صِفِّينَ وَخَرَجَ إِلَيْهِ حَزْبُ بَنِ شُرْحَبِيلِ الشُّبَّامِيِّ<sup>۱</sup> وَكَانَ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ؟ إِلَّا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الرَّئِيسِ).

البته گریه کردن برای عزیزان از دست رفته در اسلام ممنوع نیست. در روایت معروفی آمده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای فوت فرزندش ابراهیم گریست<sup>۲</sup> و بعد از واقعه احد هنگامی که از کنار خانه عمویش حمزه عبور کرد و دید صدای گریه‌ای

۱. «شَبَام» بر وزن «کتاب» نام محلی در شام و نام کوهی در محله بنی همدان در یمن و نام شهری از قبیله حمیر است. (در نسخ نهج البلاغه «شَبَام» با باء مشدد بر وزن «حمام» ذکر شده که به نظر صحیح نمی‌رسد).

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۶۲.

از آن جا بلند نیست اظهار ناراحتی کرد، از این رو زنان مدینه به خانه حمزه رفتند و در آن جا برای او به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله عزاداری کردند.<sup>۱</sup>

ولی گریستن با صدای بلند و به تعبیر امام علیه السلام «رنین» که به گفته بسیاری از ارباب لغت به معنای گریه توأم با فریاد و فغان است، کار خوبی نیست، از این رو امام علیه السلام از آن نهی کرد. یا به این دلیل که چنین گریه‌ای را برای شهدای راه خدا مناسب ندانست چون سبب سست شدن جنگجویان می‌شود و یا بر اساس قرائنی، به این دلیل که این گریه توأم با جزع و بی‌تابی و ناسپاسی بوده است.

به هر حال علامه مجلسی رحمته الله در جلد ۳۲ بحارالانوار ضمن روایتی که درباره ماجرای صفین نقل می‌کند در ذیل این داستان آورده است که حرب بن شرحبیل به امام علیه السلام عرض کرد: اگر یک خانه، دو خانه و سه خانه بود ما می‌توانستیم آن‌ها را نهی کنیم؛ ولی از این قبیله صد و هشتاد نفر در صفین شهید شدند و هیچ خانه‌ای نیست مگر این که صدای گریه از آن بلند است؛ ولی ما مردان گریه نمی‌کنیم، بلکه خوشحالیم شهیدانی را تقدیم اسلام کرده‌ایم. امام علیه السلام فرمود: خداوند شهیدان و مردگان شما را رحمت کند.<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام که بر مرکب سوار بود هنگامی که دید حرب بن شرحبیل پیاده همراه وی در حرکت است نکته مهم دیگری را به او گوشزد کرد، فرمود: «بازگرد، زیرا پیاده حرکت کردن شخصی مانند تو در رکاب مثل من، مایه فتنه و غرور برای والی و ذلت و خواری برای مؤمن است»؛ (وَأَقْبَلَ حَرْبٌ يَمْشِي مَعَهُ وَهُوَ علیه السلام رَاكِبٌ فَقَالَ علیه السلام: اِرْجِعْ، فَإِنَّ مَشْيِي مَعِ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ).

در دنیای دیروز و امروز بسیاری از زمامدارانی که برای کسب جاه و جلال و ابهت و عظمت، گروهی را همراه خود با ذلت می‌برند تا ثابت کنند مقام

۱. بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۹۸.

۲. همان، ج ۳۲، ص ۵۵۴.

و جلالی دارند؛ ولی اسلام با این‌گونه مسائل به شدت مخالف است؛ نه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین افرادی را در رکاب خود پذیرفت و نه امیر مؤمنان علیه السلام. در حکمت ۳۷ نیز شبیه این مطلب آمده بود که وقتی امام علیه السلام دید جمعی از مردم شهرستان «انبار» پیاده به دنبال مرکب آن حضرت می‌دوند ناراحت شد و با زبان اعتراض به آن‌ها فرمود: «از این کار بپرهیزید که در دنیا برای شما مایه مشقت و در قیامت سبب بیچارگی خواهد بود».

شک نیست که این‌گونه کارها، هم به زیان شخصیت‌های صاحب مقام تمام می‌شود هم به زیان توده‌های مردم. گروه اول گرفتار غرور می‌شوند؛ غروری که سرچشمه هرگونه مفسده‌ای است و گروه دوم گرفتار خودکم‌بینی و عقده‌حقارت می‌گردند، بنابراین چنین حرکت‌های غیر عاقلانه‌ای برای هر دو طرف زیان‌بار است.







وَقَدْ مَرَّ بِقَتْلَى الْخَوَارِجِ يَوْمَ النَّهْرَوَانَ:  
 بُؤْسًا لَكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ،  
 فَقِيلَ لَهُ: مَنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ ﷺ:  
 الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ، غَرَّتَهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَفَسَحَتْ لَهُمْ  
 بِالْمَعَاصِي، وَوَعَدَتْهُمْ الْأِظْهَارَ فَأَقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ.

امام ﷺ روز جنگ نهروان هنگامی که از کنار کشتگان خوارج می‌گذشت فرمود:  
 بدا به حال شما. به یقین کسی که شما را فریب داد به شما ضرر زد.  
 به امام ﷺ عرض کردند: ای امیرمؤمنان! چه کسی آن‌ها را فریب داد؟  
 امام ﷺ فرمود:

شیطان گمراه‌کننده و نفس اماره به سوء. آن‌ها را به وسیله آرزوها فریفتند، راه‌گناه  
 را بر آنان گشودند، نوید پیروزی به آن‌ها دادند و آنان را به سرعت به جهنم  
 فرستادند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که نظیر همین کلام را طبری در تاریخ معروف خود و مسعودی در مروج الذهب

## شرح و تفسیر

### سرانجام وسوسه‌های شیطان و نفس اماره

می‌دانیم که خوارج، گروهی متعصب و خشک و بسیار نادان و احمق بودند. خود را برترین خلق خدا می‌پنداشتند و آینده درخشانی به خود نوید می‌دادند. آن‌ها در برابر امیرمؤمنان علی علیه السلام قیام کردند و فکر حکومت عراق و تمام بلاد مسلمین را در سر می‌پروراندند. امام علیه السلام به آن‌ها نصیحت جالب و جامعی کرد به گونه‌ای که اکثریت آن‌ها از خواب غفلت بیدار شدند و به سوی امام علیه السلام بازگشتند؛ ولی اقلیتی به شدت مقاومت کردند و تقریباً همگی به استثنای چند نفر در میدان نبرد نهروان به خاک افتادند. امام علیه السلام گفتار مورد بحث را زمانی بیان کرد که با یاران خود از کنار کشته‌های آن‌ها می‌گذشت، فرمود: «بدا به حال شما، به یقین کسی که شما را فریب داد به شما ضرر زد»؛ (وَقَالَ علیه السلام وَقَدْ مَرَّ بِقَتْلَى الْخَوَارِجِ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ: بُؤْسًا لَكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ).

«بؤس» در اصل به معنای ضرر و شدت است و جمله «بؤساً لکم» نفرین درباره‌ی خوارج نهروان است که گرفتار شدت و زیان شوند.  
«غرکم» از ریشه «غرور» به معنای فریب است.

---

→ به صورت مختصرتر و ابن‌اثیر در کتاب کامل آورده‌اند. طبری و مسعودی پیش از سید رضی می‌زیستند و ابن‌اثیر پس از او. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۰).

در این جا بعضی از حاضران از امام علیه السلام توضیح خواستند و «عرض کردند: چه کسی آن‌ها را فریب داد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: شیطان گمراه کننده و نفس اماره به بدی»؛ (فَقِيلَ لَهُ: مَنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ).

آری، انسان دو دشمن فریب‌کار دارد: یکی از برون و دیگری از درون. شیطان از برون و نفس اماره از درون و می‌دانیم که نفوذ شیطان در صورتی است که نفس اماره بر انسان مسلط باشد. همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَكَّلُونَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾؛ «چراکه او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد. \* تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند، و آن‌ها که به او (خدا) شرک می‌ورزند (و به فرمان شیطان گردن می‌نهند)».<sup>۱</sup>

بعضی از شارحان، جمله «وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ» را جمله‌ی حالیه گرفته‌اند در حالی که هیچ مناسبتی ندارد و بعضی نیز این جمله را با جمله «الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ» مترادف شمرده‌اند که آن هم کاملاً بی‌دلیل است. امام علیه السلام اشاره به دو دشمن اصلی انسان کرده که از درون و برون به سراغ او می‌روند.

سپس امام علیه السلام طرق نفوذ نفس اماره و شیطان را در وجود انسان، بیان کرده و از سه طریق این نفوذ را تبیین می‌کند، می‌فرماید: «آن‌ها به وسیله آرزوهای دراز، خوارج نهروان را فریفتند و راه گناه را بر آنان گشودند و نوید پیروزی به آن‌ها دادند و سرانجام آنان را سریعاً به جهنم فرستادند»؛ (غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَفَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِي، وَوَعَدَتْهُمْ الْإِظْهَارَ فَأَقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ).

«فَسَحَتْ» از ریشه «فَسَحَتْ» به معنای گشایش و «اظهار» به معنای پشتیبانی و پیروزی است.

«اقتحام» در اصل به معنای ورود در کارهای سخت و هولناک است. سپس به ورود در هر کار دشواری اطلاق شده است.

آن‌ها به گمان این‌که بر امیرمؤمنان علیه السلام و عموم مسلمانان پیروز می‌شوند و حکومتی مانند هوای نفس خود تشکیل می‌دهند به مخالفت با امام و پیشوای خود برخاستند و مانند بسیاری از گنهکاران که استفاده از وسایل نامشروع را برای رسیدن به خواسته‌های خود مجاز می‌شمرند به انواع معاصی دست زدند و شیطان و نفس اماره پیوسته به آن‌ها وعده پیروزی می‌دادند؛ ولی هیچ‌کدام از خواسته‌های آن‌ها تحقق نیافت و سرانجام، پیروی از شیطان و نفس اماره آن‌ها را به قهر و غضب الهی گرفتار کرد و روانه جهنم ساخت.

درباره این‌که ضمیر در «عَرَّتُهُمْ»، «فَسَحَتْ»، «وَعَدَتْهُمْ» و «فَأَقْتَحَمَتْ» به چه کسی برمی‌گردد دو احتمال هست: نخست این‌که به نفس اماره برگردد که نزدیک‌تر است. دیگر این‌که از باب تغلیب، هم به شیطان مُضَلَّ و هم به نفس اماره برگردد. این احتمال صحیح‌تر به نظر می‌رسد و بسیاری از شارحان نهج البلاغه همین وجه را انتخاب کرده‌اند.

هنگامی که تاریخ سیاه و ننگین خوارج را مطالعه می‌کنیم، گفتار امام علیه السلام در سراسر آن آشکار می‌شود. این گروه که زمام اختیار خود را به دست شیطان و هوای نفس سپرده بودند به ظاهر به عبادات و قرائت قرآن اهمیت بسیار می‌دادند؛ ولی از ریختن خون بی‌گناهان و فساد در میان مسلمین ابا نداشتند و با همین تفکرات واهی به این‌جا رسیدند که قتل امام امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز از واجبات است و سرانجام آن حضرت را شهید کردند.

در تاریخ اسلام کمتر جمعیتی به حماقت و گمراهی خوارج دیده شده است، هرچند وهابی‌های امروز نیز از بعضی جهات بی‌شباقت به آنها نیستند. درباره خوارج و عقاید و اعمال و انحرافات آنها در بحث‌های گذشته به‌کرار سخن گفته‌ایم؛ از جمله در شرح خطبه ۳۶ (جلد دوم همین کتاب) بحث مشروحاتی در این باره گذشت، چنان‌که ذیل خطبه ۵۹ نیز در جلد دوم بحثی کردیم.



اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.

امام علیه السلام فرمود:

از عصیان خداوند در خلوتگاه‌ها بپرهیزید، چراکه شاهد،

همان حاکم و دادرس است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام شریف نقل کرده ربیع الابرار زمخشری در باب خیر و صلاح است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۰).

اضافه می‌کنیم که آمدی در غررالحکم آن را با تفاوتی که نشانه تفاوت منبع است آورده است. (غررالحکم، ج ۳۵۱۸).

## شرح و تفسیر

### از معاصی پنهانی بپرهیزید

امیرمؤمنان علیه السلام در این عبارت سرشار از حکمت به نکته‌ای اشاره می‌کند که بسیاری عملاً از آن غافل‌اند یا خود را به غفلت می‌زنند، می‌فرماید: «از عصیان خداوند در خلوتگاه‌ها بپرهیزید، چراکه شاهد، همان حاکم و دادرس است»؛  
(اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخُلُوتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ).

بسیاری از مردم به خصوص آن‌هایی که به پاکی و تقوا مشهورند یا موقعیت اجتماعی خاصی دارند از انجام معاصی آشکار پرهیز می‌کنند؛ ولی در خلوتگاه از آن ابا ندارند. امام علیه السلام به این‌گونه افراد هشدار می‌دهد که از عصیان خدا در خلوتگاه نیز به شدت بپرهیزید، زیرا در آن‌جا نیز خدا شاهد و ناظر آن‌هاست؛ همان خدایی که افزون بر شاهد و ناظر بودن، حاکم و قاضی دربارهٔ اعمال آن‌ها نیز هست.

در محاکم انسانی، شاهد و حاکم و مجری حکم، سه فرد متفاوتند؛ ممکن است حاکم در شهادت شهود تردید کند یا به دلیل شک در وثاقت آن‌ها، یا احتمال اشتباه دربارهٔ آن‌ها به سبب قرائنی که موجب شک و تردید می‌شود، شهادتشان را نپذیرد؛ ولی آن‌جا که شاهد و حاکم یکی است این‌گونه احتمالات راه ندارد.

قرآن مجید نیز در آیات فراوانی بر این مسئله تأکید کرده است. در یک‌جا



درباره کسانی که شبانه جلسات خصوصی تشکیل می‌دانند و بر ضد پیامبر اکرم ﷺ توطئه می‌کردند می‌فرماید: «وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ»؛ (و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود می‌گفتند، خدا با آنها بود).<sup>۱</sup>

نیز در جای دیگر می‌فرماید: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ (هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خدا چهارمین آنهاست، و هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خدا ششمین آنهاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر این که او همراه آنهاست هر جا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می‌سازد، چرا که خدا به هر چیزی داناست).<sup>۲</sup>

در جای دیگر در عبارتی کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ (او با شماست هر جا که باشید).<sup>۳</sup>

لقمان حکیم نیز به فرزندش هشدار می‌دهد: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِنْ مِثْقَالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنْ اللَّهُ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»؛ (پسر! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد، خدا آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است).<sup>۴</sup>

این تعلیم قرآنی و الهی چنان مسلمانان را تربیت می‌کند که خلوت و جلوتی

۱. نساء، آیه ۱۰۸.

۲. مجادله، آیه ۷.

۳. حدید، آیه ۴.

۴. لقمان، آیه ۱۶.

برای خود قائل نباشند و همه جا را یکسان بدانند و به این ترتیب از معاصی پنهانی که گاه بسیار خطرناک‌تر از معاصی آشکار است، بپرهیزند.

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام از کتاب شریف کافی پایان می‌دهیم. آن حضرت به یکی از یارانش فرمود: «خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ؛ از خدا بترس آن‌گونه که گویی او را می‌بینی (که شاهد و ناظر اعمال توست) و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند. اگر فکر کنی او تو را نمی‌بیند کافر شده‌ای (زیرا علم خدا را محدود شمردی) و اگر می‌دانی تو را می‌بیند؛ ولی باز در مقام معصیت او بر می‌آیی، او را از کمترین بینندگان خود قرار داده‌ای».<sup>۱</sup> زیرا از یک نگاه کننده عادی شرم داری اما از خدا شرم نمی‌کنی که در خلوت گناه می‌کنی.

\*\*\*

لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ:  
 إِنَّ حُرْنَنَا عَلَيْهِ عَلَى قَدْرِ سُورِهِمْ بِهِ، إِلَّا أَنَّهُمْ تَقَصُّوا بَغِيضًا  
 وَ تَقَصَّنَا حَبِيْبًا.

هنگامی که خبر شهادت محمد بن ابی بکر به امام علیه السلام رسید، فرمود:  
 اندوه ما بر او به اندازه شادی شامیان است، زیرا از آن‌ها دشمنی بزرگ کم شد  
 و از ما دوستی بزرگ.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه می‌گوید: این کلام پرمعنا را عده‌ای از امام علیه السلام نقل کرده‌اند (که همه قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند) از جمله طبری در تاریخ خود در حوادث سال ۳۸ و ابن هلال ثقفی در کتاب خود به نام الغارات بنا بر آنچه ابن ابی‌الحدید در شرح خود و زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۱).

## شرح و تفسیر

### اندوه ما و شادی دشمنان

در تاریخ طبری و همچنین کتاب الغارات ابن هلال ثقفی شأن ورودی برای این سخن ذکر شده و آن این که یکی از مأموران اطلاعاتی امیر مؤمنان علی علیه السلام در شام به نام «عبد الرحمان بن شیبب فزاری» خدمت امام علیه السلام آمد و گفت: هرگز جمعیتی را آن قدر خوشحال ندیدم که مردم شام را به هنگام آگاه شدن از شهادت محمد بن ابی بکر خوشحال دید. این مسئله به قدری برای آن ها مهم بود که از فراز منبر به اطلاع عموم رساندند. در این جا بود که امام علیه السلام فرمود: «اندوه ما برای او به اندازه شادی شامیان است، زیرا از آن ها دشمنی بزرگ کم شد و از ما دوستی بزرگ»؛ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ: إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَيَّ قَدْرٌ سُورِهِمْ بِهِ، إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضاً وَ نَقَصْنَا حَبِيباً.

همان گونه که در شرح خطبه ۶۸ در جلد سوم این کتاب آورده ایم، معاویه بعد از جنگ صفین احساس نیرو و توان تازه ای کرد و به فکر تسخیر مصر که مرکز مهمی بود افتاد. در آن موقع محمد بن ابی بکر از طرف امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن جا حکومت می کرد. معاویه فرمان حکومت مصر را به نام عمرو عاص نوشت و او را با گروه عظیمی از سربازان به بهانه خونخواهی عثمان به مصر فرستاد. محمد بن ابی بکر به مقابله برخاست و یارانش ضربات سنگینی بر لشکر عمرو عاص وارد کردند؛ اما سرانجام شکست خوردند و از اطراف محمد پراکنده

شدند. محمد چون خود را تنها دید مخفی شد؛ ولی شخص خونخواری به نام معاویه بن خدیج از طرف عمرو عاص مأمور پیدا کردن او شد. هنگامی که او را پیدا کرد به طرز بسیار شقاوت‌مندان‌ه‌ای او را شهید کرد و سرش را از تن جدا ساخت و جسد او را به طرز فجیعی آتش زد. هنگامی که خبر شهادت او به امیرمؤمنان علی علیه السلام رسید بسیار اندوهگین شد، زیرا محمد بن ابی‌بکر مردی بسیار مخلص، شجاع و کارآمد و از جمله وفاداران جدی آن حضرت بود و به همین دلیل امام علیه السلام او را برای حکومت مصر که منطقه بسیار مهمی بود برگزید. از داستان شهادت محمد بن ابی‌بکر که در تواریخ از جمله تاریخ طبری در حوادث سال ۳۸ نقل شده به خوبی استفاده می‌شود که دشمنان امیرمؤمنان علی علیه السلام یعنی معاویه و دستیارانش به قدری افراد ظالم و ستمگر و خونخواری بودند که به هیچ حکم اسلامی و اخلاق انسانی تن نمی‌دادند و مرتکب جنایاتی می‌شدند که در تاریخ سابقه نداشت. این در حالی بود که محمد بن ابی‌بکر، فرزند خلیفه اول بود و آن‌ها دم از وفاداری به خلیفه اول می‌زدند؛ اما به طرزی او را شهید کردند که بدتر از آن تصور نمی‌شد.<sup>۱</sup>

از نکات قابل ملاحظه درباره محمد بن ابی‌بکر این است که او ربیب امیرمؤمنان علی علیه السلام بود؛ یعنی فرزند همسرش از شوهر دیگر، زیرا «اسماء بنت عمیس»، نخست همسر جعفر بن ابی‌طالب بود و بعد از جعفر به همسری ابوبکر درآمد و بعد از ابوبکر به دلیل علاقه‌ای که به امیرمؤمنان علی علیه السلام داشت به همسری آن حضرت درآمد و محمد، فرزند ابوبکر تحت تکفل امیرمؤمنان علی علیه السلام و در خانه او پرورش یافت و از علاقه‌مندان مخلص آن حضرت بود. او در حجة الوداع سال دهم هجری تولد یافت و در مصر در حالی که بیست

۱. برای توضیح بیشتر به تاریخ طبری، ج ۴، ص ۷۷ به بعد در حوادث سنه ۳۸ (طبع بیروت، مؤسسه اعلمی) مراجعه شود.

و هشت سال بیشتر از عمرش نمی‌گذشت شربت شهادت نوشید. وی او از یاران خاص و عاشقان امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و بعضی او را از حواریون آن حضرت شمرده‌اند.

شگفت آن‌که وقتی محمد بن ابی‌بکر به شهادت رسید و حتی جسد او را سوزاندند «ام حبیبه» (دختر ابوسفیان و همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) گوسفندی بریان کرد و برای عایشه فرستاد و از شهادت محمد ابراز خوشحالی کرد و به گمان خود آن را تلافی خون عثمان دانست که به پندار او به دست محمد بن ابی‌بکر یا با کمک او ریخته شده بود. عایشه گفت: خدا این دختر زن بدکار (اشاره به هند، همسر ابوسفیان است) را به قتل برساند. به خدا سوگند! من بعد از این هرگز از گوسفند بریان استفاده نخواهم کرد.

این سخن را «سبط بن جوزی» در کتاب تذکرة الخواص (مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود ذیل حکمت مورد بحث) آورده و نشان می‌دهد آنچه بعضی می‌گویند که به هنگام لعن بنی‌امیه به‌طور عموم، باید امثال ام حبیبه را استثنا کرد، وجهی ندارد و طبق این روایت او نیز استحقاق این لعن را داشته است. امیدواریم که این روایت صحیح نباشد.